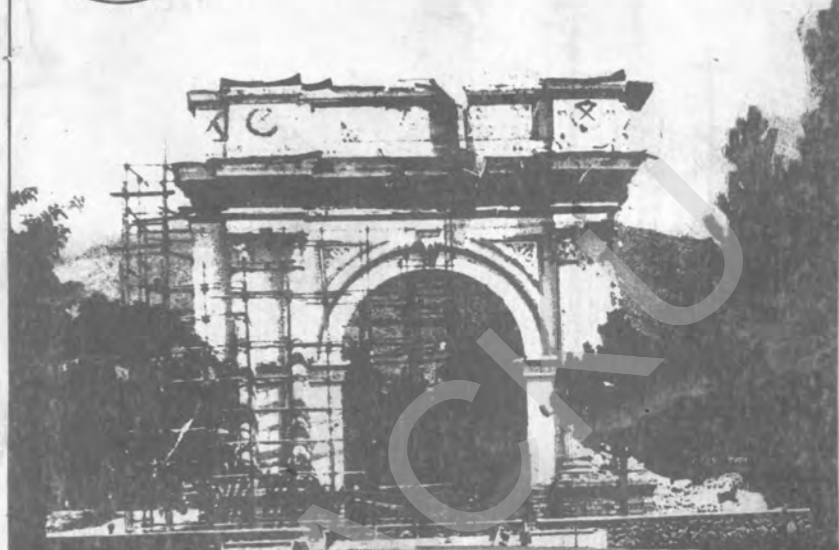


تشکل مدنی و فرهنگی

کابل در گذرگاه تاریخ

تألیف الحاج دیپلوم مهندس صاحبنظر (مرادی)

شهر دوشنبه ۱۳۷۹

(تشکل مدنی و فرهنگی) کابل در گذرگاه تاریخ

مولف : الحاج مهندس صاحبنظر مرادی

تشکل مدنی و فرهنگی

کابل در گذرگاه تاریخ

تألیف الحاج دیپلوم مهندس صاحبنظر (مرادی)

اهداء بر روان پاک همشهریان معصوم کابلی که در زیر آوارها و مخروبه‌های جنگ جان باختند و آنانیکه در دیار آوارگی و غربت قلبشان بیاد کابل می تپد.

نام کتاب : (تشکل مدنی و فرهنگی) کابل در گذرگاه تاریخ

مولف : الحاج دیپلوم مهندس صاحبنظر مرادی

مکان و زمان چاپ: شهر دوشنبه ۱۳۷۹

طرح کمپیوتری : بحرالدین علوی

گرافیک : ص مرادی

تیراژ : ۱۰۰۰ جلد

وقتی می خواهی شهری بسازی، تاریخ آنرا بخوان.

ج:

سپاسگزاری

بدینوسیله از سفارتکبرای دولت اسلامی افغانستان در لندن، به خصوص از توجه دوست فرهنگ‌پرورم جناب احمد ولی مسعود شارژدافیر سفارت که در زمینهٔ چاپ این کتاب مساعدت دوستانه نموده‌اند، ابراز قدردانی نموده موفقیتهای مزیدشان‌را در جهت خدمت به فرهنگ ملتهب وطن بزرگمان صمیمانه خواهانم.

همچنان از دوست مخلص و گرامی‌ام آقای محمدهاشم شریفی که وسیلهٔ این اقدام نیک و فرهنگ‌دوستانه شده‌اند، صمیمانه ابراز شکران و سپاس می‌نمایم.

صاحبنظر مرادی

آنچه در این کتاب می‌خوانید:

نظری بر رساله

(تشکل مدنی و فرهنگی)
کابل درگذرگاه تاریخ

کابل به حیث قلب پرتپش کشور باستانی ما در درازای تاریخ کهنسال و پربار این کشور حماسه‌آفرین و فرهنگ‌پرور جایگاه و مقام خاص‌را در میان سایر بلاد آسیایی داشته‌است. چه در افسانه‌ها و اساطیر و روایات و چه در آثار مؤرخین، جغرافیه‌دانان و جهانگردان شرقی و غربی از زمانه‌های نهایت دور به صورت وسیعی انعکاس و بازتاب یافته‌است.

مدارک و کشفیات باستانشناسی به طور نهایت مؤثر موید جابجایی تمدنهای گوناگون در اطراف و اکناف این وادی می‌باشد. کشف خزینهٔ کول چمن حضوری که در حقیقت یک مجموعه یا کلکسیون مسکوکات قدیمی مبین مرکزیت تجارتی و ترانزیتی این شهر می‌باشد که در وقت و زمانش جایگاه خاصی‌را در مسیر تجارت قدیم احراز نموده بوده‌است. موجودیت و کشف دهها ساحهٔ باستانی در نقاط مختلف وادی کابل چون منار چکری، استوپه گلدره، تپهٔ مرنجان، تپهٔ بلخ، خزانه‌تپه، کوتل خیرخانه و دیگر محلات حاکی از رونق تمدن عصر بودائی و کوشانی آن می‌باشد و مظهر اهمیت و ارزش موقعیت استراتژیک کابل در زمان کوشانی‌ها می‌باشد و شاهد زندهٔ توسعهٔ دیانت بودایی در این منطقه، به همین گونه موجودیت دیوارهای کابل معابد هندوشاهی‌های

کوتل خیرخانه جلوهٔ عظمت و شکوه فرهنگ مقاوم و دیرپای این منطقهٔ جغرافیایی در برابر سیل حوادث و هجوم بیگانگان می‌باشد.

با آنچه تاریخ مادی و معنوی این وادی باستانی حکایت از موجودیت پرغنا و فرهنگ‌زای این خطه از ظهور آریاییها تا امروز می‌نماید، اما متأسفانه پیرامون نقش تاریخی و فرهنگی آن در تکامل فرهنگ عمومی کشور باستانی ما بسیار اندک نگاشته شده‌است و اگر باشد مقالات و رسالات محدودی‌اند که به واسطهٔ مؤرخین و سیاحین خارجی و یا ناچیز دانشمندان و محققان افغانی به قید تحریر آمده‌اند که به هیچ وجه نمی‌تواند نمایندگی از غنای فرهنگی و تاریخی کابل بنماید. اگر نویسندگان و محققان ما پیرامون تاریخ‌نگاری بیشتر از شیوه‌های معمول افسانه‌ها و روایات در نوشته‌هایشان پیروی کرده‌اند کمتر اتکاء به تحقیقات و کشفیات باستانی نموده‌اند که روی همین ملحوظ خالی از نواقص و کمبودیها نبوده‌اند.

اما در بارهٔ رسالهٔ حاضر: این رساله که توسط مهندس محقق جوان و پرانرژی کشور ما نگاشته شده دارای ویژگیهای خاصی می‌باشد که آنرا از کار نویسندگان قبلی به کلی متمایز می‌سازد و جمله‌ای که در صفحهٔ دوم بعد از عنوان کتاب آمده‌است به عقیدهٔ شخصی من به حیث یک واقعیت هدف اساسی‌را بیان می‌کند و جمله چنین است: (وقتی می‌خواهی شهری بسازی، تاریخ آنرا بخوان). من به حیث یک شاگرد رشتهٔ تاریخ و فرهنگ قدیم کشور آنرا به حیث یک وجیزه به همه مهندسان کشور توصیه می‌کنم و توقع از نویسندهٔ محترم منحیث سرمهندس شهر کابل این است که در عملکرد و شیوه‌های کار دفتری و رسمی خویش خود آنرا در محراق توجه و عمل قرار دهد و پیش از آن که شهر کابل‌را دوباره احیاء می‌کنند باید خصوصیات تاریخی و فرهنگی آن در نظر گرفته شود و به حیث مجموعه از تعمیرهای سیخ‌گول و کانکریت بدون انعکاس فرهنگ دوباره احیاء نکنند.

طوری که قبلاً اشاره نمودم اثر نویسندهٔ محترم متمایز از آثار نویسندگان قبلی می‌باشد و می‌توان گفت که محترم مهندس مرادی نهایت دقیق توانسته‌است محتوای اثررا با عنوان آن مطابقت دهد.

این اثر علمی که در سه فصل و یک مقدمه نوشته شده‌است برای خواننده تصویری بسیار روشن از گذشته‌های تاریخی و اساطیری، حال بسیار دردناک و جگرسوز و پیشنهادات و طرحهای دقیق در ارتباط به آیندهٔ آن می‌دهد که اگر مسئولین شهر کابل آنرا مورد توجه قرار دهند به یقین کامل می‌توان گفت که آیندهٔ کابل یک آیندهٔ شهر فرهنگی خواهد بود.

در فصل اول نویسندهٔ محترم به جغرافیای تاریخی کابل و کابل در متون تاریخی، کابل در اشعار شعرا و نویسندگان و نقش تاریخی و فرهنگی کابل اشاره نموده‌است که با ارائهٔ تصاویر و اشعار و متون مهم و برجسته توانسته‌است مامولش‌را برآورده سازد. در این فصل از موقعیت و اهمیت جغرافیایی کابل و میراثهای فرهنگی آن با ذکر نامها و توضیحات مفصل در بارهٔ آنها یک تذکره کامل و روشن این شهررا در اختیار خواننده قرار می‌دهد که ایشان در این فصل تمام بازمانده‌های معماری باستانی چون منار چکری،بالاحصار کابل و دیگران و معماری و مهندسی معاصر کشوررا به توضیح و تشریح گرفته‌است. همچنان باغهای قدیم کابل که یکی از ویژگیهای خاص شهر کابل می‌باشد به تفصیل معرفی گردیده و در بارهٔ آنها سخن گفته شده‌است.

نویسندهٔ گرامی در بخش پایانی این فصل از خرابیهای شهر کابل سخن می‌گوید که بخش بسیار دلچسپ تاریخ موجود کشور و به خصوص شهر کابل‌را انعکاس می‌دهد و از فرهنگ ستیزی یک عدهٔ بیفرهنگ که چون درندگان بدون توجه به هیچ می‌درند و می‌سوزند ویران می‌کنند و همه چیزرا نابود می‌سازند سخن می‌گوید که ارائهٔ تصاویر و فوتوهای شامل کتاب بیانگر آشکار وضعیت شهر کابل می‌باشد و با تماشای هر تصویر می‌توان گفت که(تصویرها خود سخن می‌گویند.)

در فصل دوم اثر مهندس مرادی به بخش اساسی از فرهنگ و تبلور فرهنگی که عبارت از اعمار، توسعه و گسترش موزیمهای اختصاصی می‌باشد به نگارش گرفته‌است.

در این فصل از طرح موزیم معماری و ضرورت ایجاد موزیم معماری و مردم‌شناسی (اتنوگرافی) بحث به عمل آمده‌است و در آن پیرامون نقش و

اهمیت موزیم به حیث سپر دفاع از فرهنگ و تاریخ به حساب آمده‌است که واقعاً چنین است، زیرا با سیر در گذشته فرهنگ و تاریخ پربار خویش می‌توان سیر تحول و انکشاف فرهنگی آیندهٔ خویش‌را تعیین کرد که در حقیقت گذشته آیینهٔ آینده است. متأسفانه در طول چند دههٔ اخیر شهرسازان و مهندسان کشور ما بدون درک رسالت تاریخی و شناسایی از فرهنگ دیرین و پرافتخارشان چنان بر سیستم مهندسی اروپایی منهمک شدند که همه شاهکارهای معماری و مهندسی عصر غزنوی، تیموریها، غوریها و دیگران‌را به تاق نسیان گذاشتند و خواستند که از شهر کابل به حیث قبرستانی از تعمیرات با تابوتهای از کانکریت و سیخ‌گول بسازند و در هیچ یک از معماریهای معاصر کشور عناصر فرهنگ و معماری قدیمی انعکاس نیافت. اگر روال به همین گونه ادامه یابد و با استقرار صلح در کشور شهر کابل گشایش و بازسازی شود بعد از بیست سال هیچگونه معماری و مهندسی قدیم ما با همه عظمت استقامت خویش و با غنای فرهنگی و اصالت هنری شرقی خویش چیزی به آینده انتقال نخواهد یافت. و به سرنوشت چارچته و منار ساعت پل محمودخان خواهد پیوست. چنانچه در سمیناری که در سال ۱۳۶۴ در هوتل آریانا برگزار گردید و نام آنرا گذاشته بودند زیباسازی شهر کابل، با همه قوت و قدرت سیستم مهندسی کشوررا به باد انتقاد گرفتم و اگر وضع ادامه یابد دیگران نیز در آینده از شهرسازان انتقاد خواهند کرد.

در بخشهای دیگری از این فصل در بارهٔ زون‌بندی اقلیمی تاریخی و جغرافیایی افغانستان تشریحاتی بیان گردیده‌است که البته نسبت تخنیکی بودن و اختصاصی بودن آنرا می‌گذاریم به اهل فن و تخصص. در فصل سوم اثر در بارهٔ ماسترپلان و تصویر آیندهٔ شهر کابل که هرگز جامهٔ عمل نپوشید، سخن گفته شده‌است و طوری که خود می‌نویسند که نتوانسته‌است در مسیر عملی سیر نماید که پاسخ آنرا خود می‌گوید (که تا هنوز به فرهنگ شهری دست نیافته‌ایم) و توصیه نموده‌است که باید ماسترپلان شهر کابل تجدید نظر شود. عوامل ناشی از جنگ و روزگویی علاوه از عدم دسترسی به فرهنگ شهری دلیل دیگری است مبنی بر عدم تطبیق ماسترپلان.

آنچه که گفته آمدیم نظری بود مختصر و گذرا پیرامون رساله (کابل در

گذرگاه تاریخ) اثر محترم مهندس صاحبنظر مرادی که واقعاً اثریست درخور تمجید و ستایش، اثریست بسیار علمی و فرهنگی که نویسندهٔ محترم با دسترسی به فرهنگ و مهندسی توانسته‌است به طور شایسته‌ای از تلفیق و تدوین آن بیرون آید. جای چنین اثری پربار و گشن بیخ کابل زمین خالی بود که با چاپ آن قسمتی زیادی از خالیگاه پر خواهد شد و اثر خوبی در اختیار دانشمندان و دانش‌پژوهان قرار خواهد گرفت و جداً چاپ آنرا سفارش می‌کنم، اما برای حسن اختتام در حالی که زحمات و تلاشهای ایشان‌را به دیده قدر و تأیید می‌نگرم بهتر می‌بود اگر نویسندهٔ محترم برای حفظ فرهنگ معماری و مهندسی کهن‌سال کشور و حفظ و تداوم آن برای نسلهای آینده که خدای ناخواسته از آن بیگانه نشوند طرحهایی‌را به مقامات پیشنهاد می‌کردند که بر امتیاز علمی و فرهنگی اثرشان می‌افزود.

یک بار دیگر با تأکید مجدد روی چاپ، تکثیر و توزیع این کتاب موفقیتهای بیشتری‌را برای نویسندهٔ محترم از بارگاه ایزد متعال آرزو می‌نمایم.

و من الله توفیق

محقق میراحمد جوینده

نگاهی بر کتاب «تشکل مدنی و فرهنگی»
کابل در گذرگاه تاریخ

تاریخ مدنی و جغرافیای تاریخی با وجود اهمیت بسزایی که در روشنایی زیست انسانها در ادوار پیشین دارند، متأسفانه در زمانهٔ ما هنوز جایگاه آنها خالی مانده‌است که رفع این خلای فرهنگی، نگرش و توجّه به تشکل فرهنگی تاریخی شهرهای قدیم بخصوص در حوزهٔ تمدن آریانی‌را ایجاب می‌نماید. شهرهای بزرگ آریایی تاجیک‌نشین چون بخارا، سمرقند، کابل، بلخ، غزنی، هرات، اصفهان، نیشاپور، تبریز و غیره سهم بزرگی در ایجاد و انکشاف فرهنگهای ملّی، منطقوی و جهانی داشته‌اند.

کابل که در همه دوره‌های تاریخی مرکز رفت و آمد کاروانهای تجارتی، فرهنگی و معبر آسیای مرکزی بوده، این حالت اثرات مهم فرهنگی‌را در حوزهٔ کابلستان بجا گذاشته‌است و با نظرداشت تراکم حوادث تاریخی، شکل‌گیری دوره‌های مدنی و فرهنگی می‌توان گفت که کابل سرشت تاریخی کشور افغانستان‌را متجلی می‌نماید.

کتاب «تشکل مدنی و فرهنگی کابل در گذرگاه تاریخ» که توسط صاحبنظر مرادی تألیف گردیده‌است، نقش مهمی‌را در ارائهٔ رویدادها، تحولات، پویایی و شگوفایی فرهنگی افغانستان از دوره‌های باستانی آریانای بزرگ و خراسان تاریخی تا زمانه‌های متأخر بدوش داشته‌است.

با اینکه حوادث تاریخی و دستاوردهای بیش‌بهای فرهنگی در کابل در هر زمانی قابل آموزش و اعتنا می‌باشد، اما بصورت مشخص می‌توان سه دورهٔ مهم تاریخی‌را در رشد و انکشاف کابل مطرح بحث قرار داد:

۱ ـ دورهٔ حاکمیت کوشانیها که بر پهنای وسیع ایران بزرگ نفوذ سیاسی و فرهنگی داشتند و با اینکه منطقهٔ بگرام در شمال کابل پایتخت تابستانی آنان بود، اصلاحات مهم اقتصادی، مدنی و فرهنگی‌را در کابلستان انجام داده‌اند. نویسندهٔ

کتاب این برش تاریخی کابل‌را در عصر کوشانیها طی عناوین جداگانه به توضیح و بررسی گرفته‌است و با ارائهٔ تصاویری متنوع مأمول اصلیش‌را افاده داده‌است.

۲ ـ دورهٔ تسلط کورگانیهای مغلی هند. شهزادگان کورگانی هر کدام بخصوص ظهیرالدین محمد بابر به کابل دلبستگی خاصی داشته و کارهای مهم عمرانی و فرهنگی‌را درین شهر انجام داده‌اند. این بحث در تاریخ دورهٔ اسلامی کابل زیر سرخط مستقل و توأم با باغهای قدیمی کابل که اکثراً توسط شهزادگان کورگانی هند ساخته شده‌اند، به تفصیل بیان گردیده‌است.

۳ ـ کابل در دورهٔ دوصد سال اخیر که بحیث پایتخت کشور برگزیده شد. در این دوره با اینکه شهر کابل عرصهٔ مداخلات سیاسی نظامی استعمار انگلیس، رقابتهای ذات‌البینی سرداران سدوزایی، محمدزایی و سه جنگ مستقیم افغانها با استعمار بریتانیا قرار گرفت، اما با توجه به تمرکز نیروی فعال حلقات سیاسی، فرهنگی و اصناف و پیشه‌های اقتصادی و اجتماعی درین شهر بحیث شاهرگ اساسی کشور درآمده و از لحاظ تجارتی، فرهنگی و اجتماعی رشد قابل ملاحظه‌ای نیز نموده‌است. این وضع با مرحله‌بندیهای مشخص بعد از دورهٔ زمامداری امیر عبدالرحمن‌خان تا سقوط کابل بدست تحریک اسلامی طالبان بصورت مختصر توضیح گردیده‌است. مباحث و مقالات عدیدهٔ دیگر در فصل‌بندیهای کتاب، کابل‌را از چشم‌اندازهای متباینی مورد شناسایی قرار می‌دهد. نویسندهٔ کتاب علاوتاً پیشنهادات تخصصی در زمینهٔ برونرفت از معضلات شهری، تأمین محیط زیست، انکشاف موزون شهرسازی، بازسازی کابل و ساختمان موزهٔ معماری ملی در فضای باز مطرح نموده‌است که رعایت آنها در تغییر سیمای شهری کابل بحیث پایتخت معاصر افغانستان از رهگذار تحقیقات علمی و پژوهشی اهمیت مهمی دارند. توجه مؤلف و امثال اورا به تحقیقات مشابه در مورد شهرهای قدیم در حیطهٔ جغرافیای افغانستان امروز چون بلخ، هرات، غزنی، بدخشان، میمنه و ضرورت تحقیقاتی جغرافیای تاریخی باختر، تخارستان، غرجستان و حوزهٔ مدنی گنداهارارا جدا تأکید می‌کنم. زیرا: تاریخ به مثابهٔ سلسلهٔ زنجیری بهم پیوسته که هر حلقهٔ آن ندای شهرها، روستاها و کانونهای باستانی در مقاطع مختلف تاریخ می‌باشند که در طنین ندای آنها آهنگ

زندگی کثیرالابعاد انسانها و نتایج عینی آنها در بازیافتهای باستان‌شناسی نهفته‌است. این نداهای خاموش نباید بر اثر اهمال و بی‌توجهی‌های مداوم از عرصهٔ هستی نیست و نابود شوند.

در فرجام باید گفت که در مجموعهٔ حاضر اگر کاستی و کمبودیهای فنی در عرصهٔ استفاده از سرچشمه‌ها و ارائهٔ دقیق و مطول پاره‌ای از این ماخذها وجود داشته باشد، به دلیل آن خواهد بود که مؤلف کاری بدین بزرگی‌را یا در دوران جنگهای کابل و یا در محیط دور از کشور انجام داده‌است که هر دو این عوامل (جنگ و آوارگی) بروز مشکلات و عدم دسترسی به منابع اصلی پژوهشی و شرایط ناسازگار در عرصهٔ تحقیق و نگارش اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. به امید موفقیتهای بعدی مؤلف چاپ کتاب «کابل در گذرگاه تاریخ»را جداً توصیه می‌کنم.

پروفیسور، دکتر حقنظر نظراف
رئیس انجمن افغانستان‌شناسی
آکادمی علوم تاجیکستان

سرسخن

کابل یکی از قدیمترین شهرهای آسیای مرکزی به شمار می‌رود و طی هستی سالمندش شاهد زنده بسا حوادث و تحولات محیطی، منطقه‌ای و جهانی بوده‌است. سرنوشت پرحادثه این جغرافیا در مسیر کاروان مزدحم زمان همواره بر شکل و مضمون آن مهر تغییر کوبیده، به گونه‌ای که زمانی حدود و ثغور آن در صدر جغرافیای گنداهارا هویت یک شهر منطقه‌ای‌را به دست آورده و زمانی شناسنامهٔ خودرا در پای منار چکری و محدودهٔ خرد کابل به تمثیل می‌گیرد، وقتی از آن به حیث شهر گل و بلبل و باغ و راغ تذکر به عمل آمده و زمانی که آنرا می‌نگریم جز موج سراب و خاکدان تفتیده و کوههای سنگی و سوختهِ چیزی‌را نمی‌نگریم. با این وصف همواره این بیت بلندآوازهٔ میرزا محمدعلی صائب اصفهانی (رح) در ذهنم چند و چون ایجاد می‌کرد که این شاعر فرهیخته با کدام انگیزه‌ای کابل‌را چنین وسوسه‌برانگیز توصیف نموده و گوهری از قصیدهٔ بالابلند خودرا چون تاج مرصع به این شهر بخشیده‌است.

خوشا عشرت‌سرای کابل و دامان کوهسارش
که ناخن بر دل گل می‌زند مژگان هر خارش
خوشا وقتی که چشمم از سوادش سرمه‌چین گردد
شوم چون عاشقان و عارفان از جان گرفتارش

این سؤالها هنوز بی پاسخ بودند که در پیش چشمم حوادث دهه‌های اخیر باز هم پیرایشی در چهرهٔ این شهر سوگوار به وجود آورد و سیمای آن‌را بیشتر غم‌انگیز ساخت. دست تاراجگر جنگ میراثهای ارجناک تاریخی‌را از گنجینهٔ هنری و فرهنگی آن ربود. بنده با پنداشت اینکه از لحاظ تخصصی در برابر ارزشهای مضمحل شده شهر دینی‌را بدوش دارم، خواستم تا نظری بر هستی کابل در آیینهٔ تاریخ بیفگنم و از نابود شده‌ها یادی به عمل آورم و راه احیای آنهارا در میان بگذارم. مجموعهٔ تحقیقی («کابل در گذرگاه تاریخ») را رویدست گرفتم، در مسیر جستجو پرسشهایم پاسخ مطلوب خودرا یافتند و دانستم که صائب در

سرایش این قصیده بلند بر حق عمل نموده‌است.

کابل به مثابهٔ یکی از کانونهای بزرگ فرهنگ و مدنیت این سرزمین در گذشته‌های دور از دیدگاههای مختلف قابل مطالعه می‌باشد. با آنکه گزند فاجعه‌های تاریخ در نابودی آثار خیره کننده و دستاوردهای شگرف هنری و فرهنگی کابلیها پیهم و سیال بوده، با آن هم هنوز در سینه دردمند آن رازها و اسرار فرو خوابیده در ژرفای دره‌ها و قله صخره‌ها و تارک تپه‌ها و دل مغاره‌هایش در متن آفرینشهای هنری پیشینیان سر از گریبان تاریخ می‌کشند. این آثار هنری که به همت دانشمندان باستان شناسی محقق صبغه‌های هنری و فرهنگی این مرز و بوم شناخته شده‌اند، اگر از سنگ ساخته‌شده‌اند یا خاک و آجر و چوب چون ستاره‌های درخشانی در عقب ابرهای ضخیم زمان در آسمان فرهنگ دیرین‌سال ما سوسو می‌زنند.

برخی از دانشمندان این سرزمین‌را (افق پر از خرابه‌ها) گفته‌اند، اما این افق تابش همان شعله‌های کم‌نفس و لرزانی نیست که نتواند زوایای تاریک و سرد زمان‌را از نور و حرارت مشبوع سازد این افق میلاد نور و روشنی و آهنگ تسلط بر سیاهی و شب‌گرایی و عطالت انسان‌را آواز می‌دهد.

آنسانکه از پیکرهٔ مناره‌ها، ساقهٔ گنبدها و استوپه ها و کنگره‌های بالاحصار و دیوارهای شیر دروازه‌اش اسطوره و راز می‌جهد و سنگ و چوبش چنان فریاد رسا از قصه ها و حکایتهای مستند تاریخ و گنجینه‌های بیش‌بهایی فرهنگی لبریزاند، دیوارهای پیچ و تاب خوردهٔ شیر دروازه به سان اژده‌های دشمن‌سوز در مسیر قدمهای ناپاک شوم‌اندیشان و بدخواهان این ولاخوابیده و برج و بارو و تیرکشهای بالاحصار همچو الموتی از جسارت چریکان حسن صباح در مواجه با دستگاه سلجوقی، از جانبازیهای عیارانهٔ تهمتنان کابلی شهادت داده و از لحاظ جسامت و ریخت هنری و تشکل فیزیکی خویش پیکره‌های هیولایی (بودا)را در بامیان و اهرمهای مصر هم‌تباری می‌کنند. این کوهها که پای در صخره دارند و سر بر ستیغها کشیده‌اند از دو سو والاهمتی و سخت‌ارادگی نسلهای این سرزمین‌را در برابر طاعون تسلط‌خواهی و جنون‌باداری قلدران تاریخ در آزمونهای مردآزمایی تمثیل می‌کنند.

تاریخ هنر و معماری و شهرها بدون مطالعه و پیوند با تاریخ سیاسی کشورها مطالعه شده نمی‌تواند، زیرا درک و ارادهٔ عملی زعما در هرمرحله‌ای از تاریخ در شگوفایی و باروری فرهنگ و هنر تأثیر بسزایی داشته‌است، همان طوریکه عطالت و بیکارگی آنها این کاروان را در مسیر افول جانکاه و عقیم‌گرانه سوق می‌دهد، این واقعیتیست که چگونه دستگاه حاکم بر سرشت تاریخ و فرهنگ این خطه‌رابسان کورهٔ آتش در التهاب زخمهایش سوختند و پدیده‌های کمنظیرفرهنگی آنهارا ربودند تا فردا اگر نسلی از این کوره سوزان جان به سلامت برد، چیزی برای اندیشیدن و افتخار کردن نداشته باشد.

آثار تاریخی، مهندسی‌را بعضاً باگلدان بلورین و بعضاً باگلدستهٔ زیبا مقایسه می‌کنند که هر دوی آنها ایجاب برخورد غمخوارانه و ممارست باغبانانه‌را می‌نماید. این گلدانهای بلورین که در باغستان فرهنگ و تمدن کابلستان از زمانه آشوکای موریایی (قرن سوم قبل المیلاد) تا عصر ما رسیده‌اند، بر ماست تا از وجود آنها نگهداری غمخوارانه به عمل آوریم، همان طوریکه از تملک و جایدادهای شخصی خویش حفاظت می‌نماییم. با همین آرزومندی مجموعهٔ حاضررا با قبول هرگونه زحمت و مشکل در حالی تدارک دیدم که هر کوچه و برزن کابل از خون شهروندان آن رنگین بوده و بوی دود و باروت و مرده از هر گوشهٔ این مشهد بی‌گناهان به مشام می‌رسد تا بدین وسیله کابل داغدیده‌را دل‌برداری نماییم که اگر در یک گوشهٔ آن فرزندانش به طور وحشتناکی به صورت فردی و جمعی با دستی قربانی می‌شوند درگوشه دیگر آن دستی کاغذپاره‌های یادنامه اورا برمی‌دارد و گل یاد اورا در سرزمین باور به حقیقت هستی دیروز می‌کارد.

پژوهش دست داشته به مثابهٔ یک ضرورت خیلی مبرم و با استفاده از منابع و مآخذ دسترس که از شالوده مساعی فرهنگپرورانه فرهیختگان کشور و جهان صورت گرفته‌است بخدمت اهل ذوق و فرهنگ پیش کشیده می‌شود تا باشد از یکسو شناخت آنهارا از همان (کابلستان رستم) میسر گرداند، از سوی دیگر کمکی در راستای تتبع و پژوهشهای بعدی دانش‌پژوهان و کابل‌شناسان و طراحان و شهرسازان و پایه گذاران آیندهٔ این شهر بجاگذارد. پیش از این کتابی به

نام «راهنمای کابل» از سوی دانشمند محترم محمدناصر غرغشت که بیشتر دربردارندهٔ معلوماتهای توریستی بوده به طبع رسیده‌است. علاوتاً در مباحث و مقالات تاریخی به صورت جسته و گریخته توسط مرحوم احمدعلی کوهزاد، غلام‌محمد غبار از کابل یادآوری به عمل آمده وکتب و بروشورهایی معلوماتی نیز به چاپ رسیده‌اند. بخش مهمی از تاریخ کابل‌را حفریات باستان‌شناسی تشکیل می‌دهند. عدم توجه به نگارش تاریخ تحلیلی کابل خلای بزرگی‌را در کلیت تاریخ کشور محسوس می‌نماید. مجموعهٔ حاضر که در شرایط نامناسب فرهنگی و در فضای ناسالم جنگی به نگارش آمده‌است، نیز مبرا از عیب و نواقص نبود. با آنهم عده‌ای از دانشمندان هموطن منجمله محترم محقق میراحمد جوینده این مجموعهٔ پراگنده‌را در کابل بدقت زیر مطالعه قرار داده و اقدام به چاپ آنرا جداً تأکید نمود و تقریظی هم بر آن نوشت. زمانی که در تابستان ۱۹۹۸ به شهر دوشنبه آمدم، مجموعهٔ نامبرده‌را به بخش افغانستان‌شناسی انستیتوی شرق‌شناسی و میراث خطی اکادمی علوم تاجیکستان تقدیم داشتم. مجموعاً ۱۰ تن از دانشمندان اکادمی علوم و چند تن از استادان دانشگاه دولتی تاجیکستان آنرا خواندند و مجلس (محاکمهٔ علمی)را دعوت کردند، در این مجلس ۱۲ تن از دانشمندان پیرامون مطالب مندرج کتاب اظهار عقیده نمودند که بر اساس آن تغییری در فصل‌بندی کتاب و همچنان مباحث جدیدی تحت عناوین (سکنهٔ قدیمی کابلستان، تأثیرات فرهنگی و مدنی دورهٔ کوشانیان در تاریخ کابلستان، رخداد های کابلستان در شاهنامهٔ فردوسی، تاریخ دورهٔ پیش از اسلام و بعد از اسلام و غارت موزیم کابل) پیشنهاد گردید که به کمال میل این فرمایشات اساتید و دانشمندان‌را اجرا نمودم. یک کاپی طبع کامپیوتری آنرا خدمت محترم اکادمسین دکتر عبدالاحمد جاوید به لندن فرستادم تا نظرات خویش‌را بر غنای این مجموعه ابراز نمایند که مورد توافق ایشان قرار گرفت. همینطور نظرات افغانستان‌شناسان تاجیکستان‌را به صورت منفرد جویا شده و سعی کردم تا به رفع نواقص موجود بپردازم. به امید آنکه با ارائهٔ این مجموعهٔ تحقیقی بتوانیم در آینده کمبود معرفت تاریخی و فرهنگی شهر مرکزی کشوررا مرفوع نماییم.

مهندس صاحبنظر مرادی

فصل اول

کابل در گذرگاه تاریخ

الف ـ نامها و وجوه تسمیهٔ شهر کابل
ب ـ نامهای کابل در اسطوره‌ها و فولکلور
ج ـ جغرافیای سیاسی و اقتصادی کابل
د ـ کابل در مسیر تاریخ
۱ ـ کابل پیش از اسلام
۲ ـ کابل در دورهٔ اسلام
۳ ـ کابل در دورهٔ کورگانیان
هـ ـ مهاجرت آریاییان و جابجایی آنها در کابلستان
و ـ نقش کوشانیان در انکشاف فرهنگ و مدنیت کابلستان
ز ـ رخدادهای کابلستان در شاهنامهٔ فردوسی
ح ـ برخی از آثار تاریخی و فرهنگی کابل
ط ـ باغهای مشهور قدیمی کابل

الف ـ نامها و وجوه تسمیهٔ شهر کابل:

کابل یکی از قدیم‌ترین شهرهای منطقه بوده و در ادوار مختلف تاریخ با تشکل دولتهای مقتدر منطقه‌ای گاهی داخل جغرافیای یکی و زمانی قلمرو حکومت امپراتوری دیگری بوده‌است.

با اینکه نام کابل از اعصار قدیم بدینسو در صفحات تاریخی و جغرافیای تاریخی آسیای کهن عنوان شده‌است، با آن هم نامهای متعددی در ادوار گذشته و به زبانهای گوناگونی که در مجاورت این منطقه وجود داشته‌اند، به این خطه اطلاق گردیده‌است و کابل شهری بوده که غالباً مرکز تمدن و سلطنت پادشاهان بااقتداری بوده و علی الرغم اینکه بحث و تحقیق دامنه‌داری پیرامون گذشتهٔ آن صورت نگرفته و موقعیت و حالت این شهر در ازمنهٔ پیش از ظهور اسلام بسیار روشن نیست، اما کتیبه‌های تاریخی کابل‌را در اعصار قدیم حتی پیش از لشکرکشی اسکندر مقدونی در ۳۲۷ ق.م. شناسایی کرده‌اند. مورخین اسکندر که مورخین و جغرافیاشناسان امروزی ما به یادداشتهای ایشان اهمیت زیادی قایلند و از آنها به حیث مأخذ معتبر استفاده می‌آورند، از کابل مکرراً نام برده‌اند و جغرافیای بطلیموس به قول شمس‌الدّین سامی، آرتوستین و استرابون از کابل به نام (کابوره)، کارورا و (اورتوسپانه) تذکر داده‌اند[۱] (در برخی کاپیهای پلینی نام (ارنوسپانوم) نگارش یافته که با اندک تغییر به (ارتوستانا Orthostana که دیلسن گمان می‌کرد به احتمال قوی (اردهاشتانای Orddhashtana از زبان سانسکریت می‌باشد که (جای بلند) یا (شهر بلند) معنی دارد، همچنان عین همین اسم راهیوان تسانگ سیاح معروف چینی به ناحیهٔ کابل داده‌است)[۲]. نام دریای کابل با موقعیت دهی آن در سروده‌های ریگویدا به صورت (کوبها) آمده‌است، این نام به صورت کی و کوفن نیز آمده‌است.

---

۱ ـ عبدالجلیل شبگیر پولادیان. مجلّهٔ باستان‌شناسی، ش ۲، سال سوم، ۱۳۶۰، ص ٤.

۲ ـ به نقل از مجلهٔ «آریانا»، شمارهٔ ۲۸، ص.۹٦.

مورخ شهیر کشور ما مرحوم احمدعلی کهزاد می‌نویسد: «که در ریگویدا نام کابل به شکل کوبها آمده و بر استناد ترجمهٔ زند اوستای دار مستتر و به قول او (دیگره‌ته) و از قول هیرودوت (کسپاتیروس) و از قول استرابون اور تسپنه یا چهارراه می‌نویسند و نیز کوفن، کاوفو، کارورا، یا کابورا (به قول بطلیموس) می‌نگارد». [1]

اوستا از دیدگاه تاریخ و جغرافیایی این سرزمین اهمیت بزرگی دارد، در آن تشریحات و تفصیلات جغرافیایی از روی فرگاد اول (باب رول) وندیداد (باب سوم) اوستا داده می‌شود. مهمترین تفصیلات اوستا تعیین شانزده قطعه زمین در خاک آریانا و ساحهٔ نفوذ آیین اوستایی و پهنای حدود آن و همزمان قلمرو و تسلط سلاطین باختری بوده و در روشنایی تاریخ و جغرافیای سیاسی آن عصر اهمیت قیمتداری‌را حایز می‌باشد و در آن از کابل به نام (ویکره‌ته) Vaekereta نام می‌برد.

در کتاب جغرافیای قدیم هند قرار اظهار کننگهم، ناحیهٔ کابل برای اولین بار توسط پتولمی شاید همان (بطلیموس) که مردم کابل‌را (کابلیتو) و سکونتگاه‌شان‌را (کابوره) Kabura گفته‌است و اصطلاح اورتاسپانا (زمین بلند)را به کار برده‌است، ذکر یافته. این نام تنها در استرابو و پلینی باتثبیت فاصله آن از اراچوسیه (اراکوزیه) [2] توسط سروی‌کنندگان اسکندر دیوگینتها و بیتون پیمایش گردیده یافت می‌شود. بطلیموس همچنان کابورارا شهری از ولایت پاراپامیزاد (حوزهٔ غربی هندوکش) می‌خواند و از آن به حیث بازیلیوس (شهر شاهی) یاد می‌کند و در شمار نام برخی از ممناطق و دهکده‌های همجوار آن به اشاره نقاطی می‌پردازد که هم‌اکنون در مجاورت کابل با اندک تغییر اسمی موجودند مثل (لوگرنا ـ لوگر) ارگوده، ارغنده (بکرده ـ وردک) و غیره. مورخ دیگر یونانی استرابون کابل‌را با کاربرد کلمهٔ (اورتسپنه) چهارراه عنوان داده‌است. این تعدد

۱ مجلهٔ «آریانا»، شمارهٔ ۸، سال دوم، احمدعلی کهزاد.

۲ در جغرافیای قدیم حدود امروزی کشور ما با تقسیمات چون باختر (بخدی) تخارستان (تاهیا هریوا گندهارا، پاختیا و اراکوزینه شمال قندهار و سیستان قدیم تذکر یافته‌است.

اسمی در مورد کابل بیشتر کاربرد اصطلاحات‌را دال بر موقعیت مهم استراتژیک این شهر در مسیر کاروانهای تجارتی به (چهارراه) می‌رساند.

در منابع تاریخی و جغرافیای قدیم چین از کابل نیز تذکر رفته‌است (ریموزات در کتاب وسعت امپراتوری چین کشوری‌را به نام (کاوپو) در تاریخ تانگ ذکر کرده و آنرا باکابل تطبیق می‌دهد. این نام چینی‌را (کی‌پین Ki-pin) که در تانگ چو آمده عبارت از کابل می‌شمارد و این سرزمین غربی‌را چینیان از قرن پنجم میلادی می‌شناختند و همان است که آنرا کوفین Kophene نیز گفته‌اند[۱].

لسترنج در جغرافیای تاریخی خلافت شرقی می‌نویسد که «اصطخری نام کابل‌را (اطابان) گوید ولی ظاهراً اسم معمولی آن که رواج دارد همان کابل است که بیشتر بر ولایات آن اطلاق می‌شود[۲]».

یعقوبی در قرن سوم هجری می‌نویسد (شهر بزرگتر کابل‌را که به جروس گفته می‌شود (لفظ کو ku در زبان) سیتی، هو hu در زبان آشوری، su در ازبکی، su در زبان ترکی، chu در زبان تبتی به معنی آب است. عبدالرحمان بن سمره در خلافت حضرت عثمان بن عفان (رض) آنرا فتح کرد و این شهر اکنون ناگشوده است جز این که بازرگانان بدان وارد می‌شوند و از آن هلیله‌های بزرگ کابلی حمل می‌کنند[۳].

با این که شهر کابل در زمان هجوم اسکندر مقدونی وجود داشته و مورخین و راویان اسکندر از شهرهایی که در مسیر حرکت خود از آن عبور کرده‌اند، ضمن توضیح از کم و کیف شهر برج و باروی آنرا تذکار داده‌اند، اما در مورد اینکه کابل‌را چه کسی اساس گذاشته‌است، اشاره‌ای صورت نگرفته و مورخین کشور ما هم از فهم دقیق مؤسس شهر کابل اظهار بی‌معلوماتی نموده‌اند، اما به موجب متنی به زبان پهلوی شهر کابل و سمرقند بوسیلهٔ لهراسب اساس گذاشته شده‌است.

---

۱ ـ پوهاند عبدالحی حبیبی. مجلهٔ «آریانا»، شمارهٔ ۱۹، ص. ۴۰۳، ۱۳۴۸، کابل.

۲ ـ ولادیمیر بارتولد، تشریح جغرافیای تاریخی خلافت شرقی. ترجمه عرفان، چاپ تهران، ص. ۳۷۴.

۳ آثار البلدان یعقوبی ترجمهٔ آیتی، ص. ۶۷.

بنابر گزارش (رهنمای کابل) گویند هوشنگ بن سیامک اساس‌گذار شهر کابل بوده‌است، برخی‌را عقیده بر این است که نام قدیم کابل (کاپیلا) بوده‌است که زادگاه بودا می‌باشد و با همین نام شهری در کشور نیپال نیز وجود دارد. دکتر وسن چنین می‌نویسد که: کابل تحت حکمرانی شهزاده کنیشکا بوده و آنرا اساس‌گذار کابل می‌داند. هرودوت که به نام پدر تاریخ شهرت دارد، کابل‌را به نام (کسپاتیروس) افاده می‌دهد که مترجمین آنرا کابل گفته‌اند. در منابع چینایی به نام (کوفن) نیز به کار رفته‌است که آنرا (ساحل) ترجمه نموده‌اند، در این حال دو حالت پیش می‌آید یا اینکه موقعیت کابل در متن جغرافیای گنداهارا تا ساحل سند سبب ساحلی نامیدن آن گردیده‌است و یا اینکه تسمیه (کاه پل) بنابر فهم و تسمیهٔ فولکلوریک کابل مصداق حقیقت می‌باشد که تفصیل آن خواهد آمد. در شاهنامهٔ فردوسی، گرشاسپنامهٔ اسدی توسی از شعرای دربار غزنویان به نام (کاول) نیز یاد شده‌است که به اساس سنت تجزیهٔ تاولی کاول ((ل))را اگر از ادوات ظرفی بدانیم (کاو) می‌ماند که در شاهنامه ارجمند معنّی شده‌است.

چون در علم اللغات آریایی صرف واو به (ب) مطرد است، پس (کاو) به (کاب) تبدیل گردیده‌است که در نتیجه (کاول) مثل (زاول) به کابل و زابل ابدال گردیده‌است. برخی از دانشمندان کابل‌را از کلمهٔ (کول) آب ایستاده گرفته‌اند.

ب ـ نامهای کابل در اسطوره‌ها و فولکلور

بنابر روایات فولکلوریک که شادروان محمد ابراهیم خلیل هم ضمن مثنویی آنرا به نظم آورده‌است گویند در گذشته‌های خیلی دور تالاب بزرگی بوده و در وسط آن جزیرهٔ کوچکی قرار داشته‌است. مردمان این جزیره همه اهل موسیقی و طرب بوده‌اند. روزی پادشاه این جزیره از شنیدن ساز و آواز و صدای هلهله و شادی چنان سرمست شد که به فکر تسخیر شهر افتاد. خواست تا راه شکار و عبور به جزیره‌را در پیش گیرد و از جزیرهٔ زیست خود خارج شود، فرمود به منظور عبور او از تالاب در آب کاه بریزند و پلی بسازند و چنین کردند و شاه با

لشکریانش از روی این پل عبور کردند و شهررا فتح نمودند و آن پل‌را (کاه‌پل) نامیدند که تسمیهٔ جزیره‌را در شعاع خود گرفت و برای مدتها این جزیره به نام کاه‌پل زبانزد داشت.

بعد از آمدن اعراب به خراسان همانطوری که به دلیل نبودن حرفهای (چ، پ، گ، ژ) در زبان عربی برخی از نامهای شهرها چون گرگان به جرجان، گوزگان به جوزجان تبدیل گردید. در پهلوی آنها نام کاه‌پل به (کاه‌بول) در زبان عربی تغییر یافت که از آن پس با همین وجه تسمیه در متون تاریخی، جغرافیایی و ادبی باقی مانده‌است. و از آن به بعد جغرافیه‌نویسان عرب مانند دادویه، اصطخری، ابن حوقل، بلاذری از آن به نام کابل سخن گفته‌اند. مورخ شهیر کشور مرحوم غلام‌محمد غبار می‌نویسد: «در یکی از آثار آلمانی که اسم آنرا فراموش کرده‌ام وقتی دیده بودم شهر کابل در (۷۴۷ ق م) از طرف پادشاه آشور سالماناسار دوم، بنا گردیده‌است[۱]».

روایت دیگر حاکیست که در این شهر واحد پولی آن (کاه) بود یعنی در خرید و فروش کاه‌را به عنوان پول به کار می‌بردند. از این لحاظ به (کاه‌پول) معروف شد. شاعری کابلی به نام قاسم (کاهی) ضمن این که از این واژه کاربرد شاعرانه نموده و آنرا در پهلوی اسم حود تخلص نموده‌است، شاید نظری هم با وجه تسمیهٔ کاه‌پل داشته‌است.

کاهی تو بلبل چمن‌آرای کابلی
زاغ و زغن نه‌ای که به هندوستان شوی

در ادبیات ما لفظ کاه و پرکاه اشاره‌ای به بیمقداری و کم‌ارزشی هر متاعی است. شاید پول آنروزی این شهر مثل امروز در بازار پرمتاع آن ارزش پر کاه‌را داشته که آنرا (کاه‌پول) گفته‌اند که بعدها کابل شده‌است. الکسندر برنس در سال ۱۸۳۴ میلادی از زبان مردم کابل نقل کرده‌است:

«مردم این نواحی خودرا از اولاد حضرت نوح (ع) می‌دانند و فرزند نوح به نامهای هابیل و قابیل بر سر نامگذاری این شهر اختلاف پیدا کردند. هر کدام

---

۱ جغرافیای تاریخی افغانستان، میرغلام محمد غبار.

می‌خواست نام خودرا بر آن بگذارد، بالاخره به این موافقه رسیدند که یک یک هجای از نام هر دو بگیرند و شهررا بدان بنامند، چنانچه (قا)را از قابیل و (بیل)را از هابیل گرفتند و از آن قابیل درست کردند»[۱].

بابرمیرزا که سرشار از ذوق کابل بوده‌است، ضمن خدمات عمرانی در کابل در کتاب «تزک‌بابر» تذکر داده که در جنوب بالاحصار، شاید شهدای صالحین از مزار قابیل بنیانگذار کابل زیارت کرده‌است.

استاد عبدالاحمد جاوید می‌نویسد که (شاه‌آشور) «در حدود ۷۷۰ ق.م.این شهررا بنیاد نهاد و آنرا به مقابله و مقارنه بابل (کابل) گذاشت[۲]». و این گفتهٔ استاد جاوید با نقل قول مرحوم غبار از منابع فراموش‌شدهٔ آلمانی پیوند بهم می‌رسانند.

همچنان کلمهٔ کابل از (کوه بل) که در زبان سیتی به معنی آب و بل به معنی دروازه ترکیب یافته که گذرگاه آب‌را افاده می‌دهد.

و نظم شادروان استاد محمد ابراهیم خلیل در مورد روایت فولکلوریک «کابل» چنین است:

کابل اساطیری[۳]

بیا بشنو این داستان کهن
که میرانم از شهر کابل سخن
جزیره بدین شهر گردون قباب
محیطش ز هر سوی گردیده آب
در اطراف آن بود بیحد جبال
به اکناف وی چشمه‌های زلال
در آن بود جمعیتی‌را مقام
گرفتار موزیک در صبح و شام

---

۱ مجلهٔ سباوون، کابل در گذرگاه تاریخ، شمارهٔ پنجم، سال اول، دلو ۱۳۶۶، به قلم آکادمسین دکتر جاوید.

۲ همانجا.

۳ کابل در آیینهٔ شعر. نشر کردهٔ انجمن نویسندگان، ص.۶۲.

چو دریا صفا طینت آن گروه
همه پاک‌دامان چو دامان کوه
چو سرو سهی راست گفتارشان
موافق به گفتار کردارشان
گه از صوت تار و گه آواز عود
گه از نغمهٔ آریانی سرود
گهی از نوای طربزای نی
گهی از صدای دل‌آرای نی
سرور و فرح روز و شب داشتند
به مهد فراغت طرب داشتند
در اثنای آن یغمی و سرور
صدایی شنیدند ناگه ز دور
به حیرت فگندند هر سو نگاه
بدیدند یک ذورق پرسیاه
از ایشان یکی مرد صاحب‌وقار
که در صدر آن بزم بودش قرار
به بسیار تمکین زبان برکشود
به خوشخویی اظهار مطلب نمود
...
که در باختر پادشاهی مراست
نکوکاری و خیرخواهی مراست
شنیدم درین کوهسار بلند
بود یک جزیره بسی دلپسند
پس آنگه ببینم مکین و مکان
به صد شوق گشتم بدینسو روان
کنون گر اطاعت به من می‌کنید
قبولم شه خویشتن می‌کنید

شمارا به ظل حمایت کشم
به حصن عنایات و رفعت کشم
ز فرمان من گر بپیچید سر
به دین دسته فوج شجاعت اثر
دهم امر پیکار و رزم شما
دگرگون کنم زنگ بزم شما
در آن جمع فرخنده پیری که بود
به کنگاش با جمع گفت و شنود
نوازیم بالفرض اگر ساز جنگ
عقابیم پرغیرت و تیزچنگ
به شاه و سپه هم‌نژادیم ما
ز یک خاک در اصل زادیم ما
هم از روی تحقیق جزو همیم
هم از راه تصدیق عضو همیم
همان به که بازیم ترد و وفاق
که ضعف است انجام شور و شقاق
خط آریانی خط پاک ماست
که او مهد آجداد و هم خاک ماست
ز بیعت شه نداریم ننگ
نورزیم با عسکر شاه جنگ
چو بشنید شه جمله گفتار پیر
به پاسخ بگفت از صفای ضمیر
بلی هرکجا شمعی از دانش است
دل جمع او روشن از بینش است
خوش آنان که کوس محبت زنند
دم از صدق و اخلاص و وحدت زنند
چو پیش آمد اوضاع خوش از دو سو

نکردند یک بر دگر ترش‌رو
در اقلیم شه هر قدر کاه بود
به احضار آن امر صادر نمود
به هر شهر و قریه و هر کوه و دشت
هر اندازه کاهی که موجود گشت
نمودند حاضر فگندند زود
به کوته‌ترین فصل آبی که بود
بدینسان چو ازکاه پل ساختند
به وصل فریقین بپرداختند
رهِ آمد و رفتشان باز شد
به همدیگر آمیزش آغاز شد
شدی کاه‌پل آن نوین رهگذر
به نزد همه شهر زین رهگذر
که در پهلوی هم بود تا به حال
رقم نام این شهر مینومثال
همان کاه‌پل نام اولای او
که اسمی بدی با مسمای او
مگر بعد اندک زمان کاه‌پل
بدل شد به کابل در افواه کل
از اینجا سند نزد جزو و کل است
که این وجه تسمیهٔ کابل است

وه چه شهری خوشتر از باغ بهشت
وصـف او باید به آب زر نوشت
چـار سویش بوستان دلگشاسـت
از نسیـمش مغز عالم مشکساست
وصف آن گر بیش از این سازم رقم
در کـف دستم به رقص آیـد قـلم

ج ـ جغرافیای سیاسی و اقتصادی کابل

کابل در یکی از حوزه‌های سطوح مرتفع هندوکش با ارتفاع ۱۷۶۸ متر از سطح بحر در دایرهٔ ۳۴ درجه و ۳۳ دقیقه عرض البلد شمالی و ۶۹ درجه و ۱۲ دقیقه طول البلد شرقی گرینویچ موقعیت دارد. موقعیت مهم استراتژیکی آن در گذرگاه کاروانهای تجارتی و ابریشم و خصوصیتهای اتحـاد فـرهنگی اتـنیکی همواره آنرا مورد توجه کشورکشایان قرار داده و به همین ملحوظ وقایع مـهم سیاسی نظامی در حدود و ثغور آن همواره روی داده‌است. اگر دولتهای بزرگی در شمال و غرب و جنوب شکل گرفته‌اند، این شهر از جهتی با آنها در پیوند بوده و آثار و علایم فرهنگی آنهارا در خود جا داده‌است.

روابط گستردهٔ مردمان باختر به مثابهٔ مرکز آریانا باکشورهای دوردستی مانند یونان و مصر، آشور، بابل اورارتو و علاقه‌های آسیای میانه تا قفقاز و قزاقستان در تحت یک اتحاد سیاسی و تجارتی بر مناطق جنوب هندوکش منجمله کابل بی‌تأثیر نبوده‌است (راههای کاروان‌رو که از امپراتوری چین به کرانه‌های دریای مدیترانه ممتد بوده در ظرف مـدت هـزار سـال از سـرزمین اقـوام ایـرانی‌زبـان می‌گذشتند)[1].

کابل بنابر موقعیت جغرافیایی کـه دارد مسئلهٔ عـبور و مـرور کـاروانهـای تجارتی‌را در تأمین کوتاه‌ترین فاصله بین حوزه‌های مـختلف مـنطقه بـه سـوی

۱ تاریخ ایران، ترجمهٔ کشاورز، ص.۱۰۹.

خویش جلب کرده و از ابتدا مرکز تجارت دو بر اعظم آسیا یعنی هندوستان در شرق و ترکستان در شمال بوده و به قول هیرودوت مورخ یونانی مال‌التجارة کابل در تمام بازارهای یونان و روم مشتری داشته‌است. و لاجورد بدخشان که زینت آرای کاخهای مجلل سلاطین فراعنهٔ مصر بود، از راه کابل به بازارهای مصر و شام و روم راه می‌یافت. طی حوادث فراوانی که در امتداد تاریخ به وقوع پیوسته‌اند، جغرافیای تاریخی کشور ما همواره دستخوش تغییرات سیاسی بوده‌است و جغرافیای تاریخی آن با تشکل اوج و حضیض شهرها مواجه بوده‌است. این شهرها و در گام نخست شهر کابل با موقعیت شایانی که در سر راه کاروانهای تجارتی و جهانگشایان داشته‌است بر رغم برخی از شهرهای دیگر که طی حوادث تاریخی به دهکده‌های کوچکی ابدال گردیده‌اند، نقطهٔ حرکت خودرا به سوی تکامل از منطقهٔ کمری و خورد کابل آغاز نموده و همرکاب کاروانهای تاریخ راه پیموده‌است و گسترش محیط شهری آن تا مرحلهٔ فعلی از یک دوره به دورهٔ دیگر مبین اوضاع و احوال اجتماعی و مدنی این شهر می‌باشد.

موقعیت کابل در قدیم‌ترین یادداشتهای جغرافیانگاران، منطقه‌ای میان دو کوه تشخیص شده و همان طوریکه میرزا تورسن‌زاده گفته‌است:

پایتختم در میان کوهسار افتاده‌است

همچو خالی بین دو ابروی یار افتاده‌است

داریوش و اسکندر مقدونی در هنگام تسخیر و عبور از این شهر با مقاومت شدید اهالی کابل برخورده و موقعیت این کوههارا در جنگ حمله و گریز و پناهگاه بودن آنها ناگوار دانسته‌اند.

«صورت الارض» ابن حوقل صراحت می‌دهد که «کابل نیز در دهانهٔ هند قرار دارد و از آنجا به هر سو راه است درین شهر نیل فراوان به دست می‌آید که در قصبه و سواد آن شهر تهیه می‌شود جز مقداری که در دست بازرگانان می‌ماند. بنابر گفتهٔ بازرگانان ایشان بیش از دو میلیون دینار است[1]. بسیاری از نگارشگران

۱ «صورت الارض» ابن حوقل، ص. ۱۹٤.

کابل را شهری از تابعات هندوستان ذکر کرده‌اند و این متعلق به زمانیست که کابل جزئی از سرزمین گندهاهارا دانسته شده که در این سرزمین از وردک تا جبل السراج، کاپیسا تا پشاور و چترال شامل می‌شدند جغرافیای آن سوی آنرا هندوستان تشکیل می‌داد. در عجائب المخلوقات آمده‌است: «کابل شهریست در هندوستان در میان دو کوه بر گرد وی درآمده مدور چون حلقه و گرد بر گرد وی سی فرسنگ است، هیچ کس در آن نتواند رفتن، مگر به جواز. هلیلچ در این شهر بود. گرد بر گرد وی شهرها چون قاصرون و صمیرون و قماریان و هند و متاع وی صندل و کافور و در صمیرون حتمی است»[1].

در تأسیس و احداث یک شهر در قدیم بیشتر جهات نظامی‌را مطرح می‌نمودند و شهرهاییکه پس از قرن اول میلادی شناسایی شده‌اند، این موقعیت نظامی‌را در بهره‌جویی از منابع طبیعی و فیزیکی محیط دارا هستند و آن با قرار دادن یک یا چندین ضلع شهر به دامان کوهها و ارتقاعات یا دریاهاو ابحار به منظور نظارت شهر یا تفوق و برتری حالت نظامی در زمان جنگ بر دشمن می‌باشد و یا شهررا در ساحل بحر و دریا طرح می‌کردند، تا از ورود بلامانع دشمن به شهر جلوگیری نماید. و همچنان اکثراً شهرهای آشور و بابل با همین خصیصه اعمار گردیده‌اند. اگر در مجاورت منطه مسکونی مردم کوه و دریا وجود نمی‌داشت آن گاه دیوارهای هیولایی‌را به عرض چند متر و ارتفاع بالاتر از حد توان خیز زدن اسپ و صعود افراد پیاده دشمن پیرامون شهر می‌کشیدند یا خود شهررا بر بالای اراضی مرتفع که ساحات پیرامون‌را تحت نظارت گرفته بتواند، اعمار می‌نمودند. مسئلهٔ مهم دیگری که در اعمار شهر مطرح بحث قرار می‌گرفت و در شرایط امروز نیز نقطهٔ مرکزی‌را در میان عوامل جاگزینی شهر اشغال می‌نماید همانا طرح شهر در رابطه با منابع حیاتی و حل مشکل اقتصادی آن است. به این معنی که بایست دینامیک حیاتی‌را در طبیعت زیست آنجا سراغ نمود. یعنی شهر بایست ساحات تحت کار و فعالیت تولیدات زراعتی و زمینهٔ توسعهٔ محصولات حیوانی‌را در کنار داشته باشد. مساعدتهای طبیعی مبنی بر

---

۱ عجائب المخلوقات از فیروز، ج. ص.

موجودیت آب، خاک زراعتی، اقلیم مساعد که بتواند تأمین‌کنندهٔ مواد اولیهٔ مردم باشد، به‌گونه‌ایکه در حالات بروز مصایب طبیعی و نظامی آب‌خیزی‌ها ـ سیل ـ زلزله و محاصرهٔ نظامی شهر علی العجاله خودکفا بوده بتواند. ویداد لاباش دانشمند فرانسوی می‌نویسد:

«طبیعت به دسترس انسان مناظر و سایتهای مختلف‌را اهدا می‌کند، انسان نظر به ذوق و اراده خود می‌تواند با در نظر گرفتن شرایط اقتصادی... مناظر مطلوب‌را انتخاب نماید و آنرا به مرام خود وفق دهد».

کابل موجود شهریست که تحت تأثیر هر دو عامل فوق (دفاعی و اقتصادی) و سوق‌الجیشی توسعه یافته‌است. و در نتیجه آمد و شدهای سیاسی، نظامی و تجارتی، هر روز دامنهٔ نفوس آن افزون گردیده و از دهکده سهاک، شیوه کی، و بینی حصار به توسعه آغاز نموده و به استقامت شمال غرب ادامه یافته‌است.

این حوزه که در امتداد دریای لوگر واقع شده و در سیستم کانالیزاسیون و آبیاری که خاصهٔ تمدن آریایهاست در آبیاری اراضی مساعد منطقه استفاده به عمل آمده شادابی این سرزمین رشد تولید و حاصلات زراعتی بیشبهایی‌را به شهروندان خود در طول تاریخ فراهم نموده‌است. بر علاوه نوعیت خاک و ترکیبات سطحی زمین این ناحیه در حاصلدهی وافر خود مایهٔ تشویق و تجمع مردمان ماحول گردیده‌است. علاوتاً موقعیت این منطقه از لحاظ جریانات آب به امتداد دریای لوگر واقع شده و رسوبات مواد عضوی و مواد حیوانی به ضخامتهای در خاک آن ترسب نموده و عامل اساسی حیاتی آنرا به وجود آورده‌است. بی جهت نیست که ابن حوقل در بارهٔ زراعت پنبه و آب و هوای کابل می‌نگارد (در کابل پارچه‌های پنبه‌ای زیبا می‌بافند جامهٔ سینی فاخر و شرابی (نوع جام) گرانبها تهیه می‌کنند و از آنجا به خراسان می‌برند و سپس به چین و از آنجا به سند و اعمال آن حمل می‌کنند و نیز دارای معادن آهن بسیار است[1].

پروفیسور دادی‌یوف و پروفیسور بوکی‌نتچ در کتاب خود تحت عنوان «افغانستان زراعتی» شرح جالبی در بارهٔ زراعت در کابلستان می‌نویسند:

---

۱ «صورت الارض» ابن حوقل، ص. ۱۷٤.

«وادیهای کابل، کوهدامن، لهوگرد که به وسیلهٔ دریای پنجشیر کابل، غوربند و لهوگرد و غیره آبیاری می‌شوند بهترین اشجار مثمررا غرس و در تمام افغانستان پرورش می‌دهند»[۱].

به قول بیدخوانان شاستری به موجب حکم برهما فرشتگان خاک بهشت‌را آورده به سرزمین کابل پاشیدند و درختهای اقسام فواکه به منظور عیش راجه‌اندر از بهشت آورده در این سرزمین غرس نمودند این روایت میرساند که میوهٔ لذیذ کابل طعمی از فواکه جنت دارد[۲].

و این امر بر زراعتی بودن کابل گواهی می‌دهد. نواسه‌های کوشانیها و یفتلیها که سلطنت مقتدری‌را در کابلستان پیریزی کرده‌اند پایتخت خودرا در کاپیسا به وجود آورده و از کابل فعلی منحیث خطوط مقدم دفاعی استفاده نموده و به همین مقصد دیوارهای تاریخی کوه شیردروازه‌را در امتداد آن بالای کوه آسمایی تا موقعیت برج تلویزیون فعلی اعمار نمودند تا مدافعه در برابر هجوم متجاوزین در هنگام جنگ به آسانی صورت گیرد.

و با این حال دیده می‌شود که انسان در هر دوره‌ای می‌خواهد نیاز اجتماعی خودرا مطرح سازد و حل نماید و متناسب با امکانات دست داشته خویش عمل نماید.

تشکل مدنی و شهری امروز کابل به صورت تصادفی و بدون داشتن ریشه در میان علتها و اسبابهای منطقی نبوده‌است و چنین ارگانیزم پیچیده و زنده‌ای که امروز در برابر چشمان ما بدون عمل نمودن برنامه مدون، بر پایهٔ میکانیزم اجتماعی و ضرورتمندی انسانها شکل گرفته‌است، در فردای زندگی آنها نیز دخیل بوده و انکشاف معقول و سلیم آن زاده سلامت پندار و کردار این دوران خواهد بود. قسمی که پراتیک زندگی و تشکل مدنی شهرهای امروزی ما نشان می‌دهد، شیوهٔ عملکرد آنها در مورد انکشاف شهرها از چشم انداز و مطالعات متخصصین عرضه شهرسازی امروزی بی‌بهره نبوده‌اند، و مطالعه جغرافیای

---

۱ افغانستان زراعتی، چاپ لنین‌گراد، سال ۱۹۲۸.

۲ شمس‌النهار، شمارهٔ ۴۳، رجب‌الرجب ۱۲۹۲.

تاریخی و تاریخ شهرسازی این ادعارا مهر صحه می‌گذارند. با این که تحقیق در مورد جغرافیای تاریخی کشورها در زمان ما مقام مهمی دارد، ولی با دریغ این شیوه هنوز در میان پژوهشگران ما جای خودرا نیافته‌است و به همین لحاظ است که ما در بررسی گاهنامه‌های مرحله‌وی شهرها و سرزمین خود دچار سرخوردگیهایی می‌شویم. در مورد جغرافیای تاریخی این سرزمین که می‌توانند باب تحقیق و شناخت گذشته شهرهای کشوررا باز نمایند کتب ذیل‌را می‌توان برشمرد: مختصرالبلدان از ابن فقیه، معجم البلدان یاقوت حموی، مسالک و ممالک اصطخری، صورت‌الارض ابن حوقل، احسن التقاسیم مقدسی، صورت‌الارض خوارزمی، البلدان یعقوبی، آثار البلدان قزوینی که اینها به زبان عربی تألیف شده‌اند و کتب حدودالعالم من المشرق الی المغرب تألیف سال ۳۷۲ هجری توسط نویسنده نامعلوم، شاهنامهٔ حکیم ابوالقاسم فردوسی که نشانه‌های دقیقی از شهرهارا در مسیر حرکت قهرمانان داستانهای شاهنامه ارائه می‌دهد. فارس‌نامهٔ ابن بلخی مربوط به قرن پنجم، تاریخ سیستان (قرن ۵-۷) نزهت‌القلوب (۷۴۰ هـ) مرات البلدان و مراصدالاطلاع (۷۰۰ هـ) سفرنامهٔ حکیم ناصر خسرو بلخی قبادیانی تاریخ محمد بن جریر طبری و غیره که به زبان دری تألیف گردیده‌اند.

با استفاده از این منابع در سده‌های اخیر تحقیقاتی صورت گرفته که از جمله می‌توان به جغرافیای تاریخی ترکستان نامه بارتولد - جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی و رهنمای قطغن و بدخشان از برهان‌الدین کشککی کتاب «تاجیکان» تألیف باباجان غفوراف اشاره نمود.

د: کابل در مسیر تاریخ:

۱ ـ کابل پیش از اسلام:

شگفتیهای تاریخ یک شهررا موقعیت جغرافیایی و سوق‌الجیشی آن تعیین می‌نماید، به این معنی که اگر شهری در مسیر کاروانهای تجارتی قرار گیرد و بتواند کوتاهترین راه‌را در حمل و نقل و سوقیات نظامی بروی فاتحین و کشورکشایان بازنماید، تاریخ آن بیشتر در هاله پیچیده‌ای از کثرت حوادث و فراز و فرود فراوان دارد. این حالت در مورد کابل از ویژگیهای خاصی برخوردار بوده و پا به پای هر حادثه بزرگ سیاسی، جغرافیایی این خطه دچار تغییرات کمی و کیفی گردیده‌است.

کابل از قدیم‌الایام گذرگاه فاتحین و مهاجمین بزرگ جهان بوده و نفوذ ملل مختلف چون هند، چین، یونان، فارس، عرب و مغول‌را در خود داشته و به دیگران انتقال نموده‌است. چنانکه اشاره رفت نفوذ یونان، عرب و هندرا در هیئت آرت وصنعت و تقالید و فرهنگ ملتها در خود آمیزش و تحلیل نموده و آنرا به هندوچین و شرق دور و بالعکس تا سواحل مدیترانه و روم عزیمت داده‌است.

در حدود ۲۵۰ سال پیش از میلاد و بعد از هجوم اسکندر مقدونی (۳۲۷ ق م) و تشکیل دولت یونان و باختر مدنیت ، اقتصاد کابل رو به تعالی و عروج نهاده‌است، زیرا خط‌السیر سپاه اسکندر و مدنیت یونانی به سوی نیم‌قارهٔ هند به صورت وسیع از کابل عبور نموده‌است و تخاریها از شرق بعد از آغاز قرن اول ق.م که دولت یونانیان بلخ به واسطهٔ حمله‌های میدیا (مادها) از شمال و پارتها از غرب داخل دورهٔ انحطاط و انقراض گردید، دولت آنها در صفحات جنوب هندوکش استقرار یافت و به ترقیات و مدنیت کابل بیشتر افزود و این تمدن تا بلاد غزنی و بست گرشک و سیستان و سواحل سند امتداد یافت.[۱]

به گفتهٔ تامارا تالبوت «ایرانیان شهری‌را که امروزه کابل نام دارد، از هندوستان

---

۱ غ. غبار. جغرافیای تاریخی افغانستان. ۱۳۶۸، کابل، ص.۳۰.

گرفتند، ولی هنگامیکه اسکندر بر آن شهر استیلا یافت، آنرا به باکتریا پیوست. اسکندر چون بر اهمیت این ناحیه به عنوان دروازهٔ هندوستان پی برده بود، در محل التقای دو رودی پاسی‌شیر Pasisher (پنجشیر) و غوربند (Gorband) شهرکی بنا کرد که بعدها به صورت پایتخت این منطقه درآمد. ولی محلی‌را در ۶۰ کیلومتری شمال کابل برگزید که در کنار راههای کاروانرو که به هندوستان منتهی می‌شد قرار داشت. امروزه آنرا بگرام ولی او آنرا (کاپیسو) نامید... تنوع نژادهایی که اسکندر می‌خواست در کاپیسو مقیم سازد، در هنر این منطقه منعکس شده‌است، این امر تا اندازه‌ای به سبب کوششهای دمیتریوس اول پادشاه اشکانی بود که می‌خواست باکتریاییها و یونانیها و هندیها خودرا برابر و جداناشدنی بدانند و او که خون یونانی داشت سعی می‌کرد که از حیث ظاهر هندی باشد. تا مدتی کاپیسو هم پایتخت سلوکیان و هم پایتخت کوشانیان بود.[۱]

قلمرو سلوکیان باکتریا در اوج قدرت آنان، یعنی طی قریب ۶۰ سال پس از مرگ دیودوس (پدر دمیتریوس) به اندازه‌ای وسعت داشت که در غرب شامل قسمت اعظم تاجیکستان کنونی، ازبکستان جنوبی و همچنین بخشهایی از شمالغربی ایران و در شرق سراسر افغانستان کنونی به انضمام کاپیسو (کاپیسا) تاکسیلا (راولپندی) ماثورا (متهورا) در پنجاب و گنداهارا (کابلستان)را در بر می‌گرفت[۲].

قرار گزارش باستان‌شناسان فرانسوی که در سال ۱۹۲۸ م در افغانستان صورت گرفته‌است، مسکوکات نقره‌ای و مسی مربوط به آخرین پادشاه یونانی کابل (هرمایوس) که در آغاز قرن اول میلادی حاکم کابل بوده‌است شناسایی گردیده و بازیافتهای آن به موزهٔ کابل تحویل داده شده‌است. ماسیوفوشه سرمحقق گروپ باستان‌شناسان فرانسوی سکه‌های یافت‌شده کابل‌را با نوشته‌های آثار تخت رستم در سمنگان و (جلال آباد) ننگرهار مقایسه نموده و به این نتیجه

---

۱ ـ تامارا تالبوت، هنرهای باستانی آسیای مرکزی تا دورهٔ اسلامی. ترجمهٔ دکتر رقیه بهزادی. تهران، ۱۳۷۲. ص.۱۱۸

۲ ـ همانجا، ص.۱۲۲

رسیده‌است که نوشته‌های آنان به حروف زبان آریانی صورت گرفته و ساحهٔ نفوذ آنرا از کوههای هندوکش تا نزدیکی پرسی‌پولیس (ایرانشهر) می‌داند و این بیانگر آن است که یونانیان تحت عوامل و تأثیرات مدنی و فرهنگی محیطی دست به ایجاد و ضرب مسکوکات خود زده‌اند. و حوزه کابل تا این وقت به مدنیت و فرهنگ باختر دسترسی کامل داشته‌است. شواهد تاریخی که در اثر تحقیقات و کاوشهای باستان‌شناسان داخلی و خارجی از سینه‌تپه‌ها، دامان کوهساران در کوتل خیرخانه، تپه مرنجان، دهمزنگ، تپه‌خزانه، خواجه صفا، تخت شاه، شیوه کی، کمری، چمن حضوری و غیره به شکل مسکوکات فلزی، استوپه‌ها، خرابه‌های معابد مذهبی، مینارها و امثالهم به دست آمده نشان می‌دهند که بعد از قرن دوم میلادی معابد بودایی در پای کوهها و روی تپه‌های کابل آباد گردیده‌اند.

از نقاط نامبرده آثار و علایم مهم باستانی به دست آمده‌اند که آموزش دقیق آنها شگفتیها و جالبیتهای تاریخ کابل‌را در ادوار پیش از اسلام صراحت می‌بخشند. با کشف مجسمهٔ بزرگ سوریا و معبد بزرگ آیین مهری (ربة النوع آفتاب) از خیرخانه و موقعیت آن در کنار سایر نقاط مهم مذهبی و تاریخی چون اسکندرتپه در سی کیلومتری جنوب بگرام و برج کافر که در ارتباط هم مطالعه می‌شوند جایگاه مهم کابل در تاریخ فرهنگ و تمدن منطقه برجسته می‌گردد.

ارتباط بین هندویسم و بودیسم از نقطه‌نظر مواد و اشیای مورد پرستش در درهٔ کابل پیش از این بررسی و ارزیابی گردیده‌است. به همین ترتیب پیرامون شهری که هوانتسانگ آنرا در یادداشتهایش به نام (سی پی توفالاتزو) یاد کرده و توسط فرقهٔ پاشوپاتای (Pasupata) شیوایزم تسخیر گردیده بود، به اثبات رسیده‌است که این شهر تپهٔ اسکندر فعلی می‌باشد[1]. اما محل آ ـ لو ـ ناو شین Alunaoshin یا تپه و کوه «ارون» یا «ارونا» که نظر به یادداشتهای هوانتسانگ در جنوب سی پی تو فالا تزو یعنی تپهٔ اسکندر واقع می‌باشد که تاکنون مشاجره بین

---

۱ ـ شوشین کوایاما، ترجمهٔ زلمی حیدری، خیرخانه و منابع چینی آن. مجلهٔ باستان‌شناسی، شمارهٔ ۱ ـ ۲، سال ۳، ۱۳۶۰. ص.۲۱.

دانشمندان در تعیین موقعیت اصلی آن ادامه دارد و هنوز باب پژوهشها و دریافتهای تازه در این زمینه باز می‌باشد. نظر به اظهارات شوشین کوایاما در مورد کوه اروناکه آنرا به خیرخانه نسبت داده‌است متکی به اسناد و دلایل که از متن کشفیات معبد سوریا برمی‌آید می‌توان خیرخانه‌را به همان تاریخ ذکرشده منسوب دانست. مطابق اظهارات هوانتسانگ خیرخانه در دامنهٔ کوه سنگی قرار دارد و در سمت چپ آن معبری وجود دارد که به نام کوتل خیرخانه معروف است. این معبر پس از خروج از کابل وارد سرزمین شاداب «شمالی» همان کاپیسا بگرام تاریخی می‌گردیم. ساحه‌ای که در آثار چینی آ لو ناو یاد شده‌است. در عین مسیر در جنوب بگرام و در استقامت تپهٔ سکندر موقعیت دارد. فاصله بین بگرام و تپهٔ اسکندر و آلو ناو نسبت ۴ ـ ۳ می‌باشد و مطابق قیاس امروزی سی کیلومتر و فاصله بین تپهٔ اسکندر و آ لو ناو شان ۲۲/۵ کیلومتر است که با فاصلهٔ کنونی بین تپهٔ اسکندر و خیرخانه ۲۰ کیلومتر می‌باشد، مطابقت دارد[1]. چون تا کنون کدام ساحهٔ باستانی یا بقایای خرابه‌های کهن در نزدیکی خیرخانه کشف نگردیده‌است، بنائاً با اعتماد می‌توان (آلو ناو = ارونا)را خیرخانهٔ کنونی دانست.

گروهی که رب‌النوع شوندیو Shundeval یا تین شین را پرستش می‌نمودند و در نواحی تسینگ لینگ (پامیر) جایگزین بودند با گروه دیگری که رب‌النوع آنها ارونا است در ستیز افتاده و در نتیجه گروه اولی شکست خورده و به طرف جنوب کوچیدند تا به کشور جگده Jaghda رسیدند. بعد از مهاجرت گروه اولی نام کوه یا تپه تجدید شده و کوه الو ناو یاد شده و مرکز آن گروهی گردید که با ارونا ارتباط داشتند. این مراحل و به ویژه شواهد دو آبدهٔ مقدس‌را میتوان در خیرخانه، جاییکه توسط هیئت مشترک باستان‌شناسان فرانسه و افغانستان کاوش گردیده‌است، نشان داد.[2]

از ساحهٔ بین شکردره و نواحی شرق سلسله کوه پغمان یک مجسمهٔ ایستاده «گنیش» کشف گردیده و بعد از انتقال به کابل در درگاه درمثال «پیر رتن نات»

---

۱ ـ شوشین کوایاما. مجلهٔ باستان‌شناسی، شمارهٔ ۲، سال ۳، ۱۳۶۰. ص.۲۲.

۲ ـ همانجا، ص. ۲۱.

(عبادتگاه اهل هنود در کابل) مورد پرستش قرار گرفته‌است. همچنین دو مجسمهٔ دیگر یکی از شیوا از (دهمیر) شمالشرق سرایخواجه و شمال تپهٔ اسکندر و دیگری از سوریا از ناحیهٔ شکردره کشف گردیده‌است. از کوتل خیرخانه چنانچه در مباحث بعدی به تفصیل صحبت خواهد شد، مجسمهٔ معروف سوریا با حواریون آن کشف گردید. آنچه بیشتر از همه جلب توجه می‌کند این است که تمام مجسمه و آثار مکشوفهٔ هندویی از سنگ مرمر ساخته شده‌اند. هوانتسانگ موقعیت معابد مذهبی‌را در گنداهارا به صورت واضح نگاشته‌است. در کاپیسا از موجودیت معابد هند و بودایی با دوری موقعیت آنها خبر می‌دهد، معابد بودایی در شمال کابل و معابد هندویی در جنوب شهر موقعیت داشتند که هر دو دلیلی بوده می‌توانند بر موقعیت الُو ناو شان[1] همین طور بازیافتهای عدیدهٔ دیگر در نقاط نامبردهٔ کابل گواهی‌اند بر ادعای فرهنگ و تمدن شکوهمند کابلیان که هر کدام در جای معین خویش توضیح خواهد گردید.

باستان‌شناسان امیدوارند که تحقیقات آینده درین نقاط باستانی می‌توانند شواهد زنده‌ای از گذشته‌های دور کابلستان‌را به دست دهد. پات خواب شانه[2] یکی از معابد بزرگ دورهٔ بودایی کابل است که در دورهٔ کوشانیهای بزرگ به حیث مرکز مهم آیین بودایی در سر تاسر کابل حکمفرمایی داشته‌است، به عقیدهٔ مورخین حدود و نفوذ کابل بودایی به مراتب از محیط اداری و شهری امروزی آن بزرگ‌تر بوده‌است. آبدات مربوط به این دوره‌را در مناطق چکری‌کمری، شیوه کی، دامنه‌های تخت شاه کوه‌برنتی، پنجهٔ شاه خضر، شهدای صالحین، بالاحصار، خواجه صفا، تپه‌مرنجان، تپه‌خزانه، تپه‌سلام، گردنهٔ علی‌آباد و برخی اماکن دیگر به دست آورده‌اند. به گفتهٔ مرحوم احمدعلی کهزاد (کابل بودایی) از نظر عمران و آبادی و تعداد جمعیت اهمیت زیادی نداشت ولی از نظر مرکزیت دین و آیین بودیزم در قرنهایی که ذکر یافت، خالی از اهمیت نبوده و

۱ ـ همانجا، ص. ٣٦.

۲ پات خواب یا پات خاو محله در ولایت لوگرو در مجاورت کابل است و قصهٔ جالبی دارد که می‌توان آنرا درکتاب مراکز مهم بودایی در افغانستان ص.٦۵ مطالعه نمود.

مینارچکری و معابد و استوپه‌های ادوار بودایی‌را از مشرق و شمال به آنجا رهنمایی و جلب می‌کرد[۱]. مدنیت دورهٔ بودایی کابل جانشین دورهٔ یونانیها محسوب می‌گردد، پس از زوال دولت یونانی در افغانستان به خصوص در کابل تاریخ این شهر دستخوش نوسانات و تغییرات عظیمی می‌باشد. سقوط دولت یونانی در تمام قلمرو کشور همزمان صورت نگرفته‌است و به گفتهٔ میرغلام محمد غبار پس از آن که این دولت در مناطق باختر به نقطهٔ انحلال خود رسید، در جنوب هندوکش تا سالهای دیگر ادامه یافت. «یونانیان باختر زودتر از یونانیان گندهارا (جنوب هندوکش) راه فنا پیش گرفتند چنانکه دولت باختری در یک قرن قبل از میلاد خاتمه یافت ولی درگندهارا (کابل) نصف اول قرن اول مسیحی حکومت یونانیان برقرار بود، هرومایوس آخرین پادشاه یونانی کابل است که تا حدود سال بیست و پنج بعد از میلاد دوام داشت[۲] و منابع دیگر آنرا تا سال ۱۲۸ ق م می‌دانند. با پایان کار یونانیها در کابل مرحله سلسلهٔ کوشانیها که از شمال نشئت کرده بودند، با به دست آوردن حوزهٔ وسیعی در خراسان تا هندوستان از نفوذ آیین بودایی حمایت به عمل آوردند و در ترجمه جغرافیای تاریخی تألیف بارتولد مستشرق روسی شرحی در این مورد آمده‌است: «کابل تا قرن پنجم بعد از میلاد در تحت سلطنت کوشانیها زندگی کرده‌است» مسکوکات (تابیکی مالک) پادشاه کوشانی کابل در موزیم کابل موجود بود. اهمیت مذهبی کابل در همین دوره عروج نموده و روابط مذهبی کابلیان با مردم بلخ، بامیان، قایم گردیده و جلال و عظمت شایسته یافته‌است.

از یادگاریهای مهم باستانی و تاریخی این دوره در کابل می‌توان از مینارچکری، سرخ مینار و استوپه‌ها و معابد در امتداد یخدره، سنجددره تابتخاک و بگرامی نام برد. معابد مذهبی این منطقه از (قرن اول تا سوم) میلادی‌را در برمی‌گیرند. هیئت باستان‌شناسان فرانسوی و انگلیسی در این مناطق حفریات دامنه‌داری نموده‌اند. چارلز مورخ انگلیسی حدود یک صد و شصت

---

۱ ـ احمد علی کوهزاد. افغانستان در پرتو تاریخ. ۱۳۴۶، کابل، ص.۱۰.

۲ غ. غبار. جغرافیای تاریخی افغانستان، کابل ۱۳۶۸، ص.۸۵.

سال پیش خرابه‌های کابل بودایی‌را در این منطقه مشاهده کرده و در بزرگترین استوپه چکری شگاف بزرگی زده و تعدادی از ظروف گلی جعبهٔ سنگی و مسکوکات فلزی‌را از آن به دست آورده‌است. رونق و عظمت فرهنگی و مدنی کابل با آغاز دولت کوشانیها آغاز گردیده و کچولا کدفیزس دوم شاه کوشانی این شهررا مقر سلطنت خود قرار داد و نفوذ این خانواده مشهور تا قرن پنجم در گندهارا و کابلستان ادامه یافت که شاهد آن مسکوکات و زیورات به دست آمده از کانونهای تاریخی کابل می‌باشد که از کیفیت هنر بودایی و چگونگی آمیزش و عروج مکتب هنری گریک و بودیک سخن می‌گوید.

نقش کوشانیان در عروج فرهنگی و مدنی کابل بسیار برجسته و درخور بحث جداگانه هست به همین منظور لازم است تا سهم کوشانیان‌را در برپایی تاریخ و فرهنگ کابل تحت همین عنوان بررسی نماییم.

در قرن پنجم مسیحی (۴۳۰ م) تقرر دولت هیاطله (یفتلی) افغانستان تشکیلات دولت کوشانی‌را در گندهارا برهم زد و اقتدار این دولت جدید در تمام افغانستان تا قرن ششم مسیحی (۵۶۵) طول کشید[۱]. مورخین مردم یفتلیهارا از شمار تخاریهای آریانا می‌دانند که در گام نخست به حکومت باختر دست یافته و بعداً به جنوب هندوکش راه یافتند و کابل‌را تا نیمهٔ قرن ششم میلادی از جمله قلمرو حکومت خود داشتند و بعد از آن تورکان بر علاقهٔ تخارستان که در بیست و هفت ولایت تسلط داشتند حاکم گردیدند و تا ظهور دین مقدس اسلام حکومت کردند.

در عهد یفتلیان در کابل ساختمانهایی به وجود آمده‌است، بیشتر اعتقاد بر این است که بالاحصار کابل و دیوارهای فراز کوه شیردروازه در عهد کوشانیها آغاز گردیدند، اما در عهد یفتلیان تکمیل و توسعه یافتند، اما بیشترین تائیدات حاکی از آن است که این دیوارهارا شاهان یفتلی ابتکار کردند و دیوارهای تاریخی‌را با قلعه بالاحصار همزمان بنیاد نهادند و بعد از اعمار آنها کابل به جولانگاه اهداف سیاسی و نظامی تبدیل و اهمیت بیشتری کمایی نمود. دیوارهای بالاکوهی

---

۱ ـ غ. غبار. جغرافیای تاریخی افغانستان. ۱۳۶۸، کابل. ص. ۳۲.

شیردروازه در یادداشتهای مورخین اسکندر تذکار نیافته‌است اما در یادداشتهای متعلق به قرنهای سوم و چهارم میلادی از این دیوارها یاد کرده‌اند.

پادرکسپانی دانشمند ایتالیایی به این عقیده است که «کابل از دوره‌های باستان محتملاً در همان مبدأ به دور خود دیوارها داشته و قسمتهای باقیماندهٔ دیوارها اقلاً به دوران یفتلیها (در قرن پنجم) می‌رسد»[1]. این نوشتهٔ دانشمند نامبرده شاید بر حسب فرضیات و گمانهایی صورت گرفته باشد، زیرا منبع دیگری که بتواند صحت این نظررا تأیید نماید به ملاحظه نرسیده‌است. چون یفتلیها مردمان جنگجو و جسور بودند، بیهوده نیست که مساحت جغرافیایی کابل‌را به عنوان یکی از مساعدتهای خوب طبیعت در مسائل جنگ و حمله و دفاع برگزیدند و ساحهٔ دیوارهارا بالای شیردروازه و آسمایی توسعه بخشیدند و با تحکیمات مواضع جنگی و دفاعی توانستند بر قندهار (اراکوزیه) زابلستان، سیستان و رخج تا هندوستان تسلط یابند و در عصر گوپتاهای هند دوباره به صوب وادی کابل عقب رانده شدند و با خلف سلسلهٔ کوشانی دولتهای کوچک محلی‌را در بامیان و اطراف آن به وجود آوردند که در تاریخ به نام کابلشاهان شهرت یافتند.

ابن حوقل در نیمهٔ قرن دهم میلادی در صورت الارض راجع به دیوارهای کابل مینویسد: «در کابل قلعت بسیار استواریست که تنها از یک راه بدان توان رسید و در وسط آن مسلمانان‌اند»[2].

در کتاب حدودالعالم از فریغون جوزجانی آمده‌است: «کابل شهریست و اورا حصاریست محکم و معروف به استواری و اندر وی مسلمانان و هندوانند و اندر وی بت‌خانه‌هاست و رای قنوج‌را ملک تمام نگردد تا زیارت این بتخانه نکند»[3].

اصطخری می‌نویسد: «کابل قهندزی دارد سخت استوار از یک راه بیش نتوان شد و این قهندز مسلمانان دارد و ربض هندوان کافر دارند و گویند شاه

---

۱ ـ محمدناصر غرغشت. رهنمای کابل. سال۱۳۴۵کابل

۲ صورت‌الارض، ابن حوقل، ص. ۱۸۴.

۳ ـ ابن فریغون (یا به قول عده‌ای مؤلف مجهول) حدودالعالم، چاپ تهران، ۱۳۴۶، ص. ۱۰۴.

پادشاهی‌را نشاید تا این که اورا در کابل بیعت نبندند»[۱].

قهندز با تغییر افاده در زبان عربی همان کهندژ زبان دری می‌باشد، یعنی شهری که دارای دژ (قلعه کهن و تاریخی است) که مراد از آن قلعه بالاحصار ست.

در قانون ابوریحان آمده‌است که قلعه کابل نخست مقر پادشاهای ترک بود و سپس برهمنان در آن جای گرفتند[۲].

در زمان حکومت برهمن‌شاهان کابل به عنوان مرکزیت سیاسی و پایتخت سلطنتی قرار گرفت و سیر عمرانی آن سرعت یافت و این امر تا تهاجم اعراب ادامه یافت و با خروج شاهان برهمنی از این شهر غزنی توانست به همت سلطان محمود غزنوی چنین مقام و اعتباری‌را کسب نماید.

۲ـ کابل در دورهٔ اسلام:

کابلشاهان از ۶۴۵ میلادی تا فتح یعقوب اللیث صفاری بر کابل مدت دو صد سال در برابر مخالفین خود ایستادگی نموده و از کابل دفاع کردند. در تاریخ البیرونی مصادف دوران غزنویها از کابلشاهان به این اسمها نام برده شده،شهان ترکی که به نام کشانزیه یا جنگجویان خوانده شده‌اند که رتبیل شاهان از این خانواده بوده و اولاد کوشان و یفتلی هستند و دیگر شاهان برهمنی که ترکیبی از هندوان و برهمنان محلی کابل هستند که معبد سکاوند (پات‌خواب لوگر)را به آنها نسبت می‌دهند.

کابل تا ظهور یعقوب اللیث صفاری سیستانی چندین بار توسط امویها و عباسیها مورد تهاجم اعراب قرار گرفت و آنها هر باری که به کابل حمله کردند به مقاومت شدید شهروندان کابلی رو برو شدند. قیام شب غلفت که در نزد اعراب

---

۱ مسالک و ممالک اصطخری، ص.۲۱۹ ـ ۲۲۰.

۲ تقویم البلدان از ابوالفدا ترجیم، محمدآیتی، ص.۵۴۳.

به نام (اللیلة علی الغفلة) شهرت دارد حاکی از آن است که مردم کابل با هر دین و آئینی که بودند در سکوت شب تاریک بر قرارگاه فرماندهان و سپاهیان اعراب هجوم برده، آنهارا مغلوب و آزادی کابل‌را اعلام داشتند و بعد از آن با ساختمان و ترمیمات برج و باره‌ها و دیوارهای کابل آمادگی برای مقابلات آینده‌را تدارک دیدند. این پیروزی مردم کابل سرآغاز تاسیس دولت صفاریها بود و صفاریها با این قیام حکومت خودرا بر کابلستان و خراسان اعلام داشتند و یعقوب صفاری که دولت یفتلی‌را سقوط داده بود معابد بودایی آنهارا تخریب نمود و اصنام طلایی و گرانبهارا به حضور خلیفه بغداد اهداء نمود که مؤرخ عبدالحی بن ضحاک گردیزی در یادداشتهای خود شرح ماجرای این دوره‌را گزارش داده‌است. پادشاهان بومی کابل معاصرین شاهان بومی بلخ مشهور به آل داوود و پادشاهان محلی گردیز بودند که از پادشاهان مشهور محلی آن ابومنصور افلج بن محمد بن خاقان در زین‌الاخبار گردیزی ذکر گردیده‌است. به هر صورت از زمان تاسیس دولت محلی کابلشاهان تا زمان پیروزی صفاریان سیستانی بر کابل هیچ یک از فاتحین تازی نتوانستند کابل‌را به صورت کلی در بند و استیلای خود کشند چنانکه حجاج مشهور نیز نتوانست این آرزوی خودرا محقق سازد و همین یعقوب که هم کابل‌را تصرف نمود و هم زابلستان‌را لگدکوب کرد، شارستان غزنی‌را تخریب نمود و نوشار بلخ‌را با خانواده ابوداوود محمد بن احمد (آل داوود) منکوب نموده و پادشاهی کابل‌را جزئی از ممالک اسلامی اعلام داشت و امارتهای کوچک محلی‌را نابود گردانید.

با این که فاتحان عرب نتوانستند در نتیجهٔ جنگهای متعدد این شهررا به دست آورند، اما در نتیجهٔ هر جنگی تعداد زیادی از اسرا به دست سپاهیان هر دو جانب دستگیر شدند. اسرای کابلی‌را طبیعتاً مثل سایر اسرای خراسانی به مرکز خلافت بغداد می‌فرستادند و تعدادی‌را هم با اسرای عرب تبادله می‌کردند و یا اعراب در برابر پول هنگفت اسرای خودرا آزاد می‌نمودند. این جریان بعدها منجر به ظهور شخصیتهای بزرگ علمی، فرهنگی، فقیهان و محدثان در نزد خلافت بغداد گردید و این شخصیتها چه در کابل و چه در سایر مراکز اسلامی سهم برجستهٔ خودرا در تکوین و غنای فرهنگ و تفکر اسلامی به جاگذاشتند که مشهورترین

آنها عبارتند از:

حضرت امام ابوحنیفه مشهور به امام اعظم (نعمان بن ثابت بن زوطی کابلی) که بعد از چند پشت به انوشیروان و یزدگرد ساسانی پیوند می‌یابد. در سال ۸۰ هجری در کوفه تولد گردیده و از شمار تبع تابعین و اساسگذار مذهب حنفی می‌باشد. در سال ۱۵۱ هجری قمری در بغداد وفات نمود. اسماعیل نوادهٔ امام ابوحنیفه خانوادهٔ خودرا در بغداد بر رغم پندار نگارشگران عرب از شمار موالی یا بردگان نمی‌داند و خودرا از شمار بن احرار ایرانیان آزاده یا تاجیکان خراسانی می‌داند و رفتن اجداد خودرا به کوفه در پی تلاشهای تجارتی قلمداد می‌کند[1]. مکحول کابلی متوفی ۱۱۲ هـ ق که در فقه کیاست والا داشته‌است. عمر بن عبید کابلی که در سال ٦۳ هـ ق به دست عبدالرحمان بن ثمره اسیر گردید و در سال ۱۱۷ هـ ق وفات یافت. ابومجاهد علی بن مسلم کابلی فقیه مشهور صدر اسلام[2]. ابوخالد وردان کنکر کابلی مشهور به ابوخالد اکبر از شمار اصحاب حضرت سجاد (ع) و ابوخالد کابلی مشهور به ابوخالد اصغر از معاصران حضرت باقر و حضرت صادق (ع) بوده و هر دو در زمینهٔ فقه و معرفت اسلامی خدمات شایان و تألیفات قابل قدری نموده‌اند[3].

با این رویداد عظیم در کابل عقب‌نشینی کابل‌شاهان تحت قیادت زنبیل‌شاه از راه لوگر و گردیز تا اتک پشاور صورت گرفت. پس از دورهٔ صفاریها که حاکمیت آل سامان بر خراسان مستقر گردید و آخرین بقایای خانواده یفتلی کابل در مخالفت با خانواده الپتگین غزنوی محو گردید و کابل بدست خانوادهٔ آل ناصر غزنوی افتاد.

با این که تحولات سیاسی و نظامی این دوره در کابل نمی‌توانست در تشکل

---

۱ میرزا محمدعلی مدرس. ریحانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنیة و اللقب یا کنی و القاب. جلد ۷، چاپ دوم، تهران، ۱۳٦۹. ص ۷۷.

۲ محی‌الدین مهدی. زمینه‌های رشد زبان فارسی تا عصر سامانی. شهر دوشنبه، ۱۹۹۹. ص.۱٤٤.

۳ ـ ابن ندیم. الفهرست. دایرةالمعارف الاسلامیه. جلد اول. ص.۳۷٤. ترجمهٔ رضا تجدد. چاپ دوم، تهران، ۱۳٤٦.

مدنی و فرهنگی آن بی‌تأثیر بماند، اما حفریات باستان‌شناسی در حوزهٔ گنداهارا و کابل تعالی هنر معماری، ظرافت سنگ‌تراشی و مجسمه‌سازی‌را که مربوط به قرنهای (دوم - یازدهم) میلادی است به مثابهٔ مخزن بزرگ آثار از آن به دست آورده‌اند. به گفته مرحوم غبار (در سال ۱۹۲۳) هزارها مجسمه‌را از وادی ننگرهار (جلال آباد) کشف نمودند که منتهای عروج صنعت گریک و بودارا نشان می‌دهد. حفریاتی که در وادیهای کوهدامن و بگرام شد این مطالب‌را به ثبوت رسانید که آثار مذکور تماماً نمایندهٔ صنعت گریکو بودای گنداهار است که صفحات جالب تحقیقات باستان‌شناسی‌را مزین نموده‌است.[1] در سال ۳٦٦ هجری شمسی سبکتیگن غزنوی بقایای دودمانهای هنودرا از اختیارات حکومات محلی در حوزه گنداهارا و علی‌الخصوص کابل برانداخت و سلطان محمود غزنوی واپسین سلطان بودایی وطنی‌را در وادیهای پیشاور متواری نمود و بدین وسیله دیانت اسلامی راه خودرا به سوی حوزه گنداهارا باز کردوکابل، ننگرهار((جلال آباد)) و پیشاور وارد قلمرو اسلام گردیدند و اهمیت مدنی و فرهنگی و سیاسی کابل به غزنی تحول نمود.

همزمان با فروپاشی دستگاه سلطنت غزنویها در نیمهٔ قرن ششم هجری (۵۴۷) کابل جزء ایالت غوریها گردید و از علاءالدین غوری مشهور به علاوالدین حسین جهانسوز اطاعت نمود و معارف و فرهنگ اسلامی تدریجاً جای آیین و اعتقادات بودائی‌را در نواحی گنداهارا اشغال نمود. در آغاز قرن هفتم هجری (٦۱۲) خوارزم شاهان شمال دست به استیلای حوزه جنوب هندوکش زدند و تا آخرین حدود گنداهارا پیش رفتند. در سال ٦۱۸ که صاعقه چنگیز آغاز گردید و کابل در آن وقت در تحت ادارهٔ جلال‌الدین خوارزمی پسر سلطان محمد خوارزمشاه قرار داشت و چنگیز که با خشونتی در خطوط عقب‌نشینی جلال‌الدین حرکت می‌کرد تا ساحل سند ادامه داد و تمام مظاهر مدنیت قدیم و عمرانات و آبادیهای شهرهارا منهدم گردانید. در پایان حیات نکبت‌بار چنگیزخان قلمرو متصرفهٔ اورا بین اولادش تقسیمات نمود که گروهی

۱ غ. غبار. جغرافیای تاریخی افغانستان. کابل، ۱۳٦۸، ص. ۳۱.

از ایشان به نام (ایلخانان) زمام ادارهٔ کابل‌را به دست گرفتند.

۳ـ کابل در دورهٔ کورگانیان

تا آغاز لشکرکشیهای تیمور کورگان در قرن هشتم هجری (مطابق ۱۳۶۹ ـ ۷۰ میلادی) ولایت گندهارا به حکومتهای محلیّ تقسیم گردید، کابل مدتی جزء قلمرو امیر حسین خسربرهٔ (برادرزن) تیمور بود. این شخص مثل چغتاییان مدتی در کرانهٔ جنوبی دریای آمو بر پاره‌ای از شمال افغانستان حکومت میکرد و سرانجام توسط تیمور به قتل رسید و در حالیکه تیمور در قلعهٔ هندوان بلخ اعلان پادشاهی نموده بود کابل در دست هواداان امیر حسین به سر می‌برد که از آنها به نامهای آق‌بوقا و پولادپوقا نام برده شده و با سرازیر شدن سپاه تیمور بر کابل آنها در قلعهٔ مستحکم بالاحصار مدافعه شدید به عمل آوردند و سرانجام شکست خوردند و تیمور فاتحانه پسرش جهانگیررا بر تخت امارت کابل برگماشت و مثل شاهنشاهان اسبق ادارهٔ شهرهای خراسان‌را بین اولاده خویش قسمت کرد[1].

اولین شاه سلسلهٔ تیموری میرزا شاهرخ بوده که پسر چهارم تیمور می‌باشد، این شخص برادرزادهٔ خود پسر میرزا جهانگیررا به حکومت بلخ، قندهار و بعداً کابل و برخی از مناطق جنوبی و شرقی توظیف نمود و بعد از آن سیورغتیش فرزند میرزا شاهرخ حاکم کابل گردید. به تعقیب آن رشتهٔ زمامداری کابل به دست سلطان ابوسعید پدر کلان ظهیرالدین محمد بابر افتاد و بیشتر از هر شهزادهٔ تیموری یعنی مدت هژده سال بر کابل حکومت نمود. بعد از آن میرزا الغ‌بیگ‌را که شخص عالم و دانشمند بود و در فنون ریاضیات و نجوم دسترسی کامل داشت، به حکومت کابل مقرر داشت. این زمان مصادف است به دورهٔ حکومت سلطان حسین بایقرا در هرات. دورهٔ حکومت تیموریها در خراسان یکی از ادوار مهم عروج فرهنگ و مدنیت و رنسانس شرقی بود که علایم و نشانه‌های آن در

---

۱ ـ غ. غبار. افغانستان در مسیر تاریخ. کابل، ۱۳۴۶. ص.۲۵۳ ـ ۵۴.

کشور ما و ماوراءالنهر و هندوستان تا امروز از اهمیت بیش‌بهایی برخوردارند. در عصر الغ‌بیک در کابل ترقیاتی در هنر معماری رونما گردید و آبادیهای شکوهمندی به هستی درآمدند که ابتکار ایجاد و ساختمان آنهارا شخصی به نام امیر ویس‌الدین یکی از ورزای دربار الغ‌بیک مانند میرزا علیشیر نوائی وزیر دانشمند سلطان حسین بایقرا در هرات، به دوش داشت. با مرگ الغ‌بیک که فرزندش‌را عهده‌دار حکومت کابل خوانده بود به علت خردسالی نتوانست این منصب‌را اشغال نماید، یکی از امرای دربارراوکیل مقام سلطنت نمود که به زودی به قتل رسید و با این رویداد تنش سیاسی بر کابل مستولی گردید. با این که مقیم ارغون پسر ذوالنون توانست اعلان سلطنت بر کابل‌را نماید، اما از مقاومت آل تیمور بی‌نصیب نماند و در ادامه همین جدال بود که شخص میرزا ظهیرالدین بابر وارد میدان گردید و در سال ۹۱۰ بر حکومت کابل دست یافت و آنرا مقر اساسی حکومت خویش گردانید و متعاقباً گندهارارا عبور و سلطنت دهلی‌را به نفع خود خاتمه داد[۱]. شایان تذکر است که از بابر به حیث بزرگ‌ترین موجد فرهنگ و مدنیت دورهٔ کورگانی کابل یادآور شده‌اند. بابر از جانب پدر به تیمور منتهی می‌شود بدین ترتیب: بابر بن عمر شیخ بن سلطان ابوسعید بن سلطان محمد میرزا بن میرانشاه بن تیمور و مادرش قتلوق‌نگارخانم بوده دختر یونس‌خان که نسب وی به چنگیزخان می‌رسد. سلطان ابوسعید ۱۱ پسر داشت، از آنجمله عمرشیخ پدر بابر در فرغانه، الغ‌بیک در کابل، سلطان احمد میرزا در سمرقند، سلطان محمودمیرزا در حصار، قندز و بدخشان به پادشاهی برداشته شده‌اند[۲]. بابر چون تولد یافت حضرت خواجه احرار وی‌را ظهیرالدین نام گذاشت. چون تلفظ به این نام در زبان مغولان و ترکان دشوار بود وی‌را بابر خواندند. بابر در ۱۲ سالگی در اندیجان پادشاه شد، چندین بار به سمرقند تاخت که به شکست وی منجر گردید، بدین جهت سمرقندرا گذاشته به کابل آمد و این شهررا از دست مقیم‌خان فتح نمود. قندهارا متصرف شد و چندین بار به هندوستان لشکر کشید

---

۱ ـ همانجا.

۲ ـ استاد خلیل‌الله خلیلی. آرامگاه بابر. بدون تاریخ. ص ۱۰.

تا در سال ۹۳۳ هجری خورشیدی آنرا فتح کرد[۱]. پس از آن سران مغولی که در دربار هند بسر می‌بردند به حیث حاکم و مأمورین عالی‌رتبه سلطنت بابری بر نقاط گندهارا توظیف شدند. بنابر روایت استاد خلیلی در (آرامگاه بابر) بابر در سال ۹۱۳ هجری پس از دستیابی به امور سلطنت کابل به آبادی، سرسبزی و خرمی این شهر عطف توجه نمود و ساختمانهای تاریخی‌را که بر اثر پرخاشهای نظامی آسیب دیده بودند، مورد ترمیم و مرمت قرار داد و به ساختمان و توسعهٔ باغها و پارکها پرداخت. ظهیرالدین بابر پادشاه غازی کابل‌را نسبت به تمام اقطاع مملکت خویش دوست داشت و این شهررا مرکز فتوحات و مهد سعادت و اقبال خود می‌دانست، حتی وقتی که اقطاع قلمرو وسیعش‌را به فرزندان خویش تقسیم می‌کرد کابل‌را به خالصهٔ خویش باقی گذاشت[۲]. بابر نظر به محبت مفرطی که به کابل داشت می‌خواست این شهر باستانی‌را که روزگاری به زیر سم اسپ‌سواران نیای بزرگش چنگیزخان ویران شده بود، آبادان نماید و آن خرابیهای خانمانسوزرا تلافی کند و شهری‌را که از آنجا به جهانگشایی پرداخته و به هندوستان عظیم لشکرکشی نموده مأمور و مرفح مشاهده نماید[۳]. قسمی که در ارائهٔ عبدالحی حبیبی و استاد خلیلی دیده می‌شود سه سال تفاوت در تصرف کابل به دست بابر وجود دارد. و بابر به سرسبزی و پدرامی و آبادانی شهرها علاقه مفرط داشت. به همین لحاظ بر هر شهری که دست می‌یافت، آن جا باغی و پارکی به وجود می‌آورد. در کشور ما چهل‌زینه در قندهار، باغ صفا در لغمان و باغ بابر در کابل از یادگاریهای دورهٔ زمامداری این شخص به شمار می‌رود. بنابر روایت اثینن اکبری از ابوالفضل علامی در این زمان در کابل چنان زلزله شدید رخ داد که باعث ویرانی و خسارات هنگفتی گردید (اکثر منازل بالاحصار کابل به زمین افتاد و خانه‌های پغمان تمام از هم پاشید و طی یک روز سی و سه بار زمین‌لرزه رخ داد و در میان پغمان و بیک‌توت پارچه‌های زمین بریده و پایان

۱ ـ همانجا، ص ۱۲.

۲ ـ واقعات بابری. به نقل از آرامگاه بابر. نوشتهٔ خلیل‌الله خلیلی. ص ۵۰.

۳ ـ همانجا، ص ۵۰.

رفت و تا حدود میدان شهر که قریب شش فرسخ بود، زمین آنچنان شکافت که بعضی از اطراف آن برابر فیل بلند شده بود.[۱] بابر و بازماندههایش به انکشاف و عمران کابل توجه زیاد به عمل آوردند و بدیهیست که دورهٔ حکومت آنان بر افغانستان علی الخصوص بر کابل از ادوار درخشان تاریخ این شهر به شمار می‌رود. باغ پغمان که به اثر توجه میرزا الغ‌بیک ساخته شد و در اثر زلزله نابود گردید، در اثر توجه بابر دوباره احیاء و شکوهمند گردید، بابر خود در «بابرنامه» گفته‌است: «من در تپه‌ها و سایه‌زارهای آن صفه‌ها ساختم و چشمه‌های آنرا خوب آراستم موضعی شد دلکشا». چهارباغ به دست بابر ساخته شد و پسرش همایون نیز به اعمار اورته‌باغ پرداخت و آنرا به تفرجگاه باشکوه سلطنتی مبدل گردانید. همایون در بهار ورودش به کابل پسرش جلال‌الدین‌را ختنه نموده و جشن شانداری‌را در این باغ برپا نمود. جهانگیر در نخستین سفرش به کابل دریای کابل‌را به بین باغ شهر آرا برد و به آبیاری آن توجه نمود و این باغ‌را جهان‌آراء نامید.

در قلعهٔ هزاره‌ها آنجایی که اکنون به بیمارستان ابن سینا موسوم است، میرزا بابر در آنجا تخته‌سنگی برای خود ساخت که منظرهٔ بدیع و دلفریبی داشت و مقابلش جهانگیر تخت دیگری آراست.

شاه جهان نیز به نوبهٔ خود در اعمار و مدنیت کابل توجه زیادی نمود. باغ استالف‌را به نام ملکه و همسر خود نامید و آنرا خوب ساخت و طبق روایت (پادشاهنامه) دوازده لک روپیه آن وقت‌را در تجدید ساختمان مسجد قلعهٔ ارگ و قلعهٔ دور شهر به مصرف رسانید و در زمان سلطنت بابر در کابل دو قلعهٔ مستحکم نظامی گلی وجود داشت. میرزا کامران فرزند بابر قلعهٔ بالاحصاررا که به مخروبه مبدل شده بود، دوباره احیا کرد و جهانگیر عمارات قدیمی آنرا از بین برده و به جایش بنای جدیدی اعمار نمود و با استفاده از گچ و آهک به ترمیم فروافتاده‌های دیوارهای تاریخی شیردروازه و خود بالاحصار اقدام نمود. بالاحصار موسوم به قلعهٔ شهر کابل که همواره در یادداشتهای سیاحان و مورخین

---

۱ ـ عبدالحی حبیبی. افغانستان در عصر کورگانیها. سال ۱۳٤٦، کابل.

کاربردی دارد به نام قلعهٔ کابل نیز یاد شده‌است این قلعه در عصر بابریان مستحکم و استوار بوده و با چندین دروازه‌بانامهای مختلفی یاد گردیده‌است (مثل دروازهٔ دهلی (طرف شرق) دروازهٔ پارک، دروازهٔ طاقیه‌دوزان، دروازهٔ آهنی طرف غرب[1]. در این عصر ظاهراً در شهر کابل دو جوی روان بود، یکی از قسمت للندر به صوب باغ شهرآراء و جویی که از تنگه ده یعقوب پیش دروازهٔ دهلی بالاحصار می‌گذشت و به نام جوی پل مستان یاد می‌شد.

چه موزون است یا رب طاق ابروی پل مستان
خدا از چشم شور حاسدان بادا نگهدارش
(صائب)

خانمی به نام ماهم‌بیگی که دایهٔ جلال‌الدین اکبر بوده در نزدیکیهای شهر جویی کشیده که از نزدیک محلهٔ گلکنه[2] می‌گذشت و از سرچشمه‌های کوهی کابل منبع می‌گرفت. این هر سه جوی در آبیاری سرسبزی و خرمی شهر کابل اهمیت بارزی داشتند وباغهای به نام جلوخانه، باغ صورت‌خانه، باغ مهتاب (مهتاب‌قلعه)، باغ آهوخانه، باغ مکتب‌خانه، باغ میرزا جلال‌الدین‌بیک و باغ علیمردان آبیاری می‌شدند. باغ علیمردان در محله اسمی فعلی آن‌را به نام شاهجهان گزارش داده‌اند اما نشانه‌هایی از کارکرد خود علیمردان‌خان در کابل نیز وجود دارد. چارچتهٔ کابل بعد از سال ۱۰۵۵ ه‍ ق و در همان حدود از طرف علی‌مردان‌خان ساخته شده‌است. تاریخ فوق‌الذکر عبارت از مقررهٔ علی‌مردان‌خان به حیث والی کابل از سوی دولت کورگانیها هست[3]. نامبرده در همین سال از طرف شاهجهان به عوض سیدخان والی کابل مقرر گردید و از این تاریخ می‌توان نتیجه گرفت که بازار چارچته بعد از آن ساخته شده‌است. وقی

---

۱ افغانستان در عصر کورگانی.

۲ ـ نام محلی بود در کابل و یقیناً همین موضعی است که اکنون درکنار خرابات واقع است.

ای خوشا آن وقت که بی‌پا و سر ایامی چند
ساکن گلکنه بودیم به بدنامی چند.

۳ ـ پاینده محمد کوشان، باکابل قدیم آشنا شوید. مجلهٔ لمر، شمارهٔ ۱۲، حوت ۱۳۵۰،کابل.

نائب الحکومهٔ کابل بود، باغی نزدیک پشاور ساخته و در کابل منزلی بنا کرد که گویا نمونهٔ مهمی از فن معماری بود و در پشاور بازاری ساخت سقف‌دار به طرح بازار اصفهان و در کنجهای آن برجهای هشت‌رخ بنا کرد و رسم و گروه آن‌را برای مکرمت‌خان شیرازی به دهلی فرستاد[۱]. مهم‌ترین مدرسهٔ رفیع‌الاسلام پشاور در معارف ماه مارچ ۱۹۳۱ نوشت: «این بازار در کابل تعمیر شده و تا حال آباد و نامش بازار چارچته است بلکه محله‌ای هم در کابل هست که نامش باغ علیمردان می‌باشد[۲]. بازار چارچته با سبک اصفهانی ساخته شده‌است البته جای تعجب نیست چون گنج‌علی‌خان پدر علیمردان‌خان مصاحب شاه‌عباس بوده و تقریباً به ایالت کرمان منسوب بود و در سال ۱۰۳۴ ه ق وفات کرده‌است.[۳]

اورنگ‌زیب در کابل نیز یادگاریهایی به جاگذاشته که مسجد علیای شوربازار و مسجد گذری از آن جمله می‌باشد. یکی از یادگاریهای مهم و مشهور دورهٔ بابر در کابل بازار چارچته بود که از تزیینات خاص معماری و نقش و نگارهای بااهمیتی برخوردار بود و از طرف همان علیمردان ساخته شده‌است که آثاز آن متأسفانه فعلاً در کابل موجود نیست. کابل در عهد بابریها از لحاظ تشکیلات سیاسی و اداری یکی از واحدهای مهم و ارزندهٔ این امپراتوری محسوب گردیده‌است، آنها مثل آن که زبان دری‌را در هند منحیث زبان دولتی و رسمی بردند، در افغانستان نیز زبان رسمی آنها همین زبان دری بوده‌است. نادرخان ترکمان در سال (۱۱۱٦ ه ق = ۱۷۳۷ م) آخرین خان مغول ناصرخان‌را در کابل سقوط داد. او بعد از سقوط دولت هوتکیه در همان قرن گنداهارارا به غرض فتح هند با مشکلات زیادی عبور نمود و چندین بار در حدود کابل و ننگرهار معروض به هجومهای شدید اهالی و حتی دچار سوء‌قصد افراد گردید[۴].

۱- محمدعبدالله چغتایی، علیمردان‌خان، ترجمهٔ ملک‌الشعرای قاری،کابل، شمارهٔ ٦،سال ۱۳۱۸.

۲- عبدالحی حبیبی. تاریخ مختصر افغانستان. جلد ۲، مطبعهٔ دولتی کابل، سنبلهٔ ۱۳٤۹.

۳- مهندس احمدشکیب سالک. مجلهٔ باستان‌شناسی. شمارهٔ ۲، سال ۳، ۱۳٦۰، کابل، ص ٦.

٤- غ. غبار. جغرافیای تاریخی افغانستان. کابل، ۱۳٦۸.

«در سالهای ۱۱۲٦هجری = ۱۷۴۷ میلادی بر اثر شورشهای ملك الطوایفی و فیودالهای قبیلوی که در نتیجهٔ آن دولت نادرخان افشار رو به ضعف گذاشته و منقرض شد قسمتی از آذربایجان‌را آزادخان به تصرف درآورد، بخش فارس قدیم‌را کریم‌خان زند در اختیار گرفت و در قسمت جنوب غربی افغانستان احمدخان ابدالی با استفاده از آشفتگی اوضاع سیاسی دولت مستقل عشیره‌یی خودرا در قندهار اعلام داشت. او تحت نام توحید سیاسی و اداری خراسان که در نتیجه تهاجمات جهان گشایان و تجاوزات داخلی و خارجی این قلمرورا به حکومات جداگانهٔ محلی تقسیم نموده بودند، اساساً به منظور توسعهٔ متصرفات خود در قلمرو گندهارا و کابلستان قد علم نمود و بعد از آن پسرش تیمورشاه این سیاست‌را ادامه داد و به زودی متوجه ایالات شمال و شرقی خراسان گردیده و شهرهایی چون بلخ، کندز، بدخشان، تخارستان و میمنه‌را به تصرف خود درآورد»[1]. احمدشباه ابدالی کابل‌را جزو قلمرو خود ساخت و تیمورشاه با درك اهمیت تاریخی جغرافیایی و سوق‌الجیشی کابل متوجه گردیده و به زودی پایتخت‌را در سال ۱۱۸٦ از قندهار به کابل انتقال داد زیرا او دانسته بود که حضور سیاسی نظامی و کسب مالیات متصرفات از شمال و ملتان، کشمیر، شکارپور و چترال در شرق فقط از راه کابل به آسانی میسر گردیده می‌تواند و از جانبی هم تیمورشاه در قندهار تحت تاثیر رقابتهای سران قبیلوی عشیره‌یی و فیودالهای محلی اذیت می‌شد و خواست تا فارغ از این درگیریها در کابل فکر کار آینده‌اش‌را بکند که تحولات مهم فرهنگی، مدنی و شهری کابل‌را در فصل دوم تحت عنوان (کابل پایتخت افغانستان معاصر) مطالعه خواهیم نمود.

۱ محمدطاهر بدخشی. مسئلهٔ ملی و اشتراکهای اتنیکی در افغانستان. رسالهٔ چاپ‌ناشده. کابل، ۱۳۵۲.

هـ ـ مهاجرت آریاییان و جابجایی آنان در کابلستان
(از تشکل قومی وتا فرهنگ‌گستری)

در زمانهٔ ما تحقیق پیرامون مسائل اتنیکی به منظور صراحت بخشیدن به چگونگی تشکل مدنیتها به امر ضروری و فوق‌العاده جدی مبدل گردیده‌است. زیرا شناخت اتنیکها به حیث عامل کل در ایجاد و شناسایی فرهنگ و تمدن انسانی در توضیح ویژگیها و صبغه‌های هنری مربوط به دنیای باستان می‌تواند مسیر تحقیق و شناخت آیندگان‌را به گونهٔ شایسته‌ای هموار سازد. همان طوری که شناخت محتوای زندگی پیشینیان بر پایهٔ تحلیلهای عینی متکی بر خصلتها و سبکهای آثار معماری و دستآوردهای علوم باستان‌شناسی و کلیت مواریث فرهنگی آنها استوار است. از این رو پژوهشگران، تاریخ و تمدن گذشته‌را در روشنایی هویت آفرینشگران آن به حیث دو بعد کارساز و لازم و ملزوم یکدیگر به تحلیل و ارزیابی می‌گیرند. بنائاً بی‌مناسبت نیست که ما در روند (تشکل مدنی و فرهنگی کابل در گذرگاه تاریخ) بر زمینهٔ مهاجرتها و جابجایی اقوام آریایی در حوزهٔ گندهارا به خصوص کابلستان به حیث ایجادگران رمز و رازهای فروخوابیده در متن تاریخ و فرهنگ این سرزمین و ترویج‌گران جریانهای سیال تاریخ و تمدن در این شهر باستانی تلاش و کنکاش هرچند مختصررا در برابر خود قرار می‌دهیم.

* * *

در هزارهٔ سوم، دوم و اول پیش از میلاد اقوام آریایی از نخستین گهوارهٔ زیست و تمدن خویش (ایرانویچ) مهاجرتهای وسیعی‌را آغاز کردند. مؤرخین و پژوهشگران دلایلی‌را به جای علتها و سببهای این مهاجرتها قرار می‌دهند. ذوب شدن یخچالهای کوهی حوزهٔ آرال، خزر، روس، آلتایی و هندوکش این اقوام‌را به جنوب تا هندوستان، در غرب تا به ایران و اروپا به صورت گروهی سوق نمود. گریشمن عقیدهٔ دیگری دارد «هند و اروپاییان زادگاه خودرا بر اثر فشار اقوام دیگر از عقب ترک

گفته‌اند»[۱]. سایکس متکی بر منابع تاریخی ایران توضیح می‌دهد که: «آریانهای شعبهٔ ایرانی روایاتی داشته‌اند مشعر بر این که هجرت ایشان از منزل اصلی به سبب این بوده‌است که محل ایشان‌را یخ بسته و غیرقابل سکنا نموده‌است»[۲]. با این که مجیر شیبانی اصل مکان و زادگاه آریاییهارا در سیبری غربی و مرکزی می‌داند، اما بیشترین مؤرخین مهد اصلی آنهارا سرزمین به قول اوستا «ائیرناویجه» در موقعیت بین رودهای سیحون و جیحون می‌دانند. به حوالهٔ منابع یونانی آریاییها ابتدا به سغدیانا و مرگیانا «بخارا و مرو» رفته‌اند. بخشی از آنها بعدها به دلائل مخالفتها و دشمنی طوایف دیگر و پیدایش ملخ راه باختر (بلخ)را در پیش گرفته‌اند، از این جا به نسا که برخی آنرا به نیشاپور تعبیر کرده‌اند، سفر نموده به هریوا (هرات) و ویکرتا (کابل) رفته‌اند. گریشمن این مهاجرتهارا مربوط به هزارهٔ دوم پیش از میلاد میداند و می‌افزاید: «عاقبت بخش عمدهٔ قبائلی که تشکیل‌دهندهٔ شعبهٔ شرقی جنبش هند و اروپایی هستند، به تدریج به سمت مشرق رفته‌اند. از ماوراءالنهر آمودریای جدید عبور کردند و پس از توقف کوتاهی در دشت بلخ از معابر هندوکش بالا رفتند و جادهٔ باستانی مهاجمان‌را به سوی هند تعقیب نمودند و در طول پندیشیر (شاید پنجشیر) و رودهای کابل فرود آمدند»[۳].

باستان‌شناسان بر بنیاد کشف آثار دورهٔ برونز و سفال و ترویج این صنایع بدیهی انسانها در مسیر حرکت آنها مبدع حرکت،خط‌السیر و اسکان‌یابی آنهارا تشخیص داده‌اند. چون آثار دورهٔ سفالی بیشتر در باختر که در شرق ایران مطالعه می‌شود و بازیافتهای دورهٔ برونز از ترکمنستان (نمازگاه) تا جزیرهٔ بالقان با آثار سفالی باختریها شباهت دارند لذا روشن است که صنعت این ادوات سفالی به وسیلهٔ مهاجرت اقوام آریایی به اروپای شرقی و جاهای دیگر برده شده‌اند. پروفیسور سریانیدی مستشرق شهیر روس بصورت واضح نظریاتش‌را ارائه نموده و پرده از راز مهاجرتها و تکثّر اقوام آریایی برداشته‌است: «در وادی بامپور و مکران که محیط ظروف منقوش به

۱ گریشمن. ایران از آغاز تا اسلام، ترجمهٔ معین، ص.۴۳.

۲ سایکس، تاریخ ملل قدیم آسیای غربی، به نقل از مجلهٔ هنر و مردم، ش.۸۱. ص.۱۰.

۳ گریشمن، همانجا، ص.۱۲۸.

شمار می‌روند، تصادفی نبوده، بلکه ثابت‌کنندهٔ مهاجرت قبایل می‌باشند، چون فورم مشابه در فارس وجود ندارد اما در منطقهٔ شرق ایران، شمال افغانستان (باختر) و جنوب آسیای وسطی (ایرناویجه) وسیعاً مورد استعمال داشته‌است، لذا چنین معلوم می‌شود که احتمالاً خط اصلی حرکت قبایل آریایی از همین سمت وسیع گذشته‌است»[1].

در هزارهٔ اول پیش از میلاد دور دوم مهاجرتها آغاز گردیده شعبهٔ شرقی ایرانیان که از ماوراءالنهر آمده بودند، نمی‌توانست به طرف جنوب هندوکش گسترده شود، زیرا قبلاً در طی هزارهٔ دوم حوزهٔ جنوبی هندوکش (کابلستان) از مهاجرین شمال آریانا مشبوع گردیده بود. ضمناً نواحی رخچ (قندهار) و پنجاب توسط مهاجرین دیگر آریایی (هندی) قبلاً تصرف شده بود، بنائاً آنها در امتداد جادهٔ بلخ به قلب ایران امروزی در حرکت افتادند. پیش از این مهاجرتها مؤرخین از موجودیت اقوام وگروههای گونا گون اتنیکی در آسیای مرکزی و شمال رود آمو خبر داده‌اند. در آسیای مرکزی از تعدادی قبایل و طوایفی نام می‌برند که پیش از یوئجیها به نام «پارنرها»، «سراها»، «سونها»، «ساکه‌روکها» و بالاخره «هیونگ نوها» و عده‌ای هم «یوناس‌ویپریس» (شاید فارس) که از نظر کرونولوژی قابل بحث و مطالعه هستند، زیرا همهٔ اینها در طول زمان با تاریخ و فرهنگ بومی ما به گونه‌ای روابط برقرار نموده‌اند[2]. گروههای قومی نامبرده در طول تاریخ خود کارنامه‌های فراوانی دارند و تشابه زبان و فرهنگ و شگردهای نژادی آنان در عرصهٔ تفکیک و شناسایی دقیق آنان اسباب بروز دشواریهایی درکار تاریخ‌پژوهان گردیده‌است. شان هان شو مؤرخ چینی از طایفه‌ای یادآور می‌شود که در اوایل قرن اول پیش از میلاد در آسیای مرکزی می‌زیستند که آنهارا به اسم پارنرها و پیرنرها یاد نموده‌است. اینها مردم منسجم و دارای فرهنگ و تمدن بخصوص خود بودند که در حوزهٔ رود تارم معمول بود. عده‌ای از آنان در سرحدات غربی حوزهٔ سینکینگ با مردمان کاشغر همسرحد بودند

---

۱ و.ا.سریانیدیی، ترجمه حبیب اعظمی، افغانستان در عصر برونز. مجلهٔ باستان‌شناسی. ش.۱.س.۳. ص ۱۱۲.

۲ توطن اقوام و قبایل در آسیای مرکزی. مجلهٔ باستان‌شناسی، شمارهٔ ۱، سال دوم، ۱۳۵۹. ص ۷۴.

و تا جایی که تحقیقات بشر شناسی ادامه یافته آنهارا با مردمان حوزهٔ یارکند و ختن متفاوت ندانسته‌اند. صرف در طرز تکلم آنها با همسایگان تفاوتی وجود داشته‌است[۱].

با اینکه مؤرخین یوئه‌چیهارا اجداد تخاریها و باختریها می‌دانند اما شانکین سفیر چین در حین ارائهٔ پیغام امپراتور چین در باختر از طایفه‌ای صحبت نموده که به نام یوچه (یوئه‌چیها) و ساکه (سکاییها) ذکر شده‌اند و از سونها یا سونیها تذکر به عمل آورده که با هم در مخالفت و زدوخورد بوده‌اند و حتی یوئه‌چیهارا با دودمان شاهان باختری در جنگ و منازعه دانسته‌است. به نظر هوهانگ‌شو پارنرها در برابر طوایف دیگر مدت زیادی در جنگ و جدال بوده و اینها وقتی هم تحت سیطرهٔ دودمان یونانی مخصوصاً ایوکراتیدس قرار داشتند. همین طور ساکه‌ها و بعضاً گندارویها (گنداریها) در خدمت شاهان هخامنشی فارسی و یا افینانیها (آتنیها) قرار داشتند[۲]. مؤرخین طوایف متذکره‌را مقدمهٔ تشکیل یفتلیها یا اپطالیتو و یا اپطالیت گفته‌اند که در ساحات شمال اکسوس در نواحی از مربوطات تاهیا (بدخشان، باختر) که در قلمرو وتاهاسیا) قرار داشت، متمرکز شده بودند و در قرن چهارم میلادی تا مرکز هندوستان یا ملوا رسیدند. تاریخ قطعی استقرار یونانیان در آسیای مرکزی به خصوص در ترکستان شرقی با وجود گزارشهای مؤرخین کلاسیک یونانی قسماً مغشوش به نظر می‌رسد ولی با آن هم می‌توان گفت که اکثریت ایالتهای تحت قلمرو یونانیان قبل از سالهای ۱۵۰ - ۲۰۰ پیش از میلاد بوده و بعد از این تاریخ با جلو آمدن یوئه‌چیها و ساکه‌ها در سواحل و یاگرد و نواح ترانسوکسیانا و اکسوس یونانیان عقب‌نشینی نموده و جدالهای داخل قلمرو یونانیهای باختر و شاهان ایندوگریک یعنی هند و یونانی به این خطها در تحت تسلط قبایل متذکره به عمل می‌آید[۳]. و این خود به خوبی نشان می‌دهد که یوئچیها از اجداد تخاریها، باختریها هستند و همینها بودند که سلطنت یونانی باختررا ساقط نمودند و خودگامهای خویش‌را در خط عقب‌نشینی یونانیان در شمال و جنوب هندوکش گذاشتند و در پهنای آسیای مرکزی تا هندوستان و غرب

---

۱ همانجا، ص ۷۳.

۲ همانجا، ص ۷۵.

۳ همانجا، ص ۷۶.

ایران مطرح شدند.

با این تحول بزرگ بشری سلسله‌ای از دولتها و دودمانهای دولت‌مدار در حوزه‌های آسیای مرکزی به وجود آمدند. به گفتهٔ باباجان غفوراف مؤرخ شهیر تاجیک «در قرنهای هفتم و ششم پیش از میلاد آسیای وسطی‌را باختریها، خوارزمیها، سغدیها، گروههای سکایی و غیره اقوام کاملاً ایرانی مسلط بودند، بر پایهٔ اقوام مذکور و قبل از همه باختریها و سغدیها در مراحل ابتدایی قرون وسطی، خلق تاجیک تشکیل یافت»[1].باشندگان کابل در اساس همین آموزش پیوند تاریخی، فرهنگی و اتنیکی خودرا برقرار نموده و چنان که خواهیم دید، با دولتها و فرهنگهای قدیمی بومی آریایی یکجا به رشد و آفرینش فرهنگ در این حوزهٔ آریانای بزرگ پرداخته‌اند.

در اواخر هزارهٔ اول پیش از میلاد قبائل سیت (سکاماژیت) که از صحرای قپچاق و سیبری جنوبی آمده بودند برخی از اهالی بومی (تاجیکان)را متواری نمودند. پس از مهاجرت سکاها «یونچیها» یا یوئه‌چیها در سال ۱۶۰ ق.م. به غرب و جنوب سرازیر شدند و در سر راه خود با سکاها رو برو گردیدند. تقابل یوئه‌چیها با سکاها باعث شد که تمام این بیابان‌گردان هجومی به سلطنت‌نشین باختر ببرند. سکاییان زیر فشار یوئه‌چیها و به قول استرابون «تخارها» ابتدا سغدیان و سپس به سال (۱۳۰-۱۴۰ ق.م.) باختررا به تخارها گذاشتند و از آن پس سرزمین بکتریا «تخارستان» نام گرفت. یکی از قبایل دیگر که مدت طولانی در باختر و گندهارا (کابلستان) مستقر بوده‌اند و به مشاغل مختلفی از جمله حمل و نقل مال‌التجاره و مواد مورد ضرورت باختریها و ساکنین مرزی خوارزم سواحل کسپین‌را از طریق دریای آمو توسط کشتی نقل می‌دادند ماساجتها (ماساژتها) بودند که به نام اپاسکاها نیز معروف بودند و در مقابل انتی‌ماخوس چندین بار قد علم نمودند. بعد از گذار از اکسوس به کابل رفته و سپس به سیستان مستقر شدند. بعداً در تکسیلا مانند سکه‌های ماویس Maues و ازیس Azis علامت لنگر کشتی‌را در سکه‌هایشان به ضرب می‌رسانند. استرابون در مورد این طایفه چنین تذکر داده‌است: «بدین ملحوظ آنها جز از قبیلهٔ ماساجتهااند که در اواسط مرز دریای آکسوس زندگی می‌کنند و این موضوع توسط پولیپسوس نیز ذکر

---

۱ باباجان غفوراف، تاجیکان، چاپ تهران، ص.۴۳.

شده‌است»[1].

دکتر عبدالاحمد جاوید سابق رئیس دانشگاه کابل تاجیکهارا یکی از اقوام اصیل و بومی آریانای باستان، خراسان عهد اسلامی می‌داند که علاوه بر سایر کشورها در افغانستان امروزی بسر می‌برند که از لحاظ پیوستگی نژادی با ساکنان آریانژاد دیگر این کشور مانند پشتوها، بلوچها و همچنین ساکنان قسمتی از مردم آسیای مرکزی و ساکنان سرزمین ایران... و اقلیتهای دیگر مانند آشوریها از یک تیره و تبار می‌داند. «اجداد تاجیکهارا گروههای آریایی چون تخاریها، خوارزمیها و یوئه‌چیها و قبل از همه سغدیها و باختریها تشکیل می‌دهند»[2]

دکتر جلال‌الدین صدیقی بدآن باور است که خلق تاجیک در قدیم و ملت تاجیک در حال حاضر راه دور و درازی‌را پیموده‌است تا به مرحله‌ای از رشد و تکامل اجتماعی، تاریخی، ملی و فرهنگی خود دست یافته‌است. تاریخ این ملت کهنسال و بافرهنگ با زبان و ادبیات غنی و گسترده در جهان باستان با دولتهای کهن از قبیل پیشدادیان، کیانیان، مادها، هخامنشیان، اشکانیان، کوشانیان، ساسانیان، یفتلیان و دولتهای بعد از اسلام چون طاهریان، صفاریان، سامانیان، غزنویان، غوریان، سلجوقیان، ملوک کرت، تیموریان ماوراءالنهر و هرات، بابریان هند، صفویان ازبکهای ماوراءالنهر و افغانستان و حتی دولتهای غلجاییان، درانیان و امثال آن پیوند ناگسستنی دارد[3].

در تشکیل اقوام باختری پشتونها، بلوچها، پشه‌ییها، نورستانیها و برخی دیگر با تاجیکان هم‌پیوند هستند. مؤرخین بعد از اینها مقام دومی‌را به ترکمانان چادرنشین که از صحرای قپچاق تا سواحل شمال و جنوبی رود جیحون در ارتباط و آمد و شد بوده‌اند، بخشیده‌اند. و همین طور اقوام دیگر تدریجاً طی قرنهای بعدی وارد منطقه شده‌اند[4].

---

۱ ع.حباب. مجلهٔ باستان‌شناسی، شمارهٔ ۱، سال ۲، ۱۳۵۹. ص ۷۶.

۲ مجلهٔ ملیتهای برادر، آکادمسین دکتر جاوید، کابل.

۳ پروفیسور جلال‌الدین صدیقی، تاجیکان ماهنامهٔ میهن، ش. ۸. سال ۱۳۷۰. کابل.

۴ فیاض مهرآیین، مجلهٔ ام‌البلاد، ش. ۲. نامه به... مزار شریف.

به قول محمد بن جریر طبری در «تاریخ الرسل و الملوک» «بیشتر دانشوران پارسی (تاجیک) تاریخشان‌را از کیومرث شروع کرده‌اند، هرچند کیومرث‌را همان آدم پارسیان یا عجمیان دانسته‌اند ولی این طور نبوده و کیومرث از سلاله‌های اساطیری خلق تاجیک می‌باشد... او مردی بوده که همه بلاد خویش‌را آباد کرد و شهرها و حصارها بنیاد نهاد و سلاح فراهم آورد و اسپ گرفت»[1].

تاجیکها که نخستین نامگذاریشان به نام «عدل و داد» پرادادیک «پیشدادیان» بنیاد یافته‌است، در طول زمانه‌ها به نامهایی چون: دادیکها، دهگان، دهقان، احرار، بنو احرار، آزادگان، آزادنژاد، فارسیوان، تات، سرت، غلچه، دهوار، تازیک، تژیک، تاژیک و تاجیک؛ نامیده شده‌اند. و این آخرین تسمیه در آثار منظوم و منثور سدهٔ پنجم هجری خورشیدی به کار رفته‌است. سلسلهٔ تاجیک‌تبار در هندوستان به نام «نریون دهلی» تا قرن ۱۳ میلادی نیز وجود داشتند و سلسلهٔ دیگری به نام (کُرتها، کورتها یا آل کُرت) از ۱۲۴۵ تا ۱۳۸۱ میلادی منطقهٔ هرات‌را به دست گرفته‌اند و در منابع چینی «تاشی و تشی» از تاجیکها یاد شده‌است که ایجاب تحقیقات جداگانه‌را می‌نماید.

با این که تاجیکها بر بخش وسیع این سرزمین حضور فیزیکی، فرهنگی و سیاسی یافتند و نظام دولتی و ارتشی ایجاد کرده‌اند، به حیث نیروی عمده در جغرافیای آسیای مرکزی مطرح شدند و مورد مخاصمت و دشمنی جهانگشایان، اقوام بیابانگرد و مراکز قدرتهای محلی و منطقوی قرار گرفتند. اسکندر مقدونی در قرن ۴ پیش از میلاد (۳۲۴ تا ۳۳۱ م) دولت هخامنشی ایران‌را درنوردید و پس از تصرف کابلستان و جنوب هندوکش باختررا به تصرف درآورد و در آنجا قتل عام‌را راه انداخت و برای مطیع نگه داشتن مردم آن چند روستا و لشکرگاه از یونانیان و مقدونیان ایجاد کرد و حدود سی هزار تن یونانی و مقدونی در آنجا ساکن شدند و با بومیان اختلاط و امتزاج کردند و در اخلاق و آداب و مذهب نیمه‌ایرانی شدند ولی زبان رسمی آنان یونانی باقی ماند. وُلادیمیر بارتولد می‌نویسد: «ایالتهای باختر، کابلستان، سغد (تاجیکستان امروزی)، شمال افغانستان (پاراپامیزاد)، سه ایالت هندونشین با منطقهٔ «پراتگین» که

---

۱ تاریخ طبری، ج.۱. ص.۱۹۲. چاپ تهران.

بعدها موسوم به سیستان شد، تحت سلطهٔ خندانهای یونانی و باختری بود»[۱].

دانشمندان فرانسوی علایم یک شهر یونانی مختص به اسکندررا در منطقهٔ کوهدامن کابل تثبیت نموده‌اند که تشابه هنرهای گندهاری که با فرهنگ کابلیها پیوند دارد از علایم و شواهد هنری آن هویدا می‌گردد. حوزهٔ گندهارا در جنوب شرق کشور افغانستان بین رود سند و سلسله کوههای هندوکش وسعت داشت که در آن شهرهای ارگوده (ارغندی)، پاختیا، زابل، بکرده (وردک)، چترال، نورستان، پیشاور، اتک، سوات، باجور، ننکنهار (جلال آباد)، لمپاکا (لغمان)، کنرها، شیوه، شیگی، چغه‌سرای، اسمار، کاپیسا، پروان، جبل‌سراج و پنجشیر شامل می‌شدند که در این حوزه کابل یکی از واحدهای شهری و مدنی مهم آن به شمار می‌رفت و آثار تاریخی بگرام و کوهدامن به حیث بخش مهمی از مدنیت گندهاری قابل اهمیت است. بطلیموس مؤرخ یونانی زمان اسکندر کابل‌را به نام «کارورا» و یا «کابورا» یاد کرده می‌گوید: «قبایلی که در جنوب هندوکش می‌زیسته‌اند، «بولوتیها» که شاید «کابولوتیها» یعنی باشندگان کابل باشند، نامیده‌است. اما هرودوت مؤرخ دیگر یونانی اهل کابل‌را دادیکها «تاجیکها» یاد نموده‌است. احتمال می‌رود که اهالی جنوبی هندوکش یا شمال کابل پس از جابجایی در همان کابورای اصلی با استفاده از موجودیت اراضی هموار و مستعد به زراعت و موجودیت دریاهای سالنگ، غوربند و پنجشیر به این وادی کوچیده و نام (کابولوتی)را با خود آورده باشند.

تاجیکان در سدهٔ ٦ ق.م. در زمان کوروش کبیر جزئی از قلمرو امپراتوری هخامنشی بودند. در عصر داریوش پادشاه همین سلسله مردم کابل با گروه قومی به نام «دنداریها» که دامنهٔ سکونت ایشان در جنوب گندهارا تا ساحل سند ادامه داشت، مقابل شدند و دنداریها به توسعه‌طلبی و اشغال سرزمینهای همسایگان به خصوص کابلستان پرداختند. مرحوم غبار مؤرخ مشهور افغانستان در این زمینه می‌نویسد: «...در قرن ٦ ق.م. وادیهای کابل‌را به نام دنداریها اشغال کردند و حتی به قسمتی از شعبهٔ دادیکهای پختانو (دادیک ـ تاجیک) که در حصص شمالی گندهارا از زمانهای قدیم

---

۱ ولادیمیر بارتولد، تاجیکان، منتشرهٔ تاجیکان در مسیر تاریخ. ۱۳۷۳. تهران. ص.٨٦.

ساکن بودند، نیز فشار آورده و آنهارا قسماً بالاتر راندند»[۱].

بر اثر این درگیریها دادیکها احتمالاً از حوزهٔ اتک عقب نشسته و در وادی ننگرهار و لغمان توانستند هجوم دنداریهارا عقب زنند.

کاربرد اصطلاح (دادیکهای پختانه) در این ماجرا تازگی دارد و چنان افاده داده‌است که‌گویا تاجیکها شعبه‌ای از پشتونها بوده‌اند. چنین عبارتی در آثار هیچ یکی از مورخین شناخته‌شده به‌کار برده نشده‌است، صرف مرحوم استاد عبدالرئوف بینوا با تابعیت از غبار عین عبارت‌را در کتاب خود (د افغانستان تاریخی پیشی) تکرار نموده‌است. مؤرخین پشتونهارا مثل تاجیکها از زمرهٔ اقوام هند و آریایی دانسته‌اند و تحقیقات گسترده و دامنه‌داری که از سوی مستشرقین با تکیه بر شهود تاریخی علایم و قراین اتنوگرافی و شگردهای بشرشناسی انجام شده، صراحت دارند که تاجیکها از باشندگان قدیمی و بومی سرزمین ما بوده که علاوه از صفحات باختر و تخارستان در شمال افغانستان در قلمرو وسیعی کابلستان، زابلستان، رخج، سیستان (سکستان)، هریوا، ننکرهار، لمغان و حوزهٔ جنوبی هندوکش به سر می‌بردند که جهان‌پهلوان رستم داستان از تخمهٔ زال زر و نواسهٔ مهراب‌شاه کابلی از میان آنان برخاسته‌است که کارنامهٔ آنان در شهنامهٔ جاودان استاد ابوالقاسم فردوسی زبان صریح و گویایی دارد. شهود تاریخی خود صراحت دارند که تاجیکان دارای کارنامه و هویت ملی روشن هستند و اسناد تاریخی موجودیت آنهارا پیش از پشتونها انعکاس می‌دهند که هیچ گاه شعبه‌ای از پشتونها نبودند و برای اثبات این واقعیت ما محتاج افسانه و تخیل نیستیم. شاید کاربرد این اصطلاح بر اساس مغالطه‌های املایی همان دادیکهای بختانی‌را در نظر داشته باشد که از باختر به صفحات گندهارا از جمله به کابل مهاجرت کرده‌اند. کما اینکه نام پختون یا پختانه خود به دلیل اینکه آنها شاخه‌ای از اقوام باختری هستند بدون ارتباط با این نام بوده نمی‌تواند. از شگفتیهای توضیحات مرحوم غبار این است که وی با آنکه دادیکهارا شاخه‌ای از پختانه دانسته‌است، اما مجموع زبانها و لهجه‌های محلی‌را مخصوص بقای این شاخهٔ بزرگ‌تر از ساقه! (دادیکهای پختانه) می‌داند که این خود موجودیت تاجیکهارا به حیث نیروی محسوس اجتماعی و از لحاظ زبان و

---

۱ غلام‌محمد غبار. جغرافیای تاریخی افغانستان، ص.۸۷. کابل. به‌کوشش فرید بیژند.

ادبیات پیشبرندهٔ امور زندگی و منبع الهام و آفرینش زبانهای مجاور در کابل و گندهارا ثابت می‌سازد. غبار می‌گوید: «این لهجه‌های محلی مخصوص بقایای شاخهٔ دادیکهای پختانه (تاجیکها در ولایت گندهارا بوده و ربطی به شعبهٔ گندهاریها نداشت»[۱]. تاجیکان نسل حقیقی و دست‌نخوردهٔ آریانای قدیم و ایرانی‌زبانند، اینان نمایانگر بسط یکی از کهنترین تمدنهای آسیای میانه پیش از ظهور ترکان به شمار می‌روند. با این که دولت یونانی باختر توسط اقوام تخاری سقوط داده شد، اما برای سالیانی در جنوب هندوکش در کابل باقی ماندند و کوشانیها با عنوان طائفهٔ تخاری بر آنها در کابل و قسمت عمدهٔ هندوستان دست یافتند.

ایرج افشار سیستانی دولت کوشانیهارا از پنج قبیله‌ای عبارت می‌داند که با اطاعت از مرکز فرماندهی دولتی واحد به توسعهٔ قلمرو خود پرداختند. «قبایل پنج‌گانهٔ یوئه‌چیها هنگام تصرف بلخ از یک شخص فرمان می‌بردند ولی پس از گرفتن آنجا این سرزمین به پنج بخش تقسیم شد. یکی از این قبائل به رهبری کوای شانگ (کوشان) چهار قبلیهٔ دیگررا در سالهای (۳۹-۲۷ ق.م.) به فرمان خویش درآورد و امپراتوری کوشان‌را تأسیس کرد»[۲]. این دولت که همزمان با دولت ساسانیان بر قسمتی از آریانا حاکمیت داشت، عمدتاً نفوذ خودرا بر نوار جنوبی هندوکش متمرکز نمود که حوزهٔ گندهارا و از جمله کابل جزء این قلمرو به شمار می‌رفت و حدود دو صد سال تا قرن ۵ بعد از میلاد بر آسیای مرکزی حکومت کردند که بازیافتهای باستانشناسی در کابل و نواحی آن از هنر و فرهنگ دورهٔ کوشانیها به تفصیل سخن می‌گویند. با پایان کار کوشانیها زمینه برای عروج یفتلیها مساعد گردید و آنها نیز ادامه‌دهندهٔ سنخ فرهنگی کوشانیها بودند.

در نتیجهٔ آمد و شدهای نظامی ساسانیها، کوشانیها و یفتلیها در قرن ۵ میلادی تغییراتی در حوزه‌های فرهنگی و مذهبی تاجیکان کابلی پدیدار گردید و دین بوداکه جانشین دین زردشتی گردیده بود، تا ظهور دین اسلام در حوزهٔ گندهارا به خصوص کابل نفوذ عظیمی به وجود آورد. اما این تغییرات در عرصهٔ اتنیکی اثرات ملموسی

---

۱. همانجا، ص. ۸۷.

۲. ایرج افشار، مقدمه‌ای بر شناخت قوم تاجیک، منتشرهٔ تاجیکان در مسیر تاریخ. ص. ۸۴.

نداشت، زیرا افراد ساسانی، کوشانی و یفتلی که از شمال به جنوب و از غرب به شرق و شمال قلمرو حکومتهای خودرا توسعه بخشیده‌اند، همگی ایرانی تبار بوده و مشترکات قومی و زبانی داشته‌اند. باباجان غفوراف می‌نویسد: «در عهد سامانیان (۸۷۴-۹۹۹ م.) اکثریت اهالی شهرها و نواحی مسکونی کشاورزی آسیای مرکزی‌را تـاجیکان تشکیل می‌داده‌اند.

با ورود سپاه عرب که بالاثر جنگها از سال ۳۲ تا ۱۷۱ هـ‌خ پیوسته در کابلستان و وادی کوهدامن به هجومهای نظامی پرداخته‌اند ـ مردم باشهامت کابل تحت قیادت رتبلشاهان یفتلی از شهر و خانهٔ خود دفاع کرده‌اند که موجودیت دیوارهای سرکوهی شیردروازه و قلعهٔ بالاحصار از چنین حوادثی سخن می‌گویند. آخرین حملهٔ تازیان به کابل با بجاگذاشتن تعداد زیادی افراد اسیر باز هم به شکست مواجه گردید که آنهارا در بدل پرداخت ۷۰۰۰۰۰ درهم از شهزادگان کابلی آزاد نمودند.

به هر حال دین اسلام توسط دودمان صفاریهای سیستانی به کابل آورده شد و در نتیجهٔ تفاهم صفاریها با مرکز خلافت تعدادی از افراد نژاد سامی یعنی تـازیان بـه شهرهای خراسان منجمله کابل انتقال یافتند. نفوذ سیاسی و فرهنگی اعراب بر مناطق متصرفه‌شان اسباب افسردگی و انحلال فرهنگها و مدنیتهای بومی در همه سرزمینهای اسلامی گردید، اما خراسانیها به پیشگامی تاجیکان طی قیامها و ایجاد جنبشهای ملی چون قیام ابومسلم خراسانی جوزجانی، ابن مقنع بلخی و راه‌اندازی حرکتهای مـلی اسلامی چون (سربداریه)، (شعوبیه)، (سنباد) و امثالهم توانستند دولتهای نیمه‌مستقل و مستقل خراسانی چون دولت طاهریان، صفاریان و سامانیان‌را پی افکنند و فرهنگ و موارث ملی و تاریخی خودرا احیا و گسترش بخشند؛ بلکه به فرهنگ اسلامی بی‌دریغ خدمت کردند، به گونه‌ای که در شمار شش محدث مشهور پنج تن آن خراسانی بودند. خراسانیها با برچیدن دستگاه فساد خلافت اموی و قرار دادن خلفای عباسی در مقام رهبری جوامع اسلامی به اسلام روح تازه بخشیدند. فرهنگ و تمدنی که بعد از این در حوزهٔ خراسان به وجود آمد زمینه‌ساز رشد فرهنگ اسلامی، وحدت کلی بین‌الاقوام مسلمین در خراسان، ماوراءالنهر، تقویت پیوند معنوی و روح همبستگی بـین آنـها گردید و زبان شیرین فارسی دری با بیانهای لطیف و دلکش نظمی و نثری این پروسه‌را به سوی انکشافهای بعدی رهنمون گردید.

کابل با قرار گرفتن در موقعیت حساس جغرافیایی وضع‌الجیش مناسبی برای جهانگشایان‌را داشته‌است. هر حادثهٔ منطقوی آسیایی از آن عبور کرده و هستی اجتماعی و فرهنگی آنرا به سختی تکان داده‌است. صاعقهٔ خانمان‌سوز چنگیز و تیمور جراحات خون‌چکانی‌را مثل سایر شهرها در پیکر خراسان بزرگ در کابل نیز به جا گذاشت و مظاهر شگوفان تمدن و فرهنگ بیرحمانه به زیر پردهٔ سیاه خشونت و تباهی‌گری استتار گردید و جای آنرا (کله‌منارها) و جویهای خون گرفت. اعقاب هر دو جهانگشای خونریز در نقطهٔ مقابل روشهای خشونت‌بار اجداد خویش قرار گرفتند که مقهور فرهنگ عظیم خراسانی گردیده بودند. آنها به خصوص بازمانده‌های خانوادهٔ کورگانیهای هند تلاش کردند تا با آغاز نهضت نوین سازندگی و مدنی در حوزهٔ وسیع حاکمیت خویش کارنامهٔ خدمت‌گزاری، ایجاد و احداث‌را جانشین شرارت، غارت و ویرانی قرار دهند. آثار این دوره در سیمای شهری، مدنی و تاریخی کابل جلوه‌های رنگینی داشته‌اند.

ظهیرالدین محمد بابر که مثل سایر شهزادگان کورگانی به کابل محبت داشته و کارهای فراوان عمرانی و باغ‌سازی‌را در این شهر انجام داده‌است در کتاب خود به نام (تزک بابر) ضمن خاطرات از جشنها، رسم و رواجهای ملی، از ترکیب اجتماعی باشندگان کابل نیز سخن گفته‌است که در این شهر تاجیکان و صحرانشینان متشکل از اعراب ترک و عرب با همند. «در جلگه‌ها و میدانها، اتراک و ایماق (شاخه‌ای از تاجیکان) (صحرانشینانی که اختلاطی از اقوام بودند و اعرابند)، در شهر و بعضی دهها تاجیکانند و در بعضی مواضع دیگر و ولایات از سرتی و پراخی و تاجیک و یرگی و افغانانند».[1] بابر در یادداشتهایش از زبانهای مردم کابل فقط از زبان فارسی یادآوری نموده که زبان مشترک همه تاجیکان و سرتها و سایر اقوام به گونه‌ای که تا امروز معمول است تذکر داده‌است. هدف از اتراک که بابر تذکر داده شاید همان جمع عمله و فعلهٔ دربار بابریها در کابل باشد، زیرا در میان باشندگان کابل ترکها تا امروز باقی نمانده‌اند. با این که کابل در معبر تلاقی کاروانهای تجارتی و تمدنهای کهن بشری قرار گرفته‌است خود با پروسه‌های فرهنگی و تاریخی همراه و آشنا بوده‌است. در آغاز

---

۱ تزک بابر، به حوالهٔ ولادیمیر بارتولد در مقالهٔ تاجیکان منتشرهٔ تاجیکان در مسیر تاریخ.

سدهٔ جاری میلادی باستانشناسان فرانسوی موفق به کشف مجموعه‌های هنری از نگارآرا (هده)، پایتاوه، کوهدامن، کاپیسا، بگرام، عبدالله برج و غیره گردیده‌اند که آثار به دست آمده از این کانونهای کابلستان‌را می‌توان موزیم آثار یونانی بودایی، شیوایی و برهمنی در ادوار گذشته نامید. آثار خیره کنندهٔ تمدن کابل‌زمین‌را همان بازیافتهای بیشتر به دورهٔ کوشانیها و یفتلیها تشکیل می‌دهند. بیلو تمدن این دوره‌های کابل‌را به ستایش نشسته و یادآوری نموده‌است: «در آن عهدها هندوها گندهارارا جنت شمال می‌خواندند». با تأسف سرزمین به این زیبایی و غنای بیشبهای فرهنگی با تهاجمات ویرانگر از غرب و شمال و جنوب به خاکدان تاریخ مبدل گردیده‌است[1]. با انتقال پایتخت در ۱۱۸۶ هـ‌خ توسط تیمورشاه فرزند احمدشاه درانی مؤسس دولت افغانی از قندهار به کابل، قوم پشتون در سپاه سلطنت و به حیث اراکن و مأمورین دولت به ساکنان اصلی کابل افزود گردید که در تشکیل آن یک گارد پنج‌هزارنفری از فارسهای قزلباش[2] نیز حضور داشتند. هرچند کمیتی از پشتونها قبل از این هم در دهکده‌های کابل میزیسته‌اند، اما اندک و نامحسوس بودند. ادریسی مؤرخ مشهور عرب در شرحی که پیرامون کابل و قندهار نوشته متذکر شده‌است که وجود افغانان (پشتونها) در ناحیهٔ کابل در قرن ۱۴ میلادی و در هرات در قرن ۱۶ دیده شده‌است[3]. پیش از این اسناد و مدارک تاریخی از موجودیت قبایل پشتون در دامنهٔ کوههای سلیمان و حوالی رود ارغنداب خبر داده‌اند. مثل ابوریحان بیرونی در ماللهند می‌نویسد: «قبایل افغانی در ناحیهٔ کوهستانی مجاور درهٔ سند (منطقهٔ جبال سلیمان) مسکن داشته‌اند» و در کتاب حدودالعالم جوزجانی نیز نامی از قبیلهٔ افغان آمده و یمینی نیز از آنها به عنوان یکی از ارکان جنگی سلسلهٔ غزنویان یاد نموده‌است. کتاب روضةالجنات فی اوصاف مدینة هرات (تألیف سال ۸۹۷ هـ‌خ) زمچی اسفزاری

---

۱ منظور از تهاجمات تازیان، چنگزیان، روسها و انگریزها می‌باشد.

۲ چون در آن وقت اکثراً اصطلاحات ترکی در عرصهٔ نظامی به کار گرفته می‌شد و افراد گاردهای سلطنتی کلاه سرخ به سر داشتند بناءً با تبعیت از رسم معمول آنهارا قزل‌باش یعنی سرخ‌کلاه می‌گفتند، مثل قره‌قلپاق (سیاه کلاه).

۳ نجیب مایل هروی. تاریخ و زبان در افغانستان. ص.۲۰. تهران.

معاصر تیموریان هرات پشتونهارا قبایلی می‌داند که در حوالی رود هلمند و ارغندآب به سر می‌برند. همین مفکوره‌را استاد ابوالقاسم فردوسی ضمن تشریح ماجراهای رزمی بین رستم و اسفندیار در اطراف قلعهٔ کک کوهزاد بیان نموده آورده‌است:

نشسته در آن دشت بسیار کوچ

ز افغان و لاچین و کرد و بلوچ

به باور شادروان احمدعلی کوهزاد منظور از کلمهٔ (لاچین) هزاره است که به حیث بازمانده‌های اقوام سکایی در حوزهٔ سکستان (سیستان) از سالیان پیشین در آن حوالی می‌زیستند. پشتونها هرچند در زمانه‌های متأخر از کوچ‌کشی به سکنی‌گزینی و زندگی شهری و کشاورزی آغاز کرده‌اند، ولی با وسایل تساند و یاری برادرانهٔ تاجیکها توانستند ضرورتها و نیازمندیهای حیات مدنی‌را حل کنند و در مسیر سازندگی تاریخ و فرهنگ راه باز نمایند. دکتر کبیر رنجبر سابق رئیس آکادمی علوم افغانستان در زمینهٔ این تعاون و همکاریهای مدنیت‌پرورانهٔ تاجیکها با برادران پشتون می‌نگارد: «ملت دری‌زبان (تاجیکان) با گذشتهٔ تاریخی و تکاملی خود زمینهٔ پیشرفت خلق و قبایل پشتورا فراهم ساخت. در قبایل پشتوی افغانستان امروز تا تهاجم مغولها به افغانستان و هند مناسبات اجتماعی، اقتصادی جامعه‌های اولیه قبیله‌ای مسلط بود، در حالیکه ملتهای همسایهٔ آنها که عمدتاً دری‌زبانان بوده‌اند این مرحله‌را مدتها قبل پشت سر گذاشتند و در میان آنها شیوهٔ تولید پیشرفته فئودالی حکمفرما بود و قبایل پشتو از جامعهٔ اولیه بدون عبور از دوران بردگی به نظامی فئودالی رسیدند». تاجیکان که خود موجد فرهنگ پربار حوزهٔ تمدنی خویش بوده‌اند مسئولیت تاریخی و سرشتی خویش‌را نه تنها در فراگیری خویشتن از رهوارهای علمی و فرهنگی هرزمانی انجام داده‌اند، بلکه مسئولیت تربیتی خودرا در برابر اقلیتهای ملی و محلی هیچ گاهی از یاد نبرده‌اند. رایسنر در تعریف مختصری از تاجیکان در متن زمانه‌ها عمده‌ترین مشغولیت آنهارا چنین بیان داشته‌است: «تاجیکان با هنرمندی و زراعت مشغول بوده‌اند». تمام مؤرخین از موجودیت تاجیکها در شهرهای مرکزی افغانستان از جمله کابل خبر داده‌اند. مک‌گریگور افسر انگلیسی که خود در افغانستان بوده‌است، نوشته: «تاجیکان اهالی اساسی اطراف کابل، قندهار و هرات‌را تشکیل می‌دهند». در واقعیت هم اهالی شهرهای اطراف کابل چون لغمان، جلال‌آباد، گردیز، لوگر، غزنی، پروان،

کاپیسا و غرجستان تاجیکان بوده‌اند. محقق دیگر انگلیسی بلیلو می‌نگارد: «تاجیکان در تمام مساحت هموار افغانستان از هرات تا خیبر و از قندهار تا اکسوس (دریا آمو) سکونت دارند». محقق نامبرده از موجودیت بخش عظیمی از تاجیکها که در دره‌ها و کوهستانات به سر می‌برند و از سوی مؤرخین به نام (غلچه) نامیده شده‌اند، اطلاعی نداده‌است، آنها در دامنه کوههای بلند بام دنیا چون (پامیر، واخان، درواز، اشکاشیم، شغنان، جرم، بهارستان، راغ، یفتلها، شهر بزرگ (پساکوه) و دامنه‌های هندوکش چون پنجشیر، اندرآب، خست‌وفرنگ، فرخار، ورسج، روستاق (ولوالیج، چاه‌آب و دامنه‌های کوههای البرز، درهٔ گز (شولگر) درهٔ مارمل، شادیان، چارکنت و اقوام کوهی درزآب، لولاش، گرزیوان، بلچراغ و مناطق میمنه و سمنگان و بلخ) و غیره نیز زندگی می‌نمایند. خ.رابرت انگلیسی به موجودیت تاجیکان از قدیم‌الایام در کابل باور دارد. «در ناحیهٔ ننگرهار تاجیکان زندگی می‌کنند و... کابل از قدیم‌الایام تا الحال شهر تاجیکان بوده و خوانده می‌شود». همین طور علامه سیدجمال‌الدین افغانی که خود زادهٔ این آب و خاک بوده و از محتوای اجتماعی زمان خود معلومات مزیدی‌را در اختیار پژوهشگران امور تاریخی، ادبی و اجتماعی قرار می‌دهد در نتیجهٔ سفرهایش به نقاط مختلف افغانستان اماکن زیست تاجیکان‌را چنین به بررسی گرفته‌است: «در شهر هرات و توابع آن و در شهر کابل و نواحی آن و در شهر غزنی و اطراف آن و در دهات بلخ و بین بلخ و کابل و در لغمان و مرکز آن تاجیکان سکونت دارند. این قبیله به سوی صنعت و حرفه میلان داشته، در فن زراعت باغداری و تاکپروری اهتمام می‌ورزند و تجارت‌پیشه‌اند»[1]. در مورد کمیت واقعی اقوام ساکن افغانستان و ترکیب فیصدی آنها مشکل است قضاوت نمود اما آنچه در متن جامعه دیده می‌شود با رقمی که در رسانه‌های گروهی توضیح می‌یافند، تفاوت آشکار دارند. در واقع کشور پس از سال ۱۳۴۰ احصائیهٔ دقیق ندارد. در سال ۱۳۵۸ امور احصائیه گیری توسط دولت وقت اعلام گردید و در این زمینه هیئتهایی از مرکز به

---

۱ روایات این صفحه که بین گیومه آمده‌اند، از مقالهٔ پروفیسور محمدالله لطف، چاپ روزنامهٔ جمهوریت شمارهٔ (   ) شهر دوشنبه پیرامون کتاب «نقش تاجیکان در تاریخ افغانستان» نوشتهٔ پروفیسور حق‌نظر نظراف استفاده شده‌است.

ولایات اعزام گردیدند. اما چون بخشی از مناطق روستایی به تصرف مخالفین دولت (مجاهدین) درآمده بود، این احصائیه تکمیل نشد، اما آنچه‌راازمأموران احصائیه به حیث نفوس کلی کشور و ترکیب اقوام‌ارائه داشتند ناکافی بود و نمیتوانست مورد قبول قرار گیرد. در سال ۱۳۶۵ در مقاله‌ای که از سوی سلیمان لایق عضو بیوروی اجرائیهٔ ح د خ ا تحت عنوان «حل مسئلهٔ ملی در انقلاب افغانستان» در روزنامهٔ «حقیقت انقلاب ثور» منتشر شد در آن حضور ملیت پشتون‌را در افغانستان بیش از ۶۰ درصد وانمود کرده و حتی از برخی از ملیتهای سیرشمار کشور به دلایل معین نام نبرده‌است که ادعاهای وی بعدها از سوی نجم‌الدین کاویانی یکی دیگر از اعضای مقامات بلندمرتبهٔ حزب و دولت مورد انتقاد قرار گرفت و فیصدی پشتونهارا حدود ۴۳ درصد از مجموع نفوس کشور نشان داد که به این حساب نمی‌توان در مورد ترکیب نفوس شهر کابل با اینکه تاجیکان چشمگیر هستند، نیز دقیقاً با تفکیک فیصدی سخن گفت. با قرار گرفتن کابل به حیث پایتخت افغانستان در سال ۱۱۸۶ هـ خ نمایندگان همه اقوام و ملیتهای کشور کم و بیش به این شهر رو آورده و تعداد نفوس آنرا رو به افزایش نهادند. ظفر حسین ایبک یکتن از سیاسیون هندی که در سال ۱۹۱۵ روانهٔ کشور ترکیه بوده و مدتی‌را در نظار تخانهٔ حکام کابل به سر برده‌است در یادداشتهایش نفوس آنروزهٔ کابل‌را در مرکز و شهر ۷۵ هزار نفر و با مضافات آن ۱۵۰ هزار نفر گفته‌است[۱]. مؤلف سفرنامهٔ تحف اهل بخارا که در زمان امیر حبیب‌الله‌خان در همان حدود سالهایی که ظفرحسین شرح داده، نیز مدتی‌را در زندان امیر افغانستان و در شهر کابل به سر برده و در کتاب خاطرات خود توضیحاتی از وضع شهری و اسکان شهر کابل ارائه داشته‌است: وضع شهریت کابل و جمعیت آن از قرار ذیل است. شهر مذکور که امروزه پایتخت امارت افغانستان است عبارت است از یکصد (و) ۵۰ هزار نفر متوطن او تاجیک و افغان و غیره و به قدر ۵۰ الی ۶۰ هزار قشون نظامی از سواره و پیاده و توپچی در شهر خدمت و وامی هستند که اغلب آنها فوج اطراف (دهات)

---

۱ خاطرات ظفر حسین ایبک، ترجمهٔ فضل‌الرحمان فاضل. نشریهٔ میزان. شمارهٔ ۵۴. عقرب ۱۳۷۸. دهلی جدید.

می‌باشند[1].

این رقم در سالهای ۱۳۷۲ مصادف به پیروزی دولت مجاهدین بر کابل به بیش از ۲ میلیون تقرب نموده‌است که در ترکیب آن به صورت اساسی به ترتیب تاجیکها، هزاره‌ها، پشتونها و کم و بیش سایر اقوام کشور شامل می‌باشند.

تاجیکها در طول تاریخ هیچ گاه با ملتی و فرهنگی از روی تعصب و بدبینی برخورد نکرده‌اند، آنها با گروهها و اقلیتهای قومی برادرانه و در کمال تفاهم زیسته‌اند نه آن سان که خودرا به حیث برادر بزرگ مستحق همه تصمیم‌گیریها و حل و فصل قضایای مربوطه بدانند و دیگران‌را نادیده انگارند، بلکه همواره دست به دست آنان داده به سوی اتخاذ تصامیم سرنوشت‌ساز رفته‌اند و زبان و فرهنگ آنهارا در کنار زبان ملی خود بی‌محابا رشد داده‌اند. بی‌سبب نبوده‌است که بزرگ‌ترین شعرا و فرهیختگان اقوام برادر هم بزرگترین دستآوردهای حیاتی و آثار مؤلفه‌شان‌را از علیشیر نوایی تا محمد اقبال و خوشحال‌خان ختک به عنوان مشق هم‌رایی و مودت به زبان فارسی دری (تاجیکها) بخشیده‌اند. بدین ترتیب دیده می‌شود که تاجیکان از همان آغاز تاریخ خودرا بر اصول و موازینی طرح کرده‌اند که در آن کار و فعالیت سازنده در میان ایشان مظهر خیر و اندیشهٔ نیکوکاری، عمران و آبادانی، تعاون با اطرافیان، آزادگی و آزادمنشی به حیث کلی ترین اصول زندگی‌شان راه باز کرده‌است. گفته‌ها و ارزیابیهای نقادانهٔ مؤرخین در مورد خصایل و فضایل، جدیت و مساعی هستی‌ساز، حس اعتماد به نفس، نقش سازندهٔ برادری و حلقهٔ اتصال در مناسبات سایر اقوام برادر، فرهنگ‌پروری و میراث‌گرایی به ارزشهای والای معنوی پیشینیان همه و همه تجلی خودرا در جامعهٔ تاجیکان افغانستان می‌نمایانند و می‌توانند همه این اظهار امیدواریها در عرصه‌های دشوار هستی امروز و فردارا در کورهٔ جدیت، تعقل و هشیاری همواره محقق گردانند و به حیث علم‌بردار آزادی،مشوق تمدن و فرهنگ و منادی اتحاد و همبستگی موقف شایستهٔ خودرا همواره حفظ نمایند. خودجوشی و خودآگاهی این مردم از تاریخ شکوهمند نیاکان نردبانی است که می‌توان با آن به باروی بلند دیدبانی

---

۱ میرزا سراج‌الدین حاجی میرزا عبدالرئوف. سفرنامهٔ تحف اهل بخارا. چاپخانهٔ مشعل آزادی. تهران سال ۱۳۶۹. ص ۲۱۵.

تاریخ صعود نمود.۰ این گونه مساعی خیرخواهانه و تپشها و تلاشهای انسانگرایانه آنها امیدواری بیشتر نسل دردمند مارا در برهم زدن خلئی حاکم بر فضای کنونی جامعه و تأمین خیر و صلاح همگان در خانوادۀ مشترک همه باشندگان افغانستان و حفظ پیوندهای تاریخی با هم‌تباران به امید ماندگاری بر سر پیمان وطن و با هدف سازندگی تقویت می‌نماید.

و-نقش کوشانیان در انکشاف فرهنگ و مدنیت کابلستان

از قرن اول تا اواخر سدۀ چهارم میلادی امپراتوری وسیع و مقتدری در حوزۀ آسیای مرکزیی از وادی گنگا تا سرزمین آسیای میانه و شرق ایران حاکمیت داشت که به وسیلۀ کوشانیها از بازماندگان «یونجیها» و «تخاریها» پیریزی گردید. کوشانیها شرایط لازم‌را برای رشد و عروج فرهنگها، مناسبات خوب اقتصادی (تجارتی) و فضای باز پویایی فرهنگ و سیاست برای اقوام و مردمان گوناگون‌نژاد، مذاهب و زبانهای مختلف محلی و قومی بوجود آوردند یا به اصطلاح دیگر با توجه بر زمینۀ رشد و شگوفایی همه فرهنگها، مذاهب و باورهای عقیدتی مردمان عدیدۀ آسیای مرکزی، خود مؤجد نوعی اتحادهای قومی و اتنیکی در قلمرو سیاسی خود گردیده‌اند.

حوزۀ اقتدار کوشانیها در ابعاد دورۀ زمانی تاریخ یعنی حدود دو هزار سال پیش شامل کشورهای (آسیای میانه، افغانستان، پاکستان، شمال هندوستان، شرق ایران و غرب چین، سنکیانگ) می‌گردید. این اولین باری بود که بخش مهم و وسیعی از یک حوزۀ تمدنی از گنگا تا فارس و ماوراءالنهر در یک اتحاد سیاسی تنظیم شده بود. از این قلمرو وسیع راههای بزرگ تجارتی موسوم به «راه ابریشم» با تقاطع فرهنگی شرق و غرب و شمال و جنوب اتصال می‌یافتند. این حالت در اتحاد فرهنگی و بهمرسانیدن مناسبات بین القاره‌ای آسیا و اروپا بصورت اخص از شرق دور و چین تا مدیترانه سهولتهایی‌را بوجود آورده بود. در این دوره تجارت با روم و مدیترانه از رونق خوبی برخوردار بود، بگونه‌ایکه تجار آسیای مرکزی به شهرهای روم و اسکندریه

می‌رفتند و تجار آنها نیز به قلمرو کوشانیها رفت و آمد می‌کردند. این روابط صرف به تبادلهٔ متاعهای بازرگانی منحصر نگردیده بلکه به نقل و انتقال پدیده‌های فرهنگی منجر گردید و این پروسه تأثیرات بسزایی‌را در سرنوشت آتی فرهنگی و مدنی آسیای مرکزی بخصوص حوزهٔ اقتدار کوشانیها بجا گذاشت. «آثار هنری روم به تحول و تکامل هنر در آسیای وسطی و از جمله به تشکل هنر قندهار (گندهارا) که در شمالغرب هندوستان، افغانستان و ظاهراً در جنوب آسیای وسطی رشد یافت، تأثیر جدی رساندند»[١].

در این جغرافیای گسترده باختر (بلخ) هستهٔ مرکزی و محور اتصالات عدیدهٔ فرهنگی و اقتصادی‌را ایفا می‌کرد که مقدم بر کوشانیها دارای سازمان دولتی سیاسی باختری بود و مناسبتها و پیوستگیهایی با دولتهای مادها (پارتها)، هخامنشیها، یونان و باختر، اشکانی و ساسانی و فرهنگ پیشرفته و سنتهای باستانی غنی بود. دولتهای نامبرده پدیده‌های اصیل فرهنگی‌را از باختر به قلمروهای خویش اقتباس می‌کرده‌اند و مروج آن بوده‌اند. «بکتریا (بلخ) یک منطقهٔ مهم تجارتی، آسیای شرقی (مرکزی) بود. از این محل یک راه به سمت مراکند (سمرقند)، برج سنگی (چاچ ـ تاشکند) و چین امتداد داشت و دیگری به سمت شرقی هند که مستقیم از اورتوس‌پانا (کابل) پروپرشایرا (پروپرکیا = جنوب هندوکش)، تکسیلا، مودورا (متهورا)، پتلی پترا (پتنه) راه دیگری که بجانب سند امتداد داشت و هنوز قابل استفادهٔ کاروانها قرار دارد، عبارت از راهیست که از قندهار، رام مباسیا (موشا بندریست در ساحل یمن) بار باریکن گذشته و به دهانهٔ اندوس منتهی می‌گردد. از متهورا یک راه به سمت جنوب منشعب می‌گردید که به اوزین (اوجن) و بندر مهم بایگازا (بروچ) امتداد پیدا می‌نمود»[٢].

استقرار امنیت در دو جناح هندوکش که از نظر بازرگانی اهمیت زیاد داشت و درآمد فراوانی‌را همراه آورد، مسیر راه کاروانی به چین و هند و بازگشت از این راهها تا هرات که شاخه‌ای از آن به باختر کشیده شد، دنبالهٔ جادهٔ ابریشم بود که در بلخ دوشاخه می‌شد، یکی به طرف شمال (به سمرقند)، دیگری به طرف شرق (بدخشان) و همچنان به سمت جنوبشرق (متهورا) به حرکت می‌آمد[٣].

امپراتوری کوشانی که مروج فرهنگ در ابعاد مختلف آن در حوزهٔ وسیع آسیا

بوده‌است، در تاریخ جهان باستان صفحهٔ زرینی‌را در شگوفایی مدنیت آریایی بوسیلهٔ مکتب مشهور آرت و و هنر (گنداهارا) رقم زده و سهم این دولت در رشد و غنای فرهنگ بشری جایگاه مهمی‌را احراز می‌نماید. از همین دیدگاه می‌توان مقام تاریخی و فرهنگی کوشانیان‌را با امپراتوریهای ماقبل روم، یونان و دودمانهای سیاستگر آسیایی چین، دولت پارتها، هخامنشی، اشکانی و ساسانی مقایسه نمود، یا همطراز دانست.

استعداد و هنرمندی و سیاست‌ورزی کوشانیهارا می‌توان بیشتر در وجود مجموعه‌های هنر بودایی و مؤخذها و سرچشمه‌های این آیین مطالعه و جستجو نمود. هیوان تسانگ جهانگرد معروف چینی می‌نویسد: «وقتی که بودا در گنداهارا پیشگویی نموده‌است که چهارصد سال پس از مرگ او پادشاهی استوپه‌ای آباد خواهد نمود که نشانه‌هایی از استخوان بودا در آن نگهداری شده باشد».[٤]

درست چهارصد سال بعد از مرگ بودا، کنیشکا در شهر پوروشاپورا (پشاور) معبدی‌را آباد نمود که تا زمان ابوریحان البیرونی که در پایان هزارهٔ اول میلادی می‌زیست، خاطرهٔ این استوپه در حافظه‌ها مانده و در آثار بیرونی نیز انعکاس یافته‌است. به موجب روایت چینی، انوشیروان یک دندان بودارا که از کابل بدست آورده بود، همراه سفیری بدربار چین هدیه فرستاد.[٥]

این خود مبین تقدس کیش بودایی در پیشگاه مردم کابل بوده‌است، همینطور نام کوشانیها در تسمیه‌های قدیمی شهرها و دیارها و اصطلاحات مردم ما مروج گردیده‌است. گمانی وجود دارد که کلمهٔ (کوچی) صورت تبدیل یافتهٔ (کوشی - کوشیان یاکوشانیان) بوده باشد، زیرا کوشانیان قبل از دست یافتن به سلطنت و شاهنشاهی پهناور خود قبیلهٔ صحراگرد و کوچی بوده‌اند، بنائاً قبیله‌های پراگنده و بیابانگردرا کوشی (کوچی) می‌گفته‌اند و در زبان فارسی دری تبدیل (چ) به (ش) بجای یکدیگر امر عادیست.

همچنان سلسله کوههای معروف و آسمانبوس هندوکش در حاشیهٔ شمال کابلستان خود از نام کوشانیان مشتق گردیده‌است. باستانی پاریزی می‌نویسد: «گمان من آنست که کلمهٔ (ـکش) در پایان ترکیب کوهستان هندوکش با نام این قوم (کوشان) مربوط باشد، نه کوه (= هندکوه) و کلمهٔ کوشانی که در شهنامه آمده و اشکبوس بدان نسبت

داده شده، نیز همین قوم‌را شامل می‌شود».[۶]

به پاسداشت فرهنگ گرانسنگ کوشانیها، سازمان یونسکو به مثابهٔ مرکز فعالیتهای فرهنگی بین‌المللی در سه دهه پیش از امروز در چهارچوب انجمن جهانی مطالعات فرهنگی آسیای مرکزی، مرکز بین‌المللی تحقیقات کوشانی‌را در تشکیل وزارت اطلاعات و فرهنگ افغانستان تأسیس نمود.

تدویر دو سمینار علمی بین‌المللی در بارهٔ (هنر و تمدن کوشانی) در سالهای ۱۹۷۰ و ۱۹۷۸ در کابل، سمیناری در سپتامبر ۱۹۶۸ میلادی در شهر دوشنبه و سمپوزیومی تحت نام (کرونولوژی کوشانیها) در شهر لندن از فعالیتهای کوشان‌شناسی یونسکو به شمار می‌رود. همینطور دانشمندان معتبر و شناخته‌شده هر یک ماسیو فوشه فرانسوی، د.مارشال، بنجامین رولند آمریکایی، ا.ا. کواراسوامی هندی، ا.ی.لاخویزن دلیو چینی، ح. انگولیت، و.شلومبرژه، و. گیرشمن و هاکن فرانسوی در بارهٔ تاریخ و تمدن کوشانیها تحقیقات ارجناکی‌را انجام داده‌اند.

کابل و شاهان کوشانی

کوشانیهارا در تاریخ و منابع تاریخی آریایی به نامهای (کوشانا،کهوشانا،کیوشانا وکیورشانا) و در نامهای یونانی چون (کورسفو،کورونو،کورنو،کورسانو، خورانو)[۷] و در منابع چینی به نامهای (کوایشانگ،گویشوآن) و در منابع اسلامی و فارسی به نام «کوشان» یادکرده‌اند. این قوم از بازمانده‌های تخاریها، یوجیها و آریایی‌نژاد بوده‌اند که از سرزمینهای اولیهٔ آریایی به مناطق ماوراء شرقی و آسیای مرکزی منتشر شده‌اند، از حدود رود ایلی و تارم به منطقهٔ سیردریا و از آنجا به ناحیهٔ اکسوس[۸] و به ادامهٔ مهاجرت اقوام آریایی از همان «اریاناویجه» راه جنوب دریای آمورا در پیش گرفته و به کابلستان حضور یافته‌اند «آنها مدتی در وادی کوتچه‌قره چار و توین و هوانگ و کانسوا اقامت کرده و بعداً در اثر عوامل زدوخوردهای جنگی مجبور شدند به طرف فرغانه و ماوراءالنهر رحل اقامت افگندند که این زندگیشان به سال ۱۳۸ ق م مصادف می‌شود».[۱۰]

این مسئله‌را غبار چنین توضیح می‌دهد: «بعد از انقراض یونانیان، سلسله‌ای به نام

کوشان از طایفهٔ تخارها (تخارستان بدخشان) از شمال کابل نشئت کرده و قسمت عمدهٔ هندوستان‌را مسخر نموده‌اند»[۱۱].

منابع تاریخی روایاتی دارند مشعر بر اینکه کوشانیها تا زمانی که در شمال آمودریا بودند به نام «پوچی» خوانده شده‌اند و پس از عبور از آمودریا با «تاهیا» یعنی بلخ و بدخشان با مردمان محلی درآمیختند و به نام کوشان معروف گردیدند. پس از این صفحات باختررا به قصد جنوب هندوکش به سوی کابلستان ترک گفتند و قبیلهٔ بزرگ آنان به نام کوایشانگ به ساختار حکومت پرداختند. مؤرخ هندی ی.و.زیمال بر اساس عقاید بهندارکور حاکمان کوشانی‌را به صورت ذیل با ذکر سالهای زندگی و حاکمیتشان مرحله‌بندی نموده‌است:

۱. کچولا کدفیزیس (کدجوله کدفیز) از سال	۱۷۸ تا ۲۳۸
۲. ویمه کدفیزیس (پسر کچولا)	۲۳۸ تا ۲۷۸
۳. کنیشکای اول	۲۷۸ تا ۳۰۱
۴. وسشکا	۳۰۲-۳۰۶
۵. هوویشکا	۳۰۶-۳۳۸
۶. کنیشکای دوم	۳۱۹
۷. وسودیوا	۳۴۲-۳۷۶

شاید تعداد افرادی که از این خانواده به صورت کل حاکم سرزمین کوشانیها بوده‌اند یا در حوالی و حواشی این قلمرو بزرگ حکومت کرده‌اند، زیاد باشند زیرا از «گرشی» و تابیکی‌مالک «هم مسکوکاتی در موزهٔ کابل وجود دارند که به قرن پنجم میلادی مربوط می‌شوند، اما عمدتاً مؤرخین از دو شخص به نام سلسلهٔ کوشانی بیشتر یاد کرده‌اند که عبارتند از:

۱. کچولا کدفیزیس که در منابع چینی «حاکم گویشوئان کیو تسزکیو» یاد شده.

۲. کنیشکا به معنی (جوان‌ترین) می‌باشد که به مثابهٔ یکی از شاهان ارشد کوشانی مدت ۲۳ سال حکومت باشکوهی داشته‌است.

در مورد سالهای حکومت هر دو شاه نظرات ناسازگار ارائه شده‌اند. بلدیوکمار محقق هندی سالهای پادشاهی کچولارا‌از (۴۰ تا ۱۱۰ میلادی) می‌داند. اما مؤلف «بلخ در تاریخ ادب» اورا از سرداران قبیلهٔ یوئه‌چی دانسته می‌افزاید «زمانی که

زمامداری باختر باهرمایوس بود به آزادی سیاسی توجه کرده و در حوالی (۶۵ میلادی) به سلطنت رسید و بلخ‌را تحت استیلای خویش قرار داد».[۱۲]

کچولا کدفیزیس پس از فتوحات پیاپی و الحاق باختر به متصرفات خویش از هندوکش عبور کرده و ناحیهٔ کابل‌را اشغال و سرحد حکومت خودرا تا ساحل چپ رود سند ادامه داد و این سرزمین‌را از تصرف آخرین شاهان پارتی بدر آورد.[۱۳]

کچولا با (انسی) از حاکمان محلی پارت جنگیده روایت است که این حاکم گائوفو یا کائوفو یعنی کابل‌را تسخیر کرده‌است».[۱۴] و بعد «پودو» یا به اصطلاح چینی buok-dat که مارکوارت آنرا پکتیا می‌داندرا به تصرف درآوردندوبه پیشروی خود به ساحات جنوبی ادامه دادند. مؤرخین مرحلهٔ اول جابجایی یوجیهارا در غرب دریای آمو تا سرحد «گیبین» تعیین کرده‌اند. با آنکه دانشمند ایتالوی ل.پتیچ گیبین‌را در قسم شمالغرب هندوستان در نواحی قندهار و پنجاب غربی جای داده‌است،[۱۵] اما تعیین موقعیت دقیق این شهر در حال حاضر دشوار به نظر می‌رسد.

سالهای زمامداری کنیشکا نیز در میان حدسها و گمانهای مورخین مغشوش به نظر می‌رسد. بلدیوکمار اورا بین سالهای (۱۲۰ تا ۲۶۰ میلادی) بر تخت سلطنت می‌نشاند، دکتر میرعابدینی این سالهارا بین (۷۸-۱۲۸ میلادی) می‌داند. گیرشمن با نظرداشت کاوشهایش در بگرام طی کنفرانسی در پاریس سنهٔ وفات کنیشکارا ۱۴۴ میلادی تذکر داده‌است و بهندارکوردر سال ۱۸۵۵ آغاز دورهٔ کنیشکارا سال ۲۷۸ میلادی می‌داند که منبع آنرا یکی دانستن با عصر ساکه‌ها (آغاز سال ۷۸ میلادی) می‌داند که به دوران کنیشکا معروف است. این نظریه سرانجام مورد توافق گیرشمن و همسرش (لوهیوزن دیلیو) قرار گرفته‌است که سال شروع دورهٔ کنیشکا ۱۴۴ میلادی بوده نه سال وفات آن.[۱۶]

به هر حال کنیشکا همانطوریکه از نامش برمی‌آید (جوانترین) همان طور در توسعهٔ قلمرو خود و رشد و انکشاف هنر و فرهنگ انرژی فعال، تحرک و ابتکاررا در خود داشته‌است.وسعت شاهنشاهی کوشانی در زمان کنیشکا به وسیع‌ترین حدود خود رسیده و از نقاطی چون متهورا، تکسیلا، پشاور، بگرام (کابل) و سرخ‌کوتل به حیث حلقهٔ سلطنت او نام برده شده. وی «در سال دهم سلطنت خویش نیم‌قارهٔ هندرا زیر تأثیر گرفت، چنانچه در کشمیر شهری به نام کنیشکاپور) در کاپیسا (شهر شاهی بگرام)

و در تکسیلا شهر بزرگ (سرکپ)را آباد کرد».[۱۷] کنیشکا به رونق دین بودایی بسیار اهتمام ورزید و بناها و عمارات متعدد خاص این دین نظیر استوپه‌را ویهارها و غیره‌را بنیاد کرد و بر روایتی انجمن سوم بودایی‌را تشکیل داد[۱۸].

همین طور ویمه کدفیزیس مبتکر سکه‌های طلایی به وزن ۸ گرام با تبعیت از سکه‌های اوگوست بوده و قلمرو وسیعی از هندوستان تا کشمیررا جزوی از قلمرو خود نموده‌است. از شاهان کوشانی شواهد فراوانی در موزیم کابل وجود دارد که در موقعش صحبت خواهد شد.

گنداهارا

در برخی از نگاشته‌ها گنداهارا به مفهوم (قندهار) اشتباه شده‌است، حال آنکه قندهار جزء حوزهٔ فرهنگی و جغرافیایی گنداهارا نبوده‌است. این حوزه بین دو پایتخت کوشانی (پورشاپورا) و (کاپیسا) با شهرها و شهرکهای گرد و نواحی آن به نام گنداهارا معروف است. چنانکه معلوم است کوشانیها پایتخت زمستانی خودرا با استفاده از گرمای پشاور در آن شهر انتخاب کرده‌اند، اما پایتخت اداری و تابستانی آنان در کاپیسا (بگرام) حوالی شمال کابل بوده‌است.

هنر کوشانی و حتی بودایی در قالبها و ریختهای هنرمندانه مکتب گنداهارا عرضه شده‌اند که کابلستان به مفهوم واقعی مرکز عروج و گسترش و سرانجام معرف توانائیهای هنرمندان دورهٔ کوشانی می‌باشد. بر اثر حفریات باستان‌شناسی می‌توان گفت که موزیمهای زیرزمینی متشکل از عناصر کم‌نظیر هنری بدست آمده‌اند که در وجود سکه‌های طلایی، مسی، برنجی، مجسمه‌های سنگی، گچی و سفالی و چوبی و نقش و نگارهای جالب خودنمایی می‌کنند و بنام سرزمین با نام و نشان گنداهارا هویت جاودانی می‌یابند.

هنر گنداهاری ترکیب جالب و حیرت‌انگیزیست که در آن سنتهای هنری محلی با سبکهای هلنستیک و رومی درآمیخته‌است؛ در بارهٔ مسألهٔ مربوط به پذیرش، تحول و تکامل و کرونولوژی (زمان‌بندی) هنر گنداهاری تاکنون عقاید فوق‌العاده مختلف و اکثراً خلاف هم‌را بمیان گذاشته‌اند و خود تقویت‌کننده باز هم فرضیه‌ها و گمانها بوده

می تواند. دانشمندی هنر گنداهاری‌را با ذکاوت تمام به «حربگاهی» تشبیه کرده‌است که در آن عقاید زیاد باستان‌شناسان قربانی شده‌اند و این نبردگاه از جوشن و زره‌های کنده و پاره‌شده یعنی دیدگاههای از رواج افتاده و از شکسته و پاره‌های اسلحه یعنی از فرضیه‌های مردود مالامال است. و این در حالیست که مسائل مبرم و قابل حل بی‌شمارند و آنها بی مبالغه جهد و تلاش دانشمندان‌را گستاخانه دفع می‌نمایند و چنان به نظر می‌رسد که حل و فصل آنها مطلقاً ممکن نیست» [۱۹].

گنداهارا متبارزترین کانون بالندهٔ فرهنگ و مدنیت بشری در دورهٔ باستانی است. آثار فرهنگی و هنری آن بیشتر خصلت عام و متشابه دارند که در بازیافتهای باستانشناسان روح مشترک هنری و جوهر و خصیصهٔ همسان آفرینشی خودرا ارائه داده‌اند، به همین لحاظ عتیقه‌شناسان در پیدا نمودن صبغه‌های تاریخی و هنری مکتب گنداهارا دچار تردید زیاد نشدند. اما از اینکه این مکتب زیربنای خودرا بر اساس مفکوره‌های هنر یونان و باختر در دو سدهٔ پیش از میلاد قرار داده و مدت پنج قرن بعد از میلاد هم بلاانقطاع سیر هنری نموده‌است، این طول زمانی (هفتصد سال) در تشخیص مراحل آفرینشی آنان مشکلی‌را عائد نموده اما تمامیت وجوه هنری مکتب گنداهارا برای اهل تحقیق و پژوهش نامکشوف نبوده‌است.

کوشانیان و مفاهیم مدنیت کابلستان

کاربرد کلمهٔ «کابلستان» لابد با مفهوم «شهر کابل» دارای تفاوتیست اندک، اما انفکاک‌پذیر. کابلستان سرزمین وسیعی در جغرافیای گنداهاراست که از دامنه‌های جنوبی هندوکش (پاراپامیزوس) آغاز شده و تا ساحهٔ هده در شرق و وادی لهوگرنا و بکرده (میدانشهر) در غرب و جنوب غرب شهر کابل تحت یک فضای فرهنگی و سیاسی در مجاورت هم نفس کشیده‌اند که روابط روزمرهٔ آنها طی سالیان تاریخ سیال و برقرار بوده‌است. در شاهنامهٔ استاد طوس این مفهوم قلمرو وسیع‌تری دارد که عنداللزوم به آن خواهیم پرداخت. اما حال کابلستان گنداهارا‌را به شناسایی می‌گیریم. کابل تشکل شهری خودرا از دهکدهٔ سهاک، شیوکی و بینی‌حصار آغاز نموده و به استقامت غرب و شمالغرب گسترش یافته‌است. تحقیقات و کاوشهای باستانشناسی

عمده‌ترین کانونهای تاریخی دیانت بودایی و هنر گنداهاری‌را در محدودهٔ شهر کابل در نقاطی چون تپهٔ مرنجان، چمن حضوری، بالاحصار، خواجه‌صفا، تخت شاه، شیوکی، کمری، دامنهٔ شاخ برنتی، پنجهٔ شاه، شهدای صالحین، گردنهٔ علی‌آباد و تپهٔ سلام (ده‌مزنگ) تعیین نموده و از این کانونها مقادیر زیادی مسکوکات فلزی مربوط به شاهان یونان و باختر، ساسانی و به خصوص کوشانی‌را با استوپه‌های مذهبی خرابه‌های معابد بودایی و زردشتی، مجسمه‌های سنگی، گچی و سفالی، ظروف گلی و سفالی و غیره‌را بدست آورده‌اند که در موزهٔ کابل بایگانی شده‌اند.

پاتخابشانه در غرب شهر کابل و در مجاورت لوگر یکی از معابد مهم و بزرگ دورهٔ بودایی کابل است که در زمان کوشانیان از اهمیت یک معبد مرکزی در سرتاسر کابل و لوگر برخوردار بوده‌است[۲۰].

منار چکری و مجموعهٔ ساختمانی مذهبی بودایی موسوم به سرخ‌منار در یخدره و سنجیددره معابد و استوپه‌های ادوار بودایی از اهمیت چشمگیر تاریخی برخوردارند که همچون نصب‌العین راهبان و کشیشهای بودایی بر بلندای کوهی قد برافراشته‌اند. مجموعهٔ سرخ‌منار قبلاً منهدم گردیده بود که صرف خاکتوده‌های آن به نظر می‌رسید، اما منار چکری بعد از کاوشهای خودسرانه در یکی از شبهای مهتابی بهار ۱۹۹۹ به صورت مرموزی از پا درآمد.

باستان‌شناسان بدآن باورند که هنوز در سینهٔ تپه‌های کابل گنجینه‌های پنهانی فراوانند و با حفریات تازه در نقاط باستانی کابل می‌توانند آثار جدیدی‌را کشف کنند که گوشه‌های مرموز تاریخ سرزمین مارا بیشتر وضاحت بخشند. در آخرین حفریاتی که سال ۱۹۸۲ توسط گروه باستان‌شناسان افغانی در دامنه‌های تپهٔ مرنجان به عمل آمد، ساختمانی به ابعاد ۵×۵ و به عمق بیشتر از دو متر از زیر خاک بیرون کرده شد که محتوای تاریخی آن به دورهٔ کوشانیها تعلق داشت و عناصر یک معبد بودایی‌را تبارز می‌داد که عبارتند از: استوپهٔ بودایی با تهدابهای سنگی و بازمانده‌های سرستونهای گچی، صفه‌ای از سنگفرش با زینهٔ سنگی به ارتفاع هفت خیز، استوپهٔ بزرگ سنگی مربعی به بلندای شصت سانتیمتر، دیواری احاطوی یا باروی جنوبی معبد از سنگهای دریایی، بازمانده‌های استوپهٔ جنبی، آبروها و سیستم دریناج (Drainage) که از بلوله‌های سفالی استفاده به عمل آمده‌اند، کشف گردیده‌اند. در بازیافتهای این معبد

آثار ذیل شامل بودند: سر یک مجسمهٔ ستوکی بودا، نصف سر و گردن مجسمهٔ دیگر بودا، ظرف آب مقدس به شکل قبهٔ کوچک طلایی مانند، سر یک مرد ریش‌دار (بربر)، مجسمهٔ تاجدار بودا، مجسمهٔ سر یک گاو، انگشتان ستوکی بودا که در بین آنها سیخ به کار رفته که حالت استثنایی بدان بخشیده، پارچه‌های شکستهٔ یک تاج بودایی، جعبهٔ تبرکات، مسکوکات مسی، برنجی شاهان کوشانی و قسماً ساسانی، آثار سفالی و متفرقه که همه به سالون آثار دورهٔ کوشانی موزهٔ کابل تحویل داده شده‌اند [۲۱].

بخش مهم فرهنگ و مدنیت کابلستان‌را در وادی خرم و شاداب شمالی ساحه‌ای که بین سیاه کوههای صافی، قله‌های سفید و الماسی برف‌پوشیدهٔ هندوکش و سلسله کوههای منتهی به غرب به نام شکردره و پغمان احاطه شده‌است، می‌توان دریافت. این جلگه‌های وسیع تاکستانی و حاصلخیز و زراعت‌پرور که پر از جمعیت و نیروی فعال کار و تولید است، در طول تاریخ هم برای خود زیسته‌اند و هم برای فرهنگ بشریت تلاش کرده‌اند.

علاقه‌های معروف و تاریخی «کوهدامن» و «کوهستان» که به وسیلهٔ اتحاد دریاهای غوربند، سالنگ، شتل و پنجشیر از هم جدا می‌شوند آیینهٔ چهره‌نمای تاریخند. آنچه در ساحل چپ دریای پنجشیر دیده می‌شود، کوهستان و مناطقی که به ساحل راست آن امتداد یافته‌است علاقهٔ کوهدامن‌را تشکیل می‌دهد. مردم کابل این وادی شاداب‌را در مجموع «شمالی» می‌خوانند. این وادی وسیع و دلفریب مثلیکه امروز در انظار میخروشد و جلوهٔ نعمت و فراوانی می‌کند، در روزگاران قدیم هم آباد، پرجمعیت و حاصلخیز بوده‌است. موجودیت ویرانه‌ها، معابد و استوپه‌های کهن این گفته‌را مدلل و مبرهن میسازند، در تمام پهنای این وادی دلکش این دو نقطه درخور رازهای قدیم بوده و افسانه‌های بیشمار دارند. منبسط‌ترین خرابه‌ای که از گذشتهٔ یک شهر تاریخی شهادت می‌دهد در بگرام واقع است که به فاصلهٔ شش کیلومتری شرق چاریکار موقعیت دارد. این جلگهٔ مرتفع طوری افتاده‌است که میلانهای دامنهٔ شمالی آن به مسیر رودخانهٔ پنجشیر منتهی می‌شود. در دو کیلومتری شرق این مخروبه‌ها کوه پهلوان در هیئت مخروطی نمودار است که در پیرامون و دامنه‌های آن بقایای هفت،هشت معبد و استوپهٔ بودایی در سوگ انهدام و فراموشی خود می‌گریند. این مخروبه‌های مهم و رازدان در طول تاریخ باستان به نام «کاپیسی» یاد شده و بگرام با آنکه نامیست قدیمی،

اما انتساب آن به این نقطه تازگی دارد، سال ۱۹۳۳ بعد از امضای توافق‌نامهٔ بین دولت افغانستان و کشور فرانسه دو نفر از خاورشناسان آن کشور به نامهای الفرد فوشه و جوزف هاکن وارد افغانستان شده و به انجام سلسله کارهای باستان‌شناسی پرداختند و در حوزهٔ کوهستان و کوهدامن نیز کاوشهای تحقیقاتی‌را انجام دادند.

در ادامهٔ پژوهشهای باستان‌شناسان اکتشاف بزرگی در بگرام سال ۱۹۳۷ و سالهای مابعد در داخل یک تعداد اتاقهای کاخ موسوم به کنیشکا دست داد و از روی شواهدی که در جریان مبرهن گردید چنین وانمود شد که مدخل کاخ به علت متصور بودن حملات مهاجمین با گل و خشت مسدود ساخته شده‌است.

در تحویلخانهٔ کاخ اشیا و ظروف زیادی وجود داشته‌اند، تنوع و تعدد این ظروف ثابت می‌کنند که روابط کوشانیها به تمام نقاط جهان برقرار بوده و ظروف آنجا توسط تاجران به قلمرو کوشانیان وارد گردیده‌اند.

در اثر کاوشهایی که دانشمند فرانسوی گرشمن در آخر سال ۱۹۴۱ و جریان سال ۱۹۴۲ در خاکتوده‌های بگرام به عمل آورد، چنین واضح شد که در دورهٔ تعالی سلطنت یونان و باختر در نیمهٔ اول قرن دوم پیش از میلاد . شهری در اینجا بنا یافته‌است که می توان آنرا شهر یونانی «کاپیسی» خواند که بعد به مقر سلطنت کوشانیها درآمده‌است[۲۲] . اما موجودیت نسج شهری پیش از دورهٔ یونانیان در کاپیسا وضاحت ندارد و محتاج تحقیق بیشتر است.

اکنون در بگرام دو مخروبهٔ دیگر وجود دارند، یکی برج عبدالله مشرف بر آبهای دریای پنجشیر و دیگری پنجصد متر بالاتر به طرف خرابه‌های منبسط بگرام است. نظریه‌ای وجود دارد که در عصر اسکندر قلعه‌ای در برج عبدالله اعمار گردیده‌است. در نتیجهٔ حفریاتی که در آنجا به عمل آمد، خشتهای بزرگ خام با نقش بعضی حروف الفبایی یونانی از آنجا پیدا شده و این گفته‌را قوت می‌بخشند که در زمان اسکندر و پادشاهان یونانی باختری قلعه‌ای در آنجا برپا شده‌است. دکتر هاکن خرابه‌های بگرام‌را به نام شهر شاهی یاد کرده‌است که بر اساس مطالعات گرشمن تهداب این شهر در نیمهٔ اول قرن دوم ق.م. گذاشته شده‌است[۲۳] .

همین شهررا کوشانیها در آغاز میلاد مسیح از یونانیها گرفته و به مقر سلطنت خود درآورده‌اند. کاپیسا در تمام ادوار تاریخی تا پیش از اسلام و بعد از آن به همین نام

وجود داشته‌است. البیرونی نیز ضمن سایر اشارات خود از کاپیسا نام برده‌است.

در وادی شمالی کانونهای دیگری هم در گلدره، شترک و پایتاوه در **۱۵** کیلومتری خرابه‌های بگرام و مجاورت روستای سرایخوجه و در **۲۵** کیلومتری شمال کابل وجود دارند که از این کانونها معابد و استوپه‌ها و آثار درخشان هنری بدست آمده‌است. به قول مردم محل: حدود **۵۰** سال پیش در بین کشتزارهای این ناحیه تپه‌های کم‌ارتفاعی وجود داشتند که از بقایای ساختمانهای قدیمی حکایت می‌کردند، دهقانان محل همه‌ساله این تپه‌هارا ساییده و به زمینهای زراعتی خود مبدل کرده‌اند، این حالت تصور اینکه روزی در اینجا آبادیهای تاریخی بوده‌است‌را به دشواری مواجه نموده بود. با آنهم باستان‌شناسان فرانسوی در پایتاوه به کاوشهایی پرداخته و آثاری‌را بدست آورده‌اند که در بخش پیکرتراشی مورد مطالعه قرار خواهیم داد.

پیکرتراشی یا مجسمه‌سازی کوشانی

هنر مجسمه‌سازی یا پیکره‌تراشی دورهٔ کوشانی هرچند از متن هنر دورهٔ گریک و باختر برخاسته‌است، اما بی‌شبهه استعداد و توانایی هنرمندان این دوره در تغییر مسیر هنری آن به سود نفوذ عقاید مذهب بودایی تأثیرات بارز داشته و با رسوخ روح عقاید بودایی جای «گریک و باختر» به «گریک و بودیک» و تدریجاً به مکتب گنداهارا تعویض گردیده‌است و جای معیارها و مقررات هنری و فرهنگی پیشین‌را مقررات فرهنگی کوشانیها گرفته و به همین منوال هنر مجسمه‌سازی به آفرینش و خلاقیت تازهٔ دست یافته‌است.

با اینکه هنر مکتب گنداهارا در کابلستان و متهورا در جنوب آن خیلیها چشمگیر، متنوع و بارز بوده‌اند اما این تنوع فضای ایجاد و روح کلی هنر گنداهارارا برهم نزده و تجانس و وحدت درونی هنر مجسمه‌سازی دورهٔ کوشانی‌را نفی نکرده‌است که این خود نیز به درک هنرمند از چگونگی جو فرهنگی که اختلاف و اتحادرا هم در تنوع آفرینش و خلاقیت و هم در حفظ نظام هماهنگ و متشکل هنری خود حفظ نماید، تعلق دارد. با اینکه هنر مجسمه‌سازی سالها پیش در باختر وجود داشت و از این کانون به هر سو منجمله به کابلستان راه یافته و در مرحله‌ای از تکامل قرار داشت، اما

موزخین کنیشکارا مشوق اصلی هنر مجسمه‌سازی گنداهارا می‌دانند. «کنیشکا برای نخستین بار تمام قیود و شرایط قبلی عنعنوی‌را زیر پاگذاشته و به جرأت تمام تصویر بودارا در سکهٔ خود ترسیم نمود»[۲۴]. عقیده‌ای وجود دارد که کنیشکا حمایتگر دین بودا، آشوکای دوم بوده‌است که به هر حال اورا حمایتگر جدی مکتب مجسمه‌سازی و پیکره‌تراشی گنداهارا و متهورا معرفی کرده‌اند.

بزرگترین شهکارهای پیکرتراشی بودایی، گنداهاری در وجود دو مجسمهٔ عظیم‌الجثهٔ بودای «۵۳ متری» و «سکیامونی» در بامیان تمثیل شده‌است که در زبانزد مردم به نامهای «شمامه» و «سلسال» یادگردیده و افسانه‌ها و روایتهای مختلف تاریخی و فولکلوریک‌را در خود دارند. کشف نیم‌تنهٔ ایستادهٔ کنیشکا از متهورا نیز از جنگجویی و آمادگیهای رزمی این شاهنشاه حکایت می‌نمایند. مجسمه‌های بودایی دورهٔ کوشانی از همه کانونهای باستانی کابل بدست آمده و از شکل و شمایل چهره‌های بودایی رب‌النوعها و شخصیتهای مهم مذهبی و سلاطین این دوره سخن می‌گویند که در موزیم کابل موجود بودند. کانونهای باستانی گلدره، شترک و پایتاوه در شمال کابل نیز مکمل آموزشهای باستان‌شناسان در مورد گذشتهٔ این شهر می‌باشند. مسیو فوشه و هاکن دو دانشمند فرانسوی بر خرابه‌های پایتاوه مطالعات زیادی انجام داده‌اند. در ارتفاعات میان کشتزارها در تپه‌ای که چهل متر طول و ۱۵ متر عرض داشت، موقعیت یکی از معابد مهم مذهبی بودایی‌را کشف نمودند. به تاریخ ۱۸-۲۰ دسامبر ۱۹۲۳ اولین پارچهٔ هیکل‌تراشی نهایت جالب و هنری بدست آمد. این پارچه مسلماً همان ساکیامونی مشهور بوداست که روی سنگ سلیت به صورت ایستاده نقش شده‌است. اگر به دیدهٔ تعمق در محتوا و پیامهای این مجسمه توجه کنیم از شانه‌های آن شعله‌های آتش زبانه می‌کشد و از کف پا یا پنجه‌های پای آن آب فواره می‌نماید. تمثیل این حالت به عقاید و سنن کیش بودایی پیوستگی دارد. در روایات بودایی آمده‌است: «طبق خواهش پادشاه کوشالاکه (پرازناجیت) نام داشت، بودا قیافهٔ خارقه به خود داد که از بالای شانه‌هایش آب جاری شد و خودش در هوا به شکل کوه درخشانی به جلوه درآمد. در عالم تخیل بودارا به کوهی تشبیه نموده‌اند که از قله‌های آن آتش و از دامنه‌های آن آب جاری می‌شود»[۲۵].

در این پارچهٔ هیکل‌تراشی دورادور صورت بودارا هاله‌ای از نور فراگرفته و

بدست چپ خویش حاشیهٔ عبای خودرا محکم گرفته و دست راستش به علامهٔ اطمینان بلند گردیده‌است. در کف دست او ارابه یا چرخ که سمبول حکمفرمایی بودا بر سیر تاریخ است به نظر می‌رسد. در حفریات بعدی از نقاط کاپیسا، حوالی بگرام و شیخانخیل پارچه‌هایی از مجسمه‌های مشابه به پایتاوه نیز دستیاب شده‌اند. در یکی از پارچه‌های یافت‌شده که احتمالاً تخت و یا سکوی حضور بودا خوانده شده و مجسمه‌های آن قسماً تخریب شده‌است، از نظر هیکل‌تراشی و سوژهٔ آفرینشی خود بسیار زیبا و دلچسپ می‌باشد. باستان‌شناسان این صحنه‌را به ماجرای گرویدن سه نفر از افراد جدیدالورود کوشانی به دین بودایی اختصاص داده‌اند. «سه نفر اعانه‌دهندگان مرد و سه زن و سه طفل به دور (بودیس اتوامیترا) دیده می‌شوند. اعانه‌دهندگان تازه به دین بودا داخل شده‌اند و با تحایف خودرا به بوذیس اتوا نزدیک ساخته‌اند. پیراهن و یا چپنهای فراخ و موزه‌ها (پیزارها) کلفت آنها وانمود می‌سازد که ایشان مربوط قبیله‌های کوشانی‌اند که تازه از شمال آمو وارد باختر شده‌اند و اینک به جنوب هندوکش به کابلستان رسیده‌اند. همچنان زنان و کودکان از قبیلهٔ کوشانی نمایندگی می‌کنند که موقع ورود به کاپیسا، شکوه و جلال معابد و استوپه‌های بودایی‌را دیده و به آیین بودا داخل شده‌اند»[۲۶]. به نظر باستان‌شناسان پایتاوه هنوز محتوای گنجینه‌های پنهانی‌را در خود دارد که قابل پژوهش و تحقیقات بیشتر می‌باشند. مجموعهٔ هیکلهای زیبا، عاجها، ظرفهای شیشگی، سفالی، مسکوکات و آثار متفرقهٔ کاپیسا، گلدره، بگرام، پایتاوه به موزهٔ کابل تحویل داده شده‌اند که از نظر تاریخ و فرهنگ حد اعلای کمال و هنر انسانی‌را در خود دارند و در اعتلای مدنیت کابلستان نقش چشمگیری‌را به دوش داشتند.

معماری و شهرسازی کوشانیها

در معماری و شهرسازی عصر کوشانیها صرف نظر از روان هنری مکتب گنداهارا به صورت استثنایی خصوصیات محلی ساختمانی حفظ گردیده‌است، ولی به صورت عام آثار معماری این دوره از خصوصیات هنری دورهٔ هلنیستک مایه گرفته‌است. شهرهای دورهٔ کوشانیها به مساحات وسیعی اعمار گردیدند و شهرها اکثراً در میانهٔ

دیوارهای ضخیم و هیولایی به منظور تأمین امنیت و دفاع مناسب در برابر مهاجمین بیگانه قلعه‌بند گردیده‌اند. خندقهای عمیق و اکثراً پر از آب در بیرون این دیوارها بصورت کمربند دفاعی نیز کشیده شده‌اند. کوشانیها و با آموزش از آنها یفتلیها شیوه‌های دفاعی‌را در برابر دشمنان و مهاجمین صحراگرد به کار برده‌اند. آنها به منظور دفاع مناسب از شهر کابل و پایتخت تابستانی خود بگرام و کاپیسا دیوارهای سرکوهی شیردروازه و آسمایی‌را بر قله‌های کوه کشیده‌اند. شاید در آن هنگام این دیوارها به سمت کوههای افشار ممتد بوده‌اند اما اثرات آن محسوس نمانده‌است. صرف علایم موجودیت این دیوارها بالای کوه آسمایی تا موقعیت برج تلویزیون تا عصرهای پسین متصور است.

در زمان کوشانیها توجه به امر دفاعی شهرها از مکلفیتهای دولت بوده و ساختمانهای دفاعی‌را با ویژگیها و ساختمانهای متایزتری نسبت به شرایط دفاعی دولت یونان و باختر ساخته‌اند. نمونه‌های دقت کوشانیها در امر دفاعی از شهر و مقابله با مخالفین در ساختمان تاریخی بالاحصار کابل این گفته‌را صراحت می‌بخشد. در این ساختمان مواضع ترصد نگهبانان و ساحات کشیک و گشتی پاسبانان با دیدگاه نظامی تنظیم گردیده‌اند. اعمار چنین ساختمان بزرگ و جسیم دفاعی تنها می‌توانست کار یک دولت مقتدر و متمرکز بوده باشد. کارهای ساختمانی طاقت‌فرسای آن در بلندترین قله‌های کوه شیردروازه، رسانیدن مواد ساختمانی و اجرای کارهای شاقه و دشوار ساختمان غالباً به وسیلهٔ غلامان (اسرای جنگی) مقدور بوده می‌تواند کوشانیها با توجه به سیستم ساختمانهای شهری و مدنی در قلمرو خویش و کاربرد سیستم یکسان و گاهی محلی در حالات فیزیکی و طبیعی شهرها شکوه و جلال دودمان خودرا به دورهٔ ما انتقال داده‌اند. شهرهای بزرگ دورهٔ کوشانیان عبارتند از: شهر شاهی بگرام «کاپیسا» در حوالی شهر کابل، تکسیلا، (حومهٔ شهر راولپندی)، چارسده (شمال شرق شهر پشاور)، شهر خمچان در بدخشان، پوشکله‌وتی [۲۷] دلورزین‌تپه [۲۸] در چهل‌کیلومتری شمال‌غرب شهر بلخ کانیشکاپور (در کشمیر)، سیرکیپ (در تکسیلا) [۲۹]، بوده‌اند.

شهر کابل در همین دوران اهمیت یک شهر بودایی‌را پیداکرد و روابط مذهبی با شهرهای مجاور چون بامیان و باختر برقرار نمود. با نظرداشت اینکه این شهر در نقطهٔ

نجاری و ساختمانی استفاده صورت می‌گرفت. از لحاظ مطالعات کرونولوژیک (طبقه‌بندی) در ساختمانهای بودایی می‌توان حدود معینهٔ پژوهش در مورد استوپه‌هارا ادامه داد. ساختمانهای ویهاراها عموماً از مواد دست‌داشته (محلی) مانند خشت، گل، سنگ و بعضاً پلستر (مصاله)ها و مواد طبیعی و یا برای رنگ‌آمیزی آن از گیاههای طبیعی استفاده می‌کردند. تکنیک (اسلوب)های مختلف معماری که بعدها در هنر معماری بودایی معمول گشت در آن تأثیرات مهندسی ساسانیها، گوپتاها و تکنیک خاص گندهاری نیز مشاهده می‌شود. به مرور این نوع رهایشگاه نظر به ضرورت شکل و نوعیت خودرا تغییر می‌دهند. نوع دیگر استوپه‌ها به شکل دفینهٔ تبرکات می‌باشد که صرف در آن استخوانهای نیمه‌سوختهٔ بودا موجود می‌بود.[۳۱]

در طرح ساختمان ستوپه‌ها که با سبک هنر معماری گندهاری توأم است، نمونه‌های زیادی وجود دارد که با نظرداشت تحول زمان میتوان آنهارا در بحث جداگانه تقسیم‌بندی نمود.

از مشخصات عمدهٔ دیگریکه در هنر معماری گندهارا قابل یادآوریست تکنیک ساختمانهای مکمله می‌باشد که معمولاً در ستوپه‌ها، رواقها به‌کار می‌رود و مکملهٔ این ساختمانها یکی هم براکت و میرلونهااند که ساختمانهای فوقانی ستوپه‌ها و فریزهارا بعد از پدمنت‌ها تشکیل می‌دهد. در هنر گندهارا در ساحات تهاریلی، تکسیلا، شیخان‌دهری بر خلاف معماری هده براکیتها از سنگ تراشیده شده و در بخشهای مساوی ستوپه‌ها کار شده‌است. در براکیتها عموماً شهکار و مماثل اساطیری قدیم یونانی، اندوگریک گنداهاری که عبارت از «اتلانتهـا»، «یکشیهـا» نیز پدیده‌های افسانوی مانند «میکارا»، «دراگونها» و غیره می‌باشد.

همینطور میرلونها که عموماً شکل بهتر و بزرگتر آنرا در «پانتیون»ها و در کاخها مشاهده می‌نماییم، در این ستوپه‌ها و ساختمانهای بودایی از سنگ پرچال و ستوک تهیه شده و در ساختمان داخل استوپه‌ها بکار می‌رود.[۳۲]

سیاست شهرسازی کوشانیها در چهرهٔ امروزی شهر کابل جلوه‌های خودرا دارند و غنای عظیمی‌را در تشکل تاریخی و علایم فرهنگی کابل بجاگذاشته‌اند.

آثار مذهبی و کتیبه‌های کوشانی:

کوشانیان خود اساسگذار کدام دین و مذهب جدیدی نبوده‌اند. همانطوریکه زمینهٔ رشد و پویایی هیچ کیش و آیین مذهبی‌را در قلمرو خویش محدود نکرده‌اند. در این دوره تعدد ادیان بر بنیاد یک جامعهٔ آزاد و دموکراتیک فعال بوده و کیشها و آیینهای مختلفی در حوزهٔ تحت اقتدار کوشانیان به فعالیت و تحرک روانی خود ادامه می‌داده‌اند. فرقه‌های متعدد مذهبی از قبیل بودایی، شیوایی، برهمنی، زرتشتی و غیره در کوشانشهرها فعال بوده‌اند. مردم در این دوره حتی با ادیان محلی و قومی مختلف و غالباً با مذهب مانی نیز آشنایی داشته‌اند. دلیل این تعدد مذهبی اگر درجهٔ پذیرش و تحمل حاکمان کوشانی‌را مبرهن می‌سازد، توأم به آن از حوزهٔ وسیع اقتدار آنها که خواهی نخواهی شامل ادیان، اقوام و فرهنگهای گسترده می‌شود، نیز گواهی می‌دهند.

کتیبه‌هاییکه از حوزهٔ رود اندوس (سند) و از کابل، هده، پشاور، سوات، گلگت و تاکسیلا بدست آمده‌اند هر کدام مناسبت جداگانه دولت‌داری شاهان، امور مذهبی و شعارهای سیاسی آنانرا بازگو می‌کنند. در میان همه کتیبه‌های کوشانی از کتیبه سرخ‌کوتل (در جناح چپ پلخمری و کوتل رباطک) با اهمیت زایدالوصفی بیان گردیده‌است که «محتوی این کشفیات از شگرف‌ترین پدیده‌های فرهنگی مربوط بدورهٔ کوشانیها دانسته می‌شود».[۳۳]

این کتیبه‌ها در عرصه‌های خط‌شناسی، دین و مذهب و امور فرهنگی و ابعاد مختلف تاریخی معلومات می‌رسانند. به اعتبار همین معبد بزرگ است که آنرا بزبان مروج کوشانی «بغالَغان» یعنی معبد خوانده‌اند که نام شهر «بغلان» نیز از آن مشتق گردیده و از موجودیت یک شهر مذهبی بودایی حکایت می‌نماید. در عصر هویشکا و کنیشکا میر یا مهرویا (سوریا) نیز قابل پرستش بوده و به اشکال میور، میر، مور و میرو در سکه‌های بدست آمده از این دودمان آمده‌است. جان روزنفلد در کتاب «آرت سلطنتی در عصر کوشانیان» متذکر می‌شود که در سکه‌های طلایی کوشانی از زمره خدایان هندی، یونانی، ایرانی یکی هم رب‌النوع سوریا است که با نوشتهٔ میرو به رسم‌الخط یونانی در یک روی سکهٔ کنیشکا و هویشکا ظاهر شده‌است. در این نوع سکه‌ها میرو یا رب‌النوع آفتاب به صورت ایستاده هویدا شده اطراف سر این مجسمه‌را اشعهٔ آفتاب به شکل سمبول درآمده و در پاهای وی موزه‌هاییست به سبک

و اسلوب موزه‌های کوشانی [۳۴].

بیشترین سکه‌های کوشانی از کانونهای تاریخی کابل چون شیوه کی، تخت شاه، بالاحصار، تپه مرنجان و غیره بدست آمده‌اند که بیشتر بدورهٔ کنیشکا تعلق دارند و از مس و برنج ضرب زده شده‌اند. بیوار عقیده دارد که ضرابخانه اساسی کوشانیها در حوالی کابل بوده‌است [۳۵].

در این سکه‌ها بیشتر از رسم‌الخط خروشتی بجای رسم‌الخط معمول یونانی استفاده بعمل آمده‌است. موجودیت اشکال مختلف از ارباب‌الانواع یونانی، اوستایی و هندی در روی سکّه‌ها و همچنین خدای پیروزی و باد (ورت راگنا) خدای آفتاب و پیروزی (اناهیتا)، ثروت و پادشاهی (میترا) در سکه‌های کنیشکا نقش شده‌اند [۳۶]. از روی تحوّل کتیبه‌های کوشانی چنین به نظر می‌رسد که آنها در اول از حروف یونانی استفاده می‌کردند، اما تدریجاً جای آنرا به حروف خروشتی و زبان تخاری واگذار کردند و این زبان‌را بحیث زبان دولتی خود قبول کرده‌اند. مسکوکات کوشانی که از کابل بدست آمده‌اند بدون وجوه اشتراکات هنری و محتوای تاریخی و فرهنگی با سکه‌های هند و پاکستان و آسیای میانه نبوده‌اند. در مسکوکات مسی کنیشکا که بصورت ایستاده تصویر شده‌است، از کلمات و القاب یونانی چون (باسیلیوس یا باسلیون) به چشم می‌خورد. بشهادت همین سکه‌ها کنیشکا در ابتدای سلطنت خود از رسم الخط خروشتی استفاده نموده‌است.

اما در پایان کار خود رسم‌الخط یونانی‌را با نامها و ارباب‌الانواع یونانی به کار برده‌است. در سکه‌های کنیشکا کلمهٔ sha که لقب خود اورا بازگو می‌کند چون «شاهانو شاوکْنیشکی» یعنی شاهان کنیشکای کوشانی [۳۷].

اما در پایان دورهٔ کنیشکا دیگر کتابت یونانی جای خودرا به رسم‌الخط تخاری (باختری) داده و تأثیر مدنیت هلنیستیک از بین رفته‌است و بعد از کنیشکا اسناد کتبی یونانی برای باستان‌شناسان دسترس نگردیده‌است اما در سکه‌های کچولا کدفیزیس اول که از مناطق کوهستانی و مرکزی افغانستان از کابل، بگرام، کاپیسا بدست آمده‌اند، در یک جهت آن تصویرهای کدفیزیس کوشانی و در جهت دیگر آن (هرمی) حاکم کابلی دولت یونان و باختر به چشم می‌خورند. واضحست که این سکه‌ها به صورت مشترک ضرب زده نشده‌اند، اما درجهٔ اعتنا و همگرایی شاهان کوشانی و یونانی‌را در

بسا مسایل دولت‌داری‌شان هویدا می‌سازند. و.و.تارن سبب این کاررا در خویشاوندی (یازنه یا داماد) یکی از اجداد کدفیزیس با هرمی می‌داند[۳۸]. یا شاید به خاطر تداعی انس و الفتی بوده که مردم کابلستان از حاکم یونانی خود هرمی به یادگار داشته‌اند.

سکه‌های کذفیزیس درجه و مقام دولت‌داری اورا از عناوین «یبغو» یعنی سردار آغاز نموده و تدریجاً تا «پادشاه اعظم» و حتی «شاهنشاه» می‌رسانند. با این مرور کوتاه می‌توان درک نمود که زمان دولت‌داری کوشانیان یکی از صفحات زرین تاریخ منطقهٔ وسیع آسیای مرکزی و علی‌الخصوص کابلستان‌را شکل داده‌است و تحقیقات باستان‌شناسی مربوط به همین دوره قوی‌ترین پایهٔ استدلالی تاریخی عینی کابل و نواحی آنرا فراهم آورده‌اند.

پاورقیها:

١ ـ باباجان غفوراف. تاجیکان. ص ٢٤٤. دوشنبه، ١٩٩٧.
٢ ـ بلدیو کمار. ترجمهٔ عبدالظاهر یوشنغزی، مجلهٔ تحقیقات کوشانی، شمارهٔ دوم. ١٢٦٠ ص ٦٢
٣ ـ دکتر سیدابوطالب میرعابدینی. بلخ در تاریخ ادب فارسی، ص. ٣٤
٤ ـ محقق نیکسیر، کنیشکا امپراتور سترگ کوشانی. مجلهٔ تحقیقات کوشانی، شمارهٔ ٢. ص ١٣
٥ ـ عبدالحسین زرینکوب، تاریخ ایران، ص. ٩٨
٦ ـ فرید بیژند. حواشی جغرافیای تاریخی افغانستان، ص ٢٠٢.
٧ ـ همانجا، ص ٢٠٠ و ٢٠١.
٨ ـ همانجا، ص ٢٠٢ و ٢٠٣.
٩ ـ همانجا، ص ٢٠٢ و ٢٠٣.
١٠ ـ نیکسیر، مجلهٔ تحقیقات کوشانی، شمارهٔ ٢، ٣، ١٣٦٠، ص ١٠.
١١ ـ غ.غبار. جغرافیای تاریخی افغانستان، ١٣٦٨، کابل، ص ٣١.
١٢ ـ دکتر سیّد ابوطالب. بلخ در تاریخ ادب فارسی. ص ٥٩.
١٣ ـ گیرشمن. ایران از آغاز تا اسلام. ص ٣٨.
١٤ ـ باباجان غفوراف. تاجیکان. ص ٢٢٢. دوشنبه، ١٩٩٧.
١٥ ـ ل.پتیچ. ١٩٥٠، ص ٦٩ـ٧٠.
١٦ ـ این جمعبندی از چند نوشته‌ای که در بالا مأخذ داده شده‌اند، خلاصه شده‌است.
١٧ ـ نیکسیر. مجلهٔ باستان‌شناسی. ش ٢، ص ١٨.
١٨ ـ باباجان غفوراف. تاجیکان. ص ٢٢٩. دوشنبه، ١٩٩٧.
١٩ ـ اقتباس از کتاب ح.اینگولیت، سال ١٩٥٧. ص. ٢٢

۲۰ ـ محمداسحاق ابراهیمی، کانونهای بودایی افغانستان، ۱۳۵۷، ص ٦۵.
۲۱ ـ مهندس احمدشکیب سالک، مجلهٔ باستان‌شناسی افغانستان، شمارهٔ ۲، ص ۵۸ـ۵۹.
۲۲ ـ نبی کوهزاد، مجلهٔ ارمغان امید. چاپ امریکا، ص. ۳۳٤
۲۳ ـ همانجا، ص. ۳۳٤
۲٤ ـ ضمیر صافی. مجلهٔ تحقیقات کوشانی. شمارهٔ ۲. ص.۸۰
۲۵ ـ نبی کوهزاد، مجلهٔ ارمغان امید. چاپ امریکا، ص. ۳۹٤
۲٦ ـ همانجا، ص ۳۹٤.
۲۷ ـ م.ویلر. سال ۱۹٦۲. ص.٦۵
۲۸ ـ باباجان غفوراف. تاجیکان. ص ۲۳٤. دوشنبه، ۱۹۹۷.
۲۹ ـ نیکسیر. مجلهٔ تحقیقات کوشانی. شمارهٔ ۲. ص.۱۸.
۳۰ ـ جمعبندی از مقالهٔ هنر و تمدن در عصر کوشانیها، مجلهٔ تحقیقات کوشانی، شمارهٔ ۲، ص.٤۰
۳۱ ـ صحرا گرد، ویهارا، مجلهٔ باستان‌شناسی، شمارهٔ اول، سنبلهٔ ۱۳٦۰، ص.۲۰
۳۲ ـ همانجا ص ۲٤ ـ ۲۵.
۳۳ ـ نیکسیر. کنیشکا امپراتور سترگ کوشانی. مجلهٔ تحقیقات کوشانی. ش ۲ ص ۱٤.
۳٤ ـ مجلهٔ باستان‌شناسی، ش ۱ ، سال دوم، ۱۳۵۹، ص۱۹.
۳۵ ـ غفوراف ب. تاجیکان، ص ۲۳۲.
۳٦ ـ غفوراف ب. تاجیکان. ص ۲۳۰
۳۷ ـ نیکسیر، مجلهٔ تحقیقات کوشانی، ص ۱۵.
۳۸ ـ به نقل از غفوراف ب. تاجیکان، ص ۲۲۳.

تصاویری از آرت. هنر و مسکوکات دوره‌ٔ کوشانی



تصویر ـــ تندیس تراشیده از سنگ صورتی که روی آن نوشته شده، پادشاه، شاه شاهان، اعلیحضرت کانیشکا، این تندیس اگرچه سر آن مفقود شده است در آغاز، به اندازهٔ طبیعی و احتمالاً تندیس پادشاه بود. کوشان. سدهٔ دوم ۱۴۰



دربن پارچه عاج زیبا که تقریباً ۲۵ سانتی متر در ۱۷ سانتی متر است زن زیبایی بر شیر بالداری سوار است که از دهن یک خیوان بحری می جهد و کنیزکی که روی پنجه های شیر ایستاده پای سوار کار را محکم گرفته . چون این پارچه از دوطرف کار شده، واضح است پایه و یا بازوی تختی بوده. نقوش شیرهای بالدار در معماریهای (ماتورا) ، (اماراواتی) بسیار معمول بود ولی هیچکدام ازین نمونه های هندی به سبک بسیار زنده و جذاب این قطعه عاج مکشوفه ازبگرام تجسم نکرده است .



تصویر ۱۳۳ . نقش برجسته هریتی و پانسیکا Pansika که تأثیر شدید هلنیستی را نشان می دهد. گاندها را سدهٔ سوم- چهارم



تصویر رنگر سقف بودای کبیر بامیان
دو رامشگر را در حال نواختن آرپ



تصویر ۱۴۱ . نمونهٔ یک استوپا از درهٔ سوات. قاعدهٔ آن با مناظری از زندگی بودا مزین شده است. استوپاها به سرعت دارای ارتفاع زیاد شدند. بنابه گفتهٔ زائران چینی استوپای کانیشکا در پیشاور هفتاد پا ارتفاع داشت.





تصویر ۱۱۱، ۱۱۲. قرنیزی از سنگ حجاری شده که بخشی از آن در زیر نشان داده می‌شود روزگاری آرایش یک پرستشگاه بودایی در ایرتام نزدیک ترمذ بود. سبک آن به‌طور واضح کوشانی و کار استادان محلی است. تأثیر یونانی در استفاده از برگهای کنگر برای جدا ساختن پیکرها از دختران به چشم می‌خورد. بخشی از آنها ابزارهای [illegible]



تصویر ۱۴۲. منظرهٔ دیگر از اوایل زندگی بودا که او را در حرمسرایش نشان می‌دهد. در اینجا نیز اسباب و اشیایی که در زندگی روزانه به کار می‌رفته آورده شده است، به‌انضمام جزئیات معماری سبک رومی-هلنیستی. گاندها را سدهٔ دوم-سوم



تصویر ۱۴۳. نقش برجستهٔ حجاری شده در صومعه‌ای که مرگ بودا را نشان می‌دهد. سبک آن اساسا هلنیستی است و در آن به چین و شکن پارچه‌ها توجه شده است. به گیاهانی که برای مجزا ساختن منظره ساخته شده و همچنین به بستری که نوع بسترهای آن زمان را نشان می‌دهد توجه کنید.



تصویر ۱۴۵. جالب توجه خواهد بود که این تندیس از سنگ آهک که متعلق به الهه‌ای باگل است، با یک بشقاب سیمین باکتریایی از هدا Hadda (تصویر ۱۲۰) مقایسه شود. عنصر هلنیستی در هردو به‌اندازه‌ای قوی است که این تندیس به آنتی نوئیس Antinois معروف شده است. سدهٔ سوم - پنجم



تصویر ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸ تندیس سازان هدا می کوشیدند که از لحاظ جسمی و روانی شباهتهایی در آثار خود با آثار رومی به‌وجود بیاورند. (تصویر چپ) سر یک راهب، (تصویر وسط) سر یک جنگجو، (تصویر راست) سر یک دیو است. سدهٔ چهارم - پنجم



تصویر ۱۳۸ این سر عالی از بودا از سنگ خاکستری رنگ متورق است و تندیس سازی مکتب گاندهارا، را در عالیترین مرحلهٔ خود نشان می دهد. سدهٔ دوم - سوم

۱۴۷



تصویر ۱۳۴. سربودهی ستوه که آرامش و سادگی خطوط سیما را نشان می دهد که از ویژگی تندیس سازی کوشانی در ماثوراست. سدهٔ دوم



تصویر ۱۲۱. این ظرف سیمین، پیوستگی کشور را با هندوستان مورد تأیید قرار می دهد و نمونه‌ای عالی از آثار فلزی باکتریایی به‌شمار می رود.



چهره این مرد مختصات کوشانی ها را به بهترین وجه ارائه میکند



تصویر ۱۱۰. بطری شیشه‌ای ساخته شده در سوریه که در بگرام یافت شده است. مسلماً این بطری را یک بازرگان رومی که کالاهای تجملی می فروخت به‌آنجا برده‌است. سدهٔ اول- چهارم



تصویر ۱۱۷. باکتریایی‌ها در فلزکاری خود از هندوستان و غرب الهام می‌گرفتند. این کاسهٔ سیمین از شمال‌غربی هندوستان نشان می‌دهد که ایران هم موضوع و هم سبک را به هنرمندان القا می‌کرد. ظروفی از این دست، شاید نمونه‌هایی برای هنرمندان داغستانی بوده باشد که هزار سال بعد، مشغول به کار بودند (تصویر ۲۴۸). سدهٔ پنجم-ششم میلادی



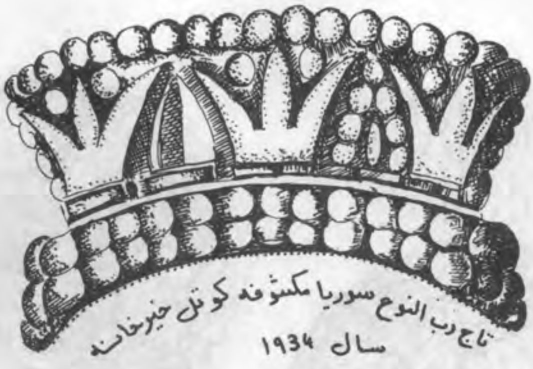
تصویر ۱۱۹. طراح این بشقاب سیمین باکتریایی بار دیگر برای موضوع از یونان الهام گرفت و هرکول را به عنوان بردهٔ سولئوس Syleus، و کشتن او را در ضیافتی نشان می‌دهد.



تصویر ۱۱۸. کاسهٔ سیمین مکشوف در روسیه، ولی کار استادان باکتریایی. مناظر، که به صورت برجسته نشان داده‌شده‌اند، از تراژدیهای آلکستیس Alecstis، آلوپه Allope، باخای Bacchae و ایون Ion اثر اوریپیدس اقتباس شده و آمیزه‌ای از عناصر هلنیستی و ایرانی است. سده اول-دوم میلادی



تصویر ۱۲۰. این ظرف سیمین، کار یک استاد برجستهٔ باکتریایی است که بار دیگر برای الهام گرفتن به‌جهان هلنیستی روی آورد و تصویر این الهه را که کمانی در دست دارد ایجاد کرد.





تصویر ۱۲۲. فلزکاران باکتریایی به‌اندازه‌ای مورد ستایش معاصران خود بودند که حتی هنرمندان چینی برای الهام گرفتن به‌آنها روی می آوردند. آن فلزکار دورهٔ هان Han که این آینهٔ مفرغی را ساخت، موتیفهای خود را از جهان یونانی ـ باکتریایی اقتباس کرد.

سـر از کـابلستان سلامت نبرد
کسی که به این قوم کین کرد مُرد
"قهار عاصی"

ز - رخدادهای کابلستان در شاهنامهٔ فردوسی

نام‌های اور تاسپانه، کسپاتیروس، کارورا، کابورا، کائو فو و کابل در قبال حوادث و رخدادهای تاریخی نه تنها در ادوار مشهور هخامنشی، یونانوباختر، اشکانی، کوشانی و ساسانی و دورهٔ اسلامی جلوه‌های روشن دارد، بلکه این نام‌ها در اسطوره‌های ملی و آثار ماقبل تاریخ نیز خود نمایی می‌کنند.

کابل در روایات فولکلوریک و اساطیری ملی از جمله شاهنامه فردوسی به مثابه بزرگترین وثیقهٔ فرهنگی ملی ما، پیوند خود را بـه دوره‌هـای مـرموز و ابـهام‌آمیز حماسه‌های کهن می‌رساند. در شاهنامه بیش از یکصدو پنجاه بار نام کابلستان و کابل در ارتباط با رخدادهای مهم ایران زمین و جالب‌ترین صحنه‌های بزم، رزم و حماسه‌های آزادیخواهان ملی در این شهر و گرد و نواحی آن به نمایش گذاشته شده است.

به موجب روایات اسطوره‌های حماسی کهن که در شاهنامه بـازتاب یـافته‌انـد، گرشاسب جد اعلای رستم، جهان پهلوان معروف، در شهر کابل عاشق پری چهره کابلی شد و توسط پیر مردی به نام "نیهاک" از پای در آمد و در یکی از دره‌های کابلستان به خواب مصنوعی فرو رفت و تا پایان کار دنیا همچنان در خواب خواهد بود. به موجب روایات اویستایی نطفهٔ زردشت در رودخانهٔ هیر مند وجود دارد و در آخر زمان هنگامیکه دنیا را تیره گی و سیاهی، ظلم و ستم فرا می‌گیرد. مردی به نام "سوشیانت" از نطفهٔ زردشت ظهور می‌کند و در آن هنگام فرشته‌ای از آسمان فرود می‌آید و برای بیدار کردن گرشاسب از خواب طولانی سه بار می‌خروشد و با خروش

سوم او، گرشاسب از خواب مصنوعی در دل یکی از دره‌های کابل بیدار می‌شود و گرز خود را گرفته در کنار سوشیانت به راه می‌افتد و دنیای پر از ظلمت، بیداد و ستم را پر از عدل و داد می‌سازد.(۱)

شهنامه حوادث و طیف‌های رنگین نمایشات عشقی را که گاهی اسباب نزاع و برخوردهای خشن شهزادگان در باختر، کابلستان، زابلستان، سیستان و اطراف و اکناف ایران می‌شود، با زیباترین بیان‌های استادانه به تصویر می‌آورد.

کابل قلمرو فرمانروایی مهرابشاه کابلیست، کسیکه سرنوشت عشق دخترش "رودابه" با زال زر فرزند سام نریمان از یکسو اختلال بزرگی در روابط سلطنت کابل و سیستان بوجود آورد ولی فرجامش نیک بود و با وسایل تدبیر و وساطت سیندخت همسر مهرابشاه کابلی با سام نریمان، رودابه به عقد زال زر در آمد و از انکشاف روابط دشمنانه بین هردو ساتراپ ایرانی جلوگیری به عمل آمد که "رستم" پیلتن، پهلوان نامی ایران ثمرهٔ این وصلت بود، که نقش آن در روابط آتی ایران با همسایگان و در پهنای حماسه ملی ایران به حیث چهره مرکزی و مظهر آرزوهای نیکو و استقلال طلبانه مردم آن روشن است. به قول برخی از منابع تاریخی رستم پیلتن پهلوان مشهور (آریایی = ایرانی) مربوط به دورهٔ اشکانیانست که اگر این گفته را قرین حقیقت بدانیم، پس رویدادهای مربوط به پهلوانی رستم و رقبای سیاسی آن جزء وقایع تاریخی دورهٔ اشکانی می‌تواند باشد.

ماجرای پیدایی رستم چنین آغاز می‌شود: مهرابشاه کابلی و زال زر هر دو از لحاظ نژادی پیوندی با ضحاک مار دوش داشته‌اند. زال در راه سفر به هندوستان به دربار مهرابشاه کابل حضور می‌یابد:

سوی کشور هندوان کرد رای   سوی کابل و دنبر و مرغ و مای
ز زابل به کابل رسید آنزمان   گزاران و خندان دل و شادمان

مهرابشاه از نزول زال و مصاحبتش خوشحال می‌شود و با قدردانی مقدم او را گرامی میدارد و از رای و تدبیر شاهزادهٔ سیستانی در شگفت می‌ماند. میزبانان زال از

موجودیت دوشیزهٔ پری چهره، بلند قامت و غزال چشم و شاهدخت کابلستان "رودابه" برایش خبر می‌دهند:

پس پــردهٔ او یکــی دخـتـرست
کـه رویش زخـورشید نـیکوتر است
زسـر تـا بـه پـایش بکـردار عـاج
به رخ چون بهشت و به بالا چو ساج
دهـانش چـو گـلنار و لب نـاروان
زسـیمین بـرش رسـته دو نـاروان
دو چشـمش بسـان دو نـرگس بِباغ
مـــژه تـــیرگی بـرده از پــر زاغ
اگــر مـاه بینی، هـمه روی اوست
اگـر مشک بـویی هـمه مـوی اوست
بـــهشتیست ســـرتاسر آراســته
پــر آرایش و رامش و خـواسـته(۲)

دل زال زر از این توصیف وسوسه برانگیز به جوش آمده و آنگاهی که هم رکابان و میزبانان ترکش می‌کنند، در فکر خیال‌انگیز رودابه غرق می‌شود. هنوز فرصت تصمیم‌گیری را نیافته که مهرابشاه غافلگیرانه به خیمهٔ زال بر می‌گردد.

همیرفت مهراب کابل خـدای. سوی خیمهٔ زال زابـل خـدای

زال که اکنون فکر دور نمای زندگی چون هالهٔ مرموزی روانش را فرا گرفته، بایست به هر وسیله‌ای مهرابشاه را به خود رام سازد و برایش پیشنهاد می‌کند تا خدمتی را شاه کابل برایش واگذار شود:

بپرسید کز من چه خواهی بخواه زتـخت و زمـهر و تـیغ و کـلاه

اما مهراب سرحد دوستی با مهمانش را کوتاه می‌گیرد و فقط می‌خواهد او را بر دور سفرهٔ رنگینش سرفراز بدارد و بس

بدو گفت مهراب کای پادشاه سرافراز و پیروز و فرمانروا
مرا آرزو در زمانه یکیست که آن آرزو بر تو دشوار نیست
که آیی به شادی بر خان من چو خورشید روشن کنی جان من
چنین داد پاسخ که این رای نیست بخوان تو اندر مرا جای نیست

با این پاسخ دل مهرابشاه اندکی زنگار گرفت و از خیمهٔ زال بیرون شد، اما شمع افروختهٔ عشق رودابه در دل زال به لهیب سوزان و سرکشی مبدل گردید:

دل زال یکباره دیوانه گشت خرد دور شد، عشق فرزانه گشت

اکنون زال دیگر آن شهزادهٔ جاه طلب و باریک بین و عزت خواه نیست که با آزردگی خاطراز مهراب دربارش را ترک گوید وعکس العمل بالمقابل را در آرایش نیروی نظامی به اجرا در آورد، زال مدتی در مهمانی مهرابشاه باقی می‌ماند. رودابه پنج کنیزک خود را به بهانهٔ سیر وگشت لب دریا و اصلاً بدیدار زال می‌فرستد

پرستندگان را سوی گلستان فرستاد همی ماه کابلستان

و پرستندگان در صحبتی با زال می‌گویند:

خرامان زکابلستان آمدیم برِ شاه زابلستان آمدیم
سپهبد خرامید تا گلستان به نزد کنیزان کابلستان

کنیزان در نتیجه این دیدار با زال پیوند او را با بانوی خود شان رودابه موافق می‌یابند و با زال وعدهٔ دیدار رودابه را می‌دهند. رودابه با این پیام مسرت بخش، بی قرار می‌شود و دستور می‌دهد تا شبستان را با دیبای چینی، طبق‌های زرین، عقیق و زبرجد، بنفشه و نرگس و ارغوان و می و مشک و عنبر بیارایند. شامگاهان که فصل دیدارها و تلاقی عاشقانست، زال سوار بر رخش باد پیما و با بدرقهٔ عطر گیاهان و ریاحین به دروازهٔ کاخ رودابه نزول می‌یابد و تاسحر با رودابه به راز و نیازهای عاشقانه می‌پردازد و قول و قرار ازدواج با هم می‌دهند:

بدو گفت رودابه من همچنین پذیرفتم از داور کیش و دین
که بر من نباشد کسی پادشاه جهان آفرین بر زبانم گواه

شور عشق در سفر، دیگر در دل زال نمی‌گنجد و بایست آنرا بیرون کشد و رنج بی قراری هایش را با هم سفران در میان گذارد. زال با موبدان به مشوره می‌پردازد و مصلحت را در آن می‌بینید تا ماجرا را توسط قاصدی به نزد پدرش سام نریمان به سیستان بفرستد. سام از شنیدن پیام زال در حیرت می‌افتد و در اتخاذ تصمیم و پاسخ نامه فرزندش دچار تردیدهای ژرفی می‌شود، زیرا پیوند شاهان در بر قراری اشتراکات خونی مستلزم گذار از مجاری فراوانیست تا عواقب آنرا ستوده، نیکو و سزاوار در یابند.

همی گفت اگر گویم این نیست رای
مکن داوری سوی دانش گرای
وگر گویم آری و کامت رواست
بپرداز دل را بدانچت هواست
از این مرغ پرورده و دیو زاد
چگونه بر آید همانا نژاد؟
گشاده‌تر آن باشد اندر نهان
چه فرمان دهد کردگار جهان

سیندخت، مادر رودابه که هنوز از این مهر ورزی‌ها بی اطلاع هست. فرستاده زنی را از سوی زال به نزد رودابه دستگیر می‌کند و موی و رویش را می‌کند، تا بگوید چه اسراری در میان است. رودابه خود بی هیچ تردید و گمانی همه داستان را به مادرش بیان می‌کند، اما سیندخت که خودش روزگار جوانی و عشق را دیده و با قهر و غضب‌های مهرابشاه نیز آشنایی دارد، قلبش به سختی تکان می‌خورد و می‌گوید:

شود شاه ایران بدین خشمناک زکابل بر آرد به خورشید خاک

کار عشق و عاشقی در هر زمانی با دشواری‌ها و ناهنجاری‌ها طبیعتاً در پیوند است. آنگاهی که مهرابشاه از دلدادگی دخترش با زال آگاه می‌شود. رنگ از رخش می‌پرد، در خود می‌لرزد، احساس کمی می‌کند و می‌خواهد همهمهٔ بی انظباتی خانواده اشرا با

ریختاندن خون رودابه جبران نماید:

اگر سام یل با منوچهر شاه بیایند بر ما یکی دستگاه
ز کابل بر آید به خورشید دود نماند بر ین بوم کشت و درود
چنین گفت سیندخت کای پهلوان ازین در مگردان بخیره زبان
ززال گرانمایه دامادبه نباشد همی از کهان و زمِه
که باشد که پیوند سام سوار نخواهد از اهواز تا قندهار
هر آنگه که بیگانه شد خویش تو بود تیره روی بداندیش تو (۳)

تعبیرهای وساطت گرانهٔ سیندخت هر چند در مهرابشاه بی تأثیر نمی‌ماند، اما می‌خواهد تا رودابه را به حضورش بیاورند، سیندخت سخت می‌ترسد که در هنگامهٔ قهر و غضب مهرابشاه گزندی به جان نازک رودابه نرسد

بدو گفت پیمانت خواهم نخست که او را سپاری به من تندرست
وزان چون بهشت برین گلستان نگردد تهی روی کابلستان

خشونت مهرابشاه بر سر همین قضیه به شاه سیستان می‌رسد، منوچهر به سام پدر زال که سپهبد سیستانست می‌گوید:

به هندوستان آتش اندر فروز همه کاخ مهراب کابل بسوز
بر آمد همه شهر کابل به جوش و زایوان مهراب بر شد خروش

زال وضعیت پیش آمده را درک کرده و لازم می‌بیند تا موقتاً کابل را ترک گوید

خروشان ز کابل همی رفت زال فرو برده لُنج و بر آورده بال
همی گفت اگر اژدهای دژم بیاید که گیتی بسوزد به دَم
چو کابلستان را نخواهد بسود نخستین سر من بباید درود

با این، سام موقع آنرا می‌یابد تا مخمسه ایکه در خانواده‌اش افتاده در پرتو دستور منوچهر به کابلستان لشکر کشد، به همین منظور سیستان را به قصد حمله بر مهرابشاه کابلی ترک می‌گوید. سپاه زال و سام در میانهٔ راه با هم مقابل می‌شوند و زال ضمن شکوه از بد شانسی‌ها و حرمان‌های که از دورهٔ کودکی اذیتش کرده‌اند، پدر را

می‌آگاهاند و از پایداری و تحمل خود همچنان اطمینان می‌دهد:

هنر هست و مردی و تیغ و یلی
یکی یار چون مهتر کابلی

نشستم به کابل به فرمان تو
نگه داشتم رای و پیمان تو

به اره میانم بدو نیم کن
ز کابل مپیمای با من سخن

بکن هر چه خواهی که فرمان تراست
به کابل گزندی بود آن مراست

کنون چنبری گشت پشت یلی
نتابم همی خنجر کابلی

در ارایه‌های زال دیده می‌شود که او درگیری را بین سام و مهرابشاه کابلی گزندی برای خود می‌داند، اما همین که خبر آمادگی رزم آوران سیستان به دربار کابل می‌رسد باز هم پا در میانی سیندخت مسأله را به سوی توافق و تفاهم استقامت می‌دهد و همینست که آفتاب اقبال ایران طالع می‌گردد و زمینهٔ ظهور رستم روئین تن فراهم می‌آید. استاد توس در این ماجرا بر خلاف تصور قرن ها نابخردی زنان، تدبیر سیندخت را در سازندگی روابط کشور نیز ارایه می‌کند.

آنگاهی که کیقباد به جنگ افراسیاب آماده می‌شود، رستم در کابل بسر می‌برد و این سپه سالار ایرانی سپاه رزمی قباد را از شهر کابل فراهم می‌آورد و هم در رکاب یکدیگر عزم مقابله در برابر سپاه توران را می‌کنند:

بیک دست مهراب کابل خدای — بیک دست گستهم جنگی بپای
به پیش سپه رستم پهلوان — پسِ پشتِ او سرگشان و گوان
پس پشت شان زال با کیقباد — بیک دست آتش بیک دست باد

به قول روایات شاهنامه عمده‌ترین وقایع جنگی و تدابیر برای ایران در کابل و زابل

تدارک شده‌اند.

زیبایی و جمال طبیعت کابل در شاهنامه انعکاس خود را دارد، هنگامیکه سیاووش فرزند کاووس، شاه دولت ایران بدلیل پیشامدهای ناگوار خانوادگی مجبور می‌شود از آمو دریا گذشته و به خاک توران پناهنده شود، در آنسوی دریا مناظر زیبای طبیعت و گل‌های خود روی و گیاهان دشتی توجه‌اش را جلب می‌کنند، او این مناظر را در کابلستان نیز دیده است. سیاووش که از کودکی تا جوانی تحت تربیت جهان پهلوان رستم پیلتن در زابل و کابل بسر برده، با دیدن این مناظر خاطره‌های رستم در ذهنش تداعی می‌شوند و بیاد وطن اشک در چشمانش حلقه می‌زند.

همه شهر از آواز چنگ و رباب
همی خفته را سر بر آمد زخواب
همه خاک مشکین شد از مشک تر
همه تازی اسپان بر آورد پر
سیاووش چو آمد آب از دو چشم
ببارید وز اندیشه آمد به خشم
که یادش آمد مر ز کابلستان
بیاراسته تا به زابلستان
همه شهر ایرانش آمد بیاد
همی بر کشید از جگر سرد باد (۴)

داستان سیاووش یکی از جالب‌ترین و حیرت انگیزترین داستان های شاهنامه است، با آن که این داستان بحث ما را طولانی می‌سازد در عین زمان مشمول عنوان برگزیده نیز می‌باشد.

جریان ماجرای جنگ با افراسیاب به قیادت سیاووش نشان می‌دهد که شاه ایران تحولات جنگی را در سرحد توران از کابلستان هدایت می‌کند و روایات پیهم شاهنامه از کابلستان به حیث عقبگاه نبرد با تورانیان نشان می‌دهد که کابل مرکز

حکومت کاووس بوده است. افراسیاب به ایران لشکر کشیده است، رستم در کابل نیست، کاووس سراسیمه و هراسان به دنبال سردار جنگی و فراهم آوردن لشکر قوی برای مدافعه ایران ته و بالا می‌رود. سیاووش که از فتنهٔ مادر اندرش (سودابه) خسته و اندوهگین است به صورت داوطلبانه حاضر می‌شود تا مشکل پدرش را حل کند و آن با روی آوردن به آوردگاه تورانیان امکان‌پذیر می‌گردد.

سیاووش از آن دل پر اندیشه کرد   روان را از اندیشه چون بیشه کرد
بدل گفت من سازم این رزمگاه   بخوبی بگویم بخواهم زشاه
مگر کم رهایی دهد دادگر   ز سودابه و گفتگوی پدر
ز زابل هم از کابل و هندوان   سپاهی برفتند با پهلوان

سیاووش سپاه افراسیاب را به سختی شکست می‌دهد و از بلخ تا ساحل جیحون اردوگاه می‌آراید و نامهٔ به کاووس انشاء می‌کند:

به بلخ آمدم شاد و فیروز بخت   به فر جهانداری با تاج و تخت
کنون تا به جیحون سپاه منست   جهان زیر فر کلاه منست (۵)

سیاووش از کاووس اجازه می‌خواهد تا جیحون را عبور کند و به تعقیب لشکر شکست خوردهٔ توران بپردازد:

گر ایدون که فرمان دهد شهر یار   سپه بگذرانم کنم کارزار
چو نامه بر شاه ایران رسید   سر تاج و تختش به کیوان رسید

کاووس در حالی که از موفقیت‌های سیاووش شادمان گردیده، او را نصیحت می‌کند که سپاه خود را پراگنده نکند که افراسیاب به حملهٔ مجدد می‌پردازد:

مکن هیچ بر جنگ جستن شتاب
به جنگ تو آید خود افراسیاب
گر ایدون که این روی جیحون کشد
همی دامن خویش در خون کشد

افراسیاب خواب مدهشی می بیند و خوابگذاران را فرا می‌خواند تا تعبیرش را

بگویند.

بیابان پر زمار دیدم بـه خـواب زمین پر زگرد، آسمان پر عقاب

یکی از خواب گذاران نتایج را در میان بیم و تشویش به افراسیاب بیان می‌کند: اگر شاه با سیاووش جنگ را دامه دهد، یک ترک هم باقی نمی‌ماند، و اگر سیاووش کشته شود، تختگاه توران نیز بر جای نخواهد ماند. چارهٔ کار آنست تا شاه در فکر تطمیع سردار جوان ایران تدبیر اندیشد. افراسیاب دو فکر به سرش خطور می‌کند:

۱ـ بایست با فرستادن سیم و زر او را در دروازه‌های توران متوقف نمود.

۲ـ بهتر است زمینی راکه از ایرانیان گرفته باز پس گرداند:

فـرستم بـه نـزدیک او سـیم و زر همان تاج و تخت و کلاه و کـمر

زمین راکه بخشوده بـودیم پـیش از آن نیز کوته کنیم دست خویش

افراسیاب تصامیمش را به فعل در می‌آورد و قاصدی با دو صد سوار آراسته بـا شمشیرهای طلایی و صد بار هدایا برای رستم و سیاووش به فرماندهی گرسیوز به بلخ می‌فرستد، و از آنان می‌خواهد تا برایش اجازه دهند که در حدود قلمرو خویش حق زندگی را داشته باشد.

زمین تا لب رود جیحون مراست به سغدم و آن پادشاهی جداست

رستم و سیاووش شاهد حیرت‌انگیز قاصدان افراسیاب با سیم و زر فراوان هستند و اسرار این نمایش شاه توران را بدرستی نمی‌دانند. هر دو مشوره می‌کنند تا بافرستادن هدایای افراسیاب به کابل نزد کاووس او را از این حرکت مرموز رقبایش مطلع سازند. قاصدی به فرماندهی رستم پهلوان به مقصد دربار کاووس راه کابلستان را در پیش می‌گیرد.

بخارا و سـغد و سـمرقند و چـاج سپنجاب آن کشور تـخـت و تـاج

تهی کرد و شد با سپه سوی گـنگ بهانه نجست و نکرد او درنگ (۶)

هدف از گنگ مسیر کابل است، زیرا در آثـار نـویسندگان عـرب کـابل-را دروازهٔ هندوستان خوانده‌اند. کاووس از پیشامد افراسیاب در ارسال نمودن سـیم و زر بـر

آشفته می‌شود و رستم را مورد قهر و عتاب قرار داده و سرزنش می‌کند که چگونه فریب صد ترک خود ناشناس را خورده است.

تو مردی نه بچه، جهان دیده‌ای — بدو نیک هر گونه‌ای دیده‌ای
به مالی که او بستد- از بیگناه — از این سان بپیچید سر تان ز راه
شما گر خرد را نه بستید کار — نه من سیرم از جنگ و از کارزار

رستم از فرمان کاووس به سیاووش یاد آوری می‌کند که تو خودت گفتی که سپاه خود را پراگنده نکن، زیرا افراسیاب به حملهٔ مجدد می‌پردازد.

مکن بخت فرزند خود را دژم — نبینی دل خویش زین پس خرم

به هر حال مرغ کاووس یک لنگ دارد و به رستم و دست پروردهٔ او (سیاووش) ابراز بی نیازی می‌کند.

من اکنون هیونی فرستم به بلخ
ابا نامه و با سخن‌های تلخ
سیاووش اگر ز فرمان من
بپیچد نیاید به پیمان من
ببیند زمن هر چه اندر خور است
گر او را چنین داوری در سر است
نخواهم ترا زین سپس نیز یار
نخواهم که ما را کنی کار زار
غمی گشت رستم، به آواز گفت
که گردون سر من نیارد نهفت
اگر توس جنگی‌تر از رستم است
چنان دان که رستم به گیتی کم است

رستم این بگفت و از بارگاه کاووس خارج شد و راه سیستان را در پیش گرفت، اما کاووس لشکری به فرماندهی توس را غرض تنبیه سیاووش با نامهٔ خشمگین خود روانهٔ

بلخ نمود.

نرفت ایچ زمن سخن زآشتی　　ز فرمان من روی بر گاشتی
تو با خوبرویان بر آمیختی　　به بازی و از جنگ بگریختی
چو توس سپهبد رسد پیش تو　　بسازد چو یابد کم و بیش تو
ازین آشتی راز چرخ بلند　　چنانست کاید بجانت گزند (۷)

سیاووش با دریافت نامهٔ خشمگین کاووس دچار بن بست‌های می‌شود. چگونه با افراسیاب پیمان شکنی کند؛ چگونه سپاهی را که فراهم آورده تحت فرمان توس قرار دهد، چطور با خاطرات تلخ گذشته از دربار پدر و بروز خشونت‌های تازه به کابل بر گردد و بازهم از سودابه اتهام و زشتی بیبند.

به نزدیک یزدان چه پوزش برم
بد آمد زکار پدر بر سرم
جهاندار نپسندد این بد ز من
گشایند بر من زبان انجمن
و گر باز گردم بدرگاه شاه
به توس سپهبد سپارم سپاه
از آن نیز بر تنم بد رسد
چپ و راست بد بینم و پیش بد (۸)

طبیعی است در همچو حالاتی مشکل بایست بوسیلهٔ جمع و مشاورهٔ همگانی حل گردد و سیاووش هم از مسؤلیت‌های آینده در هراس است، او به اصطلاح امروزی انجمن "گروه رهبری" سپاه را که در آن "بهرام" و "زنگه" شامل هستند به مشاوره دعوت می‌کند و پیشنهاد مصالحه از سوی افراسیاب، وساطت موبدان، اهدای تحایف سیم و زر و به رسمیت شناختن سرحدات توران را در میان می گذارد. سیاووش در قید پیمان های پیشین است و پیمان شکنی را با نهاد عیاری و جوانمردی خویش ناسازگار می‌داند، همانطوری که اعتماد به عهد دشمن را زیر سوال قرار می‌دهد. سیاووش چون

سهراب نمادی از نیرو و تفکر نو است، اصلاً او دو شاه ایران و توران را که با کشتن مردم هر دو سوزمین پادشاهی می‌کنند مستحق رهبری جامعه نمی‌داند، او می خواهد ایرانیان با تورانیان چون همسایگان در رفاه و امن زندگی کنند:

چه باید همی خون ریختن چنین کین بدل اندر آویختن
اگر سر بگردانم از راستی فراز آید از هر سویی کاستی
شوم گوشه‌ای جویم اندر جهان که نامم زکاووس گردد نهان
نزادی مرا کاشکی مادرم و گر زاد مرگ آمدی بر سرم

سیاوش و یارانش مصلحت را در آن می‌بینند که اسرای تورانی را آزاد کنند و با تحایف گرانبها یکجا بدربار افراسیاب بفرستند و از راز تلخ پیش آمده او را آگاه سازند، به بهرام و گودرز سفارش می‌دهد:

سپردم ترا با جمله پیل و کوس بمان تا بیاید سپهدار توس
بدو گفت بهرام کاین رای نیست ترا بی پدر در جهان جای نیست
گر آرام‌گیری سخن تنگ نیست ترا پوزش از پدر ننگ نیست

سیاوش زنگه را با نامه و سوارانی به توران می‌فرستد که مورد استقبال گرم افراسیاب قرار می‌گیرند. افراسیاب نامهٔ را می‌خواند و اندوهگین می‌شود، سیاوش در این نامه تقاضاکرده است تا راه عبورش را بسوی کشور ثالثی آماده سازند. افراسیاب بزرگان دربارش را به مشاوره می‌خواند پس از طرح مسأله همه حاضر می‌شوند تا از سیاوش در کشور خود شان پذیرایی کنند. با وجود این که نکته سنجی افراسیاب را از عواقب امر هشدار می‌دهد، اما بیشتر بدین باورند که سیاوش از پدر میراث معنوی نبرده است

که چون بچهٔ شیر برپروری چو دندان کند تیز کیفر بری
کسی کز پدر کژی و خوی بد نگیرد،ازو بدخویی کی سزد

افراسیاب برای سیاوش نامهٔ می‌فرستد و می‌گوید:

همه شهر توران برندت نماز مرا خود به مهز تو آمد نیاز

تو فرزند باشی و من چون پدر پـدر پیش فـرزند بسته کـمر
چو از کشورم بگذری در جهان نکـوهش کـنندم مـهان و کـهان

نامه را باسیم و زر و اهدای خلعت فراوان بدست زنگهٔ شاوران به خدمت سیاووش فرستاد، این برخورد شاه توران هر چند سیاووش را خوشحال گردانید، اما فراموش نکرده بود که:

ز دشمن همی دوست بایست کرد زآتش کـجا بـر دمد باد سـرد
ز دشــمن نـیاید مگـر دشـمنی بـفرجـام هـر چـند نـیکو کـنی

سیاووش با صد نفر از سواران خویش جیحون را عبور نموده، به ترمذ و سپس بسوی چاج (تاشکند) که مقر فرماندهی افراسیاب است مواصلت می‌نماید، و با استقبال و شادمانی از سوی درباریان توران مواجه می‌شود، پس از ازدواج با فرنگیس دختر افراسیاب روزگار شادمانی اش دیر دوام نمی‌نماید و از سوی گروی تورانی به قتل می‌رسد. رستم و سیستان از مرگ سیاووش اطّلاع یافته و خود را به کابل می‌رساند و به منظور خونخواهی سیاووش لشکری را در کابل آماده ساخته و به توران حمله ور می‌شود.

بـیک هـفته بـا سـوگ بـود و دژم بـه هشـتم بـر آمـد زشیپور دم
سـپه سـر بـه سـر بـردرِ پـیلتن زکشمیر و کابل شدند انجمن (۹)

شاهنامه تصویر نیکوی از تدبیر، غیرت و شجاعت مردم کابل ارایه می‌دهد. اگر مشکل اجتماعی رخ داده همه به مشاوره پرداخته و راه حل مشترک یافته‌اند و اگر حمله خارجی به خاك ایران صورت گرفته است کابلیان نخستین مشتی بوده‌اند که بر فرق مهاجمان فرود آمده‌اند و سپاهیان کابلی نخستین گردان‌های دفاعی را در برابر دشمن ایجاد کرده‌اند.

داستان به پادشاهی نشستن کیخسرو در کابل نیز توأم با کار و تلاش در جهت سازندگی و تأمین عدل و داد در ایران و جهانست:

بـهر جـای ویـرانـی آبـاد کـرد دل غـمگنان از غـم آزاد کـرد

از ابــــر بــهاران بــیاورد نــم ز روی زمین زنگ بزدود و غـم
جهان شد پر از خوبی و ایمنی ز بد بسته شـد دست اهـریمنی
ابــا زال ســام نــریمان بــهم بزرگان کـابل هـمه بـیش و کـم
چو آگاهی آمد به نـزدیک شـاه که آمد به ده رستم نیکخواه (۹)

و باز می‌بینیم که کیخسرو به منظور تأمین ثبات مطمئن در ایران لشکر نیرومندی می‌سازدِ و ارکان مهم فرماندهی آنرا از پهلوانان و جنگاوران ایرانی از جمله کابلی، کشمیری و نیمزوزی تشکیل می‌دهد.

ز کشمیر و از کابل و نـیمروز همه سر فـرازان گـیتی فـروز
درفشــی بسـان دلاور پـدر که کس را نبودی ز رستم گذر

زمانی که افراسیاب برایران زمین حمله نموده و سپاه ایران را پراگنده و بخشی از مردم آنرا به بردگی و اسارت تورانیان کشانیده است، از کاووس خبری و اطلاعی در دست نیست. در این هنگام مردم کابل، زابلستان و هندوان را به منظور دفاع از خاک شان بدور رستم متشکل نموده‌اند.

یکی مـوبدی رفت و پـیمود راه بر پور دسـتان یـل کـینه خـواه
فرستاد هر سو بـه هـر کشـوری بـیامد بـه هـر جـایگه لشکـری
ز زابـل هـم زکـابل و هـندوان سپه جمله آمد بر پـهلوان (۱۰)

کاموس کشانی عزم ویرانی کابل و زابل را می‌نماید، اما کابل مدافعی چون رستم تهمتن دارد و نمی‌گذارد که زادگاهش ویران و جولانگاه دشمن گـردد، کـاموس می‌گوید:

بــه زابــلستان و بــه کـابلستان
نــماند نــه ایـوان و نــه گـلستان
نــــیندازد از دست گـــوپال را
مگـــر کــم کــند رســتم زال را

بـپایان شـد آن رزم کـاموس گـرد
همی شد که جان آورد، جـان سـپرد
تـنش را بـه شـمشیر کـردند چـاک
ز خون غرقه شد زیر او سنگ و خاک

پس از مرگ کاوس که آغاز شور بختی برای ایران دانسته می‌شد و با باربستن کیخسرو از ایران، مردم باز هم بدور رستم و زال متحد گردیدند

بـباید شـدن سـوی زابـلستان / بـه پـیش سـپهدار کـابلستان
سـتاره شـناسان کـابلستان / هـمان پـاک رایـان زابـلستان
بـیارید از ایـن در یکـی انـجمن / به ایـران خـرامیده بـا خـویشتن
ز زابل بـخوان و بـه کـابل بـخواه / هـمی تـا بـیایند بـا مـا بـه راه
همه سـوی دسـتان نـهادند روی / ز زابل به ایران نهادند روی (۱۲)

چنانچه توجه فرمائید در این جا "ایران" به مفهوم "کابل" آمده است، همینطور در بسی از حوادث شاهنامه موقعیت کابل به حیث مرکز ایران یا یکی از بزرگترین قرار گاه‌های دفاعی ایران به کار رفته است و این از قدیم معمولست که در بسا موارد نام مراکز شهر و کشورها را به نام کل کشور به کار برده‌اند.

کار برد مفاهیم رسمی کابلستان و زابلستان از سوی استاد توس صرف برای انتظام بخشیدن به هیئت شعری ،وزن و قافیه نبوده، بلکه موقعیت طبیعی و همجواری این دو شهر سبب گردیده است که اگر حادثهٔ در یکی از آنها بوقوع پیوندد، تأثیرات خود را در دیگری نیز بجا می‌گذارد. کابل و زابل مطابق نشاندادهای شاهنامه هنوز در مجاورت هم پایدار هستند که در این میانه شهرهای بگرام(کاپیسا) جبل السراج، چاریکار، کوهدامن، سکاوند (لوگر)، میدانشهر، قلات، قندهار تا حدود سیستان هنور با همان نام‌ها و موقعیت زنده هستند.

بعد از مرگ کیخسرو، زال پدر رستم منشور سلطنت ایران را بنام رستم اعلام نموده است که حوزهٔ اقتدار آن شامل حدود ذیل بوده که در این میانه کابل موقعیت

مرکزی را دارا بوده است:

ز بهر سپهبد گو پیلتن ستوده به مردی به انجمن
که او باشد اندر جهان پیشرو جهاندار و بیدار و سالارنو
ز زابلستان تا بدریای سند همه کابل و دنبر و مای و هند
دگر بست و غزنین و کابلستان رَوا رَو چنین تا به کابلستان
نهادند بر عهد بر مهر زر بر آیین کیخسرو دادگر. (۱۳)

اسفندیار فرزند گشتاسب یکی دیگر از پهلوانان کابلستان می‌باشد که در مقابله با دیوان و پهلوانان ایرانی کار نامه‌های را به نامش رقم زده‌اند، از جمله با رستم جنگیده است.

ورا هوش در زابلستان بود ز چنگ یل پور دستان بود
نبیند بر و بوم زابلستان نبیند کس او را به کابلستان

در غرب شهر کابل جایی به نام قلعهٔ اسفندیار وجود دارد. از احتمال بعید نیست که این نام بالای مخروبه‌های یک قلعهٔ کهنه و بر مبنی اسطورهٔ پهلوانی اسفندیار گذاشته شده باشد. گشتاسب که جد بزرگ رستم است بر فرزندش اسفندیار در نصیحتی او را از فکر حاکمیت بر قلمرو رستم باز داشته است.

که اوراست تا هست زاولستان همان بست و غزنین و کابلستان
به شاهی زگشتاسب راند سخن که او تاج نو دارد و ما کهن (۱۴)

یکی از تراژیدی‌های شاهنامه داستان معروف رستم و سهراب است که به گفتهٔ استاد توس "یکی داستانیست پر ازآب چشم". هر چند این داستان جذاب و هارماتیک را نمی‌شود به علت جلوگیری از طول کلام به صورت مشرح در آورد، ضمناً روایت برش های آن از جذابیت موضوع می‌کاهد، به هر حال من مکلف به ارایهٔ بخش‌های هستم که از لحاظ پیوندحادثه با جغرافیای کابلستان مشترکاتی را در بر دارد. تفصیل اصلی داستان را می‌گذاریم بیک بحث مستقل و در موعد دیگر.

سهراب فرزند رستم، جوانیست بالاتر از ده سال. او دریافته است که فرمانروایان

ایران و توران شایستگی فرمانروایی را ندارند.

چو رستم پدر باشد و من پسر
نباید به گیتی کسی تاجور
چو روشن بود روی خورشید و ماه
ستاره چرا بر فروزد سیاه

سهراب تصمیم می‌گیرد که در قدم اول کاووس را از سر راه بر دارد و با کمک رستم فکر نابودی افراسیاب را نماید، به همین منظور به سپیددژ لشکر می‌کشد و پس از مقاومتی با هجیر نگهبان قلعه و گرد آفرید دخت گژدهم، قلعه را در اختیار در می‌آورد. افراسیاب از آمادگی رزمی سهراب با ارسال دوازده هزار سرباز به فرماندهی "هومان" و "بارمان" به همکاری سهراب قدم می‌گذارد، زیرا افراسیاب کهنه کار است و می‌داند که کشته شدن سهراب بدست رستم یا بر عکس بسود توران خواهد بود. تهمینه مادر سهراب ژنده برادرش را که در هنگام سفر رستم به سمنگان او را دیده بود و می‌شناخت، غرض شناسانیدن سهراب با رستم با سپاه سهراب می‌فرستد.
گژدهم در نامه‌ای به کاووس چشمدیدش زا از سهراب اینطور بیان کرده است:

سواران ترکان بسی دیده‌ام
عنان هیچ زین گونه نشنیده‌ام
عناندار چون او ندیده کس
تو گویی که سام سوار است وبس (۱۵)

سهراب سپید دژ را به محاصره کشانیده است. مرحوم احمد علی کهزاد موقعیت سپید دژ را در یکی از قله‌های هندوکش مرکزی می داند که در مرزهای غربی کابلستان موقعیت دارد. اکنون منطقه ایرا بر بنیاد مطالعات فرضی در دامنه‌های پغمان به نامه (سپین کلی) نام گذاشته‌اند (۱۶) و در امتداد همین منطقه جای دیگری به نام قلعهٔ سفید در بامیان موقعیت دارد که مطابق نشاندادهای شاهنامه هر دو محل می‌تواند شاهد دژسپید باشد که بزرگترین تراژیدی شاهنامه را بو جود آورده است. کاووس از

پیشروی سر لشکر جوان سهراب به تشویش می‌افتد و مثل هر زمان دیگر چارهٔ کار را بدست رستم واگذار می‌شود. رستم قبلاً پیام‌هایی از تهمینه دریافت داشته است و می‌داند که سهراب اکنون مرد میدان است، نه طفل دامان. اما غرض اتخاذ تدبیر مدت چهار روز به میگساری روی می‌آورد و مسوولیت خود را در برابر فرزند برومند و ایران آزاده‌اش به ارزیابی گرفته است. رستم به رزمگاه می‌رود و شبانه مخفیانه به سپید دژ رهسپار می‌شود، پهلوانان و درجهٔ آمادگی آنانرا به سنجش می‌گیرد و با ژنده رزم در تاریکی مقابل می‌شود که فریاد بر می‌دارد:

چه مردی؟ بدو گفت: با من بگوی — سوی روشن آی و بنمای روی

رستم با یک حمله ژنده رزم برادر و فرستاده تهمینه را از پای در آورده و به خرگاه خود بر می‌گردد. فردایش نخستین مقابله پدر و فرزند (ایران و توران) آغاز می‌گردد. سهراب تلاش‌های بسیار کرده است تا رستم را بشناسد و در نخستین دیدار هم عوض رجز خوانی به احوال پرسی می‌پردازد

من ایدون گمانم که تو رستمی — که از تخمهٔ نامور نیرمی

اما رستم تصممیش راگرفته و نمی‌خواهد با معامله شخصی با نمایندهٔ توران از فکر آزادی ایران باز ایستد و می‌گوید:

چنین داد پاسخ که رستم نیم — هم از تخم سام نیرم نیم
که او پهلوانست و من کهترم — نه با تختگاهم، نه با افسرم

به هر حال در نخستین مصاف رستم توسط سهراب زمین گیر می‌شود و اما حیله به کار می‌برد که در (آیین ما) رسم اینست که پهلوان بار اول پیروزی حریف را نمی‌کشد و این کار رابرای پیروزی دوم می‌گذارد. سهراب که به دلیری و نیرومندی خود مطمئن است این شانس را از رستم سلب نمی‌کند، و فردا مرحله دوم زور آزمایی آغاز می‌گردد، رستم نیروی جوانیش را با دعا و تکبیر باز یافته است و سهراب را در اولین مقابله به زمین می‌اندازد.

زدش بر زمین بر به کردار شیر — بدانست کوهم نماند به زیر

سبک تیغ تیز از میان بر کشید بـر شیر بیدار دل بـر دریـد

سهراب حین فوراهٔ خون با نشان دادن مهرهٔ نشانی پدر خودش را می‌شناساند، اما دریغ که کار از کار گذشته است و سوز فرزند برومند به اسطورهٔ روانسوز تاریخ راه می‌یابد. فرستادن گودرز به نزد کاووس به منظور بدست آوردن نوشدارو و بر گشت بی ثمر اوکه هنوز سهراب با وجود داشتن زخم شدید زنده است، نشان می‌دهد که فاصله سپید دژ خیلی نزدیک به کابل و حتی در حدود چند ساعت پیاده روی موقعیت دارند، در عین زمان مقر حکومت کاووس در کابل است که استاد توس بار بار کابل را بجای ایران به کار برده است مثل:

ز زابل بخوان و به کابل بخواه همی تـا بـیایند بـا مـا بـه راه

همه سوی دستان نهادند روی ز زابل بـه ایـران نـهادند روی

ویا:

شود شاه ایران بدین خشـمناک ز کابل بر آرد به خورشید خاک

داستان رستم و شغاد نیز به حیث یکی از نمادهای تیرگی و ظلمت در شاهنامه به کار رفته است. در این داستان فتنه اهریمن در نقش برادر به جان برادرش که قهرمان ملی، مدافع آزادی و پاسدار آزادی ایرانست آشکار مـی‌شود. شـغاد از پشت سـام وکنیزکی زاده شده و آنگاهی که بزرگ می‌شود از تقرب رستم و اعزاز او در نـزد بزرگان دودمان احساس عقده و کمبودی می‌کند و در فکر نابودی رستم راه و چاره می‌اندیشد و در میان سلطنت زابل و کابل نیز درزو نفاق ایجاد می‌کند سپهدار کابل دخترش را به عقد شغاد در می‌آورد. شغاد از سپهدار می‌خواهـد تـا ظـاهراً او را آزارمند ساخته و به ترک کابل وادارد و در یک محفل که می و رامشگران شاه کابل را به مستی آورده‌اند چنین صحنهٔ نمایشی را راه می اندازد:

ز خواری شوم سوی زابلستان بـنالم ز سـالار کـابلستان

چه پیش برادر چه پیش پـدر ترا نا سزا خـوانـم و بـد گـهر

شغاد این صحنه را به خانواده زال و رستم به زابلستان انتقال می‌دهد، زمانی که نزد پدر

می‌رسد بعد از نوازش پدرانه از شغاد می‌پرسد:

چگونه است کار تو با کابلی — چه گوید وی از رستم زابلی
چنین داد پاسخ به رستم شغاد — که از شاه کابل مکن نیز یاد
مرا بر سر انجمن خار کرد — همان گوهر بد پدیدار کرد
نه فرزند زالی مرا گفت نیز — دگر هستی او خود نیرزد به چیز

از این گفته، رستم به خشم آمده و می‌گوید که تخت و بخت شاه کابل را بر هم می‌زند و شغاد نا بکار را، مزدور را بر تخت کابل می‌نشاند و بلافاصله لشکری ترتیب نموده و جانب کابل فرمان حرکت داد. زمانی که رزم آوران آماده حرکت به کابل گردیدند، شغاد مخفیانه به سر لشکر رستم می‌گوید:

بیامد بر مرد جنگی شغاد — که با شاه کابل مکن رزم یاد
که گر نام تو نویسم به آب — به کابل نیابد کس آرام به خواب
بیارد کنون پیش خواهشگران — ز کابل گزیده فراوان سران
چنین گفت رستم که این است راه — مرا خود به کابل نباید سپاه (۱۷)

شاه کابل پس از حرکت شغاد به سوی زابل عمله و فعلهٔ زیادی را به نخچیرگاه می‌فرستد تا در مسیر راه رستم و همراهانش چاه بکنند و دهن چاه‌ها را با چوب و خس بپوشانند

سراسر همه دشت نخچیرگاه — همه چاه کندند در زیر راه
سپهدار کابل بیامد زشهر — زبان پر ز نوش و روان پر ز زهر

سپهدار کابل با رستم رو برو می شود، از اسپ پیاده می‌گردد، سرش را برهنه و دست بر سر گرفته موزه از پای می‌کشد و به زاری می‌پردازد و از مژگان اشک خونین می‌بارد و از کردهٔ شغاد پوزش می‌خواهد

ببخشید رستم گناه ورا — بیفزود از آن پایگاه ورا
بر شهر کابل یکی جای بود — ز سبزه زمینش دل آرای بود

شاه کابل در این سبزه زار برای رستم خرگاه آراست و می و رامشگران خواست و در

حین گرمجوشی به رستم پیشنهاد کرد که نخچیرگاه جای مناسبی برای سیر و تماشا و شکار است و باید بدانجا بروند.

ز گفتار او رستم آمد به شور — از دشت پر آب و آهو و گور
بزد گام رخش تگاور به راه — چنین تا بیامد میان دو چاه
چو او تنگ شد در میان دو چاه — ز چنگ زمانه همی جست راه
دو پایش فرو شد به یک چاهسار — نبد جای آویزش و کار زار
بدرید پهلوی رخش سترگ — برد پای آن پهلوان بزرگ
به مردی تن خویش را برکشید — دلیر از بن چاه سر بر کشید (۱۸)

رستم از چاه بیرون آمد و شغاد را دربرابر چشمان خود دید و دانست که این فتنه کار اوست، او را صدا زد و گفت که‌ای بد بخت این کار توست و تو بد خواهٔ منی و شغاد پاسخ داد که "گردون گران ترا داد داد"

همانگه سپهدار کابل ز راه — زدشت اندر آمد به نخچیر گاه

سپهدار کابل از ماجرا می‌پرسد و می‌گوید که پزشک بیاورند و به رستم می‌گوید که خستگی‌ها رفع می‌شوند. اما نباید رخ مرا به خوناب بشویی. رستم اکنون دانسته است که نیم کاسه‌ای زیر کاسه خود سپهدار کابل است. از دارو و پزشک وی نفرت نشان داد، از دسیسه‌های نا جوانمردان در قتل کیقباد و سیاووش سخن گفت و افزود که اگر دام شما در قتل من کارا می‌بود، انتقام خونِ مرا فرامرز جهانبین (پسرش) می‌گرفت. رستم از شغاد می‌خواهد که تیر و کمان را آورد و رستم خشمگین تصمیم گرفت تا به نا جوانمردی‌های برادر بد آینش خاتمه دهد. شغاد در پس کندهٔ چنار کهنسال میان تهی پنهان می‌گردد، اما تیر رستم او را با درخت یکجا می‌دزود. با آن که دل رستم از غصه به تنگ آمده می‌گویدکه "ازین بیوفا خواستم کین خویش"

بگفت این و جانش بیامد زتن — بر او زار گریان شدند انجمن
خروشی برآمد ز زابلستان — ز بد خواه و از شاه کابلستان
فرامرز چون پیش کابل رسید — به شهر اندرون نامداری ندید

گریزان همه شهر ویران شده ز سوگ چهانگیر بریان شده
ز کابلستان تا به زابلستان زمین شد به کردار غلغلستان

پیکر رستم در میان کفنی از پرچم ایران با عطر گلاب و کافور و تابوت ساج با مراسمی شاهانه طی دو روز از کابل به زابل رسید و در میان شور و نوای مردم در میان باغی به خاک سپرده شد. با مرگ رستم ماجراهای جنگی پایان نیافت. زیرا درست گفته‌اند که:

پدر کشتی و تخم کین کاشتی پدر کشته را کی بود آشتی

فرامرز به خونخواهی جهان پهلوان عزم کابلستان نمود.

سپاهی ز زابل به کابل کشید که خورشید گشت از جهان ناپدید
چو آگاه شد شاه کابلستان از آن نامداران زابلستان
سپاه پراگنده را گرد کرد زمین آهنین شد، هوا لاژورد

مقابله فرامرز با شاه کابل آغاز شد، از تصادف ابری پیداگردید و باران و دمه زمین و آسمان را در خود فرو برد، اما فرامرز جایگاه موقعیت شاه کابل را درست زیر نظر داشت

ز کردار سواران، جهان تار شد
سپهدار کابل گرفتار شد
پراگنده گشت آن سپاه بزرگ
دلیران ایران به کردار گرگ
تن مهتر کابلی پر ز خون
فگنده به صندوق پیل اندرون (۱۹)

شاه کابل را به چاه شغاد، حفره هایی که خودش برای رستم کنده بود، بردند و او را دست بسته در آن چاه آویختند و چهل تن از اطرافیان شاه را آتش زدند و مردهٔ شغاد را در میان درختان نیز به آتش سپردند.

چو روز جفا پیشه کوتاه کرد به کابل یکی مرد را شاه کرد

از آن دودمان به کابل نماند که منشور تیغ ورا بر نخواند

مردم سیستان و زابلستان یک سال در سوگ پهلوان نامی خود فرو رفتند و جامهٔ سیاه بر تن کردند.

در شاهنامه از شمشیر و خنجر کابلی فراوان سخن رفته است. این شمشیرها و نیزه‌ها ابزار جنگی پهلوانان و مدافعان رزم‌های ملی بوده‌اند. استاد توس گاهی مژهٔ زیبا رویان را باخنجر کابلی تشبیه نموده و جای دیگر کارایی شمشیر کابلی را در مقابله‌های داد و بیداد سرنوشت ساز خوانده است به نمونهٔ چند توجه کنید:

بگو تا سوار آورم زابلی که باشند با خنجر کابلی

و یا:

سر مژه چون خنجر کابلی دو زلفش چو پیچان خط بابلی

ویا:

بندید یکسر میان یلی ابا گرز و با خنجر کابلی

ویا:

کنون چنبری گشت پشت یلی نتابم همی خنجر کابلی

و یا:

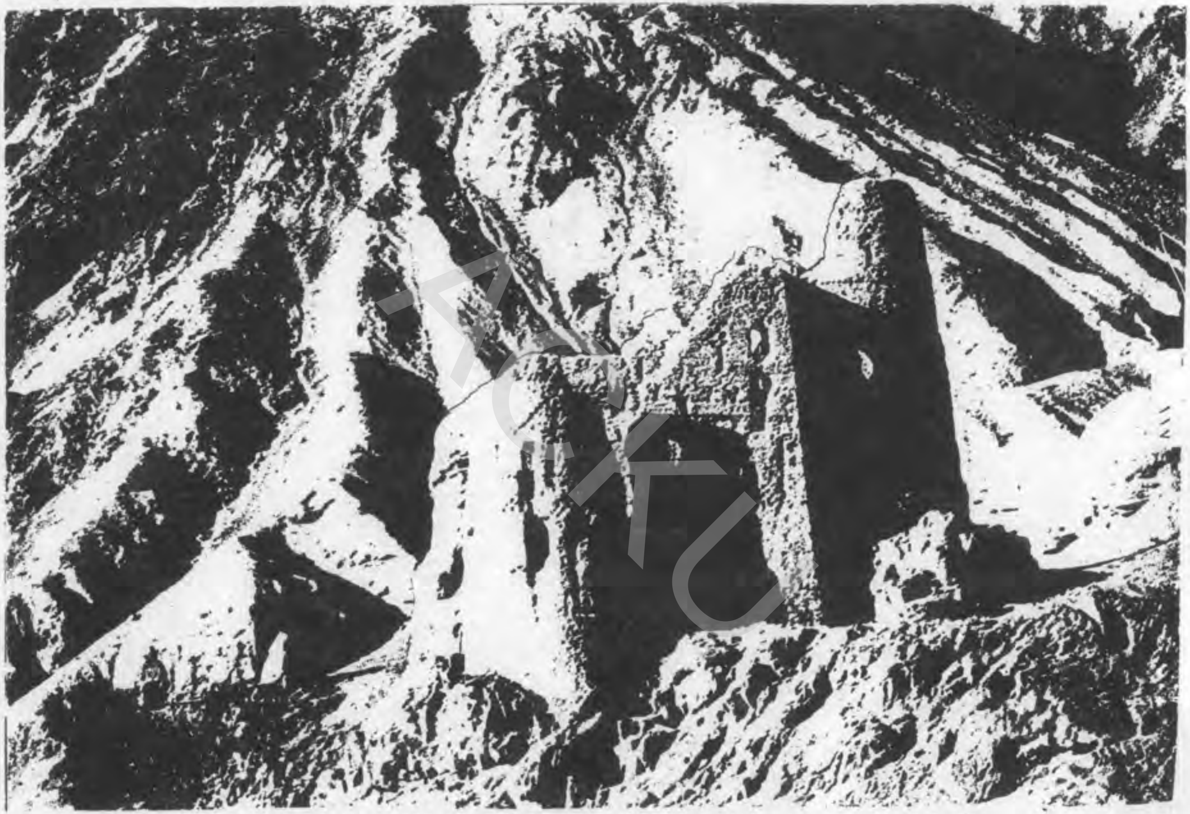
به یک روی بر لشکر زابلی زره دار و با خنجر کابلی

با مرور شتابنده در مسیر ماجراها و حوادث کابلستان در شاهنامه استاد توس به وبی آشکار می‌گردد که کابل موقعیت مهم سوق الجیشی و دفاعی را برای دولت پهناور ایران دارا بوده و رستم و یلان آریایی برنامه‌های دفاعی و توحید سرزمین‌های جنوب هندوکش را با شمال آن، با تخارستان و باختر و همین طور در غرب و جنوب تا مرزهای هند و دهانهٔ بحر عرب تحقق بخشیده‌اند. روح استاد توس را شاد می‌خواهیم.

پانویس‌ها:

۱- دوکتور سید مخدوم رهین، ارمغان امید، چاپ امریکا ۱۹۹۸ ص ۲۰۲

۲ـ پرویز اتابکی، شاهنامه فردوسی ج ۱ ص ۱۲۳
۳ـ همانجا، ص ۱۴۷
۴ـ همانجا، ج ۱، ص ۴۴۰
۵ـ همانجا، ص ۴۱۴
۶ـ همانجا، ص ۴۲۳
۷ـ همانجا، ص ۴۲۹
۸ـ همانجا، ص ۵۰۴
۹ـ همانجا، ص ۵۶۱
۱ـ همانجا، ۲۹۸
۱۱ـ همانجا، ص ۷۰۸
۱۲ـ همانجا ص ۱۰۶۷
۱۳ـ همانجا، ص ۱۰۸۱
۱۴ـ همانجا، ج ۲، ص ۱۲۴۰
۱۵ـ همانجا ص ۳۳۹
۱۶ـ احمد علی کهزاد، افغانستان در شاهنامه، سال ۱۳۳۷ کابل
۱۷ـ شاهنامه فردوسی، ص ۱۱۱۰
۱۸ـ همانجا، ص ۱۳۱۲
۱۹ـ همانجا، ص ۱۳۱۷



مدخل یکی از دژ های قدیمی در بامیان، غرب کابل که باستان شناسان آن را از بقایای سپید دژ می دانند

ح - برخی از آثار تاریخی و فرهنگی کابل

- مینار چکری

یکی از قدیمی‌ترین پدیده هنری و تاریخی مهندسی که از گذشته‌های دور در شهر کابل حکایت می‌کند، مینار چکری می‌باشد، این آبده مربوط به دورهٔ بودائی کابل یا به گفتهٔ برخی از دانشمندان به عصر پادشاهی آشوکای موریائی در نیمهٔ قرن سوم قبل از میلاد تعلق می‌رساند. مینار چکری بر فراز تپه‌ئی در جنوب شرق کابل از سنگ ساخته شده و بالای آن چرخه‌ئی قرار داده شده‌است. دانشمندان موجودیت چرخه مانند قلهٔ منیاررا ناشی از انعکاس روح قانون بودائی می‌دانند. زیرا چرخه در آیین و قوانین بودائی ممثل قانون و انتظام سیر زندگی می‌باشد. با صفت وکرکتر ساختمان مینار چکری کابل ساختمان مینار دیگری که مربوط به دورهٔ آشو کامی باشد در شهر بنارس هندوستان وجود دارد که بر فراز آن نیز چرخه‌ای با عین سیمای مینار چکری وجود دارد. در فاصله دو کیلومتری به جانب غرب مینار چکری، مینار دیگری وجود داشته‌است که به نام سرخ مینار مسمی بوده و سرخمینار از آن جهت گفته شده که از سنگ سرخ ساخته شده‌است، سرخ‌مینار که در فاصلهٔ نزدیک استوپه یخدره موقعیت داشته‌است در اثر وقوع حوادث طبیعی و جوی چون زلزله و برف و بارانهای پیهم روزگار ویران گردیده که پارچه‌های سنگی آن هنوز نمایان بوده و متباقی تنه و تهداب آن در میان خاکتوده خود مدفون گردیده‌است، که می‌تواند به اثر تدقیق و مطالعات دلسوزانهٔ مسئولین امور فرهنگ احیای مجدد گردد.

بر اساس نظریه هیوان تسانگ سیاح معروف چین (مینار چکری و سرخ‌مینارر به احتمال کلی نیز در عصر آشوکا اعمار نموده‌اند[1]. دانشمندان و باستان‌شناسان معتقدند که این هر دو مینار همسایه مربوط به دورهٔ سلطنت کوشانیها و حاکمیت کیش بودائی در کابل است. مینار چکری گذشته از آنکه یکی از علایم هنری موبوط به معماری

---

۱ مراکز مهم آیین بودائی در افغانستان. مؤلف محمد اسحق ابراهیمی، ص. ٦۵.

دورهٔ بودائی به شمار می‌رود، در عین زمان موقعیت آن بر فراز شامخ کوههای چکری می‌رساند که خود نصب‌العین و رهنمائی راهبان مذهبی بودائی‌را به عهده داشته‌است. بر اساس توضیحات مرحوم کهزاد در یکی از مقالاتش در مقابل سرخ‌مینار بقایای بزرگترین استوپهٔ کابل بودائی تا حال موجود است که محیط آن ۴۷ متر طول داشت، در حال حاضر از این معبد به جز اراضی مرتبه‌دار چیزی باقی نمانده‌است. (ش - ۱)

- بالاحصار و دیوارهای فرازکوه شیردروازه

چنانکه در متنهای قبلی در این مورد اشاره گردید، بیشترین اعتقاد بر این است که بالاحصار کابل و دیوارهای پیوست آن که چون اژدهائی بر قله‌های کوه شیردروازه خوابیده‌است، مربوط به دور رتبیل یکی از شاهان سلالهٔ یفتلیها می‌باشد. یفتلیها که بیشتر دورهٔ زمامداری خودرا با مصروفیتهای رزمی گذشتانده‌اند، از موجودیت کوهها در ترصد و نقاط دیدبانی آن علیه دشمنان خود و موقعیت تپه زمرد در دهنه عبور به سوی چکری و خورد کابل استفاده نموده و قلعهٔ مستحکم محافظتی بالاحصار و در پیوند با آن این دیوارهارا اعمار نموده‌اند که خوشبختانه بخش معتنابهی آن تا کنون روی تیغه‌های کوه شیردروازه و قسماً آسمایی پابرجا مانده‌است. عده‌ای از مؤرخان افغانی تا زمانی چنین فکر می‌کردند که دیوارهای کهن کابل در برابر مهاجمین عربی مقارن نشر دین اسلام از طرف پادشاهان کابل‌زمین «رتبل شاهان» ساخته شده‌است ولی با توجه به استحکام و مهارت مهندسی و اهمیت استراتژیک آن دانشمند ایتالوی پادرکسپانی که مدت ۱۸ سال در کابل به سر برده چنین می‌پنداشت که دیوارهای روی کوههای کابل محتملاً در زمان یفتلیها در قرن ۵ میلادی آباد شده‌است، زیرا دوام سلسلهٔ مقتدری مسلزم انجام کاری بدین بزرگی بوده می‌تواند[1].

حکایت اساطیری در این مورد حاکیست که مردم شهر و آنانیکه مورد خشم شاهان قرار می‌گرفتند، به کار اعمار این دیوارها گماشته می‌شدند وگل و سنگ آنرا از طریق صفهای طولانی مردم دست به دست تا آخرین قله کوه می‌رسانیدند و اگر کسی که در

---

۱ مجلهٔ باستان‌شناسی، شمارهٔ ۲، سال سوم. کابل ۱۳۶۰.

کار اعمار آن سهم فعال نمیگرفت یا ضعف نشان می‌داد اورا زنده در متن دیوار گور می‌کردند و بالای آن دیواررا ادامه می‌دادند.

گویند در خانواده‌ای که مرد آن عجوز بود و نمی‌توانست در کار بیگار شرکت نماید دختر جوانش به عوض پدر به بیگاری شاه به سوی ساختمان دیوارها رفت، تصادفاً در همان روز شاه عزم دیدن کار ساختمان دیوار‌را نمود و از کوه شیردروازه به آسمائی رفت. وقت گرمی نیم‌روز بود آفتاب سنگ و کوه‌را داغ نموده بود و همه تشنه و خسته به نظر می‌آمدند. نظر پادشاه به دختر جوان که بسیار احساس خستگی می‌کرد افتاد و دختر که این حالت خودرا محصول ظلم پادشاه و لجاجت سرکاران ساختمان می‌دانست سنگی‌را برداشت و بر فرق پادشاه کوفت و غریوی برخاست (سومهی!) سومهی نام همان دختر بود که آنرا مهتاب ترجمه کرده‌اند. این اقدام دختر بالای کوه آسمایی در همه شهر پراگنده شد و نام کوه‌را با همین اقدام انتقام‌گیرانهٔ دخترک (سومه‌آیی، آسومایی) گذاشتند که امروز بهٔ آسه‌مایی یا آسمایی موسوم است. آنچه روح این حکایت فولکلوریک‌را تشکیل می‌دهد، مسئلهٔ کار شاقه و دشوار و اجباری بالای تمام باشندگان شهر است و مردم باایجاد این داستان همزمان از حماسه زن و روح عصیانگری گذشتگان خود و سهم زنان در امور اجتماعی سخن گفته‌اند. برخیها واژه آسمائی‌را (ربِ النوع بزرگ) معنی کرده‌اند و می‌گویند در دامنهٔ جنوبی کوه مذکور معبدی بود و سنگ بزرگی در آن وجود داشت که مورد تقدیس مردم قرار می‌گرفت، شاید در مثال بزرگ جوی شیر به جای این معبد بزرگ بودایی توسط هموطنان اهل هنود در همین منطقه بنا یافته باشد. این دیوارها که جانب مقابل بالای کوه آسمائی تا نقطهٔ موقعیت برج تلویزیون نیز وجود داشتند امروز موجودیت خودرا از دست داده‌اند. ارتفاع این دیوارها در جایی ۳ متر و در جایی نظر به موقعیت کوههای آن تا پنج متر می‌رسد و قسمت نهائی دیوارها باکنگره‌ها و اشکال تزیناتی خاتمه یافته‌اند و در وسط دیوارها سوراخهای ترصدی وجود داشته‌است.(ش. ۱ - ۵)

ـ مقبرهٔ ظهیرالدین محمد بابر:

در بارهٔ کارنامهٔ خانوادهٔ بابریها مبنی بر اعمار ساختمانها و غرس باغها تفصیلاتی صورت گرفت. شخص ظهیرالدین محمد بابر با دلبستگی خاصی که نسبت به کابل

داشت وصیت نموده بود که جنازهٔ اورا به کابل انتقال دهند و در محوطهٔ باغ ساخت خودش موسوم به (باغ بابر) مدفون نمایند، با رعایت این وصیت بازماندگانش در سال ۹۳۷ هجری زمانیکه بابر در هندوستان وفات نمود، میت اورا به کابل آوردند و در دامنهٔ جنوبی کوه شیردروازه در سمت بالایی باغ دفن کردند. از آن به بعد چندین بار مقبرهٔ بابر که در اثر حوادث گوناگون تخریب شد، دوباره با سبکها و روشهای گوناگون احیاء و مرمت شده‌است و در جنگهای اخیر مجدداً در قاموس انهدام خفته‌است. در کنار چپ آرامگاه بابر پسر محبوب وی میرزا هندال (هندگرفت) آرمیده‌است. وی در سال ۹۲۴ هـ ق در کابل متولد گردید. میرزا هندال در عهد سلطنت همایون چندین بار به امارت بلخ و بدخشان و قندهار منصوب شد و بالاخره در شب یکشنبه ۳۱ ذی‌القعده ۹۵۸ در چپرهار در شبخونی که میرزا کامران به اردوی همایون آورد و افغانها با وی همدست بودند، کشته شد[1].

مزار میرزا حکیم برادر اکبر و پسر همایون که در ۹۹۳ هجری در کابل پدرود گفته و لوح مزار آنرا به امر جهانگیر در سال ۱۰۱۶ نصب کرده‌اند، در آن چنین آمده‌است: «به فرمودهٔ ابوالمظفر نورالدین محمد جهانگیر پادشاه غازی ابن حضرت جلال‌الدین محمد اکبر پادشاه غازی لوح مرقد میرزا محمد حکیم ابن جنت‌آشیانی همایون پادشاه غازی صورت اتمام پذیرفت. سنهٔ دوم جلوس جهانگیری ۱۰۱۶»[2].

آرامگاه رقیه‌سلطان‌بیگم در آفتاب‌برآمد ترنبت بابر یک مرتبه بلندتر از آن واقع شده. رقیه دختر میرزا هندال و زوجهٔ بزرگ شاهنشاه مغول جلال‌الدین اکبر می‌باشد. اکنون سنگ بسیار زیبا و نفیس بر روی مزار رقیه موجود است که در سطح فوقانی آن «آیةالکرسی» با خط ثلث نگاشته شده‌است. علاوه بر مقابل مذکور سه قبر دیگر نیز در جوار مزار رقیه‌بیگم معلوم می‌شود، اما کتیبه ندارند. در جانب مغرب قبر بابر قبر دیگری موجود است که از کتیبهٔ آن برمی‌آید که آن قبر نواب گوهرنسابیگم بنت فردوس آرامگاه عالمگیر ثانیست که به تاریخ ۲۷ شعبان ۱۲۰۲ جانب شمال باغ بابر خارج از باغ رواقی از خشت پخته تا هنوز باقی مانده و در یک طرف آن دو سه سنگ

۱/ استاد خلیلی آرامگاه بابر، بدون تاریخ. کابل ص ۳۸-۳۷.

۲/ همانجا. ص. ٤٤

شکسته موجود است که درست خوانده نمی‌شود.

-زیارت سخی:

در دامنهٔ غربی کوه آسمایی در شرق دانشگاه کابل در محلی موسوم به جمال مینه دو گنبد نیلی بر فراز ساختمان بلند وسپیدی نظرربایی میکند. این ساختمان که در محوطهٔ وسیعی در حاشیهٔ قبرستان بزرگ اخذ موقع نموده‌است، در وسط آن مقبره‌یی موقعیت خاصی‌را احراز نموده‌است. داخل ساختمان با کلمات و نوشته‌ها و تزیینات گچی و کتارهٔ فلزی فضای روحانی‌را تمثیل می‌کند و نمای بیرونی آن قسماً صاف و ساده به نظر می‌رسد و در داخل آن دیگ مسی در جوف زمین قرار داده شده‌است.

برخی به این عقیده‌اند که ساختمان مذکور نظرگاه حضرت شاه اولیا علی بن ابیطالب (ک) می‌باشد. عدهٔ دیگر چنین می‌پندارند که اینجا به احترام و افتخار خرقهٔ مبارکهٔ رسول اکرم (ص) که در بالای سنگ شق شده در جوار زیارت گذاشته شده بود، بنیاد گردیده‌است، زیرا خرقهٔ مطهرهٔ حضرت پیامبر اسلام توسط اویس قرنی اول به یمن برده شد و از آنجا به بخارا انتقال یافت و بعد در اثر جنگها بین امرای محلی بدخشان و امیران بخارا این خرقه به بدخشان آورده شد و در کنار درهٔ جوزون فیض آباد ساختمانی اعمار نمودند و خرقه‌را در آنجا نگهداری می‌کردند، در سنگ نقرشدهٔ خرهٔ مبارکه فیض آباد (شهرجوزون) که هنوز است چنین می‌خوانیم:

خرقهٔ پاک سیید عربی
می‌دهد از ریاض جند یاد
در هزار و صد سه از هجرت
محمل او به جوزوگون افتاد
جوزگون گشت لایق این فیض
زآن سبب نام گشت فیض آباد

تا اینکه احمد شاه درانی قصد انتقال آنرا به قندهار نمود و مردم فیض آباد مقاومت نمودند، شاه قسم یاد کرد که از فلان سنگ در بیرون شهر آنرا پیشتر نبرد. زمانیکه به محل سنگ رسید آنرا بر شتری بار نمود و بدین گونه رهسپار قندهار گردید. به همین خاطر میعادگاه شاه‌را بر کرانهٔ راست شهر فیض آباد به نام «سنگ مهر»

مسمی نموده‌اند. شاه زمانیکه به کابل رسید، یک یا دو شب خرقه مبارکه‌را در زیارت سخی واقع دامنهٔ علی آباد بالای سنگ شق شده نهاد و بعد از آن به قندهار انتقال کرد.

ـ مقبرهٔ تیمورشاه درانی:

تیمورشاه فرزند احمدشاه درانی در حقیقت مؤسس و موجد پایتخت معاصر افغانستان (کابل) است. او بود که پس از مدتها انزوا و رکود کابل‌را مجدداً حیثیت شهر مرکزی کشوررا بخشید و ادارهٔ زمام امور کشوررا به اینجا آورد. پس از مرگ او در سال ۱۲۰۷ پسرش شاه‌زمان پدر خودرا در محوطهٔ چهارباغ قدیم و باغ عمومی که جای آنرا در حال حاضر مکتب عایشه درانی و جادهٔ مندوی گرفته‌است، دفن نمود و بر فراز آن ساختمانی‌را در پلان هشت ضلعی اعمار نمود. هرچند این ساختمان که ساحهٔ بالاتر از حد یک مقبره‌را به خود اختصاص داده در روی کار و اشکال معماری بسیط و ساده جلوه می‌کند، اما پلانها و تراشها و تفاصیل ساختمانی آن از ویژگیهای مهندسی بهره‌ای دارد. بنابر روایت برخی از سال‌خوردگان کابلی از جمله جناب صالح‌محمد پرونتا در اثنای کندن تهدابهای این ساختمان گورهایی پدیدار گردیدند که در آنها اسکلیتهای قوی و نسبتاً طویل انسانها دیده می‌شد که باستان‌شناسان آنهارا اجساد مردگان آریایی (باختری) دانسته‌اند که این خود تاریخ کابل‌را بیشتر جالب و خواندنی می‌سازد.

صاحب کتاب احمدشاهی می‌نویسد: «تیمورشاه‌را در زمینی که قریب شهر کابل است مدفون ساختند. الحال ۱۲۶۲ ق مقبرهٔ رفیع بنا نهاده‌اند، مقبرهٔ اصلی‌را در منزل تحتانی (دخمهٔ اول) و اصطلاح امروز تهکوی قرار داده و در منزل اول بر حسب عرف معمول ساختمان قبر نمای (ماکت) که با عین سکه و شمایل شباهت میرساند، نیز اعمار نموده‌اند».

پس از وفات تیمورشاه برخی از افراد خانواده سدوزایی‌را که در کابل وفات نموده‌اند، منجمله شاه شجاع فرزند تیمورشاه در حوالی این آرامگاه به خاک سپرده‌اند. باغ شاه تا زمان سلطنت امیر عبدالرحمان‌خان آباد بوده اما امیر یک قسمت آنرا برای سردار شمس‌الدین خان که نائب شهزاده حبیب‌الله‌خان بود، بخشیده و قسمت دیگر آن نیز به دسترس درباریان قرار داده شد و بالاخره امروز قسمت

محدودی به نام پارک تیمورشاهی در سمت شرقی باغبان کوچه باقی مانده‌است. تزیین مجدد پارک و در آوردن مقبره مطابق شرع شریف به حالت اصلی آن و به نمایش قرار دادن آن چون ساحهٔ فرهنگی شهر ممارست جدی و اقدام فوری‌را نیاز دارد.

ـ قصر دارالامان

ساختمان مجلل و باعظمتی که بالای تپه‌ای در جنوب کابل اخذ موقع نموده و در همواریها باغ خوش آب و هوایی‌را به دور خود دارد و مظاهر فرهنگی معماری و مدنی یک کاخ شکوهمند غربی‌را در خود دارد، این قصر نخستین ساختمان مربوط به دورهٔ امانی در منطقهٔ دارالامان است که به منظور تغییر مزکریت اداری شهر کابل در منطقه دند چهار دهی اعمار گردید. این ساختمان مجلل در سه طبقه از مواد عصری چون خشت پخته، آهن کانکریت، با سقف آهن پوش توسط مهندسان آلمانی طراحی و تطبیق گردیده که مصارف هنگفت اقتصادی‌را در بر داشته‌است، موجودیت دفاتر و شعبات و تأسیسات مدنی آن سبب گردید تا همواره مقر دفاتر بااهمیت دولتی و وزارتخانه‌ها و گاهی هم مقر فرماندهی اردوی افغانستان (وزارت دفاع) بوده‌است. در آن تالار بیضوی‌شکلی در طبقه سوم وجود داشت که می‌توانست محافل و گردهماییهای بزرگ رسمی‌را در خود جای دهد. باتأسف فراوان حوادث فراوان ـ یاسی نظامی بر کشور در حال حاضر اورا به لانه کلاغی دودزده و سوخته مبدل نموده‌است که مرمت مجدد آن معنی احیای افتخارات از دست رفتهٔ کابل‌را دارد، که روزی با قصرها و باغهای جهانشمول خود شهر افسانه‌یی و قصه‌ها و رازها بوده‌است. (ش - ٦)

ـ قصر تپه تاج بیگ:

این قصر به نام محل موقعیت خود (تپه تاج بیک) مشهور شده‌است و یکی از کاخهای بسیار عالی‌شان و بیش‌بهای شهر کابل به حساب می‌رود که تاریخ ساختمان آن با قصر دارالامان تفاوت زمانی کمتری دارد. حضور دایمی آن بر تارک تپه‌های غرب کابل اورا در برابر انظار مردم این بخش شهر قرار داده و این حالت اورا در

مقایسه با منظرهٔ کلی شهر بیشتر ممتاز گردانیده‌است و از لحاظ ارزشهای معماری و هنری نیز عظمت یک کاخ سلطان‌نشین‌را در عناصر تزییناتی و طراحی پلانی خود تمثیل می‌نماید. در زمان حضور ارتش شوروی در کابل یگانه نیروی ضربتی آنان به نام اردوی چهل در همینجا جابجا بود و از همینجا شهر کابل‌را نظارت می‌کردند رمز و راز ستیزهٔ مردم کابل‌را علیه استیلا گران زمان مثل سنگ وگل و خاک قلعه بالاحصار در خود پنهان دارد. (ش - ۷)

ـ قصر چهلستون:

این قصر در محوطهٔ سرسبز شرقی دند چهاردهی بالای تپه‌ای ساخته شده بود که با عظمت و زیبایی خود امتیازات بیشتر داشت و مردم نام منطقه وسیعی‌را در خط‌السیر آنجا به نام چهلستون نامیده‌اند. این قصر بیشتر به حیث مهمانخانهٔ دولتی مورد استفاده قرار می‌گرفت و اکثراً شاهان و رؤسای دول متحابه که به مهمانی کابل می‌آمدند در همین قصر اقامت می‌نمودند. قصر در مقابل منظرهٔ جالبی نظرربایی می‌کرد و در اطراف خویش باغ و پارک مجللی داشت و مردم شهر کابل در اکثر اوقات سال از باغ آن به حیث تفریحگاه استفاده نموده و مخصوصاً در بهار و تابستان در ایام جمعه و روزهای تاریخی بدانجا دسته دسته می‌رفتند و از آب و هوای معطر آن بهره می‌جستند.

قصر زیبای چهلستون مدتی مقر مخالفین دولت اسلامی بود و متأسفانه در اثر ادامهٔ جنگهای مخرب و پیهم در این منطقه فعلاً نشانه‌ای از آن باقی نمانده‌است. تا به حیث یک ساختمان تاریخی مورد احیا و بازسازی قرار گیرد، اما کاری که می‌تواند ویرانی و برهم خوردن عظمت گذشته آنرا جبران نماید همانا احیای باغ و اعمار مجدد مهمانخانهٔ دولتی در آنجا می‌باشد زیرا آب و هوای چهلستون و مناطق سبز اطراف آن ایجاب می‌نماید تا از این مظاهر زندهٔ طبیعی در غنامندی جمال و زیبایی و تشکل مدنی آیندهٔ آن استفاده به عمل آید. (ش - ۸)

ـ قصر باغ بالا:

ساختمانی که با برجهای کم‌ارتفاع، گنبد و منارهای کوتاه و قوس و کمانهایش

بالای تپه باغ بالا در مجاورت هوتل انترکانتی‌ننتال در کارته پروان (در جنوب غرب کابل) جلب توجه می‌نماید. این ساختمان مجلل که محتوای دلنشین داخلی‌اش با ارزشهای اقلیمی و طبیعی بیرونش با هم بافت و پیوند هنری یافته‌است در زمان امیر عبدالرحمن‌خان ساخته شده و در زمانه‌های جداگانه کاربردها و استفاده‌های متنوع از آن صورت گرفته‌است. تا اعمار ارگ شاهی به حیث مقر پادشاه و قصر سلطنتی مورد استفاده قرار داشت. بعدتر به حیث مهمانخانه دولتی درآمد، زمانی موزه آثار تاریخی و باستانی کابل بود و مدتی هم متروک و بدون استفاده باقی ماند. با این که این قصر شکوهمند بالای تپه و باغ دلفریب و در مجاورت تاکستانها و فراز و فرود طبیعت خوشمنظر قرار گرفته‌است، یگانه منطقهٔ تفریحی شهریان کابل محسوب می‌گردید. با اعمار بند قرغه و کشیدن جوی آب به منطقه باغ بالا، اهمیت این ساحه به خصوص قصر باغ بالا حایز اهمیت فراوانی گردید و شادابی و طراوت گل و سبزه هر شام و صبح دلدادگان ملاحت و زیبایی‌را در جاده‌های آن رهنمون می‌گردانید. همزمان با این تحول نشاط‌انگیز ساخمان قصر مورد ترمیم قرار داده شد و حوض آب‌بازی آن احیاء گردید و به نام رستورانت باغ بالا در خدمت شهریان و مهمانان کابل قرار داده شد. در حال حاضر یگانه جایگاهی که از گزند حوادث کمتر آسیب دیده و مایه دلخوشی و آبادانی شهر است همانا باغستان ناژو و سروستان و ارغوانزار و تعمیر قصر باغ بالا می‌باشد. (ش - ۹)

ـ قصر ارگ:

کامپلکس ساختمانی ارک شاهی و در حال حاضر قصر ریاست جمهوری افغانستان در ساحه دو صد جریب زمین برابر با (۴۰ هکتار) در مرکزیت شهر کابل موقعیت دارد. مفکورهٔ اعمار همچون کامپلکس بزرگ معماری و ساختمانی پس از ویرانیهای مراحل اول کاخ چهلستون و قصر بالاحصار با احراز مقام سلطنت توسط امیر عبدالرحمن‌خان مطرح گردید و با اعمار قلعه مستحکمی به دور باغ وسیع و شادابی بنای ساختمان ارک سلطنتی افغانستان‌را گذاشت. این قصر طبق سنن معمول آن وقت که با دیوارهای عظیم کنگره‌دار با تیرکشها و سایر عناصر نظارتی و دیدبانی مجهز بود، محاط گردید و خندقی در اطراف دیوار احاطهٔ آن بر رسم قدیمیان که

محتوای دفاعی دارد، حفر گردید که همیشه پر از آب بود، در چهار گوشهٔ این دیوار عریض چهار برج زیبا در هیئت پلان دایروی با راهروی‌ها و پناهگاه‌های مغلق و بالای آن ساختمان آهنپوش‌بامخروطی تیرکشهای توپ و سایر وسایل نظامی معمول آن وقت اعمار گردیده‌است. قسمت تحتانی این برجها که دارای پلان دایروی می‌باشد، پس از یک میلان زیبا توسط ساقه‌ئی متناسبی به ساختمان مخروطی متوصل می‌شود و این میلان‌را با پارچه‌های نازک سنگ (ابرک) پوشانیده‌اند که دید آن‌را خیلی جالب ساخته‌است. در داخل این محوطه ساختمانهای فراوانی ضمن جاده‌ها، پارکها و باغها ساخته شده‌اند. این ساختمانها نظیر قصر گلخانه (دفتر شاهی) اکنون دفتر کار رئیس جمهور، حرم‌سرای موضع رهایشی عمله و فعله تشکیلات ارک، مسجد شکوهمند ارک به نام کوتی باغچه، خزانهٔ گدام اسلحه، قطعات محافظ، محبس، آشپزخانه، گدامهای مواد خوراکه، دفاتر اداری و امثال آن جابجا گردیده‌اند. در ساختمانهای کمربندی برون از آن، گارد ریاست جمهوری، میدانهای تعلیمی و ساحات تزئیناتی سبز موقعیت دارند.

در جوار دروازهٔ بزرگ شرقی ساختمان مجللی به منظور ملاقات شاه با مردم و رعیت و تدویر مجالس ملی به نام قصر سلامخانه به صورت طولانی و یک‌منزله اعمار گردیده‌است که مدتی مجلس ولسی جرگه در آن تدویر می‌یافت و تمام جمع آمدها و جرگه‌های بزرگ ملی در همین تالار تدویر می‌گردید. در هر دوره الحاقیه‌ها و ساختمانهای جدید در این محوطه افزود گردیده و تعدیلاتی در آنها رونما گردیده و تشکیلات ارک‌را در هیئت یک مجموعه بزرگ معماری با اهمیت خاصی روبرو نموده‌است. در قسمت شرقی این احاطه و در داخل باغ بزرگی عمارت شکوهمند قصر دلکشا و قصرهای به نام نمبریک و نمبردو بعدها ساخته شده‌است که مقر استقامت روزمرهٔ رؤسای جمهوری افغانستان بودند. ساختمانهای این مجموعه هر کدام بالنسبه درخور تحقیقات و بررسیهای جداگانه‌اند. (ش - ۱۰)

ـ قصر دلکشا:

این ساختمان دو طبقه‌ئی زیبا که از صنعت و سلیقهٔ خاص معماری بهره‌مند است در داخل باغ بزرگ ارگ ساخته شده و باکوچه‌باغهای پرجلال مملو از نسترن و مرسل

و بته‌های زینتی با سایر عمارات ارگ اتصال می‌یابد. قبلاً دفتر کار شاه و محل پذیرش و ملاقاتهای رسمی با زعما و سران کشورها و مهمانان دولتی بود و مراسم رسمی دیدارها و صحبتها با رجال و شخصیتهای ملی و بین‌المللی در تالارهای آن برگزار می‌گردید. تالار ورودی آن با داشتن ساحات متعدد انتظار و صحبتهای جداگانه، فیل‌پایه‌های ضخیم و مدور و منقوش و سقف باز آن تا ارتفاع سه منزل که دارای علایم گچبری، نقاشی است و از آن جا نور و روشنی به داخل قصر فواره می‌کند، دارای فضای رمانتیک و افسانوی است. این عمارت باشکوه تابلوهای منحصر به خود و عناصر دیکوری و تزییناتی‌را تا چندی پیش به حد یک موزیم در خود انباشته داشت که هر کدام زبان گویای هنر معماری، نقاشی، حجاری و نجاری بودند. این قصر با آغاز سلطنت امیر حبیب‌الله‌خان اعمار گردید و متأسفانه بسیار زود در تشنج و بحران دورهٔ امانیه و بعد از آن مورد تاراج قرار گرفت و پس از آن مجدداً ترمیم گردید. در فاصلهٔ تقریباً صد متری آن به سمت جنوب برج باعظمتی قد برفراشته‌است که به نام (برج ساعت) مشهور است و از اهمیت خاص مهندسی برخوردار می‌باشد، که بیان ظرافت هنری آن مستلزم تحقیق جداگانه می‌باشد. در سمت شمال‌ غرب این قصر دو ساختمان دیگر که به صورت عصری هر کدام با حویلی و ساحه‌های جداگانه در دو منزل اعمار شده‌اند به نام قصر شمارهٔ یک و دو نام گرفته‌اند و دارای باغ آراسته با درختان زینتی متنوع و حوضهای آب‌بازی می‌باشند. (ش - ۱۱)

- قصر شاه‌بوبوجان:

این قصر از ساختمانهای دورهٔ امانی بوده و با قصر سلام‌خانهٔ ارگ شاهی، عمارت کوتی‌باغچه، قصر مجلل دارالامان همزمان ساخته شده‌است. به همین سبب علایم هنری و سبک معماری مشابه دارند. قصر شاه‌بوبوجان به همسر سردار حیات‌الله‌خان برادر غازی‌امان‌الله‌خان منسوب است. این قصر در جناح غربی پارک شهرنو و در سمت شمالی وزارت امور داخله در میان کوچه‌های فرعی موقعیت داشته و در پیش روی خود باغ نسبتاً بزرگی هم دارد. این قصر که در دو منزل و سه دروازهٔ ورودی جداگانه ساخته شده دارای اتاقهای بزرگ محفلی و مهمان‌داری، اتاقهای خاص

شهزادگان، عمله و فعلهٔ دربار، سالونهای پذیرایی و ملاقاتها با مهمانان دولتی می‌باشد. ورودی مرکزی آن با سالون مدور و نسبتاً بزرگ و فضادار که تا پوشش نهایی بام باز می‌باشد، فضای آنرا بیشتر دلنشین و پذیرفتنی بار آورده‌است. در زینه‌های آن از سنگ مرمر سفید، سنگهای گزک سیاه و کتاره‌های چوبی شیشم و چارمغز استفاده به عمل آمده و داخل اتاقها با گلبرگهای گچی مزین می‌باشد. روی کار شرقی و غربی آن که به صورت طولی از شمال به جنوب امتداد یافته‌است نیز دارای اشکال حجمی و خطی هندسی و هنری می‌باشد. که بازگوکنندهٔ هنر معماری افغانستان در اوایل سدهٔ بیستم میلادی به شمار می‌رود. در سالهای اخیر بخشی از آکادمی علوم افغانستان در آن جابجا گردیده بود. احیای مجدد این قصر از امانت و وجیبهٔ ملی و تاریخی نهادهای فرهنگی مربوطه خواهد بود.

ـ قصر ستور:

ساختمان دلنشین طولانی که از شمال به جنوب در محوطهٔ پارک قشنگ و باغ سرسبز وزارت خارجه با اشکال غنی و رویکارهای جالب خود جلب توجه می‌نماید، به نام کوتی ستور یا قصر ستور یاد می‌گردد. این عمارت شاندار در بین کامپلکس ساختمانی ارگ ریاست جمهوری و شورای وزیران واقع گردیده و از مدت بیشتر از هشتاد سال روابط و پیوندهای سیاسی و فرهنگی و دیپلوماتیک افغانستان‌را با کشورهای خارجی به نام مقر وزارت خارجه سازمان داده‌است. در سال ۱۳۴۰ با این که تشکیلات وزارت خارجه افزایش یافت در عقب آن به جهت شرقی عمارت بزرگ پنج طبقه‌ای دیگری که از سنگ مرمر سفید استر شده‌است، به نام قصر مرمرین وزارت خارجه ساخته شده‌است. با اینکه این ساختمان مطابق ضرورتها و معیارهای عصری از مواد ساختمانی و تزییناتی عصری ساخته شده‌است، اما نتوانست نقش هنری و اداری ساختمان قصر ستورزا کاهش دهد و این کاخ شکوهمند چون گنجی در میان مخروبه‌های حوادث کابل دل و دماغ اهل ذوق و هنررا نیرو و شادابی می‌بخشد.

ـ قصر گلخانه صدارت:

این قصر که از لحاظ محتوا و فورم دارای صنعت و امتیازات بیشتری است در

داخل باغ وسیعی در شمال ارگ ریاست جمهوری موقعیت دارد، در آن مقر کار صدر اعظم یعنی حکومت افغانستان جابجا گردیده‌است. در اطراف آن ساختمانهای فراوانی ساخته شده و یا در حال ساختمان قرار دارند، اما مرکزی‌ترین ساختمان تعمیر قصر گلخانه به شمار می‌رود. (ش ۱۲)

ـ مسجد جامع پلخشتی:

این مسجد که گنجایش بیشتر از دو هزار نمازگزاررا دارد، در ساحل جنوبی دریای کابل در یکی از مزدحم‌ترین نقطهٔ شهر در امتداد جادهٔ نادر پشتون به سوی آبدهٔ میوند (سپاهی گمنام) اعمار گردیده‌است، مسجد نامبرده چون پلی هنر معماری‌را در دو سوی زمان با رعایت سبک مهندسی کلاسیک و مدرن با هم پیوند داده‌است، تعدد و تشابه قطعات متوالی و عناصر دیکوری هندسی فضای داخلی آنرا معنویت خاصی بخشیده و عظمت آنرا به پایهٔ مساجد مهم کشورهای اسلامی رسانیده‌است، نمای بیرونی آن باکاربرد سنگهای تزئیناتی و نقش و نگار حجمی و شکلی در میان محوطه سنگفرش شده از مرمر سفید با مناره بلند و گنبد لاجوردینش از یک مسجد عصری سخن می‌گویند. این مسجد در اول به سبک و سیاق معماری اسبق ساخته شده بود اما با ملاحظهٔ این که در مرکزی‌ترین نقطهٔ آمد و شد مردم قرار گرفته و تعداد نمازگزاران آن مخصوصاً در ایام جمعه و اعیاد فزونی می‌یابد شهرداری کابل در سالهای ۱۳۴۵ به تجدید و توسعهٔ صحن آن پرداخته و اهمیت آنرا در متبارز نمودن ارزش مدنی و فرهنگی شهر کابل برجسته نمود. (ش - ۱۳)

ـ مسجد شاه دوشمشیره (رح):

این مسجد که در دو طبقه اعمار گردیده بیشتر ممثل هنر ملی ما در کلیه عرصه‌های ساختمانی چون (طرح و اعمار، گچ‌بری، نجاری و حجاری) می‌باشد، طرح سقف سطحی آن از چوب با اجرای آن توسط هنرمندان داخلی و گنبد و منارهای غیرعادی این مسجد شریف استعداد و توانائی هنری مردمی‌را به تمثیل می‌آورد. به گفتهٔ جناب صالح محمد پرونتا این مسجدرا در اول مادر امان‌الله‌خان بنیاد نهاد و در ساختمان آن یک لک روپیه مصرف گردید. چون این مبلغ در آن وقت پول گزافی بود بنائاً مردم

نام مسجدرا به نام (مسجد لکی) گذاشتند و برخی از اصلاحات دوره امانی چون سوادآموزی و مشاوره با مردم در سالون همین مسجد برگزار میگردید و بعدها نام این مسجد شریف‌را به احترام ایثار و جانبازی فرهیخته مرد اسلام حضرت لیث بن قیس بن عباس یعنی نواسهٔ عموی حضرت رسول اکرم (ص) بود که در حدود سال ۸۲ هـ ق در جنگ در کابل شهید شده و در این محل دفن گردیده‌است، گویند که در هنگام جنگ دشمن‌را با هر دو دست خود ضربه می‌زد و می‌جنگید. از این رو آن مرد جسوررا به نام شاه دو شمشیره یاد کرده‌اند و محل مذکوررا نیز به نام شاه دو شمشیره مسمی نموده‌اند، زیارت شاه دوشمشیره (رح) در مقابل مسجد به سمت شمال آن بالای صفه‌ای به صورت مدور و پایه‌های تزییناتی برجسته موقعیت دارد. (ش - ۱۴)

ـ مسجد عیدگاه:

مسجد شریف عیدگاه که دارای طول زیاد است با تکرار و تناوب کمانها و پایه‌های پرنقش و نگار و اشکال گچی داخلی و خارجی خود از اهمیت بزرگ هنری برخوردار است. اعلان جنگ استقلال علیه انگلیس از محراب همین مسجد مبارک توسط شاه امان‌الله‌خان صادر گردید. این مسجد که بیشتر در ایام عید و جمعه مراجعت‌گاه صدها هموطن مسلمان ما بر علاوهٔ شاهان و مسئولان امور کشوری و لشکری بود، در صحن خود پارک و باغ زیبایی داشت که توسط دیوار زیبا و چند محل ورودی که دارای ساختمان هنری و مخصوص بودند از جادهٔ عمومی مجزا می‌گردید، اما با تأسف فراوان دیوارها و ورودیهای بااهمیت ان با پارک و باغ محوطه یکجا در سال ۱۳٦۲ توسط عناصر ناباب و فرهنگ‌ستیز حاکم بر شهر دچار انهدام گردید و جایش اسفلت‌کاری شد. (ش - ۱۵)

ـ طاق ظفر پغمان:

در میدان چندل بائی پغمان صیفیه زیبایی وجود داشت و در آن ساختمان دلنشینی نظربایی می‌کرد که به نام طاق ظفر مسمی است. از زیر رواق آن قبلاً راه ورودی به سوی پغمان میگذشت. این طاق کماندار آبدهٔ شهدای راه آزادی و یادگار پیروزی ملت شهیم افغانستان علیه استیلا گران انگلیس بوده و پس از اعمار آن برای چند سال

متوالی سالگره جشن استقلال در همانجا برگزار می‌گردید. این آبده با آن که بر رسم تقلید از آبدهٔ پیروزی روم و پاریس اعمار گردیده‌است، در عین سادگی از تمرکز و نفوذ هنر مهندسی بهرهٔ فراوان برده و اشکال حجمی و سطحی (نقش) آن درخور توجه عمیق هنرمندان و طراحان این عرصه می‌باشد. در کتیبهٔ آن که در لوح سنگ سفید مرمر بر پیشانی طاق حک گردیده بود، این متن خطاطی و کندنگاری شده بود: «به تقدیر مظفریت و تذکار جانبازیهایی یگانه نخبه آمال افغانستان و قهرمان قوم‌پرست و باوجدان الغازی الاعظم اعلیحضرت امیرامان‌الله‌خان که از بدو جلوس خود جهت تحصیل حیات باشرف و امحای زندگانی منفور ملت عزیز خود اعتصام آزادی مغصوبه و استر داد حقوق مشروعه جامعهٔ افغان‌را به عهده غیرت گرفته متعاقباً در سایهٔ جدیت عزم و قیام فوق‌العاده خویش تا ۲۸ اسد ۱۲۹۷ هجری قمری استقلال نامهٔ افغانستان‌را حصول نمود. این بنای مفتحزت احتوا که شاهد بعث بعد الموت‌مان است در صیفیهٔ پغمان مینو نشان به نام طاق ظفر بنیاد کرده شده و اسمای سربازان در حواشی آن ثبت گردیده‌است».

این طاق که مایهٔ افتخار آزادی و نشانهٔ انگشت هنرمندانه طراحان ملی بود، با تأسف در آستانهٔ سالهای جهاد علیه اشغال روسها شدیداً صدمه برداشت و هویت اصلی معماری و هنری‌اش زایل گردید، با آنکه چند بار مورد توجه و مرمت قرار گرفت، در حال حاضر دیدهٔ بیننده‌را با سرشک اندوه همنشین می‌گرداند. این آبده که در تفرجگاه تابستانی کابلیان اعمار گردیده‌است، بایست به احترام آزادی و یادبود اردوی باشهامت افغانستان در جنگ علیه دیو استعمار کهن مجدداً به حالت اصلی خود احیا گردد و بهتر خواهد بود تا افتخار رزم و پیکار ملت ما در جهاد پسین علیه متجاوزین در مجاورت آن نیز قامت برافرازد. (ش - ۱۶)

ـ مقبرهٔ امیر عبدالرحمان‌خان:

یکی از شگفتیها و شهکارهای معماری ملی ما در شهر کابل همین آبدهٔ زیبای تاریخی است که در قسمت شمالی پارک مرکزی شهر موسوم به پارک زرنگار با گنبد برجسته و منارهای متعدد کوچک و کم‌ارتفاع اخذ موقعیت نموده‌است. امیر عبدالرحمان‌خان در سال ۱۳۸۰ هـ خ. درگذشت و در همین جا که به نام باغ بوستانسرا

شهرت داشت مدفون گردید. همچنان آرامگاه سردار حیات‌الله‌خان و سردار عبدالمجیدخان در احاطهٔ آن از سنگ مرمر ساخته شده‌اند و مقبرهٔ خواجه دوست‌خاوند یکی از رجال خبیر دورهٔ بابر در حاشیهٔ غربی این پارک در محوطهٔ ساختمان هژده طبقه‌ای (مخابرات) موجود است. اتاقهای این عمارت که بحال یک موزیم آثار نفیس چون آثار خطاطی و گرافیک مناسب است، متأسفانه دیریست مأموریت قرارگاه نظامی یافته‌است. در هر حال بایست مسئولین محترم امور فرهنگ و شهرداری به منظور حفظ و نگهداشت بهتر آن، این ساختمان‌را به موزیم آثار نفیسه درآورند. (ش - ۱۷)

- برج شهرآرا

با انتقال پایتخت از قندهار به کابل در سال ۱۱۸۶ تعدادی از معماران و مهندسان ساختمانی در رکاب دولت تیمورشاه به کابل نیز آمدند و به شهرسازی کابل به حیث مرکز عمدهٔ کشور پرداختند که سرپرستی این گروه معمار و شهرسازرا مرادخان که فعلاً محله‌ای به نام او (مرادخانی) در کابل مشهور است، به عهده داشت. از جمله ساختمانهای این گروه معماران در کابل زیارت عاشقان و عارفان (ع) تمیم جابر انصار (رح) مسجد نورالاسلام (مسجد چوب‌فروشی) می‌باشند. این معماران در هرات و جلال‌آباد، تاشقرغان و بعضی جایهای دیگر عمارات باشکوهی ساخته‌اند.

زمانی که امیر عبدالرحمان‌خان نتایج کار معماران‌را در باغ جهان‌نمای تاشقرغان مشاهده نمود، آنهارا به کابل فراخواند و طرح عمارت موسوم به برج شهرآرا، قصر باغ بالا، مهمانخانهٔ ولایت (مهمانخانهٔ کابل) تعمیر ارگ سلطنتی و غیره‌را توسط آنها اعمار نمود. گویند در این دوره هنوز سمنت کاربردی در امور ساختمان نداشت، بنائاً امیر هدایت داد که از سفیدی تخم مرغ در تهیهٔ مصاله ساختمانی استفاده نموده و زردی آنرا کارگران بخورند. عمارت تاریخی برج شهرآرا در همین وقت بر فراز تپهٔ موسوم به «تپهٔ ماران» در حاشیهٔ شمالی شهر کابل ساخته شد. پلان ساختمانی آن در هیئت شش‌ضلعی مطرح گردیده و نمای بیرونی آن یک ساختمان سه منزله‌را با خطوط درشت و برجسته، افقی و عمودی در سطح هر منزل نشان می‌دهد که در منزل اول و دوم تاقنماهایی در داخل خطوط مستطیلی حاشیه‌بندی شده‌اند. در قسمت تحتانی این

تاقنماها اشکال روشندان‌نماها دیده می‌شوند که قسمتی از آنان به وسیلهٔ شبکه‌های چوبی و گچی تزیین گردیده‌اند. در منزل سوم بر بالای پایه‌های زینتی نازک قوسهای نوگ‌تیز (رمانتیک) به چشم می‌خورند که به صورت متناوب در هر سطح آن سه طاق جابجا گردیده‌اند. قسمت فوقانی این تاقها با اشکال گچی به خطوط کمربندی برجسته‌ای انتها می‌یابند که در بالای آن نواری از اشکال گچی در بین دو خط برجستهٔ افقی و موازی حاشیه‌بندی گردیده‌اند. در قسمت نهایی برج که به بام می‌انجامد توسط خرند (پراپت) سه مرحله‌ای انجام کاررا اعلام می‌دارد. این ساختمان پس از رکود طولانی که صدماتی برداشته بود، در سال ۱۳۶۲ توسط متخصصان باستان‌شناسی افغانستان احیا و مرمت گردید[۱].

ـ مینارهای نزدیک قصر دارالامان:

در انتهای جادهٔ دارالامان در مقابل ساختمان باشکوه قصر دوپایهٔ سنگی با مقطع مربعی در دو سمت سرک اساسی جابجا شده‌اند که به احترام یادبود از شخصیتهای فداکار کشور در آستانهٔ جنگ با انگلیس اعمار گردیده و نامگزاری شده‌اند که در پایهٔ این دو مینار در کتیبهٔ سنگی آنها چنین حک شده‌است: «در مینار سمت چپ جاده (به یادگار شهدای راه استقلال وطن داودشاه‌خان ولد میرغلام‌خان معاون کندک مشرکه در محاربهٔ ۱۲۹۸ جان عزیز خودرا برای حصول زندگانی هموطنان تقدیم کرده‌است».

در مینار سمت راست جاده «به یادگار شهید راه استقلال وطن احمد جانخان معاون کندک مشر ولد محمدعلی‌خان کلانتر که در محاربهٔ استقلال ۱۲۹۸ جان عزیز خودرا برای حصول زندگانی هموطنان قربان کرده‌است». این دو مینار از لحاظ شکل و ساختمان با هم شباهت کامل دارند. (ش - ۱۸)

ـ مینار عبدالوکیل‌خان:

این مینار به یادبود شهید جنرال عبدالوکیل‌خان نورستانی در چارراه دهمزنگ از

۱. مجلهٔ باستان‌شناسی، شمارهٔ ۲، سال پنجم، ۱۳۶۲. کابل، ص. ۶۱.

سنگ ساخته شده و در چهار جهت خود رواقها و کمانها داشته و با ساختار مخروطی‌شکل انجام یافته‌است، ارتفاع آن حدود شش متر می‌باشد. (ش - ۱۹)

ـ مینار علم و جهل:

بر فراز تپهٔ سنگی کم‌ارتفاع واقع جهت شرقی باغ وحش و در ساحل شمالی رودخانهٔ کابل میناری قامت افراخته که یادبود رهپویان راه علم (آزادی)را بر جهل (استعمار) و اسارت آیینه‌داری می‌کند، این ساختمان از سنگ بنا یافته که در هر بخش آن کتیبه‌ها و نوشته‌ها به نظر می‌رسد و توسط سنگ مرمر سفید تزیین گردیده‌است. در قلهٔ مینار چند سنگ به صورت نامرتب جابجا گردیده که صورت ناتکمیل مینار‌را می‌رساند، در پای مینار پس از اندک فاصله‌ای برش عمودی در تپه وجود دارد که در آن نامهای سپاهیان جان‌باختهٔ راه استقلال بالای سنگ مرمر حک گردیده‌است. (ش - ۲۰)

ـ مینار پل محمودخان:

این مینار در سال ۱۳۱۲ هجری خورشیدی یکدهه پس از حصول استقلال افغانستان در جهت شمالی دریای کابل در وسط جادهٔ اتصال ارک با جاده منتهی به بالاحصار به یادبود غازیان و آزادی‌خواهان کشور اعمار گردیده بود. این مینار که در سطح بالاتر از سه منزل به ارتفاع تقریباً ۱۲ متر روی قاعده پلانی شش ضلعی به قطر تقریباً پنج متر از خشت پخته و چوب باکاربرد هنر معماری و نجاری ساخته شده بود، دارای خطوط افقی و عمودی حجمی و برجستگیهای شکلی بود، هر ضلع آن پس از اکمال ارتفاع هر منزل با خطوط عمودی و افقی حاشیه‌بندی گردیده و در وسط این چوکاتها روشندانهای به شکل قوس و کمان وجود داشت. قسمت فوقانی مینار که کمتر از سه قسمت تحتانی ارتفاع داشت در هر صفحه از اضلاع خود آرمها و سمبولهای ملی و رزمی‌را نمایش می‌داد و در دو سمت شمالی و جنوبی آن ساعتهای دیواری لحظات زمان‌را به مردم شهر بازگو می‌کردند. در وسط مجوف مینار زینهٔ چوبی تا انجام مینار امتداد داشت. این مینار در اثر ادامهٔ جنگها باگذشت هر روز بیشتر زخم برمی‌داشت تا این که آخرین بقای آن در ماه ثور ۱۳۷۳ منهدم گردید. احیای مجدد

آن اسباب خوشنودی روح غازیان وراد مردان راه آزادی خواهد بود. (ش - ۲۱)

- مینار استقلال:

این مینار همانطوریکه از نامش برمی‌آید، به افتخار پیروزی رزم‌آوران و حماسه گران شمشیربدست افغانستان در جنگ ۱۲۹۸ علیه انگلیسها بنیاد گردیده‌است و به ارتفاع هشت متر در هیئت استوانه‌ای که مقطع آن در مسیر ارتفاعی کم شده می‌رود از خشت پخته و گچ در روی صفه‌سنگی بلندی که در چهار سمت آن زینه قرار دارد در وسط جاده‌ای بین ارگ ریاست جمهوری و پل محمودخان در مقابل پارک وزارت دفاع واقع گردیده‌است. در چهار گوشهٔ آن بر رسم احترام و حراست از آزادی چهار عراده توپ قرار گرفته و در سابق همواره یک نفر سرباز در موقعیت زینه‌ها پهره‌داری می‌نمود. ارتفاع آن با ساقهٔ سفید رنگ شده در بالای صفه‌ای آمیخته از عناصر تزیینی مهندسی و پارک احاطه‌وی آن در آمیخته و منظرهٔ بدیعی‌را به وجود آورده‌است. (ش - ۲۲)

- مینار میوند:

در چهارراهی جادهٔ میوند جاییکه جادهٔ شور بازار در امتداد مسجد پل خشتی جادهٔ میوندرا قطع می‌نماید، در سال ۱۳۳۷ میناری از آهن کانکریت و خشت پخته و عناصر فلزی به صورت مدور و بالدار ساخته شده بود. این آبده که به یادبود قربانیهای دشت میوند در قندهار در نبرد با انگلیسها از سوی شهرداری وقت کابل اعمار گردیده بود، خود قربانی حوادث جنگی شهر کابل گردیده و جز در تصاویر و یادها اثری سالم آن باقی نمانده‌است. (ش - ۲۳)

ط ـ باغهای قدیم کابل

کابل در گذشته‌های نه چندان دور از لحاظ کثرت موجودیت باغها و بساتین و تفریحگاهها از اهمیت ویژه یک شهر توریستی (جهانگردی) برخوردار بوده‌است. در مورد شناسایی مفصل تمام باغهای کابل بحث جداگانه و درخور استدلال و پژوهش علمی بیشتر لازم است اما حال که پا در موکب کاروان حرکت در مسیر شناسایی کابل گذاشته‌ایم، نه پرداختن به این موضوع‌را صواب ندانسته و با نگاه هرچند مختصر در ذهن و مخیله خوانندگان (کابل در گذرگاه تاریخ) بهار می‌آوریم.
مقدم بر همه در مورد فرهنگ باغسازی و باغ‌پروری باید گفت که مفکورهٔ ساختار باغها در کشورهای اسلامی تا آنجا که مورد تحقیق و شناسایی قرار گرفته‌اند، بعد از اشاعهٔ دین اسلام با پنداشت از صفات (روضة الجنات) باغ بهشت که در قرآن کریم تذکار یافته‌است، همراه بوده‌است. زیرا پیش از انتشار دین اسلام مفکورهٔ باغ‌سازی در نزد عجم عرصهٔ عملی داشته‌است. چنانکه اعراب سغد، سمرقند، ابله، شعشب‌بوان فارسی و غوته دمشق‌را جنات اربعه گفته‌اند. در طرح پلانی و ساختار عناصر تزینی این باغها و پارکها شباهتها و استخدام این عناصر به صورت مشترک وجود دارد. از روی کتیبه‌ها و مینیاتوری که در آنها تلاش شده‌است، تا صورت یک باغ نادر و ممتازرا ارائه نماید، دیده می‌شود که حالت تناظر هندسی در تقسیمات ساحات باغها، چمنها، راهرویها، حوضهای تزیینی و آب‌بازیی، جویهای آب‌رو همچو الگو طراحی گردیده و بیشتر باغهارا به منظور دریافت حسن مطلوب و جمال و زیبایی بیشتر در میلانها و دامنه‌های کوهها ساخته‌اند تا موقعیت میلانی زمین در تقسیم‌بندی ساحات جداگانه به وسیلهٔ زینه‌ها و میلانهای سبزه‌پوش و ایجاد آبشارها و شرشره‌ها مدد رساند. این همان چیزیست که امروز متخصصین عرصهٔ (لندشافت) در مورد استفاده معقول از زمین و با رعایت طبیعت ارضی مطرح می‌کنند. فرهنگ باغسازی از خواسته فطری انسان بوده و ادامهٔ مدنیت دورهٔ هلنستیک در این جغرافیا به شمار می‌رود و مفکورهٔ باغهای ملهم از روضة الجنات پس از ظهور دین مبین اسلام به وسیلهٔ اعراب به این سرزمین نفوذ نموده‌است. بر حسب شواهد موجود در طرح باغسازی به صورت هندسی و گرافیک در قرن پانزدهم و شانزدهم میلادی با رشد

علوم زراعت و اوجگیری احساس استتیکی و زیبایی‌پسندی طراحان که آثار طراحی خودرا با رقابت هنری ایجاد می‌کردند در شهرهای سمرقند، هرات، کابل و برخی از شهرهای هندوستان با هم شباهت به هم رسانیده و در ساختار این باغها ذوق و سلیقه و قدرت‌نمایی امرا و شهزادگان به خصوص سلالهٔ تیموری و بابری‌را بازگو می‌نمایند.
در مورد باغهای کابل قبل از زمان سلالهٔ کورگانی معلوماتی دسترس نیست، بنائاً بحث پیرامون این موضوع با نام و کارنامهٔ شهزادگان کورگانی پیوند عمیق دارد. آنها با ابتکارات شایان خود در زمینهٔ باغسازی نه تنها این صنعت ظریف‌را در قلمرو نفوذ خویش تعمیم بخشیدند، بلکه باغ‌داران مجرب تجارب خودرا مبنی بر شناخت طبیعت درختان، بته‌ها و گیاهان به نگارش گرفته و بدین وسیله توانستند خدمت شایانی به رشد علم زراعت نیز ایفا نمایند. کتاب «مطلع السعدین» که در زمان حکمرانی سلطان ابوسعید کورگان جد بابرمیرزا تألیف گردیده، حاکی از روایات در زمینهٔ باغسازی و عمران و آبادیهای مربوط به دوران میرزا الغ‌بیک بوده و می‌نکارد که «الغ‌بیک میرزا پسر سلطان مذکور حکمران کابلستان مقرر شده بود. این الغ‌بیک میرزا که مقر حکمرانی‌اش همین بالاحصار کابل بود بر غزنی، کابل و ایالات جنوبی و شرقی تا رود سند اعمال نفوذ کرده بود، چنانچه بعد از مرگ پدر در سال ۸۷۳ هـ‌ق در بالاحصار کابل اعلان سلطنت کرد و تا سال ۹۰۸ هـ‌ق به حیث پادشاه کابلستان مانند هر شهزاده دیگر تیموری در عمران و احداث باغهای زیبا به سبک باغهای مروجهٔ عصر خویش (باغهای قدیم اسلامی) در مرکز قلمروش (کابل و حومه آن) کوشید. بر طبق گزارش بابر در (بابرنامه) الغ‌بیک میرزا باغهای متعددی در شهر کابل استالف، پغمان، خواجه سیاران، استرغج و نقاط دور و نزدیک دیگر این شهر احداث کرده بود که همه آن در وقت رسیدن بابر به کابل مراحل معینی از رشد طبیعی‌شان‌را پیموده و از شادابی و زیبایی خاصی برخوردار شده بودند[1]. معلوم است که بابر با اولین ورود خود به کابل خاطراتی از این باغها دارد. از باغ نوروزی که در آن جسد مادرش قتلق‌نگارخانم به خاک سپرده، بنام باغ بهشت نام می‌برد که هر دورا میرزا الغ‌بیک ساخته‌است. همچنان

---

۱ مجلهٔ باستان‌شناسی افغانستان، شمارهٔ اول نگاهی گذرا بر گذشتهٔ باغهای قدیم کابل نوشته‌ام ۱۰ بیهداد.

از چهار باغ (پارک تیمورشاهی فعلی) باغ نوز و باغ خلوت، باغ بنفشه، باغ کلگنه در نزدیکهای بالاحصار، باغ ملا بابه، باغ حیدرتقی، باغ چنار، باغ مکتب و تعدادی از باغهای پغمان، استالف که همه‌را محصول کار میرزا الغبیگ می‌داند، تـذکر بـعمل آورد. واقعاً میرزا الغ‌بیگ همان طوریکه بانی سمرقند قرن پانزدهم است، در کابل نیز ره‌آورد سلطنت دوران نیم قرنه او محسوس بوده، موصوف بر سر مسئله سیستم آبرسانی در امتداد کوههای آسمائی و شیردروازه و جویهای متعدد دیگر به شمول نهرها کاریزها بهر سمت شهر کابل که امور باغداری‌را سهولت بخشیده بتواند توجه خاصی مبذول داشته‌است. کلمهٔ (بالاجوی) هنوز هم در ذهن مردم کابل باقیست حتی حالت مخروبه آن از چهلستون به امتداد تـپه‌توپ گـذشته و در مسیر دامـنه کـوه شیردروازه به سمت بالاحصار هنوز به مشاهده می‌رسد. بر اساس یادداشتهای بـابر شخصی به نام ویسل‌الدین اتکه که منطقه (ویسل‌آباد) چهلستون بـه نـام او شـهرت گرفته‌است در عصر فرمانفرمائی میرزا الغبیگ نامبرده جوئی‌را که به اسم (بالاجوی) شهرت دارد از دریای کابل جدا نموده به امتداد کوه شاه به بالاحصار مقر حکمرانی و سلطنت وقت آورده بود، که قسمتهای تحتانی جوی‌را درختان انبوه غرس نموده و شبه جنگل‌را به وجود آورده بود. این جوی که از منطقه گلباغ جداگردیده بود به گفته بابر از تنگی دهمزنگ کنونی تا بالاحصار به سبب باغهای زیادی که در دامنه‌هـای شمالی و شرقی کوه شیردروازه احداث شده بود، به نام (کوچه‌باغ) یاد می‌گردید.

این روایات می‌رسانند که باغهای ذکرشده در مسیر همین جوی در دامنه‌هـای آسمائی و شیردروازه از گلباغ تا تنگی دهمزنگ و بالاحصار و ساحل دریای کابل موقعیت داشته‌اند.

خلاصه نام ویس‌اتکه در تاریخ تمدن کابل قابل ماندگاری و قدردانی است، زیرا او به فرمان میرزا الغبیگ و به اثر ابتکارات خود مساعی عظیمی‌را در سـرسبزی و شادابی کابل به خرچ داده‌است. میرزا بابر (که در فن زراعت و شناخت درخت) بته‌ها و حبوبات و وفق دادن آنها با طبیعت اقلیمی هر منطقه مهارت خاص داشته، در تعمیم و ترویج باغداری و زراعت‌پیشگی در میان مردمان مختلف سهم ارزنده گرفته و در کابل عمارات مجلل، باغهای شاداب، جویها و انهار، آبشارها و حوضها احداث نمود و باغهایی‌راکه ماقبل او در کابل استالف پغمان و استرغچ رو به ویرانی گذاشته بودند،

دوباره مورد توجه و ترمیم قرار داده‌است.

بنابر نوشته ملا عبدالحمید لاهوری مؤلف کتاب (پادشاهنامه) هفت باغ در کابل و سه باغچه در اطراف شهر احداث کرد و به پیروی از طرح باغهای کابل و اندیشه باغهای آسیای میانه، در هندوستان باغهای زیادی‌را آباد نمود، چنانکه خودش گفته‌است. هندویان قبل بران در بارهٔ ساختمان واحداث باغهای منظم با پلان صحیح معلومات نداشتند و ادامه می‌دهد: (مردم هند از جهت اینکه با این طرح و با این اندامها جاها هرگز ندیده بودند، آن طرف (جون)راکه این عمارتها از آن طرف شده بود کابل نام نهادند)[1]. و این امر نشان می‌دهد که کابل بر خلاف امروز در آن عصر کانون ترویج مدنیت شهری و فن باغسازی مخصوص خود بوده و سبک خاص باغسازی کابل تا امروز در هندوستان شهرت دارد.

مرحوم کهزاد به نقل از بابرنامه می‌نویسد که بابر گفته‌است: «عم من الغ‌بیک میرزا استالف و استرغچ‌را خراسان و سمرقند لقب داده بود، به عقیدهٔ بابر مثل استالف در بسیار جاها نیست».[2] از شواهد تاریخی برمی‌آید که کاروان سبز زرع و غرس و باغسازی با مرگ بابر متوقف نشده و اولاده او مخصوصاً اکبر، جهانگیر و شاه جهان به این امر رونق و شکوه بیشتری بخشیدند. دربار پرتجمل هندوستان که شهزادگان کورگانی‌را نیز به زندگی پرزرق و برق معتاد ساخته بود، آنها همواره در پی نوآفرینی باغ ایجاد می‌کردند و در میانه آن کاخ دلخواه خودرا می‌ساختند وبدین وسیله با صرف مبالغ هنگفت پول و راه‌اندازی تجمل شوکت حکومت کورگانیهارا در کابل سیال و متحرك نگه داشته‌اند. بعد از سقوط سلالهٔ کورگانی هند این باغها به استثنای باغ (آرامگاه بابر) باغ نوروزی و باغ شهرآراء که در شمار باغهای دورهٔ تیمورشاه درانی قید گردیده‌اند، دیگران چهره در لفافه نیستی و ابهام پنهان کرده‌اند.

سال ۱۱۸۲ هـ‌ق که تیمورشاه شهر کابل‌را به حیث مقر سلطنت خود برگزید، تمام درباریان و سران اقوام و عشایر و کابینه خودراکه در کابل ملك و مأوایی نداشتند اراضی خالی اطراف بالا حصاررا به آنها بخشید که شاید بیشترین این باغها به

۱ بابرنامه، ص. ۲۱۱

۲ بالاحصار کابل و رویدادهای تاریخی. ج ۱، ص. ۹۲

سکونتگاه آنها ابدال گردیدند و نقاطی‌را که رجال بلندمرتبه تیمورشاهی به دست آورده و در آن رحل اقامت افگندند، به همان نامها تقریباً تا امروز باقی مانده‌است، مثل گذر دیوان‌بیگی (وکیل‌الدوله) می‌باشد که به طرف غرب آن باغ قاضی قرار دارد، برخی بدین باورند که این باغ از یادگارهای دورهٔ کورگانیان بوده و به تصرف قاضی فیض‌الله‌خان قاضی‌القضات تیمورشاه درآمده‌است.

عزیزالدین وکیلی پوپلزائی در کتاب (تیمورشاه درانی) از باغهای کابل در آن عصر یاد کرده و از آنها به حیث تفرجگاه شهروندان کابل حسب ذیل یاد آورده‌است: ۱ - باغ شاه، ۲ - باغ نوروزی، ۳ - باغ صفا، ۴ - باغ علم گنج، ۵ - باغ نواب آباد، ۶ - باغ محمد شریف‌خان ۷ - گلاب‌باغ ۸ - توپچی‌باغ ۹ - باغ مددخان ۱۰ - باغ هندک نزدیک چهلستون ۱۱ - باغ دهنی کیپک (ده کیپک کنونی) ۱۲ - باغ بابرشاه ۱۳ - باغ شهرآرا ۱۴ - باغ خوابگاه ۱۵ - چهار چمن سلطانی (چمن حضوری تا شاه شهید). در یکی از تصویرهاییکه شاید مصادف به دورهٔ انتقال پایتخت به کابل باشد، در ساحهٔ چمن حضوری باغ جالبی بر حسب مواصفات باغها در فوق دیده می‌شود.

پس از فرمان تیمورشاه و پسرش شاه زمان، در زمان امیر شیرعلی‌خان باغهای از قبیل باغ لطیف، باغ میرزا محمد نعیم‌خان، باغ چرمگر، باغ هندو و غیره در شهر کابل احداث گردیده‌اند و تا آخر قرن نوزدهم میلادی که کشوررا بحران اغتشاش برادران سدوزائی و محمدزائی بر سر تصرف قدرت و جنبشهای فیودالی شمال و جنوب فراگرفت و دسایس محیلانه استعمار انگلیس پایگاه اقتصاد و مناسبات سیاسی اجتماعی کشوررا ضربه‌های شدیدی وارد نمود، نبض اعمار و تلاشهای مدنیت‌پرورانه‌را تحت‌الشعاع خود قرار داد و به توقف و رکود کشاند.

قرن نزدهم همانطوریکه عصر پرخاش (تهاجم و مقاومت) بین افکار و ایدئولوژیهای کلاسیک و مدرن و سبکها و ستیلهای ساختمانی و غلبهٔ علم و تخنیک بر امکانیات ساده و معمولی روزگار پیشین بود، فن باغسازی در همین عصر پای خودرا از جاده مدنیت هلنستیک به سوی صنعت رومانتیک می‌گذارد و در این حال دیدگاه استتیک و ذوقیات زیباپسندانه اصول و موازین قراردادی پارک‌سازی و باغسازی‌را در شعاع خود گرفت و حالت توازن و تناظر هندسی در تقسیمات پلانی باغها جای خودرا بر طیف وسیعی از اشکال هندسی و برشهای قطعه‌ئی در پارکها و

باغها واگذار نمود و انکشاف علم زراعت در گسترش افکار باغ‌پروری مدد بزرگ رسانید و این همه نوگرائی و مدرنیزم در همه عرصه‌ها به خصوص در زمینهٔ پارکسازی و باغسازی در افکار عمومی راه باز نمود. این زمان مصادف است به دورهٔ سلطنت امیرعبدالرحمن خان در کشور ما. او، و پسرش شهزاده حبیب‌الله‌خان از اولین مقلدان اصول و سبکهای اروپائی در زمینه عمران و احداث ساختمانها و باغسازی بودند و با پیروی از باغهای اروپائی در کابل، پغمان، جلال آباد و لغمان دست به احداث باغهای زدند.

امیر عبدالرحمن باغ بابر را که با عناصر تزئینیی کلاسیک و سبک و سیاق باغهای اسلامی مزین بود، با احداث رستورانت و حرمسرای و از بین بردن سیستم آبشارهای آن که از مراتب دوازده گانه سرازیر می‌شدند، به حالت یک باغ عصری درآورد. امیر در کابل سه باغ‌را احداث کرد. یکی از این باغهامحل کنونی پارک زرنگار، بوستانسرای نام داشت که پس از وفاتش در یکی از عمارات مجلل آن که خاصهٔ دربارش بود، مدفون گردید و بعداً گنبد و منارهای کوچک بر آن افزود گردید. در قسمت جنوبی این باغ اتاق چوبینی وجود داشت به نام (زرنگار) که بر طبق روایات معاهدهٔ استقلال افغانستان بین جوانب افغانی و انگلیس در همین اتاق به امضاء رسیده‌است. فعلاً در جایگاه اتاق زرنگار منار سنگی نامنظم به مناسبت یادبود از امضای این مناسبت خجسته تاریخی گذاشته شده‌است.

باغ دومی (گلستان‌سرای) نام داشت که بطرف شمال بوستان‌سرای موقعیت داشت. عمارت یک منزلهٔ جوار شهرداری‌را که در حال حاضر ترمیم شده و به نام (بوستان‌سرای) یاد می‌گردد، از نخستین ساختمانهای محوطهٔ باغ به شمار می‌رود.

باغ سومی (گردان‌سرای) است که در جایگاه موقعیت کنونی وزارت فرهنگ تا گالری ملی قرار داشته و در زمان امان‌الله‌خان که اسپهای تولی سواره در محوطهٔ این باغ جابجا بودند، توسط طیارات انگلیس مورد بمباردمان قرار گرفته‌اند.

امیر عبدالرحمن در عرصهٔ اصلاحات شهری و توسعهٔ ساختمانها با تورید تخنیک معاصر برنامه‌هایی‌را رویدست داشت. در این راستا، باغهای کابل که به پلان احداث ساختمانها و سرکهای شهری کابل اصابت می‌نمود، مورد تخریب قرار داده شده‌اند. باغ مشهور علم گنج که در اشعار فولکلوریک مردم کابل انعکاس آن تا هنوز باقیست

از شمار باغهای تخریب‌شده‌اند، این باغ جای خودرا به اعمار فابریکه (ماشین‌خانه) حربی و مطبعهٔ صکوک بخشید، همین ترتیب ساحات باغی و اراضی جنگلی دامنه کوه شیردروازه‌را از باغ بابر تا منطقه آغا علی شمس به اعمار ماشین خانه‌های صنعتی تخصیص داده و باغات آنرا از بین برده‌اند. باغ عمومی به مثابهٔ تفرجگاه عامه شهریان کابل که متصل چهار باغ (پارک تیمورشاهی) تا تعمیر سابق وزارت مخابرات موقعیت داشت، تا زمان امیر امان‌الله‌خان موجود بود. به یادبود این باغ پلی در همین منطقه به نام (پل باغ عمومی) احداث گردید که مردم آنرا به کار می‌برند و چهار باغ مشهور که مقبره تیمورشاه‌را در بر گرفته‌است در حال حاضر در محوطه تنگ و ضیق و فاقد فضای دید دورنمای شهری قرار گرفته و پیرامون آنرا به عوض پارک تفریحی و کلتوری ساختمانهای تجارتی احاطه نموده‌است.

به هر حال زندگی قرن بیست با عروج تمدن معاصر، کابل‌را در جهت کلاً معکوس مسیر داده و آنهمه باغ و راغ و سبزه و ارغوان‌زارهایش‌را به همین مناطق نمناک و کوچه‌های باریک و پیچیده و بی‌بهره از آفتاب و روشنی لازم و توأم با تعفن و بوی اذیت‌کننده ابدال نموده‌است. ما در حالیکه آن همه امانتهای مدنی و فرهنگی گذشتگان خودرا نتوانسته‌ایم حفظ کنیم، بیجا نخواهد بود تا با یاد مختصر از باغهای قدیم کابل توجه مقامات مسئول شهرسازی‌را بدینوسیله به احیای حدا اقل سرسبزی و ساحات تفریحی در این شهر بیمار جلب نمایم:

۱ - اورته باغ و باغ مهتاب.

این دو باغ در سمت شمالی بالاحصار موقعیت داشته و از شمار هفت باغی‌اند که ظهیرالدین بابر در هنگام زمامداری خود در کابل احداث نموده بود. در محوطه اورته‌باغ عمارت مجللی به نام (دیوانخانه) آبادکرده بود و زمانیکه در سال **۹۵۲** هـ ق همایون شهر کابل‌را از برادران خود کامران و میرزا عسکری به دست آورد، و پسرش جلال‌الدین اکبررا که به گونهٔ اسیر نزد کاکایش در کابل بود، به دست آورد، به این مناسبتها احتفال شانداری‌را در محوطه باغ و در قصر دیوان‌خانه برگذار نمود. این باغ‌را به نام باغ دیوان‌خانه نیز ذکر کرده‌اند و گاهی هم به نام دلکشا یاد شده‌است. شاه جهان فرزند جهانگیر که هنوز شهزاده بود با پای زنجیربند توسط پدرش به کابل

آورده شد و به قول نوشتهٔ پادشاه‌نامه جهانگیر اورته‌باغ‌را برای وی تخصیص داد و عمارتی در آن برای پسرش ساخته بود. طبق گزارش همین منبع عمارت مذکور تا زمانی که خود شاه جهان در تخت شاهنشاهی هند حضور داشت و برای اولین بار به کابل آمد، آباد بود. آنگاه امر داد تا در محوطه اورته‌باغ محل رهایشی و در باغ مهتاب که همجوار آن بود دولتخانهٔ خاصی (دفتر اداری) بسازند. شاه جهان که در سال ۱۰۵۷ هـ برای سومین بار وارد کابل گردیده بود، جشن تولدی خودرا از (۵۷ به ۵۸) سالگی در محوطهٔ باغ مهتاب (دولتخانه) برگذار نمود. چنانکه برمی‌آید این دو باغ در حیطهٔ تصرف شاهان تیموری هند بود که در آنها صوبه‌داران کابلی‌را دسترس نبود. در محوطهٔ هر دو باغ بشمول ساحه بالاحصار ساختمانهای فراوانی از دورهٔ تیموریان بجا مانده و تا انتقال پایتخت از قندهار به کابل معمور بودند، اما بعد از آنکه تیمورشاه درانی مقر حکومت خودرا در بالاحصار قرار داد، ساختمانهای قبلی‌را تخریب و مطابق ضرورت خودش ساختمانهای جدیدی‌را احداث نمود که بر اثر انفجار سلاح بالاحصار و شلیک توپخانهٔ انگلیسها منهدم گردیدند. آب این باغها چنانکه قبلاً اشاره شد به وسیله جوئ (بالا جوی) تأمین می‌گردید، ساحات میلانی و نشیبی‌های بالاحصار می‌رساند که آب بالا جوی که از دامنه‌های بلندکوه شیردروازه به بالاحصار می‌رسید، به وسیلهٔ همین مرتبه‌ها، آبشارهای جالبی‌را تشکیل می‌داد و بعد به داخل باغهای نامبرده متوصل می‌گردید.

۲ - باغ شهرآراء.

تعالی الله از باغ جهان‌آراء و شهرآراء
که طوبی خشک بر جامانده‌است از رشک اشجارش

باغ شهرآرا به نام شهربانو دختر ابوسعید عمهٔ بابر است. این دو باغ در دو طرف دریای کابل از پر آرتل تا باغ عمومی باغ مستورات و قسمتی از چند اول‌را در بر می‌گرفت. دو چنار بزرگ باغ جهان‌آرا در محوطهٔ سفارت قدیم شوروی تا همین سالهای اخیر بود، نام یکی از آنها فرحبخش و دیگری سایه‌بخش بود، همایون فرمان عفو مالیات کابل‌را روی سنگی نقر کرده بود که در همینجا بود اما شهرآرای امروز که برج آن

هنوز مانده از عهد سراج الملت والدین است و نام قدیم آن تپه ماران بود».[۱]

برخیها که نام باغ مشهور شهرآرارا شنیده‌اند آنرا به باغ زنانه در منطقهٔ شهرآرای امروزی کابل اشتباه می‌کنند. باغ شهرآرایی که صایب با خامهٔ صنعتگرش در توصیف آن اعجاز نموده‌است در منطقهٔ سینمای پامیر و ساختمان کلینک مرکزی و بانک خون در محل جنوبی دریای کابل تا دامنه کوه شیردروازه موقعیت داشته و قسمتی از چند اول‌را نیز در بر می‌گرفته‌است. باغ شهرآراء یکی از مشهورترین و قدیمترین باغهای کابل است. جهانگیر احداث این باغ‌را به شهربانوبیگم عمهٔ بابر میرزا و خواهر الغ‌بیک و دخت سلطان ابوسعید کورگانی نسبت داده و کتاب پادشاه‌نامه آنرا از جملهٔ هفت باغی می‌داند که به وسیلهٔ بابر میرزا در شهر کابل ساخته شده‌اند. به قول مؤلف آرامگاه بابر، مؤلف کتاب پادشاه‌نامه می‌نگارد: حضرت فردوس‌مکانی... (بابر) در سرزمین بهشت‌آیین کابل هنگامی که این نزهتگاه‌را به انوار عدالت آن پادشاه رضوان بارگاه فروغ تازه بود، باغ شهرآراء، چهارباغ، باغ جلوخانه، اورته‌باغ، باغ صورت‌خانه، باغ آهوخانه و سه باغ اطرافش‌را احداث نموده بودند و دیوارهای خام گرد این بساتین کشیدند[۲].

طبق شرح (اکبرنامه)، جلال‌الدین اکبر پس از کسب مقام شاهنشاهی هندوستان برای اولین بار در سال ۹۸۹ هـ ق وارد کابل گردید و به باغ شهرآراء رفت و چون جای باصفائی بود بیشتر ایام اقامت خودرا در همین باغ گذرانید.

جهانگیر فرزند اکبر در سال ۱۰۱۶ هـ ق در مقام شاهنشاهی بزرگ هند به کابل آمد و به قول خودش از پل مستان تا دروازهٔ باغ شهرآراء از میان صف مستقبلین گذشته وارد باغ شهرآراء گردید خودش در (تزک جهانگیر) چشمدید خویش‌را چنین می‌نگارد: «پنجشنبه هژدهم از پل مستان تا باغ شهرآراء که محل نزول رایات جلال بود دو رویه روپیه ونصف و ربع آن بر فقرا و محتاجان افشانده به باغ مذکور داخل شدم. بسیار بصفا و بطراوت به نظر درآمد چون روز پنجشنبه بود به مقربان و نزدیکان صحبت شراب داشته و جهت گرمی هنگام از جویی که در میان این باغ جاریست و

۱ مجلهٔ سباوون، شمارهٔ پنجم، سال ۱۳۶۶، اکادمیسین دکتر جاوید.

۲ خلیل الله خلیلی. آرامگاه بابر. بدون تاریخ. ص.۵۱.

تخمیناً چهار گز عرض آن بوده باشد به همسالان و همسنان فرمودم که از این جوی بجهند... در همین روز که هفت باغ از باغات مقرر کابل است پیاده سیر نمودم بخاطر نمی‌رسد که اینقدر راه پیاده رفته باشم. اول باغ شهرآرارا سیر کردم... بنای باغ شهرآرارا شهربانوبیگم دختر میرزا ابوسعید که عمه حقیقی حضرت فردوس مکانی است بنا نهاده‌اند و مرتبه به مرتبه بر آن اضافه شده. در شهر کابل بدان لطافت و خوبی باغی نیست اقسام میوه‌ها و انگورها دارد و طراوت آن بدرجه‌ایست که به کفش پای بر صحن آن نهادن از طبع راست وسلیقه درست دور است... استاد خلیلی در (آرامگاه بابر) این صفت‌را به باغ جهان‌آرا بخشیده‌است اما نظرات استاد عبدالاحمد جاوید مؤید این نظر است که این باغ شهرآراءست.«تا در کابل بودم بعضی اوقات به مقربان و نزدیکان و گاهی اهل محل در باغ شهرآراء صحبت می‌داشتم و شبها به علما و طلبه کابل می‌فرمودم در میان دو چنار که بر کنار جوی وسط باغ واقع است یکی‌را فرح‌بخش و دیگری‌را سایه‌بخش نام کرده‌ام، بر پارچه سنگ سفید که طول آن یک گز و عرض آن سه ربع گز بوده باشد نصب کردند و نام مرا با صاحب قرآنی ترتیب یافته در آنجا نقش کردند. به طرف دیگر نگاشته شد که زکات و خراجات کابل‌را بالتمام بخشید هر کس از اولاده و اعقاب ما به خلاف این عمل نماید به غضب و سخط الهی گرفتار آید...»[1]. در بارهٔ عظمت و جلال باغ شهرآراء سخنان بالا به مثابه چشمدید مشهود عین تفصیلات بیشتررا لازم نمی‌دانم، این باغ در شمار باغهای عصر تیمورشاه درانی نیز دیده می‌شود. دیگر از این باغ و گلستانها و کاخهایی آن که روزی شاعر شیوابیان اصفهانی میرزامحمدعلی صائب‌را به نشاط درآورده و به انشای قصیدهٔ معروف خود پرداخته‌است، نشانه‌ای برجا نیست. چون نادر افشار بر کابل استیلا یافت و به قهر این شهررا مسخر نمود، این بناها نیز دستخوش غارت و ویرانی گردید و مدنیت کابل مانند شهر زیبای قندهار و کاخ نارنج و اطراف هرات خراب شد[2]. شاید نابودی کلی این باغ در پی اصلاحات شهری زمان امیر عبدالرحمن‌خان صورت گرفته باشد، زیرا امیر عبدالرحمن‌خان در دامنه تپه ماران باغی ساخت و بر تارک تپه برجی

۱ تزک جهانگیر جلد اول ص. ۵۳.

۲ استاد خلیل‌الله خلیلی. آرامگاه بابر. چاپ کابل. بدون تاریخ. ص.۵۵.

آباد کرد و هر دورا بنام باغ شهرآراء و برج شهرآراء نام نهاد، از این برمی آید که شاید امیر به منظور زنده نگهداشتن نام بلند آوازه باغ شهرآراء این باغ جدیدرا احداث نموده باشد.

۳- باغ جهان‌آراء:

در سال ۱۰۱۶ هـ ق مصادف دوره زعامت جهانگیر، باغی بنام جهان‌آراء در پهلوی باغ شهرآراء احداث گردید و در تزک جهانگیر نامبرده خودش در مورد گفته‌است: «... در حوالی این باغ (باغ شهرآرا) زمین لایقی به نظر درآمد از مالکان آن زمین‌را خریدم ... فرمودم آبی که از طرف گذرگاه می‌آید در وسط این زمین گرفته باغی ترتیب دهند که به آن خوبی و لطافت در معمورهٔ عالم نبوده باشد و نام آنرا جهان‌آراء نهادم»[1].

تعال‌الله از باغ جهان‌آرا و شهر آراء
که طوبی خشک بر جا مانده‌است از رشک اشجارش

استاد عبدالاحد جاوید در صحبتی پیرامون باغهای کابل می‌گوید: «باغ جهان‌آرا به نام جهانگیر و هم به نام جهان‌آرای دختر کلان شاه‌جهان منسوب گردیده‌اند.

مؤلف «پادشاه‌نامه» می‌نگارد: «حضرت جنت‌مکانی [بابر] که بار اول در آغاز سلطنت به کابل تشریف فرمودند، حکم نمودند که پیوست باغ شهرآرا باغی مهیا سازند و در آن نهری به عرض ۲۷ ذرع که رود کابل از مغرب سو به آن نموده رو به شمال برآید از سنگ و گچ ترتیب دهند و چون به انجام رسید، آنرا به جهان‌آراء موسوم گردانیدند. باغ جهان‌آراء اگر بر اثر امر بابر آغاز شده باشد اما توسط جهانگیر ساخته شده‌است. باغ شهرآراء و جهان‌آراء هر دو در نهایت زیبایی ساخته شده بودند و در آنها عمارات دلنشین مسکونی بنا کردند و جمعی‌راکه در فن عمارت‌سازی آگهی داشتند به اهتمام آن برگماشتند. در باغ شهرآرا سه جا عمارت حکم شد، یکی در وسط باغ مربع نشیمن اطرافی که مردم هند چوکهندی می‌گویند. تمام از سنگ مرمر میدان مشتمل بر ۱۶ ستون چهار در میان و دروازه بر چهار طرف آن که هر گاه در آن

---

۱ همانجا ص. ۵۳.

جا تشریف فرما شوند از چهار سو چهار جو که در وسط چهار خیابان باغ جریان دارد، آبشارها و فواره‌ها در نظر خورشیداثر باشد.

دوم در جنوب باغ رو به شمال بر دامن کوهی از وسط باغ هشت ذراع ارتفاع به ترتیبی که از جوی آبی که بر آن بلندی جاریست آبشار درون ایوان عمارت می‌ریخته باشد و در ته آبشار از حوضی از سنگ مرمر و در میدان دیوار پس از آبشارها تاقچه‌های محرابی از سنگ مرمر تا روزنه در آب کوزه‌های زیرین مملو با انواع ریاحین به طرح بچینند و شبهنگام شمعدانهای طلا با شموع کافوری بگذارند. در ته آن نیز حوضی که حاشیهٔ آن‌ازسنگ مرمر باشند بسازند،که از ایوان آبشار دیگر در آن بریزد و مقرر ساختند که از آنجا تا نشیمن میان باغ سه آبشار دیگر به روی کار آید که همگی پنج آبشار باشد و در خیابانها و نهر و در نشیمن وسط باغ صد فواره تعبیه نمایند.

سوم میان باغ شهرآراء و جهان‌آراء عمارتی در کمال زینت که یک رو به آن باغ داشته باشد و دیگر رو به این ـ از سنگ مرمر جوی در میان آب جاری در باغ جهان‌آراء در میان نهری که از مغرب می‌آید در آبشارهایی به عرض ۳۷ گز مساوی به عرض نهر در برابر داشته باشد و شمال‌رویهٔ آن نیز عمارتی به طرز عمارت شمال شهرآراء حکم شد[1]. البته از فحوای این نگاشته‌ها عظمت هر دو باغ جهان‌آراء و شهرآراء که به دقت مورد سفارش سازندگی بابر قرار گرفته‌اند، به خوبی نمایان است و تعلیق این امررا به خاطر آن لازم دیدم تا در آینده احیای باغها، پارکها و تفریحگاههای پایتخت معماران، مهندسان و باستان‌شناسان با رعایت این تصاویر تصمیمات خویش‌را عملی سازند.

شاه جهان طرحهای عمرانی‌را در مورد باغهای شهرآراء رویدست گرفت و از گزارش پادشاه‌نامه برمی‌آید که باغ جهان‌آراء تا ورود شاه جهان مراحل رشد خودرا طی کرده و ساختمانهای آن کهنه و مستهلک شده بود. به پندار مؤرخ کشور احمد علی کهزاد باغ جهان‌آراء در ساحل چپ دریای کابل در دامنهٔ کوه آسمایی در محل (لیسه رابعهٔ بلخی تا مطبعهٔ تعلیم و تربیه) موقعیت داشت که بعدها قسمتی از آن شامل باغ

---

۱. همانجاء، ص. ٥٤.

(علم گنج) شده و تا عصر امیر عبدالرحمن آباد بوده‌است. در قسم شمالی این باغها دو جوی به نامهای (جوی شیر و جوی هندو) به سمت شرق ده افغانان در حرکت بودند. جای جوی شیر فعلاً جویهای زیرزمینی در قسمت هوتل پارک وپلازا و به سمت پارک زرنگار پیوند دارد، که شاید ادامهٔ همان جوی قدیمی باشد.

٤ - باغ شهرآراء (باغ زنانه)

چنانکه قبلاً اشاره شد، این باغ پس از ویرانی باغ اصلی شهرآراء در ساحل جنوبی دریای کابل (تا محل سابق سفارت شوروی) به وسیلهٔ امیر عبدالرحمن‌خان به یاد آن در حوالی تپه ماران ساخته شد و با دیوارهای بلند احاطه گردید و به منظور تفریح و استراحت طبقه نسوان اختصاص یافت. در وسط این باغ مشجر و وسیع نهر آب جریان داشت و ساختمانهای خرد و بزرگ مخصوص امور تفریح چون چایخانه، صحنهٔ تمثیل، گلخانه، رستورانت و امثال آن آباد گردیده بود و بوسیلهٔ اجاره داران به فعالیت خود ادامه می‌داد، در برخی موارد جمع آمدها و کنفرانسهای مخصوص نسوان در تالار تابستانی و محوطهٔ این باغ صورت می‌گرفت. به گفتهٔ مرحوم غبار «محمدهاشم‌خان صدر اعظم وقتی که باغ تاریخی شهرآرارا تصاحب کرد قسمت جدیدالتعمیر آنرا با دیوار عریض و مرتفعی از سنگ و صخره به شکل استحکام نظامی درآورد»[1]. شاید بعد از مرگ هاشم‌خان این باغ مجدداً به حیث باغ دولتی و تفریح‌گاه خانمهای کابلی درآمده‌است. سرنوشت این باغ در حال حاضر از سرنوشت کلی مردم و شهر بی‌نصیب نبوده و بالاثر پر تابهای راکت و موشک درختهای کهنسال آن نابود شده و قسمت دیگر آن به نام ساحه تجارتی به منظور اعمار ساختمان بلند منزل اختصاص داده شده‌است.

٥ - چهارباغ

در مورد این باغ در مباحث قبلی زمینه تماس و اشاره‌های مختصر پدید آمد. این باغ که از ساحه شرقی باغبان کوچه تا وزارت مخابرات و مستوفیت کابل گسترده بود،

۱ غلام‌محمد غبار. افغانستان در مسیر تاریخ. جلد دوم. ۱۹۱۹. ص. ۱۷۵.

تا اواخر قرن نوزدهم پابر جا بود، بیشتر اعتقاد بر آن است که این باغ نیز از یادگارهای عصر الغ‌بیک بشمار می‌رفت و میرزا بابر به مناسبتهای مختلف از این باغ یاد کرده در سال ۹۱۳ هـ ق جشن تولد پسرش همایون‌را در این باغ به مدت شش شبانه‌روز تجلیل نموده‌است.

در زمان شاه جهان عمارت مجلل و باشکوهی در محوطه چهارباغ احداث گردید. ملا عبدالحمید لاهوری مؤرخ عصر شاه‌جهان این باغ‌را ضمن هفت باغی میداند که توسط شخص بابر در کابل احداث گردیده‌است. عزیزالدین وکیلی در کتاب (تیمورشاه درانی) این باغ‌را بنام (باغ شاه) یاد کرده می‌نویسد: «در سال ۱۲۰۷ هـ ق که تیمورشاه درانی از این جهان درگذشت در حصه که آن وقت باغ نشیمنگاه و محل تفریح و سیر شاهنشاه موصوف در آوان زندگی او بود. این حصه شهر کابل که از عصر سلاطین تیموری بود و به باغ شاه یاد می‌شد دفن گردید» و در جلد دوم سراج‌التواریخ پیرامون باغ اطراف گنبد تیمورشاه چنین تبصره شده «مبلغ ۱۲۴۸ روپیه کابلی نقد و شش خروار غله به وزن کابل که سابقاً به نام معاش سالانه برای محمد هاشم‌خان باغبان‌باشی باغ علم‌گنج و اطراف گنبد اعلیحضرت تیمورشاه درانی و باغ سردار سلطان احمدخان تعیین شده بود و در سال ۱۲۱۱ ق برای محمد عسکر بن ملک اصغر ده افغانانه عوض او مقرر و آن معاش نقد به نامش به دفتر تشخیص دیوان مقرر گشت». در عصر شاه امان الله‌خان سرکهای لب دریای کابل احداث گردیده و دیوارهای احاطه باغ‌را ویران نمود. قسمتی از باغ به جهت شرقی مقبره تا حوالی وزارت مخابرات به نام باغ عمومی کابل باقی مانده و بدین ترتیب باگذشت هر روز ساحه آن تنگتر شده و بدسترس راغبین عرصه تجارت قرار داده شد. در سال ۱۳۴۵ هـ ش محمد هاشم میوندوال که به حیث صدر اعظم افغانستان ایفای وظیفه می‌نمود متوجه وضع باقیمانده چهار باغ گردیده، برخی از ساختمانهای جوار مقبره‌را بشمول قسمتی از لیسه حبیبه (عایشه درانی) تخریب و به توسعه نسبی آن اقدام ورزید و در محوطه نامبرده پارک کوچکی ساخت و به نام پارک تیمورشاهی مسمی گردانید.

۶ - باغ نوروزی

این باغ نیز از شمار باغهای کورگانیان در کابل بوده در دامنه کوه شاه کابل به

احتمال همین کوه شیردروازه موقعیت داشته‌است. به گفتهٔ بابر این باغ بوسیله میرزا الغ‌بیک ساخته شده و میرزا بابر در سال ۹۱۰ هـ ق هنگامیکه مادرش قتلق‌نگار خانم وفات نموده آنرا در دامنه باغ نوروزی به خاک سپرده‌است. بیشتر گمان بر آنست که در آنوقت هنوز گورستان خانوادگی کورگانیان در کابل تثبیت نشده بود و بابر قبر مادرش‌را در جوار زیارت عاشقان و عارفان انتخاب کرد و صدور فرامین تیمورشاه مبنی بر توزیع زمینهای اطراف بالاحصار برای اراکین دولتش حدس و گمان‌را پیرامون موقعیت باغ نوروزی در این محوطه قوت می‌بخشد. «... در سمت غربی بالاحصار سی و هفت جریب زمین زراعتی و باغی بشمول باغ نواب امیرخان نیروی (سابق ناظم کابل) با حقابه آن از بالاجوی و باغ نوروزی ... برای سردار عبدالله‌خان دیوان‌بیگی وکیل‌الدوله عنایت گردید»[1].

از توضیحات استاد احمد علی کهزاد در کتاب «بالاحصار کابل و رویدادهای تاریخی» و روایات نامبرده شده برمیاید که باغ نوروزی بطرف غرب و یا شمال غرب گذر دیوان‌بیگی فعلی موقعیت داشته که آب بالاجوی پس از عبور از باغ نوروزی به گذر دیوان‌بیگی و حوالی عاشقان و عارفان (رح) می‌رسیده‌است.

۷- باغ بابر (باغ آرامگاه بابر)

باغ باصفا و فرحت‌بخش که در دامنهٔ غربی کوه شیردروازه در یکی از دلرباترین نقاط خوش‌آب و هوای کابل عصرها قبل ساخته شده و در منطقه گذرگاه در قسمت سفلی بالاجوی موقعیت دارد. به قول کتاب «رهنمای کابل» این باغ در قرن شانزدهم میلادی از طرف ظهیرالدین محمد بابر امپراطور مغلی هند احداث گردیده و از آن عهد تا زمان ما همواره مراجعت‌گاه و تفرجگاه شهریان کابل و مهمانان خارجی و داخلی کابل بوده‌است.

مقبره شخص بابر در قسمت بالائی این باغ در دامنه‌کوه شیردروازه وجود دارد و قرار وصیت بابر میت اورا پس از وفاتش در هندوستان به‌کابل انتقال دادند و در همین باغ دفن کردند. این باغ مشهور که از ذوق و سلیقه خاص معماری و طرح و تزیین

---

۱ کتاب تیمورشاه درانی، نوشته عزیزالدین وکیلی فوفلزائی.

خاص برخوردار بود تا پیش از کودتای ثور **۱۳۵۷** مجموعهٔ ساختمانهازا در خود داشت و به حیث یک باغ آباد در خدمت مردم شهر قرار داشت. در کنار مقبره بابر مسجد زیبا و مرمرین وجود داشت که از طرف شاه‌جهان نواسهٔ بابرشاه آباد گردیده بود. در قسمت بالائی باغ حوض بزرگ مرمرین آب‌بازی بنا یافته بود، عمارت حرمسرا که مدتی در آن مکتب خوشحال‌خان دایر بود، در قسمت مرتفع باغ وجود داشت که نمای جالبی به سمت وادی چهار دهی دارد. در سابق آنرا بنام قهوه‌خانه به کار می‌گرفتند و بعدها بنام رستورانت باغ بابر تعدیل گردید. در محوطه باغ و پارک آن که از قسمت ورودی تا نزدیک کوه در دوازده مرتبه با آبشارها، کردهای گل، حوضهای تزیینی و قطار و رسته‌های درختان زینتی میلانهای ریگ‌فرش زینت داده شده در کمال و جمال دلربائی داشت. محقق محمد اکبر امینی اعتقاد دارد که باغ مذکور در چوکات اولیه و طرح ابتدائی خویش تاکنون حفظ گردیده، اگر این گفته‌را در مورد طرح ساحه باغ با مرتبه‌های دوازده گانه‌اش بپذیریم، اما در مورد ساختمانها و عمارات آن از لابلای تصویرها، یادداشتها و نقاشی‌هائیکه در مراحل مختلف صورت گرفته‌است، می‌توان گفت که تغییرات و تعدیلاتی در مراحل ترمیماتی این ساختمانها بدانها افزود گردیده و تقریباً این ساختمانها کمتر توانستند حالت اصلی خودرا حفظ نمایند.

به حوالهٔ اکبر امینی محمد قاسم فرشته در کتاب «تاریخ فرشته» نوشته‌است که (جسد بابر در باغ مورد نظرش در کابل مدفون گردیده که این باغ به نام باغ قدمگاه حضرت رسول (ص) یاد می‌گُردد. کاربرد کلمه قدمگاه بر ساحه وسیع منطقه اطلاق گردیده که مرادف آن«گذرگاه»قبول شده و باغ بابر در همین محوطه موقعیت دارد. باغ بابر در حال حاضر هستی خودرا از دست داده، طی جنگهای جاری خط مقدم نبرد بین نیروهای دوگیر بود. ضرور است تا این باغ تاریخی‌راکه هنوز هم بر شالوده برخی از شواهد عینی هستی می‌یابد مورد بازسازی و ترمیم قرار داده و بدینوسیله یکی از عناصر مهم تاریخی شهر کابل‌را دوباره احیا نمود.

۸- باغ علم گنج

در مورد شناسائی این باغ از سرودهای فولکلوریک کابلیان مدد می‌جویم که این

سرودرا به آواز سرودخوانان وطنی همواره می‌خوانده‌اند:

علم گنج و علم گنج و علم گنج
فرنگی ظالم است مولایم کنیش رنج
علم گنج باغ سرکاریس خدایا
ده ماشین خانه شو کاریس خدایا
علم گنج درگرفت دودش برآمد
صدای توله انجن نیامد

مورخین این باغ‌را از شمار باغهای عصر تیمورشاه درانی می‌دانند که تا زمان امیر عبدالرحمن خان در محلهٔ ماشین‌خانه (فابریکهٔ حربی) موجودیت خودرا حفظ نموده بود. چنانکه قبلاً تذکر یافت در دامنهٔ جنوبی کوه آسمائی نزدیک به محل ماشین‌خانه سابق دو جوی وجود داشت به نامهای (جوی شیر و جوی هندو) که اثرات آنها تا امروز باقیست و از آنها در آبیاری باغ علم گنج استفاده می‌گردید. این باغ یکی از تفرجگاه‌های شهریان کابل‌را تشکیل می‌داد.

۹ - باغ قاضی

برخی از نگارشگران عقیده دارند که این باغ از یادگاریهای دورهٔ کورگانیان در کابل است که تیمورشاه درانی آنرا به معلم دوران کودکی، وزیر خارجه، مشاور سلطنت و قاضی‌القضات خود قاضی فیض‌الله‌خان بخشید و برخی دیگر باور دارند که قاضی فیض‌الله‌خان زمین آنرا دریافت داشت و با مدد ملا فیض‌الدین‌خان دولت‌شاهی در دامنه شرقی کوه شیردروازه در قسمت سه دوکان چند اول متصل به باغهای عصر تیموریان در قسمت پایینی بالاجوی ساخته شد که تا امروز ساحه آنرا به نام باغ قاضی یاد می‌کنند. تا چند دهه پیش در اینجا سرای عمده‌فروشی میوه تازه فعالیت می‌کرد و بعد از این سرای به کارته آریانا جایگاه آنرا مندوی آرد وبرنج‌فروشی انتقال نمود، آخرین بقای آن تا زمان جنگهای کابل در وجود چند درخت توت وجود داشت.

۱۰ - باغ لطیف

در فرهنگ عوام از معالم زیبا و دلکش هستی این باغ یادگارهای بجا مانده‌است و

مردم با مدح ارزشهای حیاتی مادی و معنوی خویش برخی از جهات فرهنگ و مدنیت خودرا از نسلی به نسل دیگر عبور داده‌اند. یکی از این ابیات فولکلوری نیمرخی به شناسائی باغ لطیف می‌گشاید:

همو شرشره او
همو کش کدن گو
همو گوشه پیتو
به خدا باغ لطیف است
همو جنت کابل
همو چمن گل
همو حوض سر پل
به خدا باغ لطیف است
به خدا باغ لطیف است

باغ لطیف از جمله باغ‌های مربوط به عصر امیر شیرعلی‌خان است که در گردنه شهدای صالحین در جنوب بالاحصار موقعیت داشته‌است. کرنیل عبدالطیف از معاریف غزنی بود و در منطقه شور بازار کابل میزیست که محل سکونت نامبرده تا کنون در شور بازار به نام گذر کرنیل لطیف مشهور است. نامبرده در دورهٔ امارت امیر دوست محمدخان به رتبه کپتانی رسید و در دورهٔ امیر شیرعلی‌خان به درجه کرینلی نایل آمد و در زمان امیر عبدالرحمن‌خان با دو برادرش به زندان افگنده شد. و در سال ۱۳۰۶ هـ ق هر سه برادر در زندان وفات نمودند و جسد آنها در محوطه باغ لطیف به خاک سپرده شد. باغ مذکور توسط چاه ارهت آبیاری می‌شد و به قول محمد ابراهیم خلیل در کتاب (مزارات کابل) این باغ از لحاظ بعد نزدیک به شهر و زیبائی منظر از شمار تفرجگاه مردم محسوب می‌گردید. بعد از مرگ کرنیل لطیف زیبائی آبشارها و تزیینات باغ از بین رفت و تا عصر امیر حبیب‌الله‌خان تا سال ۱۲۹۷ هـ ق ارهت آن فعال و مورد استفادهٔ مردم قرار می‌گرفت و مسجد آن پا برجا بود و بعد از هرچند سالی مورد ترمیم قرار می‌گرفت و به مرور زمان مسجد آن تخریب شد و باغ مذکور ساحه گورستان (شهدای صالحین) گردید.

۱۱ - گلباغ

گلباغ که نام منطقه‌ای‌را در قسمت جنوبی وادی چاردهی تنگی سیدان در دامنه کوه کلول حمل می‌کند، در پهلوی باغ ریشخور از باغهای دولتی به شمار می‌رود و اطراف آن با دیوارهای مرتفع طویل و عریض احاطه شده و دریای کابل از بین آن می‌گذرد. این باغ در ساحه وسیعی احداث گردیده و اشجار زینتی و مثمر فراوان در خود داشت. پارکهای منظم با اشکال هندسی و خیابانهای مستقیم، منحنی و منکسر آن که با ریگ نرم فرش شده بودند، طراوت و جلوهٔ خاصی داشتند. انواع و اقسام بته‌ها و گلهای مرغوب و معطر آن نظرفریب دلکش و روح‌پرور بودند، حوض بسیار بزرگ آب‌بازی داشت، در صفهٔ گرد و نواح آن چنارهای قطور و معمر سایه افگنده و بر عظمت و لطافت آن افزوده بودند، هوای دل‌انگیز و روح‌پرورش روانهارا محصور می‌نمود و اکثراً دعوتهای بزرگ و مجلل دولتی و انفرادی اراکین دولت در این باغ برگزار می‌گردید. در دیوار سنگی دو طرف دریا نلهای آب امتداد یافته که با باز نمودن شیر دهن آب از طریق سوراخهای متعدد به فضا فوران می‌نمود. درین باغ ساختمان مجللی به نام قهوه‌خانه توأم با چوبتره خوش‌ساخت بنا یافته بود که در هنگام گرمای تابستان مهمانان خودرا در آسایش و امان نگه می‌داشتند و عصریه‌های مورد ضرورت مراجعین‌را با کیفیت و خدمتگذاری خاص تقدیم می‌نمود. گلباغ اسم با مسما بوده و با وصف دوری از شهر از ازدحام مردم فارغ نبود.

۱۲ - باغ ذخیره گذرگاه

این باغ ساحه وسیعی‌را اشغال و تفرجگاه خوبی برای شهریان کابل بوده‌است. از طرف جنوب، غرب و شمال به دریای کابل و از طرف شرق به سرک گذرگاه اتصال داشت. در این باغ انواع سبزیجات گلها و اشجار مثمر و غیر مثمر وجود داشته و به حیث یک فارم تجربوی از آن استفاده به عمل می آمده‌است.

۱۳ - بادام‌باغ

در سمت شمال‌غرب شهر کابل در دامنه شمالی کوه افشار موقعیت دارد. در آن نمایشگاه نهالها، گل و اشجار به صورت قوریه جابجا شده‌است، یک باغ تجربوی

مربوط وزارت زراعت می‌باشد. همچنان باغ وحش، باغ آهوخانه، باغ داود، باغ بالا، باغ ارگ، پارک زرنگار، باغ پارک شهر نو، قسمتی از باغ زنانه در حال حاضر در شهر کابل با کاستیها و کمبودهای عناصر مدنی وجود دارند. با توضیح مختصر خواستم تصویری از هنر باغسازی مردم کابل ارائه نمایم. در مورد سایر باغها نیز تشابه و کاربرد مشترک عناصر پارکی وجود دارند. به صورت فشرده از باغهائیکه بنابر جلوگیری از طول کلام از توضیحات بازمانده‌اند می‌توان ذیلاً نام برد:

باغهای مربوط بزمان الغ‌بیک:

۱ - باغ شهرآراء
۲ - باغ نوروزی
۳ - باغ بهشت
۴ - باغ خلوت
۵ - باغ نور
۶ - باغ گلکنه
۷ - باغ مکتب
۸ - باغ حیدرتقی
۹ - باغ بیکه‌بیگم
۱۰ - باغ خواجه حسن
۱۱ - باغ کلان استالف

باغهای عصر بابر و اولاده او:

۱۲ - اورته باغ
۱۳ - باغ مهتاب
۱۴ - باغ جلوخانه
۱۵ - باغ صورتخانه
۱۶ - باغ آهوخانه
۱۷ - باغ خیابان
۱۸ - باغ آرامگاه بابر
۱۹ - باغ جهان‌آراء

۲۰ - باغ نواب امیرخان یزدی

باغهای عصر تیمورشاه و شاه زمان:

۲۱ - باغ شاه (چهارباغ)
۲۲ - باغ دخترشاه
۲۳ - باغ گلاب
۲۴ - باغ خوابگاه
۲۵ - باغ علم‌گنج
۲۶ - باغ محمد شریف‌خان
۲۷ - باغ مددخان
۲۸ - باغ توپچی
۲۹ - باغ شاهی
۳۰ - باغ پندک
۳۱ - باغ دهنی کیپک (ده کیپک)
۳۲ - باغ چهار چمن سلطانی (چمن حضوری موجوده)
۳۳ - باغ قاضی
۳۴ - باغ دیوان‌بیگی
۳۵ - باغ علیمردان

باغهای عصر امیر شیرعلی‌خان و بعد از آن:

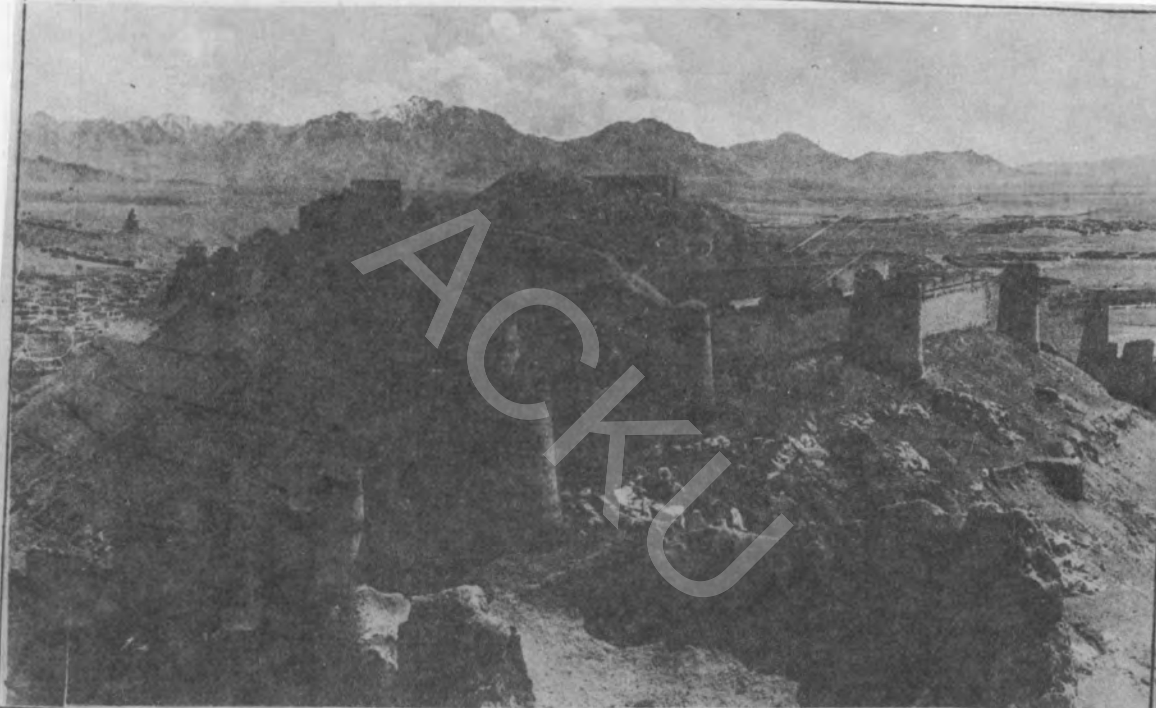
۳۶ - باغ لطیف
۳۷ - باغ چرمگر
۳۸ - باغ هندو
۳۹ - باغ میرزا محمد نعیم‌خان
۴۰ - باغ مستوفی الممالک
۴۱ - باغ سلطان‌جان
۴۲ - باغ بوستانسرای
۴۳ - باغ گلستانسرای
۴۴ - باغ گردانسرای
۴۵ - باغ رئیس



ش. ۱. مینار چکری بر فراز کوه از یادگاریهای دورهٔ آشوکای موریایی



ش. ۳. نمایی قسمتی از بالاحصار قبل از ویرانی.



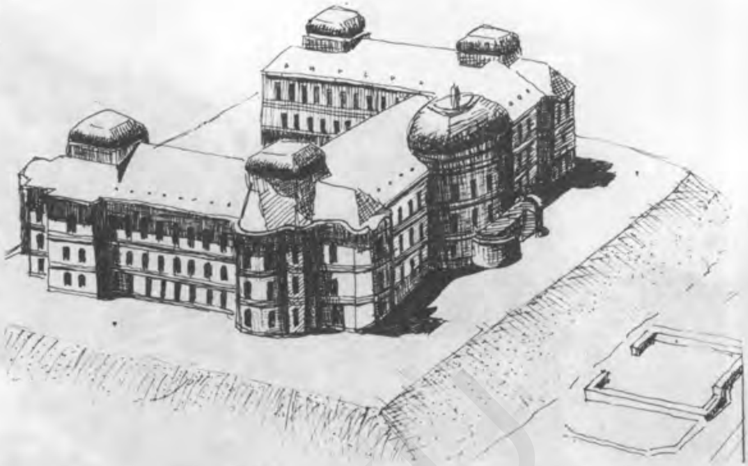
ش. ۲. قلعهٔ بالاحصار کابل، بعد از ویرانی.



ش. ۵. دیوارهای کوشان و یفتلی بالای کوه شیردروازه نزدیک پل آرتل.



ش. ۳. نمای بالاحصار از قسمت شرقی قبل از ویرانی.



ش. ٦. نمای گرافیکی قصر دارالامان



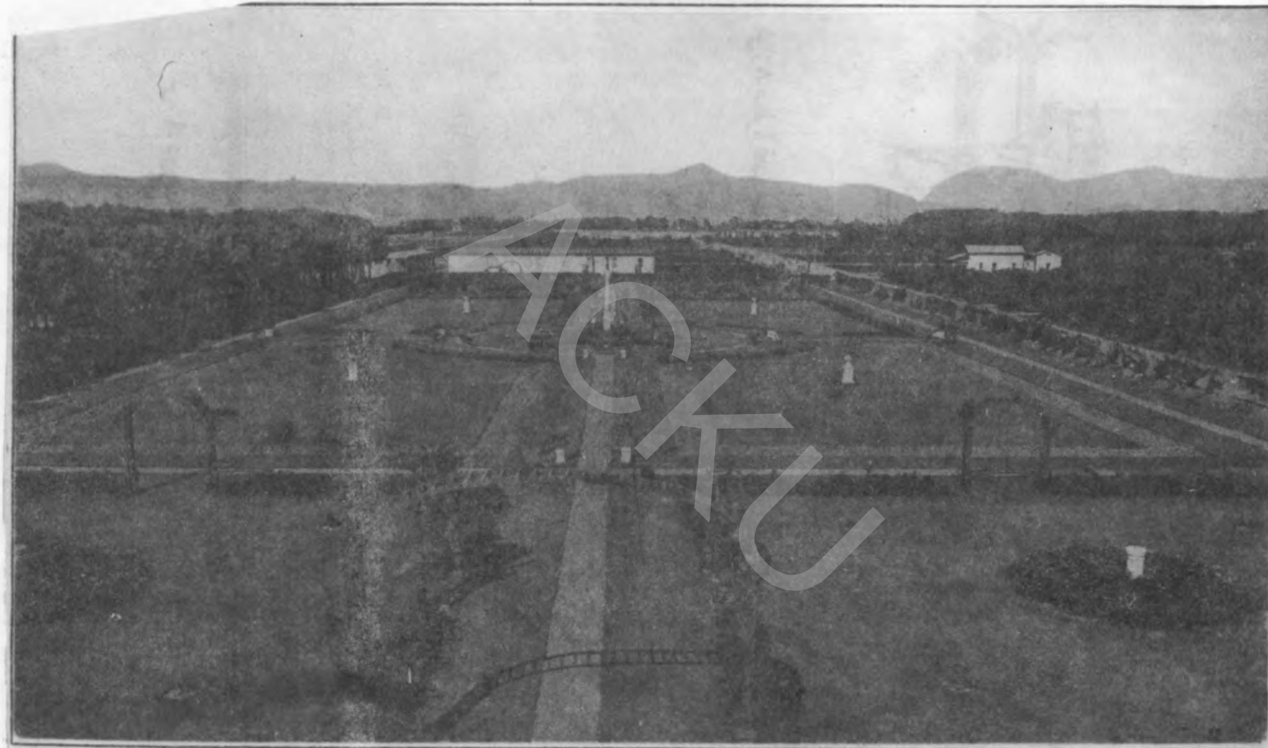
ش. ٧. رویکار شمالی قصر تاج بیک در دارالامان



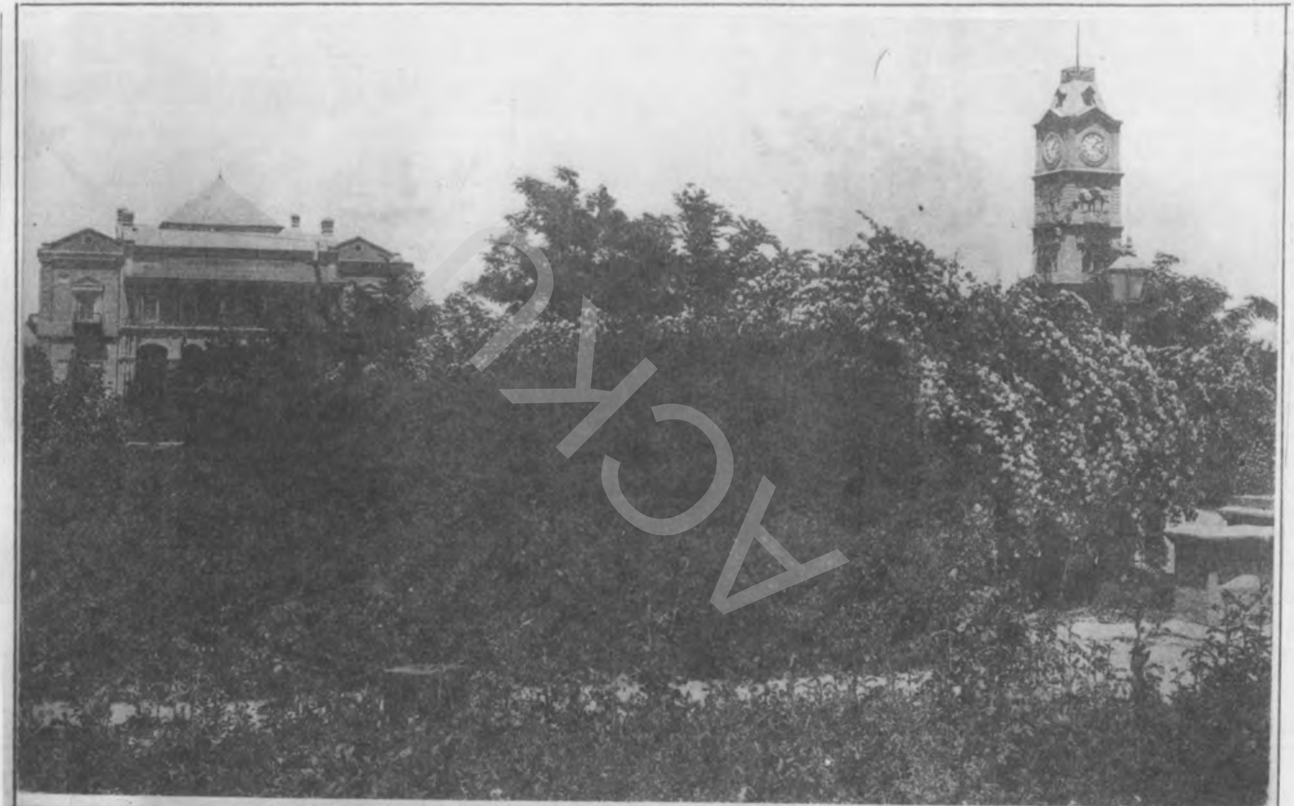
ش. ۸. منظرهٔ قصر چهلستون پیش از ویرانی.



ش. ۹. دورنمای قصر باغ بالا.



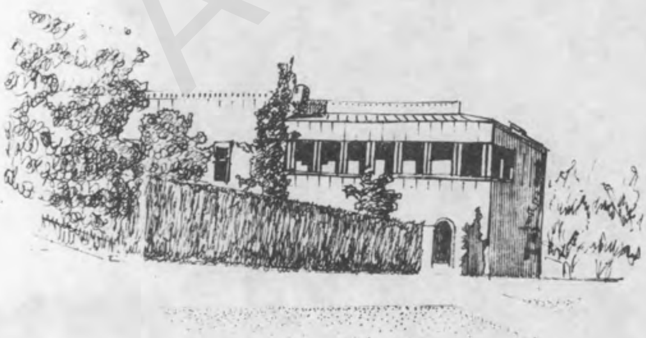
ش. ۱۰. منظره‌ای از باغ ارگ ریاست جمهوری.



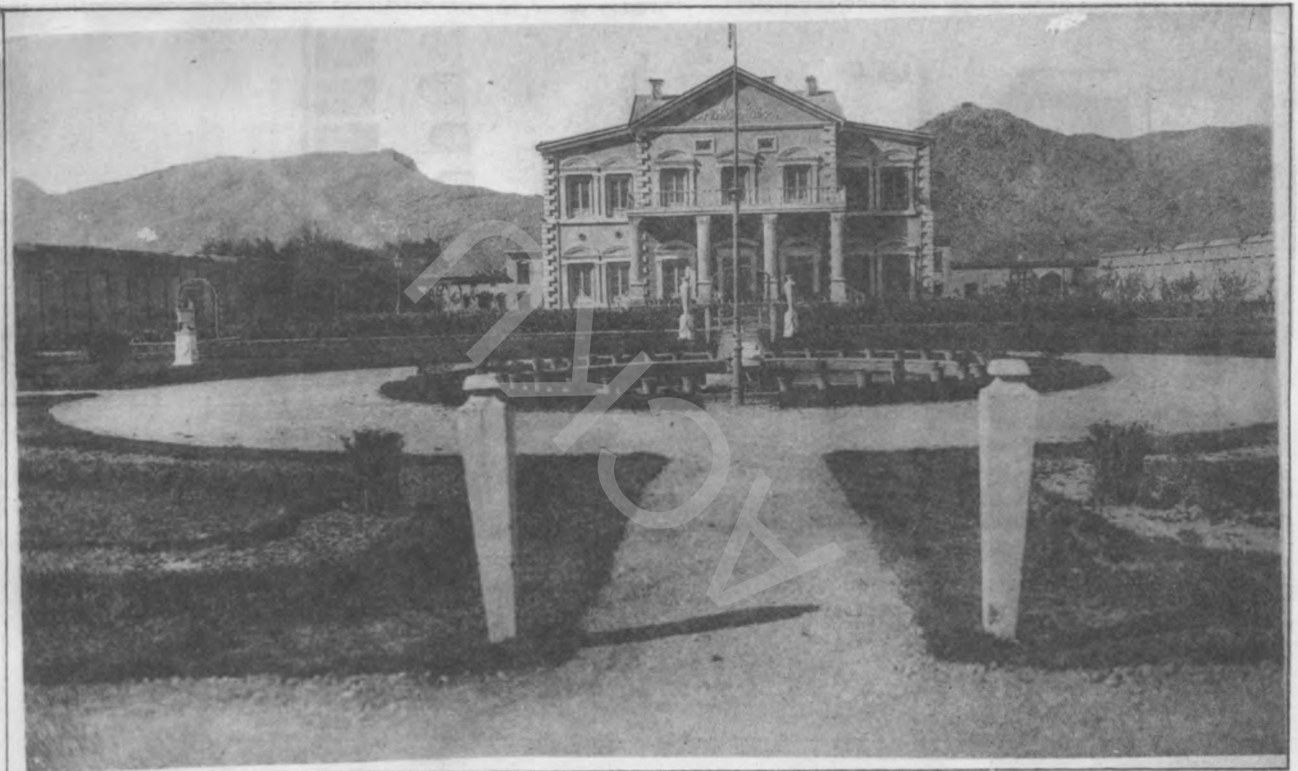
ش. ۱۱. نمای قصر دلکشا و برج ساعت در میان درختان و بته‌های نسترن.



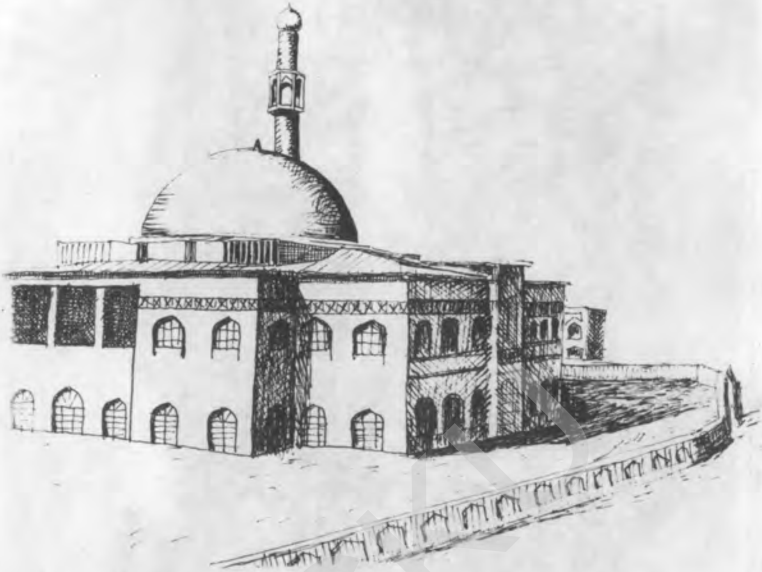
نمای قصر دلکشا.



نمای غربی قصر گلخانه.



نمای حرمسرا موسوم به عین‌العماره در محوطهٔ باغ ارگ جمهوری.



ش. ۱۳. مسجد جامع پل خشتی.



ش. ۱۵. دیتایل ورودی مسجد عیدگاه



ش. ١٤. مسجد شاه دوشمشیره (ع)



ش. ١٦. مجموعهٔ معماری طاق ظفر در پغمان



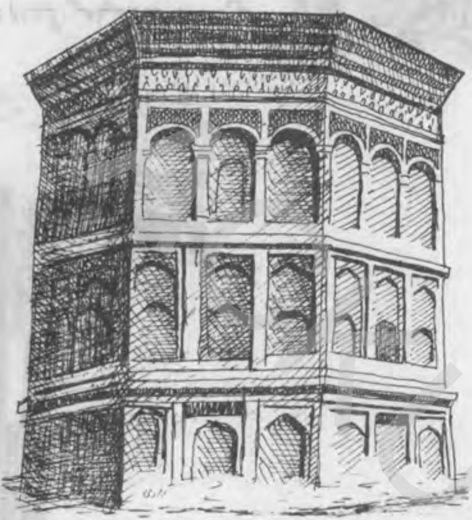
ش. ۱۷. مقبرهٔ امیر عبدالرحمان‌خان در سمت شمالی پارک زرنگار.



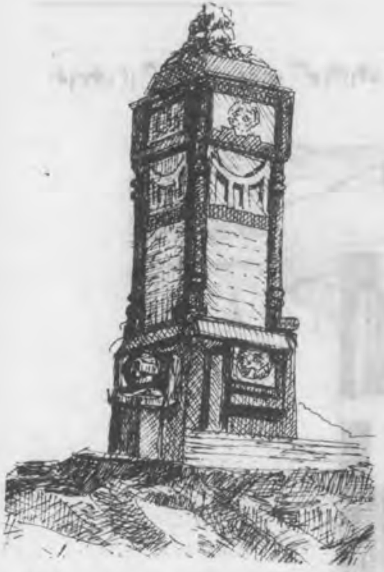
ش. ۱۸. مینار داودشاه‌خان در مقابل قصر دارالامان



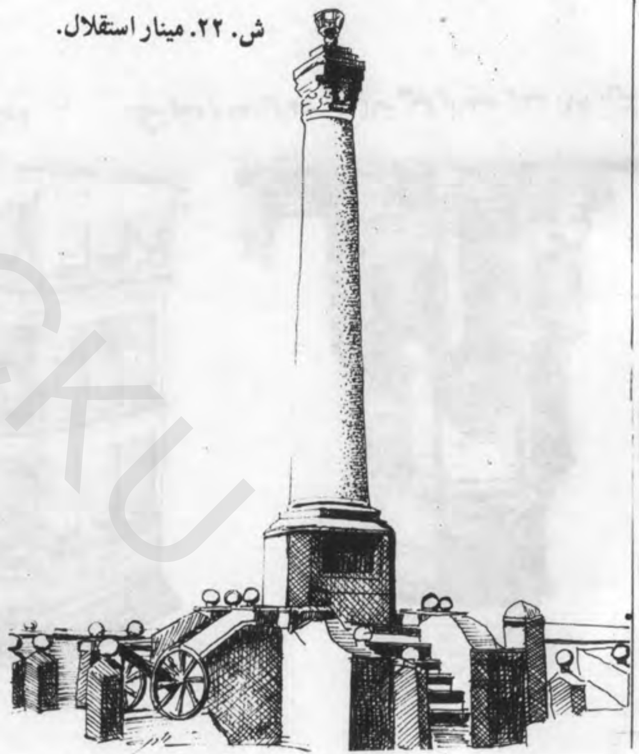
ش. ۱۹. مینار عبدالوکیل خان در چهارراهۀ دهمزنگ



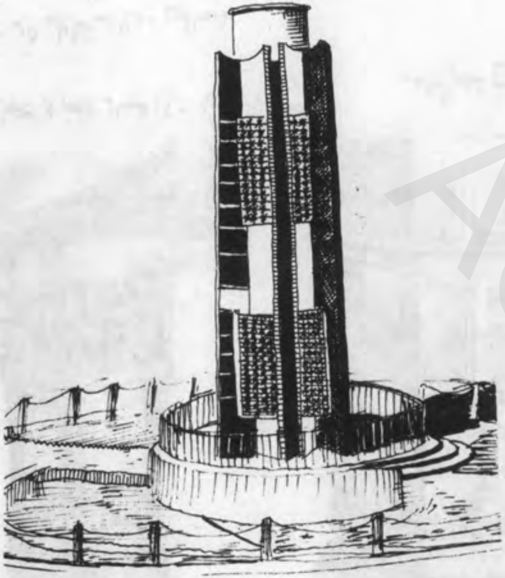
دیتایل برج شهرآراء.



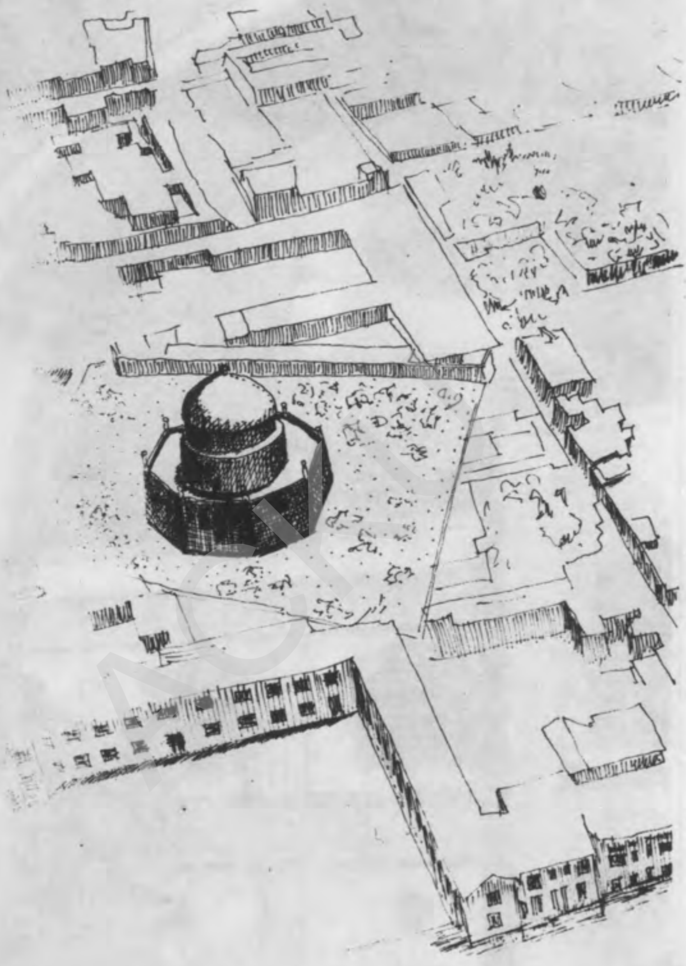
ش. ۲۰. مینار علم و جهل در ساحل
شمالی دریای کابل در سمت نوآباد.



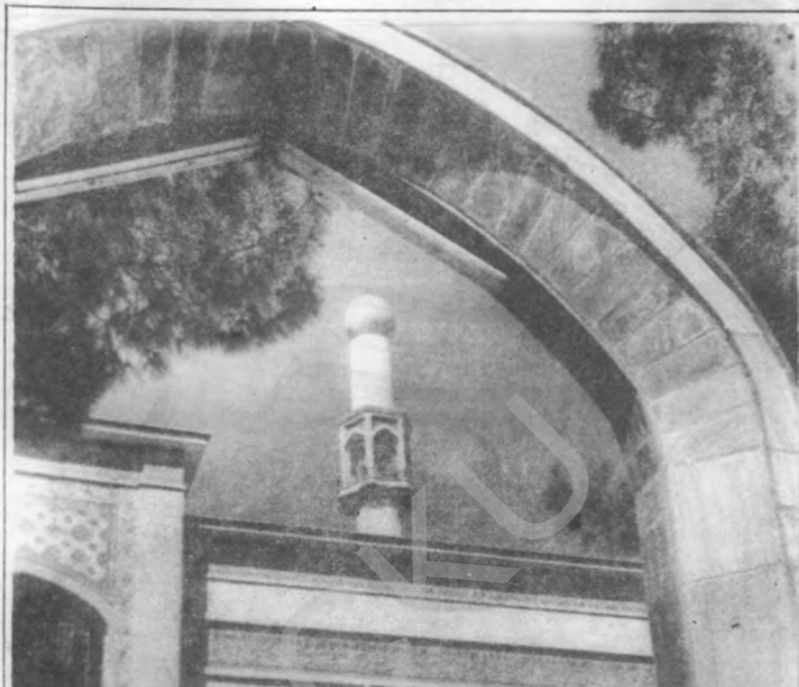
ش. ۲۲. مینار استقلال.



ش. ۲۳. آبدهٔ سپاهی گمنام در چهارراهی جادهٔ میوند قبل از انهدام.



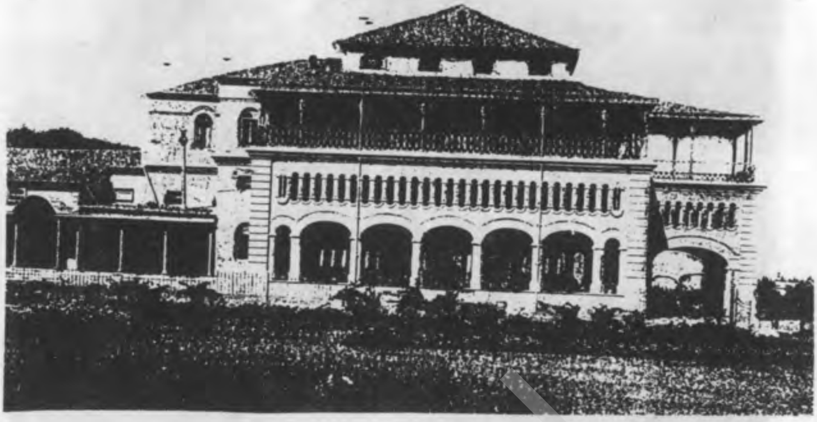
منظرهٔ موقعیت مقبرهٔ تیمورشاه قبل از سال ۱۳۴۰ هـ



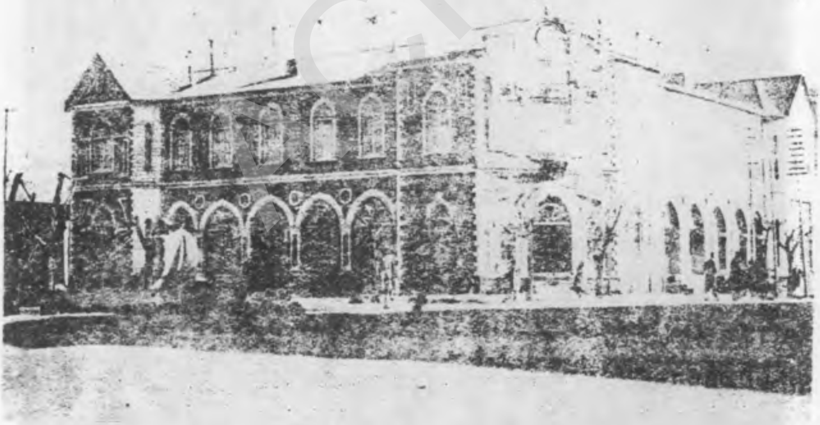
۲. مدخل مسجد پل خشتی پیش از ویرانی



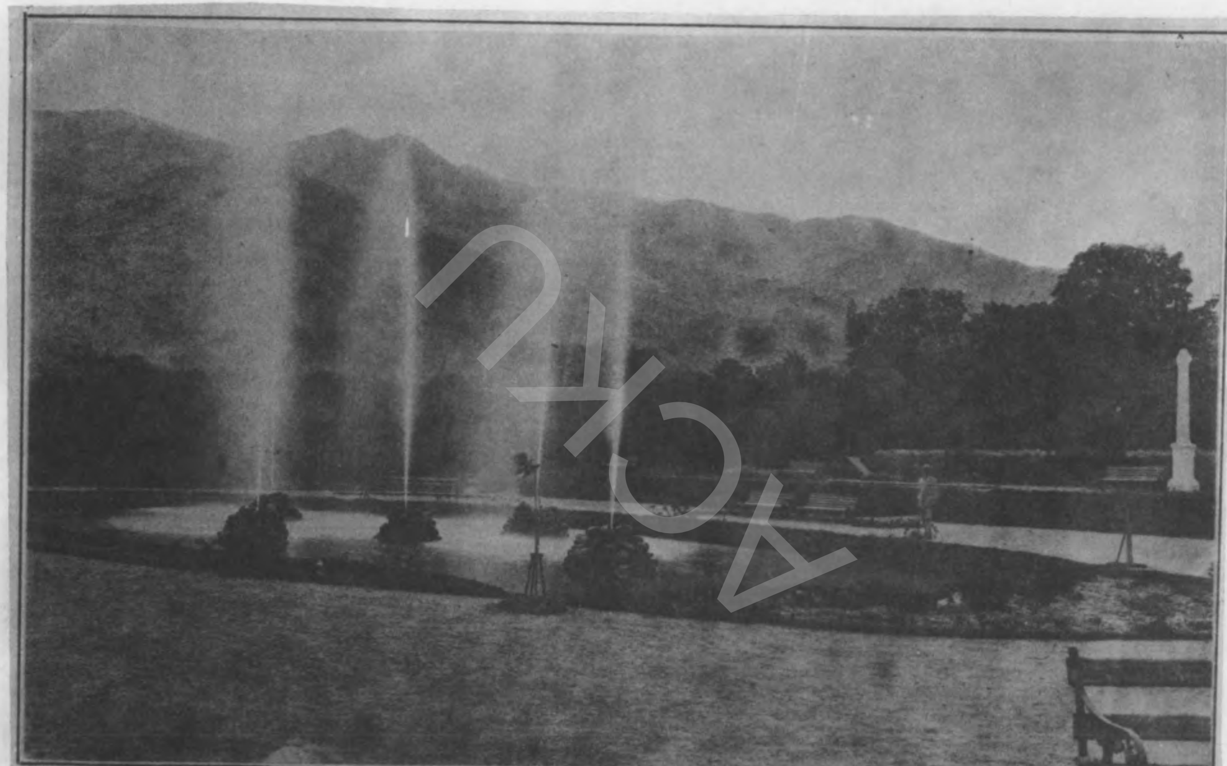
مینار پل محمود خان که با موشک تخریب و با بلدوزر هموار گردید



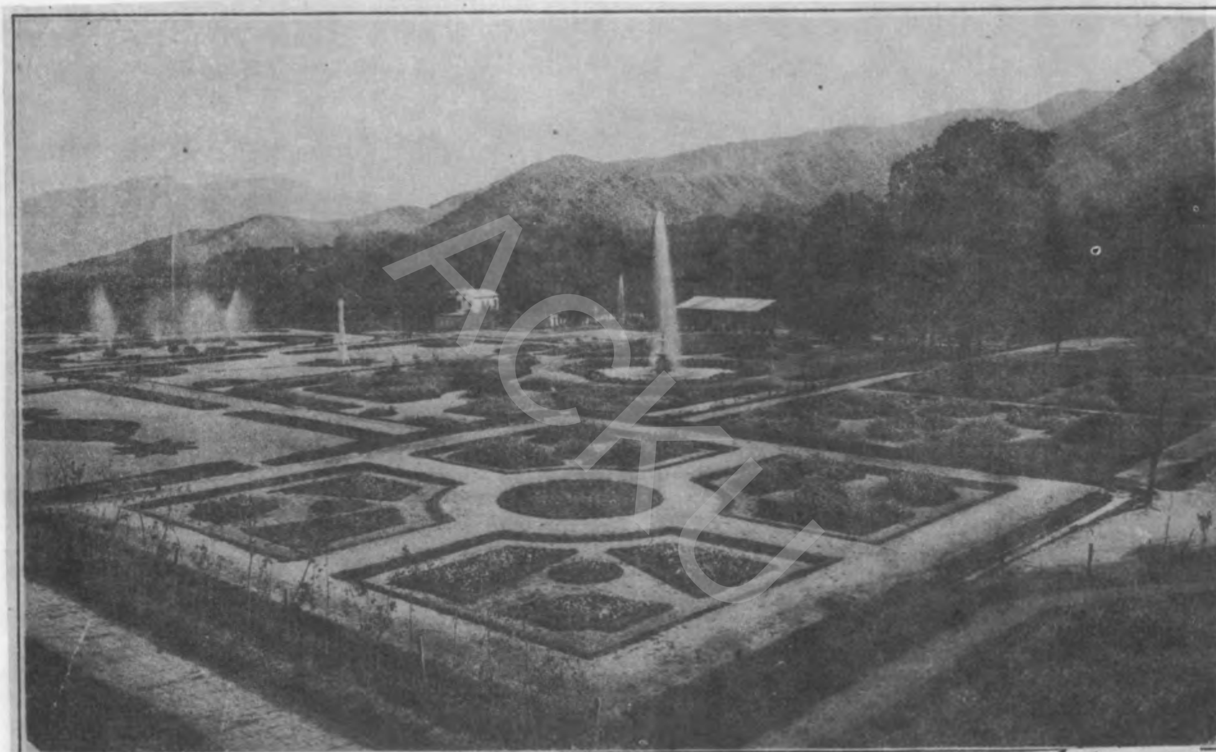
نمای غربی قصر ستور وزارت امور خارجه



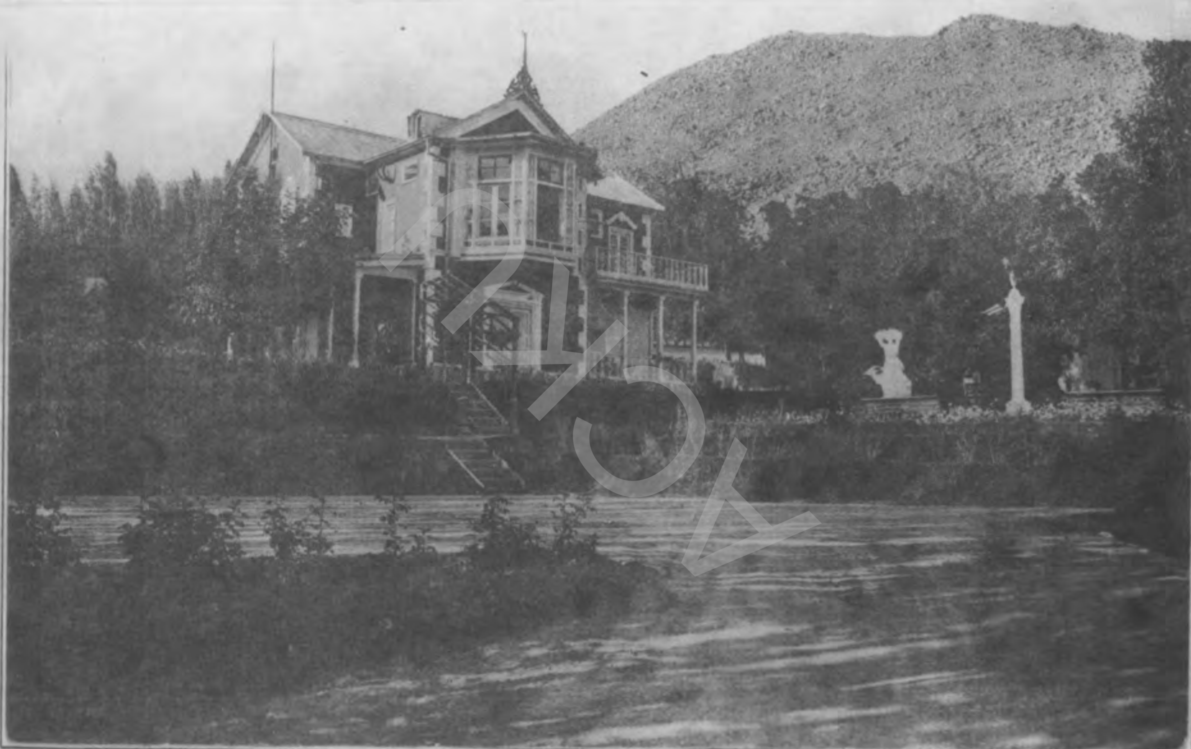
نخستین مهمانخانه' ولایت موسوم به (هوتل کابل)



فراگمنت حوض تزیینی و قرارگرفتن عناصر دکوری پارک با استفاده از لاندشافت زمین.



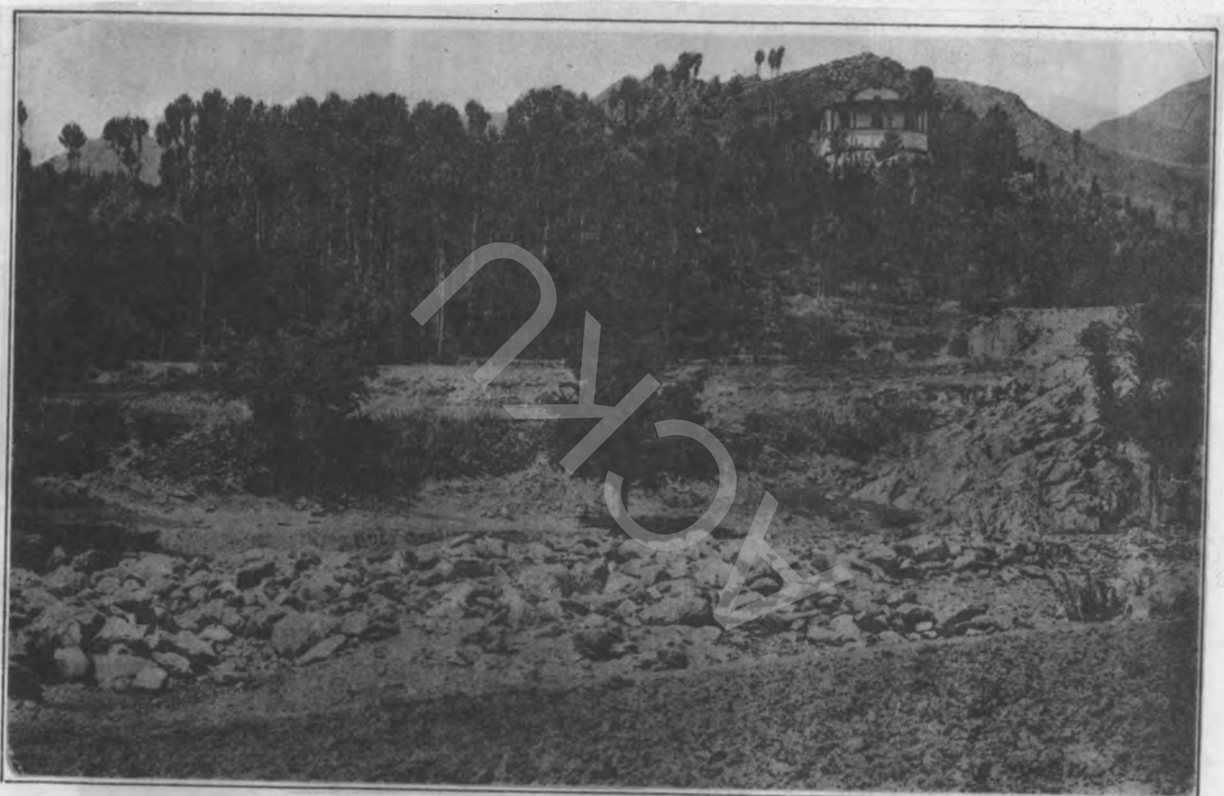
نمای نزدیک گلدانها به حیث مهم‌ترین عناصر دکوری پارک که با اشکال هندسی انتظام یافته‌است.



نمونهٔ معقول استفاده از اراضی ناهموار (ریلیف) در ساختمان باغها و پارکها.



باغ عمومی پغمان، جابجایی مناسب ساختمانها و تقسیم‌بندی ریلیفها به قطعات جداگانه از یک سو فضارا دلنشین و از سویی بهره‌برداری مناسب از زمین دانسته می‌شود.



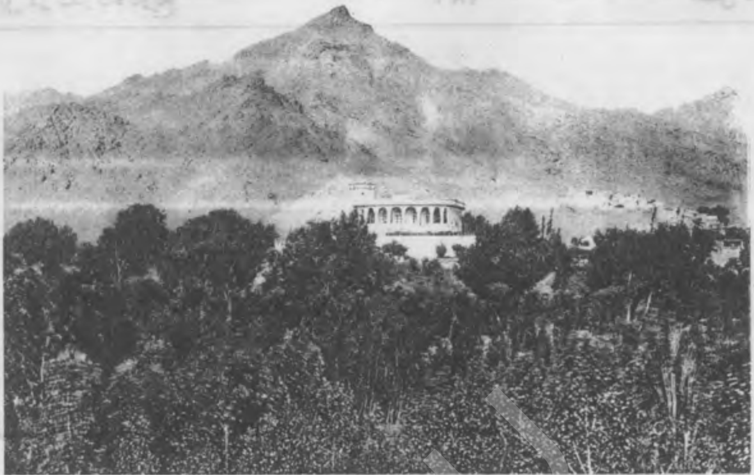
طبیعت و مساعی انسان در تأمین محیط زیست و زیبایی شهر بهم آمیخته‌اند.

باغ سراج العماره در جلال آباد نمونه، یکی از پارک ها و باغ های عصر امانی



یکی از باغ های تفریحی در پغمان







منظره های از باغ و قصر چهلستون که بر تارک تپه شهر را نظاره می کنند



منظره، از داخل ارگ سلطنتی

فصل دوم

کابل پس ازگزینش به حیث پایتخت افغانستان

الف ـ سیمای معاصر کابل ـ پایتخت کشور
ب ـ ماسترپلان و تصویر آیندهٔ شهر کابل
ج ـ جنگ و سیاست ویران‌سازی . . .
د ـ محیط زیست و عوامل آلودگی هوا
هـ ـ کابل و محیط زیست

الف ـ سیمای معاصر کابل ـ پایتخت کشور

در سال ۱۱۸٦ هـ خ که کابل به حیث پایتخت افغانستان قرار گرفت، در آن وقت کلیت شهر مربوط به ساحهٔ شهر کهنهٔ امروزی (چنداول) بود.

تیمورشاه با انتقال پایتخت از قندهار به کابل به توسعهٔ شهر به منظور گنجایش ضرورتهای اداری خود پرداخته و خواست تا نقشهٔ انکشافی کابل‌را بر بنیاد نقشه شاهی قندهار در دست اجرا بگذارد و با همین پندار کار خودرا در دو استقامت ادامه دهد:

۱ - زمینهای اطراف بالاحصاررا که در آن باغها و ارغوان‌زارها وجود داشت، آنهارا به ساختمان دفاتر دولتی اختصاص داد.

۲ - قسمتهایی از شهر کهنه و بخش جنوبی دریای کابل‌را برای مأمورین و همکاران خود تقسیم کرد و در این جا موقعیت ساختمان‌های خدمات اجتماعی و فرهنگی چون مسجد، حمام، کاروانسرای، خانقاه، لشکرخانه و بازاررا تثبیت نمود. در نتیجهٔ این تقسیمات شهر کابل به چندین گذر و واحد ناحیه‌وی تقسیم گردید که تا حال قسماً با همین نامها یاد می‌شوند، مانند گذر دیوان‌بیگی، گذر سردار جانخان، گذر قاضی فیض‌الله، گذر علیرضان‌خان، گذر مرادخانی، کوچهٔ عمله‌ها، گذر آهنگری، گذر تیلخانه، گذر شمع‌ریزها، گذر خاکروبها و غیره.

به گفتهٔ یکی از شعرای این دوره:

جمال ملک خراسان شد این تازه‌بنا،\
ز حادثات زمانش خدا نگه دارد.

با این که کابل پایتخت آخرین سلسله کوشانیها و ظهیرالدین محمد بابر بود، اینک در آستانه تحولات سیاسی، نظامی ، علمی و تخنیکی قرنهای ۱۸ و ۱۹ باز هم به مرکزییت سیاسی و اقتصادی خراسان شرقی مبدل گردید و این مصادف است با زمانیکه رقابتهای سیاسی بین ابرقدرتان زمان یعنی روسیهٔ تزاری و انگلیس بریتانوی که در پی توسعهٔ ساحه نفوذ سیاسی و اقتصادی خویش در این جغرافیای جهان به شدت عمل کرده‌اند. و اما وسایل و انگیزه‌های مداخله در ساخت و بافت اجتماعی این

جامعه نامتجانس کثرت فراوان دارد و این انگیزه‌های اجتماعی جامعهٔ ما از چشم‌انداز تحلیل‌گران سیاست آسیایی روسیه و بریتانیه بیرون نبوده‌اند، آنها با گرو گرفتن یکی از سران فلان عشیره و قبیله می‌توانستند ساحهٔ آنرا به مثابهٔ هستهٔ فعالیتهای سیاسی خود برگزینند و از این جا به طرح دسایس علیه منافع مادی و معنوی کشور دست به کار شوند و خانهای عشیره‌وی و امرای خود ساخته‌شان‌را در هماهنگی با خویش علیه سرنوشت تاریخی ملت بکار اندازند و آنگاه کشور ما علی‌الخصوص جولانگاه آمد و شد سران اجیر شده قرار گیرد.

در این حال کابل به حیث یک قرارگاه نظامی علیه اشغالگران انگلیسی مردم‌را به بسیج و آمادگیهای نظامی در خویش فراخواند و جنگهای آزادیخواهانه ملی بر ضد سیادت پیشگان اجنبی طی دو قرن همواره رو به اشتعال گذارد. طی این سالها رشد عمرانی و انکشاف اقتصادی و اجتماعی کابل نه تنها متوقف گردید، بلکه آثار پرارج معماری و تاریخی در هر گوشه و کنار آن چهره در نقاب نیستی کشیده و از صحنه هستی مضمحل شده‌اند و جای آنها تاکنون خاکتوده‌های مسکوت بر رازهای تاریخی این آثار پرده افشانده‌اند. به گفتهٔ دکتر جلال‌الدین صدیقی:

«در طی دوصد و اندی سال که از استقرار نظام قبیله‌سالاری در کشور ما سپری می‌شود، کشور بزرگ خراسان پیشین و افغانستان کوچک امروزی همواره صحنه مخاصمتها، زد و خوردها و دشمنیهای ذات‌البینی افراد، کشتارها و خونریزیها چه در داخل قبیله و چه در خارج آن با خویش و بیگانه بوده‌است ...»[۱]. مرحوم عبدالحی حبیبی ضمن تائید همین اوضاع می‌گوید: «نصف اول قرن نزدهم در افغانستان به پیکار شهزادگان و هرج و مرج خونین گذشت»[۲]، ولی بعد از شکست انگلیسها در جنگ اول و تسلط برادران بارکزائی، باز چنین باب شکایت‌را می‌کشاید: «این انقلاب نیز به درد ملت افغانستان نخورد. صحنه پیکار و مجادله‌ها همان طور گرم ماند و مملکت احمدشاهی (منظور خراسان بزرگ) با آن وسعت و عظمت در دست برادران و زیر فتح خان پارچه پارچه گردید و قسمتهای شرقی آن از طرف سلطان محمد طلایی و

---

۱ ـ دکتر جلال‌الدین صدیقی. نشریهٔ میهن. شمارهٔ ۱۲، نقد ادبی، شرافت ادبی. حوت ۱۳۶۹.

۲ ـ عبدالحی حبیبی. به نقل از دکتر جلال‌الدین صدیقی. نشریهٔ میهن. ش.۱۲.

برادرانش به دست دولت تازه‌دم سیکه فروخته شد»[1]. تا نیمهٔ دوم قرن نزدهم این کشتار و پیکار آغاز گردید و در حالی که جنگ اول به خرابی و پریشانی ملت ختم شده بود، مملکت باز صحنه نزاع شخصی شهزادگان محمد زایی گردید و ملت افغانستان در راه مطامع شخصی شهزادگان و سرداران محمدزایی به خاک و خون تپید. جنگ اول افغان و انگلیس مملکت‌را سخت فشرده بود و بقیة‌السیف قوای کشور، در جنگهای داخلی شهزادگان مغرض صرف گردید و بالاخره ملت ضعیف و بیمار به دست شهزاده شیرعلیخان افتاد. امیر شیرعلیخان چون از شر برادران فراغی یافت، دست به اصلاحات کشور برد... استعماریون هند بریتانوی وجود شیرعلیخان‌را منافی مقاصد شوم استعماری خود دیدند و قشون نیرومندی‌را از هند به سوی کابل سوق دادند. جنگ دوم آغاز شد و ملّت ما به میدان جهاد مردانه ایستاد. استعماریون عناصر مرتجع و وطن‌فروش‌را به دربار امیر یعقوب‌خان که بعد از مرگ پدر بر اورنگ قدرت کابل نشسته بود،گماشتند و کوشیدند تا صف فشرده غازیان و مجاهدان ملی‌را متلاشی نمایند و در این جنگ ملت ما باز هم ضعیف گردید و به خون خفت و از هر طرف کوشش به عمل آمد تا پیکر آن پارچه پارچه گردید. از آن به بعد عنان کشور به دست شهزادهٔ قهاری چون عبدالرحمن‌خان قرار گرفت. امیر عبدالرحمن‌خان که مردم قندهار اورا (تور امیر ـ امیر سیاه) خوانده‌اند به مجرد تصاحب تخت کابل تیغ تیز از نیام کشید و با خشونت و قهر و غضب روح آزادیخواهی‌را در این ملت کشت و تمام بزرگان و غازیان ملی و کسانی‌راکه شور وطن‌خواهی در سر داشتند و در جنگ دوم با قشون خونخوار استعمار پنجه داده بودند به تیغ کشیده و انتقام خودرا از ملت بدبخت کشید»[2].

کهزاد مؤرخ مشهور افغانستان نیز عقیده دارد که «در تاریخ معاصر افغانستان همیشه صدمه‌ها از ناحیه مخالفتهای اشخاص و رقابتهای شهزادگان و سرداران به پیکر مملکت وارد شده». و علت اینهمه کشمکش و دربدری و خونریزی‌راکهزاد عبارت از این می‌داند که سرداران قومی (در تجسس عموماً) به خاطر مفاد شخصی آهسته آهسته

۱ ـ همانجا، ص ٦.

۲ نقد ادبی شرافت ادبی و تحلیل محتوای پروفسور جلال‌الدین صدیقی نشریهٔ میهن حوت ۱۳٦۹.

به دور یکی از دو نقطه مخالف جمع می‌شدند.[۱]

مرحوم غبار نیز از سرداران محمدزائی شکایت نموده و با تحلیل علمی‌تری در زمینه چنین می‌نویسد: «سرداران محمدزائی نه اینکه از انهدام ملک الطوایفی و حکومات ابدالی هرات در افغانستان و از دفاع دولت سیکه در حواشی افغانستان عاجز و ناتوان بودند، بلکه خود مروج ملک‌الطوایفی و تجزیه و تقسیم کشور می‌شدند. برادران محمدزائی چون در داخل دشمن یکدیگر بودند گاهی بر ضد همدیگر به خارجیها می‌پیوستند، چنانکه سرداران پشاور با رنجیت سنگه متحد شدند و سرداران کندهار دم از دولتخواهی ایران می‌زدند در حالیکه بر رخ همدیگر شمشیر از نیام می‌کشیدند[۲].

با این کشمکشها دیده می‌شود که سران حاکم بر کشور تمام توجه و توان و تحرک فکری خودرا در جهت کسب حمایهٔ بیگانگان به منظور تحکیم پایه‌های حاکمیت خویش بر مردم افغانستان به خرج داده و جایی برای اندیشیدن و عمل کردن بر مصالح ملت و انکشاف حیات مدنی و اقتصادی جامعه باقی نمانده‌است، و استعمار نیز در جهت به وجود آوردن پایگاه مطمئن در داخل افغانستان همواره در جهت عزل و نصب مهره‌های دلخواهش تلاش به عمل آورده تا چهرهٔ مساعدی‌را در جهت هماهنگ ساختن با استراتیژی طولانی‌مدت خود در منطقه دریابد و آنرا در صدر زعامت افغانستان قرار دهد، آنگاه روشهای دیگری هم به منظور تطمیع و تخدیر اذهان و افکار اجتماعی رویدست می‌گیرد و آن پاسخ دادن به نیازها و حرمان اقتصادی افراد زرپرست و اجیرشونده و توأم با آن اتخاذ برنامه‌های عمرانی، انکشافی و اقتصادی نیز می‌باشد. چنانچه با پیش بردن همچو برنامه‌های اقتصادی، در نیم‌قاره (هند و پاکستان) توانست نظام اجتماعی این سرزمین‌را در بحبوحهٔ نظم اقتصادی، عمرانی و استفاده از دستآوردهای علم وتخنیک هماهنگ ساخته و دلهای گرسنه‌را با تأمین لقمه‌نانی از تعقیب اهداف آزادیخواهی و ملی‌گرائی برای مدتی منحرف سازد. انگلیس که در حادثه ۱۸۴۱ در پی قیام تاریخی مردم کابل و آویختن مکناتن بر سقف

---

۱ رجال وررویدادهای تاریخی. ص. ۲۲، ۲۳ و ۲۷ اثر احمدعلی کزاد.

۲ افغانستان در مسیر تاریخ ۵۱۹ تالیف غبار.

بازار با حس انتقام‌جوئی بازار کابل‌را آتش زده و استالف‌را نیز به جرم موجودیت مبارزین ملی به آتش می‌کشد، با جلوس امیرعبدالرحمن‌خان با کسب اطمینان از شورشها و دوام و بقای این امیر، دولت اورا در مسیر تحولات اقتصادی همراهی نموده و برای اولین بار نخستین ایستگاه رادیویی‌را در شهر کابل تورید و اعمار نمود. بعد از گذشت فرصتهای طولانی امیر عبدالرحمن زمینهٔ اقدامات به مسایل عمران و آبادی‌را در شهر کابل به دست آورد و با گردآوری معماران و طراحان قندهاری، بلخی و تاشقرغانی به شهر کابل، آنهارا در تطبیق برنامهٔ عمرانی خود تحت رهبری مرادخان و لعل‌خان دو تن از معماران قندهاری به کار ساختمان گماشته و به عقیدهٔ برخی از گزارشگران گامهای بلندی‌را در جهت ساختمان و توسعه شهر برداشته و محیط شهررا با توسعه بیشتری کشانیده‌است. در این دوره ساختمانهایی چون ارگ کابل، عمارت گلستان‌سرا، بوستانسرا و (تعمیر جوار شهرداری) مهمانخانه دولتی (باغ ولایت)، گنبد کوتوالی[1]، مسجد شاهی (عیدگاه) مسجد پل خشتی، سلام‌خانه عام کابل، سلام‌خانهٔ خاص، قصر باغ بالا، سلام‌خانه پغمان، عمارت مهتاب قلعه، تعمیر قصر چهلستون، قصر ستور وزارت خارجه، عمالتخانه و برج شهرآرا و برخی از قشله‌ها و ساختمانهای نظامی شهر کابل به وجود آمدند. پس از مرگ امیر عبدالرحمن‌خان پسرش امیر حبیب‌الله‌خان در سال ۱۹۰۱ میلادی بر تخت سلطنت افغانستان جلوس نمود و خواست تا سیاست عمرانی و اقتصادی پدرش‌را دنبال نماید، به اعمار فابریکه پشمینه‌بافی، تأسیس شرکتهای تجارتی در کابل اقدام نمود و نخستین شفاخانه ملکی‌را در کابل بنیاد گذاشت. سیستم آبرسانی‌را از پغمان به شهر کابل رویدست گرفت و به منظور رشد معارف در کشور مکتب حبیبیه افتتاح گردید، مقبره پدرش امیر عبدالرحمن‌خان‌را در محله پارک زرنگار اعمار نمود و در سال ۱۹۱۹ در کله گوش لغمان هنگام استراحت به قتل رسید. میرزا سراج‌الدین بخارایی که در زمان امیر از کابل دیدار نموده‌است، چشمدید خودرا از وضع مدنی و شهری کابل این طور توصیف نموده‌است: «وضع شهریت کابل، به طرح قدیم است. اغلب بناهای آن سنگی

---

۱ این ساختمان که در محل چارراهی پشتونستان متصل به رستورانت خیر موقعیت داشته، نابود گردیده‌است.

است. عمارت چوبی هم بسیار دارد. رسته و بازار آن خیلی است. اکثر آن سرپوشیده و گنبد است و در تمام روز مملو از رفت و آمد خلق است. بعضی کوچه و خیابانها شوسه کرده وسیع هم دارد. بازارهای آن‌را قدری وسعت و ترتیب داده‌اند و بعضی عمارات اعیانی و ادارات دولتی‌را به طرح اروپا ساخته‌اند و تمام عمارتهای سلطنتی و باغهای دولتی آن به طرح اروپا است. عمارتهای بسیار گرانبهای عالی‌جنابی هم ساخته‌اند. جعده (ساختار نامرتب) و خیابانهای اطراف شهر که از هر طرف آن به یک سمتی کشیده شده‌است، تمام آنرا مثل جعده‌های شهرهای روسیه خیابان‌بندی و شوسه کاری کرده‌اند. شهر خیلی وسعت هم دارد. اکثر خیابانهای آنرا از دو طرف درخت سبز کرده‌اند. زیر درختها آب جاری هم می‌گذرد. آب و هوای بسیار باصفاست. در کابل و در بیرون از شهر باغهای عالی‌جناب‌بسیار است. خصوصاً باغهای دولتی و عمومی‌ملی آن بسیار تعریف و توصیف دارد و یک نهر بسیار بزرگ سرشار از وسط شهر می‌گذرد. دیگر چشمه و انهار هم بسیار است که همهٔ آنها آب شیرین و گوارایی دارد. از باغهای اندرون شهر کابل یکی باغ ارگ است که بسیار باغ باصفای دلگشاست [و] در پهلوی ارگ سلطنتی کابل واقع است. خیلی باوسعت هم می‌باشد، سه باغ درون به درون است. تمام‌را از روی رجه و اسطرلاب به طرح باغهای اروپا خیابان‌بندی نموده‌اند. از وسط آن یک نهر آب سرشار مستی می‌گذرد. اطراف نهر مذکوررا با سنگهای مرمر محجر کرده‌اند. باغچه‌های بسیار نیکو خیلی دارد. در خیابانهای آن استول (کرسی) و نیم‌کت (تخت)های منقش مصفا گذاشته‌اند که تماشاییان آمده بعد از گردش نشسته سیاحت باغ‌را می‌کنند... دو در (دروازه) ارگ هم از درون همین باغ گشاده می‌شود. یک برج ارگ که عمارت بسیار بلند باشکوهیست، مشرف به همین باغ می‌باشد. در پهلوی این دو باغ، باغ دیگری است، یعنی باغ مهمان‌خانه و یکی بوستان‌سرا و گلستان‌سراست. و هر کدام آن یک باغ بسیار خوبیست. عمارتهای خوبی هم دارد. در بوستانسرا امیر عبدالرحمان‌را دفن نموده‌اند. دیگر آن گونه باغهای خوب در کابل و اطراف (آن) بسیار است. از جمله یک باغ عمومی است که در کناره‌ای از شهر در نزدیک کارخانهٔ تفنگ‌سازی موسوم به باغ علم‌گنج است که بسیار باغ باصفایی است. از کارخانه‌جات فقط یک کارخانهٔ دولتی در کابل دایر است که همه قسم کار آهنکاری در این کارخانه می‌شود. از توپ و تفنگ و

فشنگ (و) دیگر همه آنچه اسباب متعلقه به لشکر و نظام باشد، در این کارخانه می‌سازند. معلم و موخانک (میخانیک) این کارخانه استادان ماهر انگلستان و هندوستان می‌باشند. و از کابلی و افغان هم استاد هنرمند بسیار است. عمله و کارگران تمام کابلی هستند. تفنگهای ساخت کارخانهٔ کابل از تفنگهای ساخت کارخانهٔ انگلستان هیچ فرقی ندارد. یومیه ۵۰ تفنگ و ۵ هزار فشنگ و هر دو روز یک عراده توپ در کارخانهٔ مذکور ساخته می‌شود. کالسکه‌هایی که در کابل ساخته بودند، بنده از کالسکه‌های فرنگستان نتوانستم فرق بدهم».[1]

در واقع سفرنامهٔ میرزا سراج‌الدین معلومات فراوانی پیرامون شهرهای آسیای مرکزی و از جمله کابل ارائه نموده و به جوانب مختلف حیات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی مردم این شهر ضمن ترقیات مدنی، فرهنگی و صناعتی پرداخته‌است.

آنگاهی که امان‌الله‌خان وارد کارگاه سیاست گردید و ادارهٔ امور کشوررا به دست گرفت، موضوع اعمار پایتخت دولت مستقل افغانستان نیز مجدداً مطرح بحث قرار گرفت. در آن وقت دو مفکوره بر سر طرح پلانهای عمرانی و ساختمانی شهر کابل از جانب افراد ذیعلاقه و روشنفکران متخصص ظهور نمود. عده‌ای بر این باور بودند که شهر کهنه یادگار پدران و نیاکان ماست و برایمان مقدس و گرامی می‌باشد، نباید آنرا ویران کنیم و این کانون انباشته از گنجینه‌های هنری و فرهنگی کشوررا ضایع سازیم. بگذار شهر کهنه در جایش باقی بماند و روز و روزگاری ارزشهای هنری و معماری مردم مارا در انظار نسلهای بعدی و جهانگردان و محققین بین‌المللی به نمایش بگذارد و شهر نورا چون ضرورت زمان خود در جای دیگری بسازیم. به این اساس تصمیم گرفته شد تا مرکز اداری کشور چون سنگبنای اعمار شهر آینده به ساحهٔ دارالامان که از لحاظ آب و هوا (اقلیم) مساعدتهای بیشتری داشت، انتقال یابد، روی این ملحوظ مهندسان و طراحان از سایر نقاط کشور و از کشور آلمان تحت سرپرستی آرتل فراخوانده شدند و برخی از ساختمانهای اداری‌را بر مبنای همین طرح در دارالامان اعمار نمودند.

همزمان جنبش آزادیخواهی مردم که توسط شاه حمایه می‌شد با مظاهرات و

---

۱ ـ میرزا سراج‌الدین حاجی عبدالرئوف، سفرنامهٔ تحف بخارا، تهران ۱۳۶۹. ص. ۲۱۷ـ۲۱۹.

مارشهای پیهم شهریان کابل که از برابر سفارت انگلیس واقع مرادخانی می‌گذشتند، آغاز گردید و انگلیس که هنوز فرصت کافی به منظور تطبیق اقدامات اغواگرانهٔ خود به دست نیاورده بود، چارهٔ کاررا در راه‌اندازی بمباردمانهای هوائی بالای شهر کابل دید و این شهررا بمباردمان نمود و صدمات مالی و جانی‌را بر کابل و شهروندان آن تحمیل نمود. در این دوران جنگ استقلال که دستآورد آزادی دولت افغانستان‌را در قبال داشت نیز با انگلیس درگرفت و مردم افغانستان در تطبیق برنامه‌های اصلاحی (اقتصادی و فرهنگی) دوره امانی امید دست یافتن به حیات مرفه با مظاهر عصر و زمان‌را در سر می‌پرورانیدند، اما اقدامات عجولانه در آغاز پروسه اصلاحات که با جو فرهنگی، مناسبات اجتماعی و ذهنیت کشورهای ذیعلاقه در مورد استقرار دولت امانی همآهنگ نبود، منجر به بروز تراژدیهای سیاسی نظامی دیگری شد و یکبار دیگر دوران نزاع برادران سدوزائی بر کشور تکرار گردید و مسیر رفاه و انکشاف اجتماعی به روی ملت به پا خاستهٔ افغانستان مسدود گردید.

پس از سرنگونی نهضت امانیه امیر حبیب‌الله کلکانی مدت ۹ ماه بر تخت سلطنت کابل جلوس نمود، اما در نتیجهٔ تنشها و بدامنیتیها که هنوز در کشور وجود داشت کار عمرانی و آبادی اقبال تحقق نیافت و نادرشاه با درآوردن حبیب‌الله کلکانی از صحنهٔ قدرت خودش زمام امور کشوررا به دست گرفت. لازم است تا در زمینهٔ اصلاحات این پادشاه نظرات مؤرخ غ.غبارر‌ا مختصراً مرور نماییم: «نادرخان در خصومت با شاه امان‌الله‌خان، تعصب و تنگ‌نظری‌را تا جایی رساند که اسمای لیسه‌های امانی و امانیه و معمورهٔ دارالامان‌را به نامهای نجات، استقلال و دارالفنون تبدیل نمود. وقتی رکاردرهای (ضبط صوت) ترانه‌های امان‌الله‌خان (الهنا یا ربنا انصرلنا امیرنا الافغان امان‌الله‌خان...)را از تمام کشور جمع و نابود گردانید، نادرشاه که کلمهٔ عین‌المال امان‌الله‌را به مثابهٔ خیانت ملی شمرده بود، از همین عین‌المال مذموم، تمام زمینهای زراعتی ملکه ثریا‌را واقع در تنگی سیدان کابل به برادر خود شاه‌محمودخان وزیر حربیه داد، چنان که باغها و عمارات و اراضی دولت و اشخاص‌را در کابل و پغمان و جلال‌آباد به افراد خاندان خود داده بود، و اینک هر یک از آنها صدها میلیون دالر و افغانی در خارج و داخل کشور «عین‌المال شخصی» دارند، حتی باغ ارگ سلطنتی‌را نیز این خانواده «دشمن عین‌المال» بین خود تقسیم و ترکه کرده‌اند. محمدهاشم‌خان و

شاه‌ولی‌خان، محمدنعیم‌خان، محمدداودخان و اسدالله‌خان به خرید و فروخت عمارات آن مشغول شدند. باغ شهرآرای کابل هم به محمدهاشم‌خان بخشیده شد... از این سبب بود که مردم گفتند: این خاندان حکمران حق ندارند که شاه‌امان‌الله‌را به واسطهٔ داشتن عین‌المال شخصی تکفیر نمایند، بلکه این حق‌را در افغانستان یک رژیم ملی می‌تواند داشته باشد، نه رژیم کنونی که خود تا دو گوش در مرداب جنایت و خیانت غرق است»[1].

با پایان کار حکومت محمد نادرشاه که دستاوردی جز ویرانی و سکوت نداشت دورهٔ سلطنت ۴۲ سالهٔ پسرش محمدظاهرشاه آغاز گردید. کارهای عمرانی و ساختمانی در کشور به خصوص در شهر کابل به مرحلهٔ اجرا گذاشته شد. ولی در مقایسه با آهنگ رشد و انکشاف اجتماعی و اقتصادی در کشورهای همسایه و نیازمندی جامعهٔ ما به انکشافات معاصر خیلی اندک بوده‌اند. در این دوره که مصادف به زمان اعجاز علم و تخنیک در جهان می‌باشد، شهر کابل به مثابهٔ شاهرگ کشور به اقتضای ضرورتهای بدیهی خویش در عرصه‌های مختلف در مسیر رشد و توسعه بایست گام برمی‌داشت:

در عرصهٔ سیاسی

با اعلان استقلال افغانستان در سال ۱۹۱۹ (۱۲۹۷) صرف نظر از معیارهای انطباقی استقلال و آزادی به مفهوم واقعی آن، روابط ملی و بین‌المللی افغانستان وارد مرحلهٔ تازه‌ای گردید و کشورها به تدریج کرسی‌های دیپلوماتیک و نمایندگیهای سیاسی خودرا در سال ۱۹۳۴ در سازمان ملل متحد و به دنبال آن در سازمان کنفرانس عدم انسلاک و بعداً سازمان کنفرانس کشورهای اسلامی و سایر نهادهای معتبر بین‌المللی به وجود آورد و روابط سیاسی خودرا با کشورهای جهان روی دست گرفت. به تبادلهٔ سفارتخانه‌ها و نمایندگیهای سیاسی خود با دول متحابه پرداخت. این امر خود زمینهٔ انکشاف فعالیتهای شهری و تغییر سیمای معماری شهری کابل‌را از لحاظِ کمی و کیفی به وجود آورد. برخی از کشورها چون اتحاد شوروی، جمهوری

---

۱ ـ غلام‌محمد غبار. افغانستان در مسیر تاریخ. جلد دوم. امریکا، ۱۳۶۹. ص ۱۰۳.

توده‌ای چین، ایالات متحدهٔ آمریکا، جمهوری فدرالی آلمان، جاپان، ایران، ترکیه، انگلستان و غیره با خریداری زمینهای وسیع دولتی به اعمار ساختمان سفارتخانه‌هایشان در حجم و ظرفیتهای مختلف ساختمانی پرداختند که مجموعه‌های ساختمانی این سفارتخانه‌ها در میان باغهای زیبا و با سبک و هنری معماری کشورهای نامبرده به کابل سیمای پرکثرت معماری‌را به ارمغان آورد، متباقی سفارتخانه‌ها در قصبهٔ دیپلوماتیک موسوم به وزیر اکبرخان، شهر نو، کارتهٔ پروان، گذرگاه و غیره جابجا گردیده‌اند.

در عرصهٔ فرهنگی

با برقرای روابط فرهنگی با کشورهای جهان مجموعه‌های ساختمانی تعلیمی و فرهنگی چون لیسهٔ عالی نجات (امانی) واقع وزیراکبرخان توسط کشور آلمان، لیسهٔ استقلال در مرکز شهر توسط کشور فرانسه، تخنیکم جنگلک در چهلستون و انستیتوی پولیتخنیک در جناح غربی باغ بالا توسط اتحاد شوروی، کامپلکس بزرگ دانشگاه کابل و انستیتوی طبی به نام ابوعلی ابن سینا (۱۹۳۶ - ۱۹۴۶) در ساحهٔ تقریباً ۵۰۰ جریب زمین شامل ساختمانهای تدریسی مربوط به ۱۴ دانشکده در رشته‌های مختلف، کتابخانهٔ دانشگاه، لابراتورهای درسی، جیمنازیومهای ورزشی، ایدتوریمها، خوابگاه بزرگ مرکزی دانشجویان به کمک امریکا و سایر کشورها، مجموعهٔ ساختمانهای تدریسی و اداری تخنیک ثانوی توسط امریکا، لیسه‌های ابن سینا، دارالمعلمین سیدجمال‌الدین، لیسهٔ سنایی در کارتهٔ ۴، لیسهٔ عالی حبیبیه در علاءالدین، دارالمعلمین بایزید روشان، مکتب عالی مخانیکی که از سوی کشور آلمان برنامه‌ریزی می‌گردید ضمن دهها مکتب و دبیرستان عالی تخصصی و عمومی در تمام شهر کابل ایجاد و اعمار گردیده‌اند. همین طور تالارهای نمایشی، سینما و تیاترهای به نامهای (کابل ننداره)، سینمای زینب، بهارستان، بهزاد، میرویس، بریکوت، سینمای تیمورشاهی، آریانا، باختر، فرخی، آریوب) و غیره ساخته شده‌اند.

در عرصهٔ اداری

باگسترش زمینه‌های حیات اجتماعی و توأم با آن برنامهٔ دولت در حل مسایل

اداری با گذشت هر روز وزارتخانه‌ها و ادارات مستقل و وابسته به این وزارتخانه‌های به وجود می آمدند. دولت به ساختمان دفاتر مهم دولتی پرداخت که با رعایت اهمیت ساختمانی و شهری این ادارات به یادآوری آنها می‌پردازیم.

ساختمان چهارطبقه‌ای مرمرین وزارت خارجه و الحاقیه‌های آن. ساختمانهای ۵ طبقه‌ای وزارت معارف، وزارت پلان‌گذاری، ساختمان وزارت معدن، عدلیه، ساختمانهای همجوار وزارت تجارت و شورای ملی در علاءالدین، ساختمان مجلل ۵ طبقه‌ای وزارت داخله و همچنان وزارت دفاع که بعداً به دفتر کار رئیس جمهور مبدل گردید. در عرصهٔ طبابت و بهداشت دولت به ساختمان بیمارستانها، کلینیکها و پولیکلینیکها و حتی شهرکهای طبی چون شفاخانهٔ وزیراکبرخان، چهارصدبستر و شفاخانهٔ اطفال به نام اندیرا گاندی در وزیراکبرخان، شفاخانهٔ جمهوریت، علی‌آباد به نام رفیقی سناتوریم (۱۹۳۵) کلینیک دندان‌سازی (۱۹۳۶) شفاخانهٔ نور (چشم)، در دارالامان، شفاخانهٔ ابن سینا در نزدیکی پل آرتل، شفاخانهٔ مستورات (۱۹۳۹) در قسمت اول جادهٔ میوند، شفاخانهٔ نظامی قو ای مرکز، شفاخانهٔ پل محمودخان و غیره پرداخت.

در عرصهٔ اقتصادی

بخش مهم فعالیتهای اقتصادی شهر کابل بر بنیاد سهم مالکیت خصوصی و تشبث بازرگانان ملی استوار بود. بخش اساسی ساختمانهای تجارتی اجتماعی، کارخانه‌جات کوچک صنایع خفیفه و سایر فعالیتهای مارکتی، رستورانهای شهری توسط تجار و ثروتهای مالکیت انفرادی تنظیم شده‌اند. ایجاد و احداث پارکهای صنعتی پلچرخی که در آن حدود بیشتر از ۴۵۰ کارگاه و فابریکه‌های خرد و کوچک صنعتی فعالیت می‌کردند، به شمول مراکز عمدهٔ مارکتی و تجارتی چون مندوی مواد ارتزاقی، مراکز داد و ستد کالایی در جادهٔ میوند، نادرپشتون، مندوی، سرایها، تجارتخانه‌ها، اپارتمانها، رستورانها به متشبثین خصوصی تعلق داشتند. در این دوره دولت فابریکهٔ ساختمانی و ترمیم موتررا در جنگلک در سال ۱۹۴۶، فابریکهٔ بزرگ نان‌پزی (سیلو)را در سال ۱۹۵۳ به کمک اتحاد شوروی و فابریکهٔ حجاری و نجاری بیتون‌را که ارزش مهم اقتصادی داشتند، به شمول هتل انترکانتیننتال و فعال ساختن هتل کابل و

هتل آریانا به حیث مهمانخانه‌های دولتی اقدام نمود. در دورهٔ زمامداری ۴۲ سالهٔ محمدظاهرشاه که تقریباً نیم قرن ادامه یافته‌است با آنکه کشور طولانی‌ترین دورهٔ صلح و امنیت خودرا در همین دوره از سر گذرانیده‌است، اما از لحاظ اقدامات عمرانی و زیربنایی مناسب با ضرورت عصر و زمان گراف سست و آهنگ ضعیفی‌را می‌نمایاند. «حکومت جادهٔ اندرابی‌را از پل شاه دوشمشیره تا پل شاهی و جادهٔ وزارت حربیه‌را تا دوازهٔ شرقی ارگ شاهی مجموعاً در طول چندصدمتر سنگ‌فرش و قیرریزی نمود، این اقدام جزئی و محدودرا حکومت در طول ۵ سال (۱۹۳۳-۱۹۳۸) مصادف دورهٔ صدارت هاشم‌خان به اتمام رسانید. در ۱۹۵۱ مصادف حکومت شاه‌محمودخان بلدیهٔ انتخابی نیز تغییرات مجددی‌را در شهر کهنهٔ کابل وارد کرده و جادهٔ مشهور میوند و جادهٔ نادرپشتون‌را با سینمای پامیر اعمار، قسمتی از سرکهای کابل قیرریزی و جریدهٔ (پامیر) به حیث ارگان نشراتی شهر کابل منتشر شد[1]. ساختمان ۱۴ طبقه‌ای موسوم به سینمای پامیر در زمان حکومت سردار محمدداود (۱۳۵۲ - ۱۳۵۷) اعمار و به حیث ساختمان کثیرالاستفاده مورد بهره‌برداری، اقتصادی، اداری و فرهنگی قرار گرفت. ساختمان ۱۸ طبقه‌ای مخابرات که سنگ‌بنای آن در سال ۱۳۵۲ آخرین سال زمامداری محمدظاهرشاه گذاشته شده بود پس از ۱۴ سال کار رخوتناک به حیث ساختمان اداری مورد استفاده قرار گرفت. چنانچه معلوم است داوودخان در عرصهٔ عمرانی و فعالیتهای اقتصادی برنامه‌های مهمی‌را روی دست گرفته بود اما این برنامه‌ها منجر به تصادم منافع ابرقدرتها گردید و اسباب زوال سریع اورا مهیا گردانید. با پیروزی کودتای ثور در ۱۳۵۷ که حزب دموکراتیک خلق قدرت سیاسی‌را به دست آورد ساختمانهای مسکونی در مبکروریان ۲،۳،۴ ساختمانهای تهیهٔ مسکن در بادامباغ و بلاکهای مسکونی شهرآرا به کمک اتحاد شوروی و فابریکهٔ خانه‌سازی کابل به شمول ساختمان ادارهٔ سروی جیولوجی و کادستر، وزارت امور اجتماعی و انستیتوی علوم اجتماعی، ساختمان دفتر مرکزی قوماندانی پلیس و غیره اعمار گردید.

با پیروزی مجاهدین بر کابل در سال ۱۳۷۱ بلافاصله جنگهای تنظیمی آغاز

---

۱. غ.غبار. افغانستان در مسیر تاریخ. ج ۲. سال ۱۹۹۹. ویرجینای آمریکا. ص ۲۱۷.

گردید و شهر کابل به صورت یکپارچه در کام آتش فرو رفت و ساختمانهای تاریخی و شهری آن بی محابا ویران گردیدند. بیشتر از ثلث شهر در غرب و جنوب شهر کابل به ویرانهٔ غم‌انگیزی مبدل گردید و در ساحهٔ شمال کابل ساختمانهای دولتی و تاریخی نیز صدمهٔ هول‌ناکی برداشتند.

در سالهای ۱۳۷۳ یکی از همکاران مربوط به فرمانده احمدشاه مسعود به نام جنرال بریالی ساحهٔ وسیعی‌را در شمال کابل موسوم به (خواجه‌بغرا) به مقر فرماندهی گارد ملی درآورد و در آن ساختمانهای اداری، خوابگاه، موزیم وسایط نظامی، مسجد، دفتر کار قومندان و غیره‌را با روش معماری اسلامی، توسط مهندسان کشور روی دست گرفت. این ساحه که در ریگزار وسیعی در دامنهٔ کوه شمال کابل قرار داشت به ساحهٔ پارک بزرگی با تپه‌های سبز، جاده‌های مملو از درختان و بته‌های زینتی، دیوارهای متناسب، با یک قرارگاه نظامی با ورودی طاقی به رسم طاق ظفر برنامه‌ریزی گردید. و کار ساختمان آن عملاً نظررس شده بود که با سقوط کابل در ۶ میزان ۱۳۷۵ به دست تحریک طالبان این جنبش ساختمانی نیز متوقف گردید.

ب ـ ماسترپلان و تصویر آیندهٔ شهر کابل

قسمیکه در مباحث گذشته خواندیم، شهر کابل به یکبارگی به این وسعت و گستردگی نمودار نگردیده و موجودیت فعلی آن محصول قرنها رشد و انکشاف شهری بوده و طی یک سده اخیر به صورت چشمگیری ابعاد خودرا تا مرزهای موجودیت کنونی‌اش رسانیده‌است. در عرصه زمانی سی سال اخیر دامنهٔ توسعه شهر با افزایش روزافزون اسکان مواجه بوده و شاید بیشتر از ده برابر محیط دایره شهر با ازدیاد رقم دموگرافی (نفوس) همراهی نموده‌است. گسترش محیط شهر و جلب ساکنین بیشتر در کابل شاید برخلاف امیال مسئولین ذیربط و برنامه‌های وضع شده انجام گرفته و زندگی و ضرورت بی‌سرپناهی قویتر از اراده دیوان سالاران عمل نموده و تحت تاثیر ضرورتهای حاد اجتماعی مردم خود میکانیزم هستی شهری خودرا ایجاد کرده‌اند.

با نظرداشت ضروریات امور شهری و درآوردن فعالیتهای داد و ستد و اصناف و پیشه‌های مختلف اجتماعی در حیطهٔ نظم مقررات دولتی اجراآتی به عمل آمد و مدیریت تنظیفات شهری تشکیل گردید و تا سال ۱۳۵۰ هـ‌ق مقارن به دورهٔ سلطنت شاه امان الله‌خان ادامه یافت. در دوران امان الله‌خان همزمان با رویدست گرفتن سلسله‌ای از برنامه‌های فرهنگی و عمرانی که با حصول استقلال کشور مطرح گردیده بود، موضوع اعمار پایتخت دولت مستقل و آزاده افغانستان نیز مجدداً مطرح بحث قرار گرفت. در این دوره نهاد شهرداری به نام بلدیه موسوم و از لحاظ تشکیلات اداری و ایفای خدمات شهری از صلاحیت بیشتری برخوردار گردید.

با آغاز بحرانات سیاسی نظامی آن دوران که منجر به سقوط دولت و نهضت دورهٔ امانی گردید، پلانهای شهری و به اجرا درآوردن آنها در منطقهٔ دارالامان به خاموشی گرایید. در سال ۱۳۴۳ هـ با ایجاد ریاست شهرداری کابل ضرورت به طرح پلانهای ساختمانی شهر محسوس گردید و متخصصین داخلی به همکاری کارشناسان شوروی اولین طرح ماسترپلان شهر کابل‌را به مساحت ۲۳۷۸۰ هکتار زمین برای هشتصد هزار نفر به وجود آوردند و نقشه‌های پلان ۲۵ساله شهر کابل‌را جهت تطبیق به حکومت افغانستان تسلیم دادند. همزمان به منظور تطبیق و عملی ساختن این پلان، فابریکهٔ خانه‌سازی از طرف شوروی اعمار و به دسترس مقامات افغانی قرار داده شد، ولی از فردای همان روز که نقشه‌ها و اسناد پلان شهرسازی ۲۵ ساله به دسترس شهرداری کابل قرار داده شد، تمام اهرمها و ادارات ذیربط به کار افتادند تا از تطبیق این پلان جلوگیری به عمل آورند. هسته و نسج اساسی شهررا در این طرحها مسئلهٔ مسکن تشکیل می‌داد، اما در همان زمان بر خلاف روحیهٔ ماسترپلان، ترتیب و توزیع نمرات مسکونی در پروژه‌های متعدد شهر چون سیدنورمحمدشاه مینه، خوشحال خان، خیرخانه و بعدها پروان سوم و وزیرآباد اقدام گردید. این اقدامات که سرآغاز کارهای ساختمانی خودسر بود، ایجاب می‌نمود تا اعمال انجام شده وارد مرحلهٔ دیگری از تنظیم ماسترپلان گردد. از سوی نادیده انگاشتن یک سند مهم شهری ممکن نبود و ریاست شهرسازی و خانه‌سازی وقت طرح ماسترپلان جدیدی‌را در سال ۱۳۴۹ رویدست گرفت و بازهم شهرسازان و مهندسان افغانی و شوروی و شعبات یونسکو مربوط ملل متحد به بازنگری پلانهای مرتبه پرداختند. و دستاورد

ماسترپلان جدید آن بود که پروژه‌های مغایر پلان بیست و پنجساله‌را در روی پلان جدید تثبیت نماید.

این ماسترپلان شامل مساحت ۲۹۹۰۰ هکتار زمین برای ۱۴۱۶۰۰۰ نفر شهروند پیشبینی گردیده بود. مگر پاپپای انکشاف عرصه‌های زندگی فراوردهای این ماسترپلان به نیاز روزافزون نفوس و ضرورت شهروندان کابل به پیمانه تکامل اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی با نظرداشت روند متعالی علم و فرهنگ و ضرورتهای مدنی شهررا تکافو ننمود و به سؤالات عدیدهٔ آن روز پاسخ گفته نتوانست، بنائاً این بار هم ماسترپلان به سرنوشت سلف خود مواجه گردید و عزلت‌نشین گردید و انارشیسم شهری همچنان ادامه یافت، شهرداری وقت باز هم ضرورت طرح غنا بخشیدن ماسترپلان‌را با ابعاد فراگیر و شرایط متحول عصر و زمان و با مطالعه وضعیت اجتماعی و اقتصادی آن وقت کشور در سال ۱۳۵۷ با همیاری و تلاش مشترک متخصصین افغانی و شوروی با معیارهای تطبیق پلانهای عمرانی برای مدت ۲۵ سال شامل مساحت ۳۲۳۴۰ هکتار زمین و برای دو میلیون نفوس شهری طرح‌ریزی و از سوی مقامات عالی دولتی مورد تصویب شورای وزیران قرار داد که تاکنون منحیث سند اساسی ساختمان شهر کابل در دست اجرا است. در ماسترپلان شهر کابل که با رعایت ضرورتهای توسعوی برای دو میلیون نفوس پیشبینی شده‌است، کلیهٔ شاخصهای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، اداری، تجارتی، رهایشی، تربیتی، تعلیمی و تحصیلی و غیره با توجه به انکشاف تمام بخشهای ترانسپورت شهری، تجهیزات انجنیری (شبکات تخنیکی) عمرانی، سرسبزی آبرسانی، کانالیزاسیون و هموارکاری سنجش و مورد مطالعه قرار گرفته‌است و در حقیقت کمبود و نواقص دو دورهٔ قبلی‌را در خود حل نموده‌است.

از جمله مساحت عمومی شهری که شامل ماسترپلان می‌گردد و آن بالغ بر ۳۲۳۴۰ هکتار زمین می‌باشد، به اندازهٔ ۴۵۷۴ هکتار زمین برای اعمار ساختمانهای بلندمنزل رهایشی و تجارتی ۳۱ /۴۲۲۲ هکتار برای ساختمانهای کم‌منزل رهایشی، ۲۶ /۲۸۶۸ هکتار برای ساختمان جاده‌ها و سرکها ۱۴ /۶۷۹ هکتار برای اعمار ساحات عام‌المنفعه، ۴ /۳۵۵۷ هکتار برای ساحات سبز و پارکهای اساسی و فرعی اختصاص داده شده‌است و باقی ساحات به اندازهٔ ۹۲ /۱۶۴۲۷ هکتار زمین‌راکوهها و دریاخانه

کابل تشکیل می‌دهد که آنهم به پیمانه وسعی به تشجیر و غرس درختان کوهی و کمربندهای سبز اختصاص یافته‌است. از روی ساختار پلانی میتوان این ماسترپلان‌را به پنج زون علیحده چون زون شمالشرق (ساحه پلچرخی و قلعه زمان‌خان)، زون شمالغرب (خیرخانه و کارته‌پروان)، زون جنوب شرق (کارته نو و شاه شهید)، زون جنوب غرب (ساحه دارالامان، کارته ۴ و غیره) و زون مرکزی تقسیم نمود که تمام ساحه ماسترپلان شهر از زون مرکزی دارای شعاع ده کیلومتر بوده و چهار زون آن که هر کدام دارای مرکزیت فرهنگی، اداری، تجارتی، تعلیمی و تربیتی‌اند با شعاع استفاده وی ۵ر۳ کیلومتر در نظر گرفته شده و از مرکزی عمومی شهر بالترتیب ۵ کیلومتر فاصله دارند. ارتباطات مندویها و مارکتهای ارزتراقی و ترانسپورتی با ولایات همجوار به صورت کلی مطمع نظر بوده‌است. همان طوری که حال ادامه گذشته‌است ماسترپلان شهر کابل چون بازتاب توسعه شهر از همان شهر کهنه که شناسنامهٔ کابل‌را در اوراق تاریخ رقم می‌زند، سر کشیده‌است، بنائاً با رعایت معیارهای تاریخی فرهنگی ارزشهای فرهنگی آنرا بائیست جداً مورد مطالعه قرار داد و در تثبیت نقاط ان بر صفحه ماسترپلان تاکیدات مکرر به عمل آورد که خوشبختانه چنین شده‌است و آنها عبارتند از:

۱ - موقعیت خاص مسجد جامع پل خشتی

۲ - موقعیت خاص مسجد شریف عیدگاه و شاه دو شمشیره (ع)

۳ - موقعیت خاص مقبره شهزاده تیمورشاه در پارک تیمورشاهی و مقبره امیر عبدالرحمن در پارک زرنگار.

۴ - موقعیت خاص افتاده دریاخانه کابل.

۵ - موقعیت خاص ساحه اتنوگرافی (موزیم مردم‌شناسی و معماری ملی) در جوار بالاحصار.

۶ - موقعیت خاص بالاحصار، دیوارهای سرکوهی (شیردروازه و آسمائی) و باغ بابر.

۷ - موقعیت خاص شهر کهنه به صورت کل منحیث نمونه عالی آرت وصنعت معماری و تاریخی و ممثل ساختار جغرافیائی افغانستان که کوه و همواری در سطوح

مهندسی محلی‌را می‌توانند در جایگاه خود به تمثیل درآورند.

در این ساحات هرچند دست غارتگر جنگ و پرخاشهای نظامی سالهای اخیر تباهیهای جبران‌ناپزیری‌را بر پیکر ارزشمندترین میراثهای تاریخی، ساختمانهای فرهنگی و منازل رهایشی مردم که نمایانگر صفت عالی و هنرمندی مردم کابل‌زمین در گذشته‌ها بودند، وارد آورده‌است که نسل امروز و فردا مثلیکه به آب و نان و هوا ضرورت دارند، به احیای مفاخر فرهنگی و تاریخی نیز اشد ضرورت دارند و بائیست مسئلهٔ رستوریشن و اعمار مجدد آنهارا با آرایش ساحات موقعیت عناصر فرهنگی شهری چون پارک و سرسبزی رویدست گرفت.

هرچند در ساحه مرکزی شهر که به نام ساحه فرهنگی مسمی گردیده‌است، برخی از ساختمانها چون سرای شهزاده، سرای احمدشاهی، تیمورشاهی، هزارگل، غزنوال مارکیت، کوچی مارکیت و دیگران اخذ موقع نموده‌اند، اما در تطبیق مندرجات ماسترپلان بائیست موجودیت پدیده‌های تاریخی فرهنگی‌را به مثابهٔ میراثهای نیاگان این شهر بیشتر ارج گذاشت و بدان جسورانه عمل نمود.

قسمیکه ما شاهدیم ماسترپلان سوم شهر کابل علی‌الرغم شدت تاکید بر تطبیق آن نتوانسته‌است در مسیر عملی سیر نماید. در این حال طرح این سوال پیش میشود که چرا اینهمه رنج و زحمت و تحقیقات علمی متخصصان عرصه شهرسازی که مطابق فرمایش شهرداری‌های وقت صورت پذیرفته‌اند، باز هم تطبیق آنها میسر نیست و اراده‌های فردی‌را کارائی بیشتر است. اگر به اختصار پاسخ این سوال‌را ارائه نمائیم، باید گفت، که ما هنوز به فرهنگ شهری دسترسی لازم‌را نداریم و با وصف تجارب تاریخی سده‌ها هنوز شهررا با کلیت آن منحیث ارگانیزم زنده هستی و ممثل سطح آگاهی و فرهنگ همگانی که سراسر کار و فعالیت مارا در خود جای می‌دهد، درک نمی‌کنیم. به هر صورت در ساختمان شهر اهالی آن نقش اساسی‌را به دوش دارند، اما در تطبیق پلان ۲۵ ساله شهر کابل نقش مردم به حد اقل در سطح منافع حقیر دیوان‌سالاران بیروکرات تنزل یافته‌است.

به همین لحاظ عوض اینکه شهر عصری و درخور تمجید بر طبق محتوای پلانی آن آباد گردد، مجموعه دهکده‌ها بدون انجام خدمات شهری و پروژه‌سازی به دور هستهٔ مرکزی آن توسعه یافته‌است. و نهادهای شهرسازی گوئی درد و رنج و ضرورت

مردم‌را نمی‌بینند و در کمال بی‌تفاوتی خود رشد ناموزون و خودسرانهٔ شهررا به تماشا می‌نشینند که چگونه باگذشت هر روز شهر ویران می‌شود و به سوی عدول از فرهنگ شهری با شتاب راه می‌زند و پروژه‌های روزآباد و شب‌آباد در هرگوشه و کنار شهر با منتهای بی‌بهرگی از ارزشهای چون راه، سرک عبور لینهای برق و آب، مکتب، مسجد، کلینک و غیره آباد می‌شوند. این پروژه‌ها که با صرف هزینه طاقت‌سوز در شرایط سرسام‌آور قیم و با صرف وقت و نیروی بشری انجام گرفته‌اند، اگر طرح و ساختمان آنها با شیوه علمی رهبری می‌گردید، می‌توانست برای مدت چند در خدمت مردم محتاج باقی بماند و مورد بهسازی قرار گیرد و این قدر به حال شهر و سکنهٔ آن زمخت و بدهیبت واقع نشود. شعار ارگانهای شهرداری و شهرسازی همواره این بوده‌است که بائیست از اعمار ساختمانهای خودسر جلوگیری شود، اما برعکس این ساختمانهای خودسر به شمول مجموعه عوامل بی‌نظمی دست بدست هم داده و نظام اجتماعی و شهری‌را تا سرحد وحشت مختل نموده‌اند. اگر در جائی مسئله (تعدیل) ساحات شهری منظم‌را نامنظم و محاسبهٔ شهری‌را به هرج و مرج و لاقیدی بیباکانه برخی از بهره‌جویان کشانیده‌است، شگفتی‌آور از آن تصرف مالکانه و بدون مصلحت و چند و چون ساحات پلانی توسط فرصت‌طلبانی چند است که بجای مکتب، مسجد، کلینک، شفاخانه و کودکستان، مارکیتهای طویل و عریض و کامپلکسهای رهایشی خودرا خودسرانه با استفاده از قدرت سلاح و موقف دولتی اعمار کرده‌اند و آنانی‌را که از رشد پروژه‌های خودسر فریاد می‌کشیده‌اند، به همکار و معاون خود مبدل نموده‌اند.

اکنون پلان ۲۵ ساله شهر کابل بیشتر از سه دهه عمر دیده‌است و کمتر از صفحهٔ کاغذ به صفحه زمین پای نهاده‌است، شاید در شرایطی که جنگ ضربه مدهشی‌را بر پیکر اقتصاد و هستی کشور ما کوبیده‌است و بحران اقتصادی همه‌را به خود مشغول داشته و ثروتهای انفرادی به بیرون کشور انتقال یافته‌اند و صعود سرسام‌آور قیم و درد و مرارتهای جنگی پرسش این سوال‌را ناموجه جلوه دهد، که چرا ساختمانهای شهر مطابق طرح ماسترپلان پیش برده نمی‌شوند، اما اگر چنین بیندیشیم که ما از همین نقطه زمانی بسوی فرداهای دور ناگزیر فرمان حرکت داریم و ماسترپلان شهر و روابط و سرنوشت مدنی شهروندان‌را در هر حال تعیین می‌نماید و مسئلهٔ مسکن، نظافت،

سرسبزی، آب، ترانسپورت، مکتب، کلینک، شفاخانه و دهها مؤسسهٔ خدمات اجتماعی دیگر هستی شهروندان‌را می‌سازد، آنگاه اهمیت طرح مسئلهٔ روشن میشود. از سویی زندگی بارها به اثبات رسانیده‌است که تا اصول اساسی هر پدیده‌ئی‌را به دست نداشته باشیم هیچ مشکل آنرا به صورت جداگانه نمی‌توانیم حل نمائیم و ماسترپلان شهر کابل همه استقامتها و عرصه‌های زندگی شهررا تعیین می‌نماید، آن شهریکه بائیست به مقتضای ضرورتهای زمان رشد کند و تمام عناصر حیاتی و درخور هستی مدنی‌را در خود داشته باشد.

اکنون که بیشتر از سی سال از طرح ماسترپلان شهر می‌گذرد، زمان فاصلهٔ زیادی‌را پیموده و تحولات و دیگرگونیهای اجتماعی کشور نیز ضرورتهای نوینی‌را در کار بازنگری ماسترپلان کابل به بار آورده‌است. در پهلوی دیگرگونیهای سیاسی و اجتماعی جامعه ما مسئلهٔ پلانگذاری انساج و تشکیلات شهری در آن عصریکه مالکیت یک سکتوری بر بنیاد تملک دولتی می‌توانست در کار انجام و ساختار شهر عمل نماید، کامپلکسهای ساختمانی بزرگی که تمام محتوای فرهنگی و مورد ضرورت ادارات و ارگانهای دولتی‌را داشته باشند در ساحات مختلف به خصوص در زون مرکزی شهر در نظر گرفته شده‌اند. با تغییر نظام سیاسی ضرورتهای اجتماعی و اقتصادی نیز تعویض گردید و دیگر آن کامپلکسها با همان اسم و صفات کاربرد منطقی خودرا از دست داده‌اند. ما در کشور فقرزده و جنگ‌دیده با اقتصاد فروپاشیدهٔ دولتی ناگزیر بر روال عملی بازار آزاد روی آوریم و در ساختمان شهر، اعمار مجدد و بازسازی افغانستان از اتکای اقتصادی تشبث خصوصی مدد فراوان جوئیم. از سوی دیگر کابل در حال حاضر اراضی زراعتی بکر و حتی کوهی خودرا از دست داده و جائی برای طرح ساحه رشد شهر باقی نمانده‌است و اما به مثابهٔ پایتخت کشور و مرکز فعالیتهای عدیدهٔ حیاتی به افزایش حجم ساختمانها و توسعه مراکز خدمات تجارتی و فرهنگی نیاز دارد. این امر ایجاب می‌نماید تا از اراضی آن حد اعظم استفاده اقتصادی و معقول‌را به دست آوریم و توأم با گسترش حلقه افقی، انکشاف عمودی ساختمانهارا به آن همراه سازیم و با اعمار ساختمانهای بلند منزل ابهت و جمال و زیبائی‌را در متن آن ایجاد نمائیم. در این حال واگزاری ساحات بزرگ زمین برای اعمار یک و یا دو طبقه جوابگوی احساسات استه‌تیکی ما و نیازمندیهای اداری،

تجارتی و فرهنگی شهر نخواهد بود و همزمان با این ما کار سودمند اقتصادی و بهره گیری سالم‌را از زمین پایتخت انجام نداده‌ایم.

بنائاً ضرورتها ایجاب می‌نماید تا در برخی موارد پلانهای تفصیلی مرکز شهر و نواحی آن مورد بازنگری قرار داده شوند و به همین منظور لازم است در شرایط کمبود کادر متخصص و فعال بورد فنی متشکل از خبرگان و متخصصان عرصه شهرسازی، پروژه‌سازی، ساختمانی در سطح ادارات ذیعلاقه شهر در چارچوب شهرداری کابل تشکیل گردد و با راه‌اندازی بحثهای علمی و ارائهٔ وریانتهای مقایسوی مرکز شهر، مسئلهٔ کمبود، تأیید و تکمیل ساحات مورد نظررا در صورتیکه ایجاب نماید طی پلانهای اصلاحی مجدداً طرح و با ماسترپلان موجود ضمیمه گردانند و بدین وسیله آنچه‌راامروز میسر است، انجام دهند و برای فردا یک ارگانیزم مغشوش‌کننده‌را با حفظ ناگواریهای امروزی شهر به نسل بعدی ارمغان نگذارند و بدینوسیله از ادامه انارشیسم شهری جلوگیری نمایند، مسئولیت از ما چنین می‌طلبد و صواب و نیکوئی نیز در آن مضمر می‌باشد.



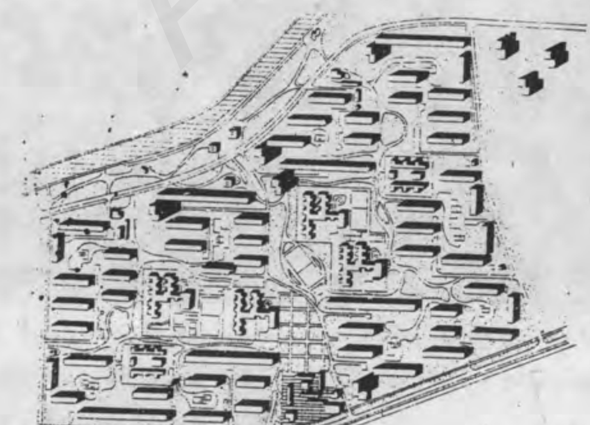
تصاویری از سیمای معاصر کابل از آغاز تا پیش از جنگ سال های ۱۳۷۲ _ ۷۵

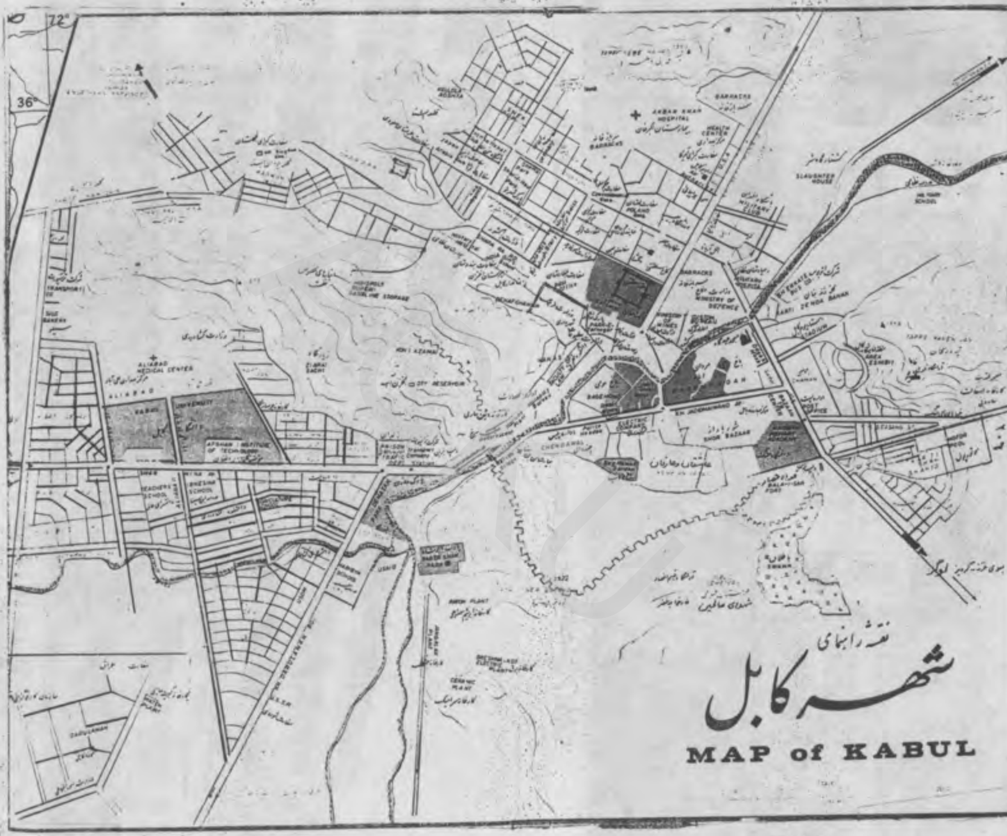


شکل ۱. این تصویر که ارغوانزارهای دامنه کوه شیر دروازه و منظره دلکش کابل‌را می‌نماید شصت سال قبل در مجلهٔ «نن پرون» چاپ پشاور به چاپ رسیده‌است زمانه قبل از ورود تیمور شاه درانی‌را نشان می‌دهد.



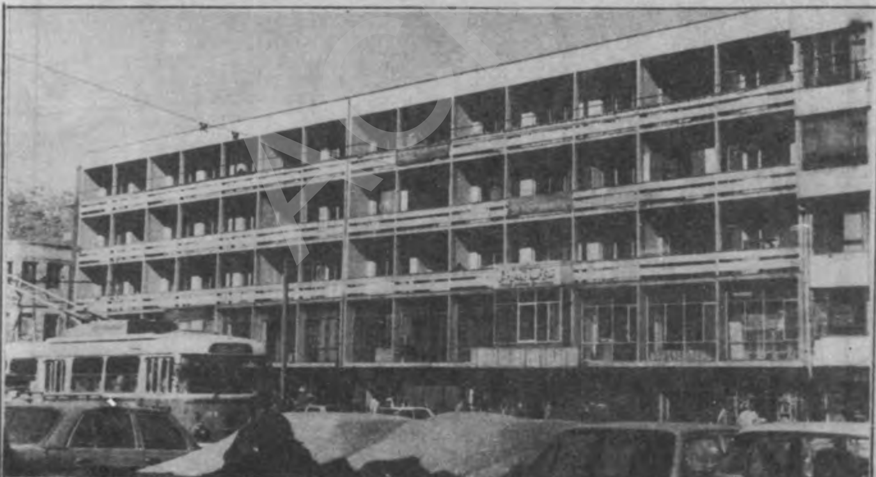
پلان تفصیلی مرکز شهرکه عناصر اساسی ماسترپلان‌را به صورت حجمی نشان می‌دهد.




نقشه رهنمای
شهر کابل
MAP of KABUL
72°
36°
BARRACKS
SLAUGHTER HOUSE
AKBAR KHAN HOSPITAL
MINISTRY OF DEFENCE
KABUL
UNIVERSITY
AFGHAN INSTITUTE OF TECHNOLOGY
ALIABAD MEDICAL CENTER
ALIABAD
CHENDAWAL
SHOR BAZAAR
CITY RESERVOIR
TEACHERS SCHOOL



۳ـ نمای جادهٔ میوند در قسمت سپاهی گمنام که بزرگترین ارگانیزاسیون تجارتی را در خود داشت قبل از ویرانی.



٤ـ ساختمان یکی از مهمانخانه‌های عصری جادهٔ میوند قبل از ویرانی



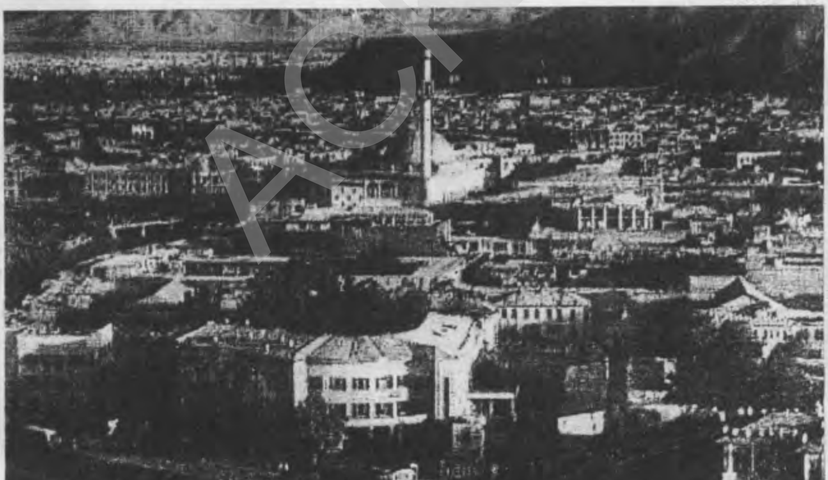
۱ ـ نمای قسمت دیگری از جادهٔ میوند قبل از ویرانی



۲ ـ یکی از ساختمانهای عصری جادهٔ میوند که بر اثر جنگ منهدم گردید.



ساختمان ۱۸ طبقه ای مخابرات ، از ساختمان های عصری شهر کابل



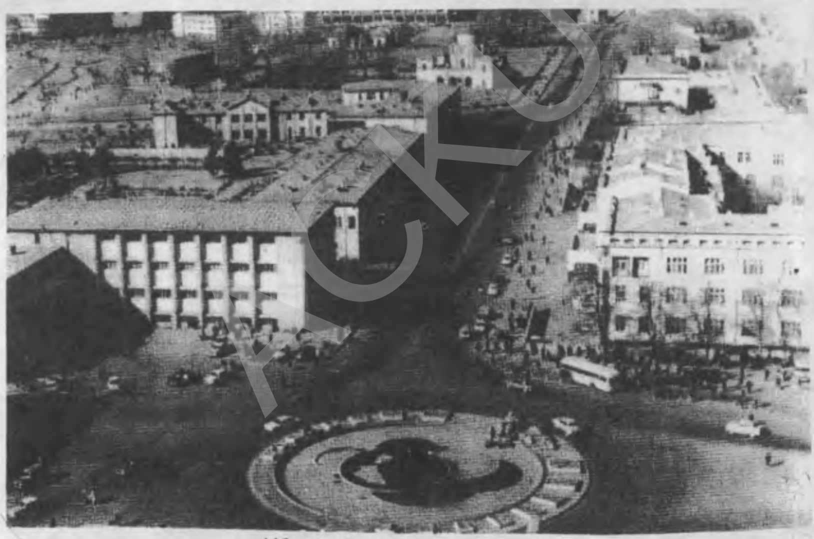
گرد و نواح مسجد جامع پل خشتی ، مرکز شهر







دور نمای یکی از خیابان های شهر کابل



چهار راهی پشتونستان در مرکز شهر کابل



ساختمان ۱۴ طبقه ای موسوم به سینمای پامیر که بر جای باغ تاریخی شهر آرا قامت بر افراشته است



ستاتوریم علی آباد ، یکی از نخستین بیمارستان های شهر کابل



نمایی از جاده‌ٔ محمد جان خان



مهمانخانه باغ بالا موسوم به (انتر کانتنینتال)



هوتل کابل که در امتداد آن مقبره عبدالرحمن خان نمودار است

ج ـ جنگ و سیاست ویرانسازی
(عامل فقر معنوی و انهدام میراثهای تاریخی شهر)

زمانیکه در بارهٔ شهر سخن می‌گوییم، همان ساختار پیچیده و زنده با اصولها و قواعد پذیرفته شدهٔ مدنی و فرهنگی که در توالی زمانه‌ها به پختگی رسیده‌اند، در میان روابط و مناسبات عدیدهٔ اجتماعی دیگر که همگی دست به هم داده و در چارچوب اصول و انتظام ادامه می‌یابند، در برابر ذهن ما سبز می‌شود. ما در حال حاضر بالاثر ادامهٔ جنگ و تنشهای نظامی چنین ارزشهای فرهنگی‌را از دست داده و این کانون هستی‌را با همه نظم و رفاه اجتماعي آن گم کرده و سراپای آنرا ملتهب و با مشتی از عوامل تکان‌دهنده و آشفتگیهای سرسام‌آور گرفتار می‌بینیم. مشکل در اینجاست که از یکسو جنگ علت‌العلل نابسامانیهای اجتماعی ماگردیده‌است و از سویی این حال برای برخی از مسئولین امور شهری طول و عرض بهانه‌هارا گسترش می‌بخشد. بگذار جنگ کار عملی افراد نظامی باشد، اما سایر نهادها و ادارات دولتی نقص کار و فقر معنویت خودرا به دوش جنگ نیندازند و افراد فرصت‌طلب در بستر راحت بی‌بازخواستی خواب خوش خودرا طولانی نسازند، زیرا به همان پیمانه‌ای که انسان به منظور امرار حیات به آب و غذا ضرورت دارد، شهر نیز به ممارست و مراقبت مداوم مسئولین نیاز دارد، اگر این ممارست جای خودرا به عطالت عمل و بی‌توجهی تعویض نماید، همانست که نتیجه‌اش‌را عیان‌تر از بیان می‌بینیم. دستیابی به امور فرهنگی و کتلوی شهری حرفهای توهمی و تراوشهای ذهنی دست نیافتنی نیستند که ما سوال فقدان آن و ضعف پایگاه فرهنگ شهری‌را در برابر مسئولین ذیربط قرار ندهیم.

پاپپای نفوذ فرهنگ شهری به مثابهٔ عامل اساسی رشد و انکشاف اجتماعی، شهر از وزش بادهای متحول عصر و زمان بهره گیرد و نفس بکشد، توأم به آن ما که امروز قدرت بدعت و ایجاد فضای سالم زیست شهری‌را نداریم، بایست از میراثهای موجودهٔ تاریخی و سنتهای پسندیده معنوی آن پاسداری نماییم. در غیر این صورت با ادامه تشنج امور شهرداری و تحمیل اعمال اداره گرایانه برخی از مسئولین در برهم

زدن پلانهای شهری که طی یکی دو دهۀ اخیر در مسیر ویران‌سازی ساحات شهر گام زده‌است، نمی‌توانیم پدیده‌ئی‌را به نام دستاوردهای فرهنگی تاریخی نیاگان به شمول امانتی که از ما انتظار دارند در متن این شهر کانتینری و زورآباد به آیندگان بسپاریم. در جریان سالهایی که مردم ما در معرکه‌های خونین جهاد مصروف نبرد علیه قشون تجاوزگر بودند، دیوان سالاری و یکه‌تازی مسئولین شهر ما شاید با مشوره و مشاورۀ اکثراً آلوده با انگبین تعصب بر جان زخمین این کشور و این شهر باستانی سنگینی می‌نمود. بهر پیمانه‌ایکه جمعیت شهر افزایش می‌یافت، به همان اندازه شانه‌ها از زیر بار مسئولیت می‌گریختند و منافع شهری تابع احساسات و خواسته‌های افراد فرصت‌طلب می‌گردید، و بالاخره در لحظات کنونی کار به جائی رسید که در عوض ایجاد یک شهر با معیارهای علمی که با دلسوزی و دقت وکنکاش علمی همراه باشد و استقامتهای عدیده و اساسی رشد و تکامل شهررا تعیین نماید، برعکس هر صاحب‌قدرتی بر مبنای بدذوقی به مثله کردن شهریکه ارزشهای مقدماتی و اولی شهری‌را با خود داشت،پرداخت. انساج این شهریکه طی سده‌ها تشکل یافته بود، بیرحمانه از هم پاشیده و دریده شد. بناهای یادگاری معماری آن که شاهد مدعای تاریخ دیرینه کابلستان بودند، یکی پس از دیگری زیر زنجیر بلدوزر و تراکتور نابود شدند و آن عده‌ایکه هنوز هم به حالت نیمه‌جان باقی مانده‌اند، در سوگ دیرپای زخم خونین خود سوگوار هستند. به یاد بیاوریم که در همین کابل چگونه بازار تاریخی چارچته، نقاره‌خانه، کوتی لندنی، گنبد کتوالی، بازارها و خیابانهای قدیمی، باغهای علم گنج، جهان‌آراء، شهرآراء، بوستانسرا، مسجد عیدگاه.مینار نجات، مینار پل محمودخان و ده‌ها پدیدۀ مهندسیِ جالب دیگر به شمول زیباترین خانه‌ها و مناطق مسکونی که دارای هنر معماری منحصر به خود بودند، از بین برده شدند. ما بر بیرحمی جنگ و راکت بارانهائیکه بر این شهر و سکنه آن حکمفرما بود و بیشتر از ثلث مناطق شهری باتمام ساختمانها و ارزشهای فرهنگیش منهدم گردید، نگاه شتاب‌زده و چشم اغماض نداریم، واقعیت امر این است، آثاریکه بدانها اشاره نمودیم بیشتر در زمان قبل از جنگهای کابل نابود شده‌اند و در انهدام آنها هیچ گونه ناگزیری به جز سیاست ویران‌سازی ولی‌نعمتان امور شهری دخیل نبوده‌است.

سال ۱۳۶۵ بود که مسجد شریف عیدگاه این جایگاه تبرک و تاریخی که فرمان

جنگ استقلال علیه انگلیس در ۱۹۱۹ توسط شاه امان‌الله‌خان از محراب همین مسجد اعلام گردیده بود، بر اثر غلبه جهل بر خرد شهید گردید. دیوار احاطه، کنگره‌ها و ورودیهای آن که از سبک و ذوق خاص معماری حکایت می‌کردند، به شمول باغ و پارک آن در یک چشم زدن از هستی درآمد و جای باغ و ساحه و مسجد با جاده عمومی الحاق یافت و اسفلت‌کاری گردید، و هیچ کس‌را جرأت آن نبود که بپرسد، چرا این عمل خودسرانه بزرگترین ارزش معماری و تاریخی شهر مارا مضمحل نمود. دروازه‌های مشبک آن که با هنر خاصی به صورت نفیس کندکاری و نجاری گردیده بود،توسط کدام اشخاص حیف و میل گردید. بنده در همان وقت که در (مهندسی و پلانسازی) شهرداری کابل ایفای وظیفه می‌نمودم، توظیف شدم تا چند وریانت دیوار احاطه مسجدرا مجدداً طرح نمایم و به معرض انتخاب شهرداری وقت قرار دهم، زمانی که این کار فرجام پذیرفت و با نقشه‌هایی مرتبه نزد شاروال رفتم. نامبرده به صورت غیرمستقیم از طرح احیای عناصر تخریب شده برحذرم داشت و گفت: به جز کتاره فلزی موقت چیز دیگری نمی‌سازیم، میدان موجوده پیش روی مسجد عیدگاه بایست به زودی به میدان ژره نظامی ابدال گردد، همین و بس. واقعاً سخت دردانگیز است چنین عملی از شخص مسئول شماره یک شهرداری کابل بیبا کانه بر زبان جاری شود و اصلاً متوجه اهمیت بعدی کار خود نباشد. زیرا گیریم که در این ساحه منطقه جشن کماکان به حالت اولی خود باقی بماند، این چه مشکل اساسی‌را در مورد اختلال نظم شهری به وجود می‌آورد؟ همه ساله در روزهای جشن دولتی منطقه چمن حضوری که با شاهرگهای اساسی شهر ارتباط دارد و جاده مهم میوند میکروریانها و جاده شهر نو که بدان وصل می‌شود و مناطق دیگر چون شاه شهید، قلعه زمان‌خان ارزان قیمت پلچرخی و مناطق بت‌خاک، چکری، شیوه کی به شمول راه اتصالی چند ولایت جز از از همین منطقه نمی‌توانند وارد شهر گردند. در جریان آمادگیهای رژه نظامی و ایام جشن مردم بامشکل بزرگ موانع عبور و مرور مواجه می‌شوند و این امر به حیث یک ضرورت فوری شهروندان کابل بایست حل گردد.

کابل در گذشته دارای شبکه‌های منظم انهار و جویها، باغها و بوستانها بود، در حال حاضر همهٔ آنها به شمول شبکه‌های آبیاری در سرسبزی شهر نابود شده‌اند و این گهوارهٔ مدنیت ملی مارا به خاکدان اسف‌انگیزی تبدیل نموده‌اند. حتی برخی از

بناهای آن چون باغ بابر، باغ شهرآراء (باغ زنانه)، باغ بالا و نیز اماکن مقدسه و مقبره‌های تاریخی که دارای ارزش هنر خاص مهندسی بودند، در برابر چشمان ما ویران شده‌اند. دیوارهای بزرگ تاریخی شیردروازه که از ادامهٔ آن در موقعیت کوه آسمائی تا ارتفاع برج تلویزیون نشانهٔ کوچکی هم باقی نمانده‌است، در حال حاضر به شمول قلعه تاریخی بالاحصار، این سمبول جاودانگی شهر و حماسه‌های خروشان مردم کابل و مردمی که در اطراف این دیوارها به ساختمانهای خودسر مسکونی دست زده‌اند، از سنگ و خشت این دیوارهای تاریخی استفاده نموده و با ویران‌سازی بخشهای آن بیرحمانه دست به غارت این شهر زده‌اند. نمیدانم مسئولین محترم شهرداری کابل از این واقعه خبر دارند یا نه؟ اگر وضع به همین گونه در مسیر پلانهای ویران‌سازی دیوان‌سالاران و ضربات کوبندهٔ جنگ ادامه یابد، به زودی نه تنها یادنامهٔ افسانوی این میراثهای تاریخی در متن کتب و رسالات مدفون می‌مانند، بلکه چهرهٔ کابل به حیث یک شهر تاریخی از شناخت بیرون می‌شود. همین اکنون بسا از همشهریان کابل نه تنها خانه‌ها و ملکیتهای ساختمانی خودرا از دست داده‌اند، بلکه به سختی می‌توانند زمینهایشان‌را در ساحات جنگ از هم تفکیک نمایند. می‌گویند (گیاه بی‌ریشه‌را باد می‌برد) و شهری که بر بنیاد آثار تاریخی و شهود عینی شناخت خودرا در آئینه هر زمانی تاریخ بازتاب ندهد، همه تاریخ و افتخارات آن تصنعی و قلابی جلوه می‌نماید. فعلاً بر اثر ادامه جنگ برادرکشی در این خطهٔ کهنسال باگذشت هر روز فقر مادی و معنوی دامنگیر جامعه ما می‌شود و هر روز آتش به خرمن فرهنگ می‌افروزد و آن همه ارزشهای فرهنگی‌راکه مردم ما در پویه زمان با هیمهٔ جان خود به وجود آورده و پرورده‌اند در لهیب سوزان خویش به خاکستر مبدل می‌سازد. این تاریخ است که ورق‌پاره‌هایش در متن هر حادثه جانگداز آتش می‌گیرد و می‌سوزد و روح بانیان تاریخ وفرهنگ این مرزبوم‌را اندوهگین می‌سازد.

ما از کسانی که میراثهای فرهنگی‌مان‌را توسط بلدوزر و تراکتور و یا راکت وبمباردمان ویران کرده‌اند، می‌خواهیم تا اگر به ترمیم و مرمت پیکره پاره پاره آثار برازندهٔ تاریخ این شهر به مثابهٔ آنچه از فاجعه باقی مانده‌است توجه نمی‌کنند، بر بقای آنها چون صیدی جسته از دام صیادان و غارت شوم جنگ رحم نمایند و دیگر هیچ آبده و مینار تاریخی‌را به شیوهٔ مسجد عیدگاه و مینار پل محمودخان بامیله تانک به

خاک یکسان نسازند، زیرا هر پدیدهٔ فرهنگی شهر ما معرف یک روز تاریخی و بخشی از رویدادهای سیاسی و فتح و پیروزی ملت ما در تسلسل زمانه‌ها است که جهانی از اسرار و رازهای فروخوابیده در اوراق زمانه‌های گذشته‌را با زبان رسا بازگو می‌کنند. هر سوراخ و زخمی که از خمپاره و بمب بر تمامیت پیکره این آثار وارد آمده‌است، بایست به کمال امانت‌داری مورد نگهداری قرار گیرند تا بازبان خویشتن زمزمه‌پرداز آنهم وحشت و سنگدلی‌یی باشند که بر این شهر فرمان رانده‌است. هر سوراخ و ساقه‌های بیسر این منارها داستانی بهتر از نگارش صدها صفحه تاریخ‌را به شیوهٔ کاملاً واقعی به آیندگان می‌رسانند، تا در مورد تفکیک و شناخت حق و باطل دچار تردید نگردند، و در برزخ گفتار و پندار سرگشته و راه گم نشوند. هنوز سر وقت است، در کشورهائی که در زمان جنگ دوم جهانی شامل انقطابهای رزمی یا معبر جنگ بودند امروز جالب‌ترین نمایشگاه‌را بر رخ جهانگردان در مناطق زخم خورده جنگ به نمایش گذاشتند. ما مهندسان که خوشبختی انسان و رفاه جامعه خودرا در متن سنگ و چوب و گل خاک به تجسم میاوریم خواهان آن هستیم که آثار فرهنگی شهر ما نتیجه کار و زحمتکشی ده‌ها هنرمند و صرف هزینه اقتصادی سنگینی هستند، بی محابا حفظ شوند و در صورتی که ترمیم آنها متناسب با امکانیات زمان نیست به همان حالت تیرخورده و مجروح ترجمان دردها و مرارتهای امروزی ما باقی بمانند. بایست از این آثار فرهنگی و تاریخی به حیث سنگرهای دفاعی، پادگان نظامی و سربازخانه به شیوه قصر باغ بالا و مقبره امیر عبدالرحمن‌خان استفاده به عمل نیاید. بایست این جایگاه‌های تاریخی به زودی تخلیه شوند و در عوض مرمی، تفنگ و رگبار، لالائی تاریخ، صنایع ظریفه یا هنرهای چون میناتوری، خطاطی و نقاشی‌را میزبان بشوند.

امروز در کشورهای پیشرفته و روبه رشد جهان مساعی شهرسازی در وجود اصلاحات شهری و جاری نمودن پروسه‌های بهسازی ریستیوریشن و نوسازی شهرها بخصوص در نقاط و کانونهای تاریخی به مثابه یکی از امانات و جیبوی تاریخ و اصول مهم شهرسازی مورد تطبیق قرار گرفته‌است. نوسازی ساختمانها، گذرها، خیابانها و نواحی شهری بصورت کل نه تنها روابط و پیوند میان نسلهای امروز و دیروز و فردارا برقرار می‌نماید و زیباترین دست‌اوردهای فرهنگ مادی و معنوی شهررا به آیندگان بود یعه می‌گذارد، بلکه از لحاظ اقتصادی و صرف نیروی انسانی و

زمان با صرفه جویها همراه می‌باشد. همین حالا در اکثر کشورهای جهان منجمله شهرهای قدیم بخارا، سمرقند، عشق‌آباد مرو و قسمتی از شهر باکو بمشابه امانت افتخارآفرین گذشته گان آنها باگذار از برنامه بهسازی حفظ شده‌اند، که در واقعیت مجموعه بزرگ زیست و مردم‌شناسی‌را در عین جالبیت به بیننده بازگو می‌نمایند.

طی دو دهه گذشته برخی از مسؤلین شهر کابل و شهرسازان و تحصیل یافته گان خارج دیده ما از مشاهده خانه‌های گلین، شهر کهنه، اندرابی، ده افغانان منزجر شده و اعتقاد داشتند که با ویرانی این خانه‌های به گفته خودشان فاقد استه‌تیک شهری می‌توانند شهر کابل‌را از سیمای قرون و سطائی رهائی بخشند و علی‌العجاله با مظهر و جمال یک شهر عصری نمودار سازند. آنها از این واقعیت انکار کردند که هر ویرانی آبادی ببار نمی‌آورد و طرحهای ایدیال اگر با برنامه‌های عملی پیگیری نشود با خیالات و ذوق‌زدگی نمی‌توان محتوای عینی ذهنی جامعه‌را نادیده انگاشت و در پی تطبیق امیال فردی در انتظار تطبیق آن نشست. بهمین خاطر در بسا مناطق شهر پلانهای ویران‌سازی رویدست آمد و جای این ویرانیها تا امروز خالی و نامنظم و به بستر تمرکز کثافات مبدل گردید. مگر بینظمی و سیمای فاقد استه‌تیک آن روز این ساختمانها در خیابان بدتر از حالت امروزی آن بود؟ هرگز ما زمانی که دست به تخریبکاری ساحه‌ئی در شهر می‌زنیم بائیست نخست پلان جانشین آنرا با مجموعه نیازهای تطبیقی شهر در دست داشته باشیم. و اگر یک ساختمان ساده هم بدون تحلیل ژرف اقتصادی و شهرسازی ویران گردد،بدون نقیصه و ایجاد معضلات شهری نخواهد بود. اگر تصمیم بر سر ویرانی یک ناحیهٔ شهر یا جاده‌ئی باشد باید حتماً در خلال مدت کافی موضوع به مشوره اهل فن، نهادهای شهرسازی و حتی نظرخواهی مردم گذشته شود و پاسخ به مسایل اساسی اعمار مجدد مناطق ویران‌شده تدارک دیده شود که: نقشه‌های جدید ساختمانی آن از سوی کدام موجع طرح و پروژه‌سازی می‌گردد، این پروژه‌ها از سوی کدام منبع تمویل می‌شوند، آب و برق و تسخین آنرا کی آماده می‌سازد. مسئلهٔ آبرسانی و کانالزاسیون آن چگونه حل می‌گردد، وسایل تخنیکی ساختمان آنرا کی مرفوع می‌نماید. تا ساختمان جدید نسبت به حالت قدیمی دارای برتری و امتیازات عصری و درخور زندگی زمان باشد. و همچو سوالاتی فراوان ضرورتاً بایست قبلاً پاسخ خودرا دریابند. و اگر این پاسخها مطمح نظر

ویران‌سازان شهر کابل می‌بود، نه تنها ده افغانان و خیابان، بلکه مناطق دیگری چون هندوگذر، دروازهٔ لاهوری، شوربازار، مرادخانی و... که حدود بیست سال پیش ویران شده‌اند، هم میبایست بلاوقفه با ساختمانهای مجلل عصری آباد می‌گردیدند. اگر ما در طرح بنیادی امروز و فردای شهر سنگبنای قضاوت و عملکرد خودرا بر پایهٔ منافع مردم و جامعه و اهتمام به ارزشهای تاریخی شهر می‌گذاریم، بایست بدون تردید و قاطعانه ببدعت شوم ویرانسازیهای فاقد دورنما و عدول از تطبیق پلانهای شهری‌را که هر روز به جان زخمی کابل راه می‌افتد، محکوم نماییم و این‌را بایست اذعان نماییم، در این مرحله‌ای که بیشتر از ۸۰ درصد شهر کابل در اثر پرخاش ویران گردیده‌است، بایست اعمار مجدد آنها بر خلاف روحیهٔ ماسترپلان به خصوص در مرکز شهر و استقامتهای مهم اتصالات شهری صورت میگیرد و مقامات محترم شهرداری کابل در تطبیق ماسترپلان موقوت پس از بازنگری اهل فن با جدیت عمل نمایند. در مرحلهٔ اعمار مجدد و تطبیق ارزشهای مدنی ماسترپلان سهم اهالی شریف کابل به خصوص عرصهٔ مالکیت سکتور خصوصی قابل یاددهانیست و مقامات ذیربط علی‌الرغم آنچه در فقدان حضور شهروندان برین شهر روا داشته شده‌است و با افزایش گزاف جمعیت نقش و سهم آنها در گزینش سرنوشت شهرشان رو به زوال نهاده‌است بایست تجدید نظر صورت گیرد و دیگر در عمده‌ترین مسایل مربوط به سرنوشت شهر فقط ارادهٔ افراد انگشت‌شماری که با منافع شهر علاقمند نبودند و نه هم نجابت مسلکی‌را ارج گذاشتند، عجولانه تصمیم نگیرند. جای بسی تعجب است که در گذشته این تصامیم انفرادی و عجولانه اکثراً تأیید و پشتیبانی مقامات عالیهٔ دولت و حکومت‌را همراه داشتند. با این گونه اعمال و حرکات مجروح و غیرحسابی منافع حد اقل دو میلیون شهروند کابل مورد محاسبه دیوان‌سالاران حاکم قرار نگرفت و به همین خاطر ما امروز در میان عواملی اذیت‌کننده و بیشمار غیرنورماتیفی زندگی شهری رنج می‌کشیم. حدود ۴۰ سال قبل ساختمان جاده میوند همچو شاهرگ و شریان اساسی شهر کابل رویدست گرفته شد. در اعمار این جاده در همان وقت واکنشهای مثبت و منفی فراوان وجود داشت و متأسفانه ما تحت تاثیر عطالت اندیشه آسیائی و بی‌تفاوتیها هیچ پدیده شهری‌را جداً به تحلیل و بررسی نمی‌گریم. مهمترین کاریکه در ساختمان جاده میوند صورت گرفته‌است عبارت از سهمگیری فعال اهالی، تجار و

سرمایه‌داران ملی است که آن ساختمانهارا ساخته‌اند.

دولت در ساختمانِ مجموعه ساختمانهای این جاده یک افغانی سرمایه گذاری نکرده‌است. با اعمارِ جادۀ میوند برای نخستین بار در کابل یک خیابان شهری طراز اروپائی (هرچند از لحاظ.شکلی) پدید آمد، در این جاده هرچند عمارات از لحاظ تیپولوژی شهری دارای ارتفاع واحدی‌اند، لاکن تنوع طرح و دیزاین مهندسی وجود داشت. مواد مختلف، سلیقه‌های مختلف و رنگها و اشکال مختلف در ان مورد استفاده قرار گرفته‌است. در شرایط آن روزگار جاده میوند از تسهیلات شهری برخوردار بود و می‌توانست تردد و ازحام بزرگ‌عراده‌جات و پیاده‌روهارا در متن خود فرو برد، حتی بسیاری از کسان بالای شهرداری وقت مرحوم غلام‌محمد فرهاد ادعا می‌کردند که مساحات بزرگ زمین‌را فدای ساختمان یک جاده نموده و مسئله مهم اقتصادی‌را در استفاده از این جاده نادیده گرفته‌است، اما این جاده با آنچه به تناسب نیازهای شهری آن وقت ماورای امکانیت جلوه می‌کرد، امروز به مراتب مادون ضرورتهای شهری است و نمی‌تواند مراجعت مردم و داد و ستد بازرگانی‌را یا رفاهیت آن پاسخگو باشد. علی‌الرغم نواقص فراوانی که در طرح و ساختمان جاده وجود داشت، باٰنهم کلیت جاده به آن کرکتر یکپارچه می‌بخشید و مفهوم مدنیت و فرهنگ شهری کابل‌را در مظاهر عینی خود تمثیل می‌نمود. به همین خاطر در آمدن آن در مقام مرکزی‌ترین پایگاه تجارتی و مراجعت شهروندان امر تصادفی نبود، اما کمبود عناصر شکل‌دهنده مدنی چون فقدان تسهیلات شبکات انجنیری مانند آبرسانی کانالیزاسیون (بدرفت) برق (مطابق ضرورتهای روز) تسخین، تهویه، پارک وسایط توقفگاه‌های بس‌های شهری، امور سرسبزی و کمبود عناصر فرهنگی در همچو مجموعۀ عظیم ساختمانی مثل تیاتر، سینما، کتابخانه، سالونهای کنسرت و نمایش، رستورانت و به طور کلی تاسیسات فرهنگی، اجتماعی و تجارتی که اسباب فعالیت مداوم (روزانه و شبانه) شود، خلئی در فعالیت کامپلکس تجارتی و اجتماعی و کاهش نبض تپنده و مداوم شهر به وجود آورده بود.

اکنون این جادۀ بزرگ با بود و نبودی که داشت، در مجموع قربانی تیر تعصب و مخاصمت آنهائی گردید که آبادی این جاده‌را در تأمین منافع تاجران ملی و کار و فعالیت روزمره شهروندان دیده نتوانستند و سرنوشت جاده‌را چون سرنوشت اهالی

کابل به مخروبه‌های حزن‌انگیز و آوارهای هولناکی مبدل نمودند. جاده میوند بائیست هرچه زودتر مورد بازسازی و بهسازی و عمران مجدد قرار گیرد و آنچه از نواقص و کمبودی که در ساختار پلان و سیمای ظاهری آن وجود داشت با مطالعات همه‌جانبه چون تحلیل اقتصادی (بعد افقی و عمودی ساختمانها)، تهیه دستور پروژه‌سازی، حل کامپلکس معضلات انجنیری بر پایه مطالعات علمی، ترتیب پلانهای تخنیکی و تفصیلی و همزمان پانارامهٔ (نمای عمومی) دوطرفهٔ جاده که در مجموع مسئله حل پلانی و نماهای ساختمانهای منفردرا استقامت داده بتواند.

بدینوسیله مسائل اجرائیوی و پروژه‌سازی گذار به سوی آمادگی در اعمار مجدد شهر کابل و جاده‌های مرکزی و جاده میوند، بتواند از احیای انارشیسم شهری جلوگیری نماید، این شیوه با رویدست گرفتن پلانهای شهری به خصوص در مورد طرح و دیزاین ساختمانهای جاده‌های خط اول شهری قطعاً ضروری می‌نماید. بدیهیست کاری بدین بزرگی دشواریهارا در قبال دارد و انجام منظم آن از عهده موسسات و متخصصین منفرد و لو مجرب بر نمی‌آید. کار مناسب در زمینهٔ انجام این وظایف مهم بر علاوه مسایل اعمار مجدد شهر کابل به خصوص مرکز شهر و جاده‌های مهم مرکزی با ایجاد کانسرواسیونی توسط نمایندگان مالکین ساختمانها، شهرداری کابل.

انستیتوت (پما)، اتحادیهٔ مهندسان و انجنیران افغانستان، انستیتوت باستان‌شناسی، نمایندگان وزارتهای پلان و مالیه و مؤسسات ساختمانهای کشور میسر گردیده می‌تواند. اگر چنین تشکلی با قاعده وسیع مسلکی و اجتماعی و تحت مراقبت دولت بنام بازسازی شهر کابل به کار خود آغاز نماید، شاید به زودی مرجع مراجعت و امکانیت جلب و جذب کمکهای خارجی‌را به دست خواهد آورد. در حال حاضر قسمت غرب شهر کابل که طی چند سال اخیر به صحنه معرکه‌های هیبتناکی مبدل شده بود به کلی تخریب گردیده‌است. این ضرورت مطرح می‌شود تا طرح اعمار مجدد آن مطابق محتوای ماسترپلان بیست وپنجساله مورد تأئید، تعدیل یا بازنگری قرار داده شود و با راه انداز کمپاین وسیع مشورتی سهم مردم و روشنفکران و متخصصین عرصه اقتصاد ملی در تعیین سرنوشت بعدی آن برجسته گردد، یا برنامه شهری دورهٔ امانیه که پس از حصول استقلال کشور انتقال هسته اداری کشوررا به ساحهٔ دارالامان

مطرح نموده بود، یکبار دیگر مطرح بحث علمی قرار داده شود، این خود یک گام مهم مشورتی و کمکی در مورد اعمار مجدد کابل می‌باشد که بائیست به دسترس دولت قرار داده شود. متخصصین و نهادهای شهرسازی و شهرداری، نباید بیش از این متخصصین مارا به سکوت و اطاعت وادارند، بلکه با واگذاری وظایف مشخص کارشناسان و تدویر گردهمائیهای متعدد رهتوشه معنوی‌را در سفر اهداف بزرگ بازسازی فراهم نمایند و این از جمله وظایف و مکلفیت‌های مسلکی و داوطلبانهٔ همهٔ ماست و ما نباید کار خودرا به عهده دیگران بگذاریم و منتظر آن باشیم که دستی از غیب آید و کاری بکند.

تصویرها سخن می‌گویند:



ـ جادهٔ میوند، مرکز مهم داد و ستد شهروندان کابل بود که اینک مهر جنگ سکوت جانکاه‌را بر ازدحام شعف‌برانگیز آن چیره نموده‌است.



۲ ـ جادهٔ میوند، چهرهٔ هیولایی جنگ بر استاتیک مهندسی زشتی آفریده‌است.



۳ ـ مینار سپاهی گمنام، تصویری از خشونت و جفای روزگاررا ارائه می‌دهد.



٤ ـ مسلحی بر این ویرانه‌ها فاتح گردیده‌است.



۵ ـ میکروریانها، عروس دیروزی شهر چهرهٔ پرآژنگ از جفای قدرت



۶ـ ضربهٔ مدهش کارافزارهای جنگی نیروی آهنی و کانکریت‌را متلاشی نمود، اما نیروی ایمان‌را در برابر آزادی مضاعف گردانید.



۷ـ برج پل محمودخان، به افتخار آزادی قد برافراشت و در سوگ اسارات متمادی نشست.



۸ ـ اینجا زمانی شاهرگ اساسی کابل بود و اکنون خاکتودهٔ مسکوت و خوفناکیست.



۹ ـ این ساختمان زیبا و عصری فرمان سروی و تحقیق معادن زیرزمینی کشوررا میداد، به همین خاطر بیرحمانه آماج موشکهای دوربرد قرار گرفت.



یکی از بازار های پر جمع و جوش کابل، عقب فیض هوتل



یکی از اپارتمان های اداری در مکروریان ، شاهد دیگری از قساوت جنگی



ارگ ریاست جمهوری که در ورودی حفره' جنگ بر برج ساعت آن، نمایان است



قصر شکوهمند دارالامان ، از بیرحمی های جنگ سخن می گوید

یکی از قصبه های مسکونی موسوم به پروان سوم





انفجار موشک ها در یکی از نواحی مسکونی شهر کابل که مناطق مزدحم و ساختمانهای چون مکتب ، مسجد و تیاتر را نشانه گرفته است

د ـ محیط زیست و عوامل آلودگی آن

محیط زیست یا ایکوسیستم در روزگار ما به مثابهٔ یکی از معضلات حاد جامعهٔ بشری مطرح می‌گردد. در گذشته‌های نه چندان دور،دود گازهای متصاعده از لوله‌های فابریکها، ازدحام ترانسپورت و نقلیات شهری به حیث سمبول ترقی و انکشاف مایه تفاخر کشورهای جهان می‌گردید، اما این تفاخر که بر بنیاد درک علمی از نتایج زیانبار آن استوار نبود به زودی جای خودرا در آگاهی و اندیشه پیرامون آینده محیط تعویض نموده و علماء و دانشمندان زیست‌شناسی متوجه شدند که مقادیر زیاد دود کاربن و گازات مسموم‌کننده از میان پیکره ماشین و صنایع کیمیاوی مواد مضره‌ئی‌را به اتمسیفر هوا آلوده نموده و جریانات طبیعی هوا و اکسجین و نهایتاً عملیهٔ تنفس و زیست انسان‌را در محیط مختل می‌سازد.

خطرات آلودگی محیط زیست صرف به معنی متلوث شدن هوا با دود و گازات برخاسته از عملیه احتراق در فابریکات و کارخانجات جوامع انکشاف یافته نبوده، بلکه معضلات کثیرالجوانب در کشورهای در حال رشد و جوامع کمترین انکشاف یافته نیز پا به پای کشورهای صنعتی بیداد می‌نماید و به طور خلاصه می‌توان گفت که محیط زیست در اثر عوامل ذیل متلوث و مختل می‌گردد:

۱ ـ در انکشاف پروسه شیمیایی شدن صنایع در انقلاب تخنیکی.

۲ ـ درگیریهای خونین نظامی و مسابقات تسلیحاتی در زمین و کیهان.

۳ ـ وقوع حوادث طبیعی چون انفجارات آتشفشانی مثل زلزله، سیلاب و ریزش برف و باران.

۴ ـ عوامل منفی فیزیکی و فرهنگی در کشورهای در حال رشد.

در حال حاضر مبارزه برای حفظ ارزشهای حیاتی محیط زیست و نجات آن از پرتگاه فاجعه هستوی به یک جنبش جهانی مبدل گردیده، در کشورهای جهان پروسه مبارزه در این راستا تند و باشتاب در جریان است و حتی نهادهای سیاسی و اجتماعی به منظور دفاع از داعیه ایکولوژی در چهارچوب سازمان ملل متحد و تشکیلات (گرین‌پسها) و (سبزها) به فعالیت خویش ادامه می‌دهند. شاید کمتر کسی در جهان

نداند که از خطر آلودگی هوا و بحران ایکولوژی در پروسه کیمیاوی شدن صنایع و انکشاف انقلاب تخنیکی ناقوسهای خطر به صدا درآمده‌اند.

اکنون در متن سیارهٔ زمین و فضای کیهانی مسابقات تسلیحاتی، کیهان‌را به پولیگون آزمایشات هستوی و اتومی درآورده و در نتیجه فضای ماحول زمین به زباله‌دان کثافات این آزمایشات تبدیل گردیده‌است.

پا به پای سیر انقلاب صنعتی در جهان، ایجاد فابریکات و کارخانجات تولیدی در شهرها و همزمان ایجاد زمینه‌های خاص فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، رفاه عامه، وسایل ترانسپورتی و تفریحی و عوامل متعدد فیزیکی، ورود لایه‌های مختلف حرفه و پیشه‌را به شهرها افزایش بخشیده و زمینه استقرار نفوس و توسعه اسکان‌را در شهرها به بار آورد. با ادامهٔ این وضع در شهرها سلسله‌ئی از معضلات و ناهنجاریهای اجتماعی علی‌الخصوص از لحاظ آلودگی محیط شهرها رونما گردیده و بدینوسیله انسان خود به عامل خطر محیط زیست مبدل گردید، اما به زودی دریافت که سیر متعالی تکنولوژی توازن میان انسان و محیط‌را برهم می‌زند و انسان ناگزیر است تا راه احیای این توازن‌را دریابد تا علم و هنر در مسیر انکشاف خویش به صورت مثبت و نافع در خدمت انسان و ارزشهای حیاتی او قرار گیرند، با این مامول دست به ایجاد نهادهای اجتماعی و تدویر گردهم‌آییهائی علمی در سطح جهانی زد. در کانفرانسی که ماه اگوست ۱۹۷۹ از طرف موسسه (UNEP) مبنی بر حفظ محیط زیست در شهر مسکو دایر گردید، فیصله به عمل آمد تا دههٔ ۱۹۰۰ - ۲۰۰۰ به حیث دههٔ جهانی تعلیم و تربیه محیطی و مبارزه علیه آفات محیط زیست انتخاب گردد.

تلاش در زمینه رفع خطر ایکولوژی به منظور دوام و بقای انسان و مدنیت بالندهٔ او در گسترهٔ زمان امر جدی انسان گرایانه بوده و با آگاهی از تعالیم آن میتوان در نزدیک ساختن خواسته‌های انسانی و دیدگاه‌های متباین ملل جهان، تأمین صلح بین‌المللی از طریق مفاهمه و رجحان منطق صلح و امنیت بر جنگ و تنشهای سیاسی و نظامی در حل منازعات منطقوی و جهانی توفیق یافت. این نهادها نه‌تنها با فراخوان اینکه محیط زیست‌را از آلودگی و فاجعه هستوی برهانید، در این استقامت تلاش می‌ورزند، بلکه عرصه نیازهای اجتماعی چون فقر، تنگدستی، مرض، بیسوادی، استثمار و سلطه گرائی و بی‌عدالتیهارا خالی نمی‌گذارند.

ایکولوژی یک مقولهٔ مجرد و تک‌بعدی نیست که بتوان با شتاب مفاهیم و عرصه‌های آنرا در همین سیر گریزنده تصویر نمود، اما عمده‌ترین جهات کار آن در رابطه با کاهش جنگ و مسابقات ذروی در جهان است، زیرا جنگ نه تنها رباینده هستی و مدنیت انسان است که عامل اساسی بربادی محیط زیست و بالنتیجه فقدان ثروتهای طبیعیِ تاریخی و فرهنگی او، و عامل نابودی همه زنده‌جانها در سیارهٔ زمین می‌باشد. جاییکه این پدیدهٔ شوم با تراژدهای نکبتبار خود ادامه یابد نمی توان از هستی امروز، افتخارات دیروز و فردا، فرهنگ و میراثهای ارجناک بشری، انسان‌دوستی و محیط زیست و بالآخره به گفتهٔ بارتولد برشت از لطافت باران و زیبائی بهار سخن گفت. یک نگرش شتابزده به سیمای جهان پس از فاجعه هستوی،اوضاع زمین‌را چنان کابوس هیبتناکی تصویر می‌کند و چنان افاده می‌دهد که بشریت پا پیشکش نمودن اینهمه توانائی و آیین‌مندی، گرایشهای ایدیولوژیکی گویا انسان خواهانه، نوع‌گرائی و جهل‌زدائی چه گونه در برابر اندک غفلت و اهمال نظامی، محکوم به نابودی فاجعه‌باری است. تنشهای جاری در پاره‌ای از مناطق متشنج جهان می‌رساند که آیندهٔ بشریت از قرار گرفتن در لبهٔ مخوف این پرتگاه نمی‌تواند با احتمالات فاصلهٔ داشته باشد و ما نمونه‌های کوچک استعمال کارافرازهای جنگی‌را در کشور خودمان افغانستان، صربستان و بوسنی، آذربایجان و عراق و شرق میانه دیده و شنیده‌ایم و افسانه‌های بیدادگرانهٔ نظامیان جنگ دوم جهانیِ در هیروشیما و ناگاساکی روانهارا می‌سوزاند که هنوز در نتیجه استعمال بمب ذروی محیط زیست دچار فاجعه است و گیاه و رستنی و بهار از این سرزمینها رخت بربسته‌اند.

زمانیکه سناریوی جنگ ذروی از طرف کارشناسان پیمانهای نظامی در معرض ازمایشات کمپیوتری قرار گرفت، به این نتیجه رسیدند که اگر قوت مجموعی انفجار یکصد میگاتن (کمتر از نصف زرادخامه مجموعی جهان) باشد، آنگاه عواقب انفجارات ذروی نسبت به تاثیرات مستقیم آن بالای محیط زیست امواج تکان‌دهنده جریان حرارت، تندبادهای حرارتی و تشعشعات به مراتب وحشتناکتر وکشنده‌تررا به بار می‌آورد. تحقیقاتی که دانشمندان جهان به عمل آوردند ثابت ساختند که اولین پیامد جنگهای ذروی بعد از کشتار جمعی انسانها سقوط ناگهانی، سریع و متداوم درجه حرارت در سیاره زمین خواهد بود و در طی چند روز محدود وضع جوی

جهان به اندازهٔ سردی در قطب منجمد شمال خواهد شد. تا حد اقل یک سال بعد از پایان این آزمایش جهان به شکل شب سیاه و غبارآلود باقی خواهد ماند. طبق نظرات ولادیمیر الکساندروف درجه حرارت اتماسفیر در ارتفاعات ده‌هزار تا پانزده هزار متر تا یکصد درجه سانتی‌گراد و در سطح زمین تا پنجاه درجه پائین‌تر از حد نورمال کاهش خواهد یافت. با اینحال جهان با آفت هستی‌سوز محیط زیست دچار می‌گردد و منابع حیاتی طبیعت چون جنگلها و زنده‌جانها که از مصیبت آتش‌سوزیهای آتشفشانی جان به سلامت برده‌اند، طعمهٔ طبیعیت یخ‌بسته خواهند شد و جنگلهای مناطق استوائی که نیمی از کتله خشکه‌زمین‌را در بر می‌گیرند طور آنی از بین خواهد رفت. با این امیدواری که عقل سلیم رهگشای اعمال سالم گردد و جهان با چنین مصیبت نافرجام روبرو نشود به بحث پیرامون معضلات زیست شهری در شهر کابل که رعایت آن یقیناً به حفظ اکولوژی همچو امانت طبیعی انسان تأثیرات خودرا دارد، می‌پردازیم که مسئلهٔ حاد آن تهدید بمب ذروی نبوده و به فقدان فرهنگ شهری و شهرپروری نهادهای ذیعلاقه ارتباط دارد.

هـ-کابل و محیط زیست

عوامل برهم‌زننده محیط زیست

معضله محیط زیست در کابل بیشتر تحت عوامل منفی فیزیکی و فرهنگی مطالعه می‌گردد. طی دو دهه و اندی که جنگ تمام اهرمهای کار و فعالیت اجتماعی و مدنی‌را در کشور فلج نموده وبه خود اختصاص داده‌است، جائی برای اندیشیدن به پاکی و صفائی شهر و رعایت عوامل محیط زیست باقی نمانده‌است. در اثر اصابت موشک و خمپاره و بمباردمانهای هوائی بر شهر کابل سیستم آبرسانی شهر مختل گردیده و مردم‌را به استفادهٔ حتمی از آبهای تحت الارضی که چگونگی کیفیت صحی آن مطرح بحث قرار خواهد گرفت، مجبور گردانیده‌است. عدم مراقبت از منابع آبهای زیرزمینی (چاههای عمیق، چاههای آب آشامیدنی، کاریزها) به آلودگی و گندیدگی آنها انجامیده و این منابع‌را به بستر تمرکز پرازیتها و ویروسها مبدل نموده‌است و در

نتیجه شیوع بسا امراض آمیبی و اسهالات خونی ملاریا، سالدانه و سایر امراض در شهر کابل گردیده‌است. علل آلودگی آبهای زیرزمینی‌را که تحت عوامل ذیل غیرصحی می‌گردند می‌توان چنین خلاصه نمود.

۱ - نفوذ آبهای بارانی به آبهای تحت‌الارضی که از بامها، آهن پوشها و کوچه‌ها و پس‌کوچه‌های شهر عبور می‌نمایند.

۲ - آبهای منازل که پس از استفاده در مطبخ و تشنابها و شستشوی لباس به کوچه‌ها پرتاب می‌شوند.

۳ - نفوذ آبهای ذخیره‌شده از طریق چاه‌های سپتیک، حوضهای تخلیه کارخانجات و آبهای استفاده شده در مراکز صنعتی.

۴ - انداختن مواد فاضله و خلاءها جانب دریا، کانالها، جویبارها و ذخیره نمودن کثافات برای مدت طولانی در کنار جاده‌ها و نقاط مسکونی شهر.

۵ - نفوذ آب باتلاقها و فاضل آبهای بارانی.

٦ - استعمال کود عضوی در مزارع و فارمهای کوچک و بزرگ شهری.

آلودگی محیط شهر چون معضله حاد اجتماعی با عوامل ذیل مربوط می‌شود:

۱ - با پراکنده شدن دود و گازات ناشی از انفجار مواد منفلقه چون راکتها و خمپاره‌ها و صعود گرد و خاک در اتمسیفر هوا در حالات جنگ.

۲ - عواملی که مانع فعالیتهای محیط زیست و توجه به امر پاکی، صفائی و سرسبزی شهر می‌گردند.

۳ - افراز آبهای آلوده و ناپاک با مواد کیمیاوی پس از استفاده شدن در فابریکات صنعتی که توجه به خروج آن در مرحله احیای مجدد کار ضروری و جدیست.

۴ - دود ذرات آلوده و حتی مسموم کننده از مراکز صنعتی و دود دخانیات، که خطرناکتر از آنست.

۵ - عدم موجودیت سیور سیستم Sever System که بتواند فاضل آبهای بارانی‌را به بیرون شهر نقل دهد.

٦ - عدم موجودیت سیستم منظم کانالیزاسیون شهری و یا سیستم کانالیزاسیون

نامکمل که تولیدکنندهٔ بوی و تعفن و منظرهٔ کریهی شهری می‌گردند.

۷ - کمبود دانش و معرفت به مدنیت شهری که بر اساس آن هر فرد باعدول از رعایت نظافت شهر و کوچهٔ خود محیط زیست‌را آلوده می‌سازند.

۸ - ضعف پایگاه اقتصادی دولت و همچنین مردم که کمبود مواد غذائی فقدان مواد پروتینی در ارگانیزم انسان و همچنان عدم رعایت خدمات عامه مدنی و فرهنگی‌را سبب می‌گردد.

۹ - کم بها دادن به خدمات بهداشت و رعایت حفظ الصحه مردم.

۱۰ - آلودگی آبهای آشامیدنی.

۱۱ - تراکم غیر نورماتیفی نفوس در سطح شهر، این تراکم که در نتیجه آمد و شدهای نامرتب مردم از شهرهای کشور و حتی کشورهای خارجی که بدون کنترول صحی انجام می‌گیرد، خود ناقل بسا امراض واگیر و ساری می‌گردد.

۱۲ - عدم توجه به نظافت مراکز تجمع مردم چون مارکیتها، رستورانتها و بازارها که با اندک بی توجهی بزودی محیط زیست‌را مورد تهدید قرار می‌دهند.

۱۳ - موجودیت مولدهای برق (جنراتورها) در عقب دروازهٔ فروشگاهها که با تولید دود و صوت نظم شهری و محیط زیست‌را خفقان می‌نماید.

۱۴ - تردد عراده‌جات و نقلیات ثقیله، با تأمین نظم شهری این نقلیات بایست در خطوط کمربندی شهر فعالیت نمایند.

۱۵ - استفاده از مواد محروقاتی چون دیزل، چوب و ذغال که به پیمانهٔ وسیعی در سطح تمام ساکنان شهر هوای تنفسی آنرا مضر و غیرقابل استفاده می‌نماید. بنائاً ضرور است تا به سیستم تسخین همگانی، مرکزگرمی و تعمیم بخشیدن آن توجه کرد.

محیط زیست شهر و پلانهای ساختمانی آن در مرحلهٔ اعمار مجدد شهر کابل بائیست باکار هماهنگ مقامات پالیسی ساز شهری متناسب با ایجابات عصر و زمان، رعایت کمیت معین نفوس شهری، مطالعه تأمینات امور معیشتی ساکنان شهر، ورود مواد اولیه از مناطق همجوار که بتواند نیاز، تقاضای مستهلکین‌را فراهم سازد (تناسب عرضه و تقاضا) بررسی اقلیم آب، خاک و خلاصه حل کامپلکسی نیازهای شهری و دینامیک حیاتی خود شهر همراه باشد و در آن وسایل عدیده خدمات شهری و ضروریات محیط زیست سالم به مثابهٔ عامل پیشگیرنده و اقدامات برنامو ی و

پلان‌شده در رفع عواقب ناگوار در مبارزه با آفات و حوادث طبیعی گنجانیده شود. ماستر پلان شهر کابل به مثابه حجت شهرسازی با گذار از شورای متخصصین و دانشمندان مورد تطبیق قرار گیرد، زیرا این ماستر پلان زادهٔ مخیلهٔ چند فرد محدود نیست که ذوق‌زده و بدون مطالعه‌وکم بهاءدادن به هستی مدنی مردم به حیطه ترسیم آمده باشد، بلکه در نتیجه سالها مطالعه و تحقیق علمی و عملی متخصصین داخلی و خارجی در بخشهای مختلف انتظام حیات اجتماعی به وجود آمده و می‌تواند پاسخهای مثبتی به نیازمندیها و ضرورتهای مردم کابل در پرتو مدنیت معاصر ارائه نماید.

در شرایط عمران مجدد شهر کابل توجه به نگهداشت سالم محیط زیست امر ضروریست. بائیست در این مرحله با استفاده از تجارب گذشته در زمینه کاستیها و ناگواریهای محیطی و همزمان ضرورت بهره‌مندی از فرهنگ شهری معاصر به اتخاذ تدابیر عملی ذیل توجه نمود:

۱ - علی‌الرغم پایگاه فروپاشیدهٔ اقتصادی توجه به ایجاد سیستم عمومی کانالیزاسیون شهری، زیرا در تمام پایتختهای معاصر کشورهای جهان تنها کابل و یکی دو پایتخت دیگر فاقد سیستم اساسی کانالیزاسیون شهری هستند.

۲ - اتخاذ برنامه‌های عاجل در زمینه حفظ الصحهٔ چاههای عمیق آبهای آشامیدنی وکلوریشن آنها در اوقات معینه هر سال.

۳ - جلوگیری از اعمار منازل خاصتاً حفر چاههای آب آشامیدنی در جوار قبرستانها تا فاصله حد اقل ۲۵۰۰ متر، در نتیجهٔ تحقیقات علمی که به عمل آمده‌است بائیست قبرستانها با فاصله حد اقل ارائه شده از مناطق مسکونی فاصله داشته باشند، زیرا جسد انسان در زیر زمین پس از مدتی به تحلیل رسیده و در اثر ریزش بارانها مایعی‌را که از اجساد مردگان به وجود می‌آید با خود به آبهای زیرزمینی انتقال می‌دهند که باعث آلودگی و گندیدگی آبهای آشامیدنی می‌گردد.

در این مورد ضرور است تا در زمینه غرس درختان بالای گورستانها که اساسات مذهبی نیز دارد، توجه به عمل آید زیرا گذشته از این که این ساحه در حیطه سرسبزی در رفع گرد و غبار، صوت، گرمی هوا و زیبائی شهر نقش مهمی‌را ایفا می‌نماید، ریشه درختان خود جذب‌کننده مواد عضوی بشمار می‌رود و منحیث عامل ایکولوژیک

نقش شایسته‌ئی‌را به دوش دارد.

۴ - در صورتیکه شهر همچنان فاقد نظم کانالیزاسیون باقی بماند، چاه‌های سپتیک باید تحت مراقبت کارشناسان با کاربرد مواد عایق ضد نفوذ آب ساخته شده و در اوقات معینه تخلیه گردد، چاه سپیک باید حد اقل ۲۰ متر از چاه‌های آب آشامیدنی فاصله داشته باشد.

۵ - سیستم مناسب کانالیزاسیون بائیست در مسلخها و فارمهای تربیه حیوانات در نظر گرفته شود تا از یک طرف به آبهای تحت‌الارضی نفوذ ننموده و از جانب دیگر کود حیوانی به طریق فنی ذخیره گردد.

۶ - توجه به امر سرسبزی شهر کابل در هماهنگی با پلانهای سرسبزی کمربندهای سبز - پارکها از طریق تشجیر درختان تزیینی که با طبیعت اقلیمی و خاک کابل سازگاری داشته باشد. این امر مهم گذشته از این که در زیبائی شهر سهم اساسی به دوش دارد در دفع تهاجم گردبادهای موسمی، جذب دود و غبار، کاهش سروصدای اذیت‌کننده، عامل اعتدال اقلیمی و در نهایت عامل حفاظت‌کننده محیط زیست به شمار می‌رود.

چیزیکه در مورد نظافت و پاکی شهر و همچنان حفظ محیط زیست از آلوده گیهای عدیده خدمت می‌نماید. همانا رویدست گرفتن و یا انکشاف دادن سیور سیستم شهری یا شیوه دفع فاضل آبها از ساحات مسکونی و شهری می‌باشد. قسمیکه همه ساله شاهدیم، در اثر بارندگیهای دوامدار بهاری و سرازیر سدن سیلابها در مسیر دریاخانه کابل و آبروها و کانالها قسمتهای مختلف شهر در تالابها و حوضهای مصنوعی غرق می‌شوند و بالنتیجه تعداد زیادی از مردم‌را در سوگ و مصیبت جانی و مالی می‌نشانند، همه ساله مناطق کارته آریانا، پروان سوم، وزیر آباد، تایمنی، کارته نو، خیرخانه با این گونه طوفانهای فصلی مواجه می‌گردند که در نتیجه بقای این فاضل آبها پیامدهای ناگوار محیطی ذیلاً پدیدار می‌گردد:

۱ - آبهای آشامیدنی‌را از استفاده باطل می‌سازد، زیرا در مناطق نامبرده اکثراً آبهای آشامیدنی چاه‌ها با فاضل آبها هم‌سطح می‌گردند.

۲ - شرایط مساعدرا برای مراجعه حشرات مضره و تخم‌گذاری آنها فراهم می‌سازد و این ذخایر حشرات مضره حفظ الصحه شهر و محیط‌را جداً تهدید

می‌نمایند.

۳ - مناطق مسکونی و منازل رهایشی‌را نمناك نموده و موجب پیدایش امراض روماتیزم (استخوان و مفصل دردی) می‌گردد.

۴ - بوی و تعفن مشمئزکنندهٔ آن هوای محیط‌را آلوده نموده، سبب اذیت مزاجی و امراض عدیده می‌شود.

۵ - در اثر نفوذ آب به تهدابها ساختمانها متانت و پایداری خودرا از دست داده و خطرات جانی و مالی‌را به دنبال دارند.

به منظور رهائی از اذیت دلخراش فاضل‌آبها ضرور است به تقویه سیستم بیرون بردن آن از شهر توجه نمود و آن با حفر نمودن چند کانال یا زابر عمیق در ساحات و استقامتهای جداگانهٔ شهر کابل که بتواند تجمع آبهارا مسیر دهد، رویدست گرفته شود. بخش اساسی که این فاضل‌آبها در آن جمع می‌شوند می‌توان با حفر نمودن یك کانال عمیق با ظرفیت بیشتر از خیرخانه (چمن ببرك) در استقامت میدان هوائی خواجه رواش و در مسیر پارکهای صنعتی پلچرخی تا قسمت انجامی دریای کابل با رعایت فیصدی میلان آن ادامه یابد.

کابل از لحاظ موقعیت جغرافیائی در منطقه معتدله قرار دارد. این موقعیت مناسب اقلیمی شهر، امتیازات طبیعی فراوانی‌را به ودیعه گذاشته‌است و با این صفات در گذشته‌ها قسمیکه دیدیم روزگاری با داشتن باغها و تفرجگاها زینت‌آرای دفاتر شعر و چکامه‌های شاعران و مایهٔ الهام نویسندگان و هنرمندان ایجادگر بوده‌است، شهرآراء و خواجه صفای آن تجلی خاص خودرا در آثار آفرینشگران بجاگذاشته‌اند. کابل در پرتوی‌حیات‌بخش خورشید تابانش و ارزشهای اقلیمی خود چون آب و هوای گوارا و آفتاب همیشه تابان ساکنان خودرا در آغوش پرمهر خویش نوازش داده‌است اما طی دهه‌های اخیر به عوض اینکه در مسیر کاروان پیشرو زمان حرکت نماید با بی‌التفاتی مسئولین امور شهری پایش سخت پرآبله و پیکرش ملتهب و خونچکان گردیده‌است و توجهی به امر فرهنگ شهری (سرسبزی، نظافت، حفظ‌الصحه و آب) کمتر صورت گرفته و با ادامه این بی تفاوتیها در قبال شهر تاریخی کابل دیده می‌شود که این شهر از آن حالتی که صائب برایش قصیده بلندی سروده و از همه داشته‌هایش یاددهانی کرده‌است، خارج گردیده و محیط زیست نیز به سختی در بند آسیمه‌سریهای دوران

مثل سرنوشت مردمش مجروح گردیده‌است. کمبود آب به مثابهٔ سرچشمهٔ حیات که اسباب آبیاری پارکها و درختان و ایجاد ساحات سبز تفریحی که بتواند در تابستان از وزش تند بادهای عربده‌جو که صعود گرد و خاک‌را به صورت متناوب در پی دارند جلوگیری نماید. خود فاجعه محیط زیست و در نهایت حیات مدنی به شمار می‌رود. گام مثبتی‌را که پیشگامان شهرسازی ما برداشته‌اند، همانا تثبت منطقه صنعتی (پارکهای صنعتی پلچرخی) در سمت شرقی شهر کابل است و می‌تواند فارغ از معضلات و ناهنجاریهای ایکولوژیک باشد. این زون صنعتی از یکسو در مسیر خروجی دریای کابل مطرح گردیده‌است و از سویی دیگر چون وزش بادهای شدید از سمت غرب و شمالغرب به جانب جنوب شرق است. در این حال دود و غبار و گازات فابریکات آسیب کمتری‌را به حفظ الصحه محیطی عاید می‌نماید. کابل با اندک توجه سرنوشت‌سازان و طراحان امور شهری و با توجه به تشعشع نورمال و مداوم آفتاب و جریانات ملایم جوی از مطبوع‌ترین شهرهای منطقه به شمار خواهد رفت. رعایت برخی از عوامل فیزیکی فرهنگی و بشری ذیل در امر حفظ و نگهداشت و احیای ارزشهای محیطی قطعاً ضروری می‌نماید.

۱ - رعایت نظم ایکولوژیک در محیط و شهر، این امر می‌تواند با سهمگیری مسؤلانه و داوطلبانه مردم در پاکی و صفائی شهر به مقتضای (الطهور شطر الا یمان) میسر گردد.

۲ - رعایت پاکی و حفظ الصحه آبهای تحت‌الارضی و باتلاقی به مثابه عامل سازنده ارزشهای محیطی.

۳ - توجه به امر تندرستی حیوانات و دامپروری و رعایت حفاظه نباتات.

۴ - جستجوی راهها و اشکال رفع خطر از صدمات رعد و برق.

۵ - اتخاذ تدابیر به منظور پیشگیری از وقوع خسارات و نتایج سوء‌حوادث آتشفشانی، زلزلوی و سیلابها.

۶ - تنویر اذهان عامهٔ مردم به منظور انکشاف سطح معرفت اجتماعی و فرهنگی جامعه از طریق رسانه‌های گروهی.

۷ - استفاده معقول و علمی از وسایل معیشتی و دستاوردهای مدرن رفاه اجتماعی شهری.

۸ - رعایت و مراقبت همیشگی حفظ الصحه مردم در چارچوب برنامه‌های معین صحی و وقایوی.

۹ - مراقبت از نظافت مراکز تجمع مردم در مارکیتها، مندویها و اماکن مزدحم شهر.

۱۰ - توجه روزمره به حفظ الصحه مسلخها و قصابیهای شهر.

۱۱ - اعمار ایستگاه‌های مرکزی ترانسپورت و نقلیات شهری در مناطق غیر مسکونی.

۱۲ - عدم انتقال لینهای قوی برق از میان مناطق مسکونی.

۱۳ - توجه به سیستم آبرسانی شهری از منابع گوارای طبیعی، تا همه شهروندان بتوانند آب آشامیدنی خودرا از آن به دست بیاورند.

۱۴ - بررسی از حفظ‌الصحه منابع طبیعی به منظور توازن ایکولوژی و محیط.

کابل در حال حاضر بیشتر از ثلث آبادیهای خودرا از دست داده و آن شامل منازل رهایشی، ادارات دولتی، تأسیسات کثیرالاستفاده فرهنگی، آموزشی و تحصیلی بوده و در یک کلمه انساج ساختار شهری متلاشی گردیده‌است. کابل به مثابهٔ شاهرگ اساسی کشور در وهله اول به.احیای هستی و بازسازی ضرورت دارد، در این مرحله تجارب دیروزی زیست شهری ما رهنمای پیریزی مناسبات فردا خواهد بود. قسمیکه اختلالات محیط زیست‌را تحت عوامل متعدد به مطالعه گرفتیم، همانطور در نگهداشت سلامتی آن تشریک مساعی و داوطلبانه تمام نهادها و لایه‌های اجتماعی گروهای انسانی، خانواده‌ها، افراد و مؤسسات مربوط به تنظیف امور شهری وسایل ارتباط جمعی، مؤسسات ملی و تربیتی، شفاهانه‌ها و مراکز بهداشت، مؤسسات ساختمانی و پروژه‌سازی، مراکز و قرارگاه‌های نظامی هر کدام لازم است تا در رفع پرابلمهای محیط و تأمین منابع حیات و ارزشهای زیست سهم فعالانه گیرند و محیط این خانه مشترک همه مارا از آلوده شدن و تباهی و از گزند عوامل برهم‌زننده نجات دهند.

فصل سوم

موزه‌ها سپر دفاع از تاریخ و فرهنگ

الف ـ موزیمها چگونه ایجاد شده‌اند؟
ب ـ تاراج موزهٔ کابل ـ خزینهٔ تاریخ و فرهنگ
ج ـ ضرورت ایجاد موزیم معماری ملی (مردم‌شناسی) در هوای آزاد
د ـ محتوای فرهنگی موزهٔ معماری ملی در هوای آزاد
هـ ـ مکانیزم ایجاد و فعالیت موزهٔ معماری ملی
و ـ زون‌بندی اقلیمی، تاریخی و فرهنگی افغانستان و انطباق آن با طبیعت کابل

الف ـ موزیمها چگونه ایجاد شده‌اند؟

آنگاه که در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم انقلاب صنعتی با آهنگ تندی سیر خودرا در اروپا آغاز نمود و قلمرو دانش و تکنالوژی‌را وسعت روزافزون بخشید، پروسه ارزشگرائی به تاریخ و مدنیت پیشین و حفظ دستاوردهای تاریخی آن نیز مطرح بحث قرار گرفت و موزیمهای آثار باستانی و پارک ملی به سرعت از قوه به فعل درآمده و با موجودیت خود ارزش کار فرهنگی انسان‌را درخور تمجید و تحسین نمودند و شیوهٔ نوینی از ستیز و نبرد با جبههٔ نوظهوربه اصطلاح استعمار فرهنگی آغاز یافت. زیرا انقلاب صنعتی به دلیل ماهیت پیشروندهٔ خود که تخنیک جای همه کار و تلاش و خلاقیت هنری انسان‌را با سرعت هر چه بیشتر می‌گیرد در حقیقت هنرهای خلاقه انسان‌را کاهش می‌دهد، به باور برخی از دانشمندان نوعی از استعماررا در متن خود نهان داشت تا اولین ضربه‌هارا به فرهنگها و سنتهای بومی الاصل ملتها وارد نماید.

واکنش این فعل و انفعالات در بین ملتها به خصوص همان مهد انقلاب صنعتی به اشکال مختلف ملی‌گرائی و محل‌گرائی متبارز گردید و به این اساس اصل ایجاد کانون فرهنگی حفظ آثار عتیقه دال بر مردم‌شناسی به دلها و مغزها راه یافت که داعیه آن مطالعات همه‌جانبه در شؤنات مادی و معنوی زندگی یعنی کل فرهنگ‌را در بر می‌گرفت، و این نوید مسرت‌بخشی بود که ملتها امکان وارد شدن بر حریم یک حوزه گسترده تحقیق و پژوهش‌را از آن کسب کردند و نتیجه این تحقیق ثمره‌های سودمند و بارور علمی که از آن قدرت تحلیل و شناخت عینی نظام مادی و معنوی کشورها در سیر تاریخ‌را میسر می‌گرداند،در اتکا به همین اصل در سال ۱۸۷۲ م موزیم مردم‌شناسی در شهر استاکهولم به وجود آمد و مجموعه هنرها وگنجینه‌های فرهنگی و تاریخی مردمان جزیرهٔ اسکاندیناوی‌را در آن به تماشا گذاشت. به دنبال آن موزیم تروکادرو در پاریس چون موزیم منطقوی همان بخش اروپا ایجاد گردید، و به همین ترتیب در کشورهای دیگر اروپائی، امریکا، هند، جاپان و روسیه تزاری این موزیمها ایجاد گردیدند.

با آغاز سدهٔ بیستم علم مردم‌شناسی و اشکال موزیم‌سازی نیز انکشاف تازه‌ئی یافت و رشد و پویایی خودرا از اروپا و امریکا به سوی کشورهای شرقی و رو به انکشاف رهنمون گردانید. در مسیر ترقی و تعالی دانش تاریخ‌نگاری و مردم‌شناسی می‌توان حد اقل سه مرحله از موزیم‌سازی‌را در نظر گرفت:

۱ - موزیمهائیکه تا آغاز جنگ اول جهانی تشکیل گردیده‌اند، آثار و تحقیقات آنها بر اساس ذوق‌زدگی شتاب‌آلود صورت گرفته و کمتر از اتکای مطالعات علمی بهره گرفتند. از مهمترین موزیمهای این مرحله می‌توان موزیم تاریخ طبیعی‌راکه در سال ۱۹۱۱ در واشنگتن گشایش یافت، نام برد.

۲ - آثار این دوره موزیمها اکثراً در کشورهای تازه به استقلال رسیده در سیمای موزیمهای اتنوگرافی (مردم‌شناسی) به نمایش گذاشته شده‌است، چه این آثار در شرایط استیلای سیاسی با مهر استعمارزدگی جلوه می‌کردند، زمانیکه این کشورها سیادت بیگانگان‌را به خود ارادیت ملی درآوردند، آنگاه نیرو و ارادهٔ خودی بازتاب‌دهنده حقیقی تاریخ و فرهنگ این ملتها گردید. نمونه این موزیمهارا می‌توان با مثال موزیم شهر یگگه که پس از سقوط تزارسیم روسی با پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ اساس گذاشته شده‌است، برشمرد. این دوره به زمان فاصله بین جنگ جهانی اول و دوم تعلق دارد.

۳ - این مرحله موزیمها در درجه اول با پیدایش جمهوریهای شرقی در اروپا آغاز می‌شود. در این مرحله بین علم مردم‌شناسی و تاریخ رابطه و همسویی مبنی بر توحید رای و شیوه نگارش و تحقیق هر دو به وجود آمدند.

با آغاز خیزشهای استقلال‌طلبانه و عقب زدن تهاجم استعمار در آسیا و افریقا اثرات رزم و جانبازی این ملتها در موزیمهای مردم‌شناسی بازتاب گسترده یافتند. کشورهای آزادشده با مشکلات متعددی ناشی از گذار از وابستگی به استقلال روبرو شدند. مسئله فقر، کمبود کادر متخصص و آگاه ملی، امکانات ضعیف اجتماعی و فرهنگی و ابزار کار آنهارا به سوی تنگناهای نوین برد. در این وقت عده‌ئی با این عقیده روی می‌آوردند که راه برونرفت از این معضلات از طریق یاری جستن از دانش مردم‌شناسی (انتروپولوژی) میسر گردیده می‌تواند، زیرا آنانیکه با کل روش تاریخی و انسانی جامعه آشنایند می‌توانند حل این مشکلات‌را در خصیصهٔ ذاتی و روانی مردم

جستجو کنند. اما عدهٔ دیگر علم مردم‌شناسی‌را به زمان سپری شده منسوب می‌کردند که در زمان حال کار نمی‌دهد. در سال ۱۹۰۹ میلادی مرکز مشورتی بین‌المللی موزیمها (ایکوم) برای اولین بار نمایندگان فرهنگی‌را از مجامع تاریخ‌نگاری، باستان‌سناسی و موزیمهای مردم‌شناسی از کشورهای جهان دعوت نموده و اسناد یک برنامه مشترک‌را در مورد طرح و تدوین موزیمها به همکاری یونسکو آماده نمود و بدینوسیله همه موزیمها در یک راه ... کار و تلاش احیای فرهنگهای منقرض‌شده‌را رویدست گرفتند. ایکوم بر پایه رده‌بندی و برقراری روابط فرهنگی موزیمهارا عمدتاً به سه نوع تقسیم کرده‌است.

۱ - موزیم اتنوگرافی یا مردم‌شناسی عام و خاص.

۲ - موزیم مردم‌شناسی منطقه‌ئی یا محلی.

۳ - موزیم مردم‌شناسی بدون سقف یا موزیم معماری ملی در فضای باز.

موزیمهای تخصصی و متعدد دیگر چون موزیم باستان‌شناسی و تاریخ‌شناسی، موزیم پارک ملی، موزیم دستاوردهای فرهنگی و اقتصادی، موزیم آثار نقاشی به یکی از این سه موزیم تعلق می‌گیرد.

ب - تاراج موزهٔ کابل، خزینه بزرگ تأریخ و فرهنگ

قصر مجلل و با شکوهی که بر فراز تپه‌ای پوشیده از درختان زینتی در جنوبغرب کابل به نام باغ بالا جلب توجه می‌کند، نخستین موزهٔ کابل می‌باشد، که در عصر امیر عبدالرحمن خان به نمایش در آمده بود. اما در سال ۱۲۹۷ هجری درزمان سلطنت علیحضرت امیر امان الله خان غازی و به دستیاری علمبرداران و پیشگامان نهضت فرهنگی دورهٔ امانی در عمارت باغ بالا به نام (عجایب خانه) بنیان گذاری گردید. (۱) نخستین آثار این موزه را ابزار و آلات جنگی، کتابهای تفسیر و نسخ خطی، ظزوف سفالی مکشوفه از نقاط تاریخی کشور، کلکسیون‌های شخصی شاهان و امرای افغانستان و خراسان بزرگ، علم‌های جهاد، آثار دست دوزی، سامان آلات منزل و غیره تشکیل می‌دادند. در سال ۱۲۹۹ وزارت معارف مسوول امور فعالیت‌های باستان‌شناسی موزه کابل گردید. در سال ۱۳۰۰ هـ‌خ. با ورود هیات متخصصان باستان‌شناسی فرانسه و بازیافتهای کم نظیر تاریخی و هنری از مناطق کاپیسا، کابل، هده، طلا تپه، بلخ، سرخ کوتل، چنار گنجشکان، آی خانم، چم قلعه بغلان، خاکریز قندهار، مندیگک، میرزکه در پکتیا، ایبک، فندقستان غوربند، شترک، کندز، غزنی، لشکرگاه و بامیان و تحویل آن‌ها به موزه کابل، محتوی آن رونق به سزایی یافت. در ۲۵ عقرب ۱۳۰۳ هـ‌خ. آثار موزه کابل به تعمیر وزارت معارف که در ساختمان کوتی باغچه واقع ارگ شاهی بود، انتقال و توسط شاه امان الله خان رسماً افتتاح و به نام (موزیم کابل) مسمی گردید و مدت شش سال در اینجا به فعالیت خود ادامه داد.

در بحران‌های سیاسی نظامی عصر امانی (۱۳۰۷ - ۸) هـ‌خ. سرنوشت موزه کابل مثل اکثر مراکز علمی و فرهنگی (مکاتب، کتابخانه‌ها، نگارستان‌ها) و ساختمان‌های تاریخی به کام آتش افتاد و بیرحمانه غارت گردید. در آن وقت چون موزهٔ کابل در داخل ارگ سلطنتی موقعیت داشت، از این رو مورد تهاجم افراد فرصت طلب و استفاده جوی داخلی و خارجی قرار گرفت. و آثار آن به جاهای بی برگشت دنیا راه یافت.

درآخر سال ۱۳۰۹ هـ‌خ. به نسبت ناامنی و ضیقی جای، موزهٔ کابل را به غرب کابل به عمارت زیبای دارالفنون (دارالامان) انتقال دادند. محمد نادر شاه پادشاه

افغانستان به منظور جبران و احیای آثارخانه غارت شده مبلغی را اختصاص داد تا این آثار را به شمول آثار شخصی مردم خریداری نمایند. (۲)

موزیم باستانی افغانستان در دارالامان کابل ساختمان زیبای دو طبقه‌ای بود. در طبقهٔ اول آثار مربوط به دورهٔ پیش از اسلام که شامل آثار عتیقهٔ دوره‌های یونانوباختر، اشکانی، ساسانی، کوشانی و یفتلی‌ها شامل هزاران مجسمهٔ گچی، سنگی و سفالی، لوحه‌های کتبی تاریخی، مسکوکات فلزی، پیکره‌هاو مجسمه‌های شاهان و شهزادگان و شخصیت‌ها ی مقدس مذهبی بود. (۳) در طبقهٔ دوم آثار مربوط به دورهٔ هنر اسلامی جابجا گردیده بود که شرح آن بعداً خواهد آمد. تاریخچهٔ حفریات آثار باستانی راکه در نقاط مختلف افغانستان صورت گرفته است می‌توان به دو مرحله ذیل تقسیم بندی نمود:

۱ ـ **مرحلهٔ حفریات خود سرانه:** در این دوره (۱۸۲۴ - ۱۹۲۲) م. برخی از مدققین انگلیس بدون اجازهٔ دولت افغانستان و به صورت مخفی و غیر قانونی کاوش‌های خودسرانه‌ای را انجام داده‌اند. این گروه از مدققین با استفاده از جنگ اول افغان و انگلیس، مخفیانه داخل افغانستان گردیده و تعدادی از استوپه هارا در جلال آباد (درونته)، کابل (شیوه کی و اطراف منار چکری)، بگرام (کاپیسا) در شمال کابل درمجاورت کوه پهلوان و توپ دره و بامیان شکافته و محتوای آثار باستانی این استوپه هارا بر علاوهٔ چندین هزار سکه به غارت بردند. در راس این دستهٔ غارتگر چارلز میسیون بود. که بیش از شصت هزار سکه را از منطقهٔ بگرام و کاپیسا برده است. (۴) این حادثه در زمان سلطنت امیر دوست محمد خان در ۱۵۰ سال پیش از امروز اتفاق افتاد، که در عین زمان خود معرف هویت افغانستان به حیث کشور خیلی غنی از لحاظ داشتن مسکوکات قدیمی و تاریخی در جهان گردید. همچنان کاوشگران دیگری انگلیسی نظیر الکساندر برنس، کپتان تبوت و متلاند سمپون در نتیجهٔ همین حفریات خود سرانه مقادیر زیادی از غنای تاریخی و فرهنگی کشور را به غارت برده‌اند. (۵)

۲ - **مرحلهٔ حفریات رسمی:** حصول استقلال افغانستان در سال ۱۹۱۹ م زمینهٔ آنرامهیا ساخت تا دست دزدان و غارتگران بیگانه را از خزائن و گنجینه‌های تاریخی

وفرهنگی خویش کوتاه سازد.

سال ۱۹۲۲ م کشور افغانستان به کاوشهای غیر قانونی بیگانگان پایان داد و قرار دادی را در زمینهٔ باستان‌شناسی با دولت فرانسه امضا نمود.

ازین تأریخ تا سال ۱۹۷۹ م. هیأت‌های باستان‌شناسی فرانسه که در آن ذوات آتی باالنوبه سهم داشته‌اند: ماسیوفوشه، گیرشمن، هاکن، شلومبرژه و دیگران، تحت سرپرستی وزارت معارف افغانستان در نقاط مختلف کشور به تحقیقات و کاوشهای مربوطه می‌پرداختند. بر اساس این قرار داد تمام آثار مکشوفه و منحصر به فرد و از احجار و فلزات قیمتی بایست بدون قید و شرط مال فرهنگی ملت افغانستان شناخته شده و به موزیم کابل انتقال می‌یافت. هیأت فرانسوی تحقیقات و بازیافت‌های کار خودرا د ربیش از ۲۵ جلد کتاب ترتیب و تدوین نموده‌اند. که هر جلد آن بهترین نمونه از سوابق درخشان تاریخی و هنری کشور ما می‌باشد. (٦) مطابق گزارش باستانشناسی افغانستان، برخی از آثار مکشوفه که اهمیت تاریخی و هنری بیش بهایی داشته‌اند. توسط دولت مردان افغانی به نام تحفه و به صورت قاچاق به خارج از کشور برده شده‌اند. (۷)

آثار گرد آمده در موزهٔ کابل و کانون‌های باستانی آن:

تحقیقات هیأت‌های باستانشناسی شوروی، آمریکا، جاپان و فرانسه د رمناطق مختلف باستانی کشور و پژوهشهای باستانشناسان فرانسه در مناطق همجوار و خود کابل صورت گرفت که نتایج پرباری از این کاوشها به دست آمد که عبارت اند از:

- بگرام: هیأت فرانسوی در سال ۱۹۳۷ م کاوشهای را در بگرام و کاپیسا انجام داد و تا سال اول جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵) م ادامه یافت. مجموعهٔ آثار متنوع و نفیس که از اینجا به دست آمد مربوط به دورهٔ پیش از اسلام یعنی عهد یونانوباختر، ساسانی و کوشانی بوده و از گرانبهاترین خزینهٔ آثار فرهنگی و باستانی به شمار می‌رود. این آثار عمدتاً عبارت اند از: قطعاتی از صندوقچه‌های عاجی، مجسمه‌های کک‌ها ی مفرغی یونانی و رومی، ظروف متنوع شیشه یی، ظروف یونانی رومی از سنگ مرمر جگری بارنگ دانه دار و یشمی، مجموعهٔ فوق العاده مهم قطعات گچی، قطعات بسیار نفیس عاج، و مدالها. (۸) که به موزهٔ کابل تحویل گردیده‌اند. بعد از سال

۱۹۶۴ م گروه باستانشناسان امریکایی تحت ریاست لویی دوپری به افغانستان دعوت شدند و با گروپ باستان شناسان فرانسوی پیوستند. که دستآورد کار مشترک آنها نیز حایز اهمیت به سزایی بوده است.

- هده: یکی از مراکز مهم مدنیت گنداهاری (یونانی - کوشانی) به شمار می‌رود. سیاح معروف چینی هیوان تسانگ که درقرن هفتم میلادی از این محل بازدید به عمل آورده در یادداشتهایش هده را شهر معمور و آبادان خوانده که در آن معابد و استوپه‌های وجود داشته‌اند. در سال ۱۹۲۳ م حفریاتی که از سوی باستان شناسان فرانسوی در محل تپه کلان به عمل آمد، به تعداد ۲۳۰۰۰ پارچه مجسمه‌های خردو کوچک به دست آمد. که دانشمند فرانسوی (گودار) آنراچنین اظهار کرده است: "ناگزیرم بگویم این اکتشاف مرا به حیرت افگنده و درست خودرا در برابر یک موزهٔ بزرگ زیر زمینی هنر یونانی باختری احساس می‌کنم" (۹) این آثار در موزهٔ کابل موجود بودند.

- بامیان: هیوان تسانگ موقعیت این شهر مهم باستانی‌را چنین تشریح کرده است:

"به طرف شمالغرب شهر شاهی (بگرام) کوهیست در صفحهٔ عمودی آن مجسمهٔ بودا ایستاده تراشیده شده که بلندی آن حدود ۱۴۰ - ۱۵۰ قدم است، اشعه زرین از آن به هر طرف می‌تابد و احجار قیمتی زیورآلات آن چشم را خیره می‌سازد"

به شهادت سیاح دیگر چینی (هوی چاو) در قرن ۷ م معابد بودایی در بامیان هنوز درکمال آبادی و شکوه خود باقی بود.(۱۰) ازین معلوم می‌شود که این معابد پس از ترویج دین اسلام تخریب گردیده‌اند. آثار دورهٔ بودایی بامیان در موزهٔ کابل نیز وجود داشت.

- باختر: این ساحه که از قله‌های بام جهان (پامیر) تا هریوای باستان و از دامنه‌های شمالی سلسله کوه‌های هندوکش تا کرانه‌های دریای آمو را در اکثر ادوار تأریخ شامل بوده است، که مدنیت دوره‌های مختلف را در خود دارد. بخش مهم مدنیت یونانوباختر و کوشانشاهان از خاکتوده‌های تاریخی این سرزمین کشف شده‌اند. علاوه از نقاط مهم فرهنگی به نام طلاتپه، سرخ کوتل، و شهر آی خانم که

یک شهر ماقبل التاریخ دانسته شده است، همچنان نقاط مانند چنار گنجشکان در کلفگان، پسا کوه در شهر بزرگ، کشم، قلعهٔ گنبد، شهر خمچان در بدخشان، قلعهٔ زال در ولایت قندز، سمنگان، آق کپرک، قره کمر و هزار سم و غیره علایم آثار (دورهٔ برنج - کوشانی) و مدنیت‌های بعدی رادر خودداشته و قسماً آثاری رابه موزهٔ کابل تقدیم نموده است.

بادر نظر داشت اهمیت این آثار از لحاظ قدامت تاریخی و تعدد هنری فرهنگی آن، دانشمند امریکایی - بنجامن راولند در کتاب (هنرهای قدیم افغانستان) موزهٔ کابل را بعد ازموزهٔ هندوستان حائز مقام دوم در آسیا می‌داند. (۱۱) کلکسیون مسکوکات در آثار باستانی باختر درموزهٔ کابل یکی از خزائن بسیار ارزشمندی بودکه شامل نمونه‌های زیبای سکه‌های منحصر به فرد از زمانهٔ یونانوباختر بود، بیش از ۲۱۰۰۰ آثار طلایی از طلا تپه شامل ۲۵ کیلو طلا توسط هیأت مشترک باستانشناسان افغانستان و شوروی به دست آمد که به موزهٔ کابل تحویل یافت.(۱۲)این آثار تاسقوط کابل به دست تحریک طالبان در ۵ میزان ۱۳۷۵ هـ‌خ. در ساختمان کوتی باغچهٔ ارگ ریاست جمهوری موجودبود. نا گفته نباید گذاشت که موزهٔ کابل غرفهٔ از آثار قبل التاریخ راکه شامل ادوات مکشوفه از نقاط باستانی درشمال کشور و نادعلی و ده موراسی (جنوب افغانستان) جمع آوری نموده بود.

درسال ۱۹۵۰ م در پنجاه کیلومتری شمالغرب قندهار در مجاورت کوه‌شاه مقصود اکتشافات باستانشناسی نشان دادکه ۵۰۰۰ سال پیش د رکرانهٔ رودخانهٔ هیرمند مردم به مالداری، زراعت و شکار مشغولیت داشته‌اند. از مرحلهٔ چهارم آبادی به بعد استخوان حیوانات برای‌افزار سنگی و مفرغی می‌ساختندکه همه شواهد این گفته‌ها در موزهٔ کابل موجود بودند.

دربهار سال ۱۳۲۶ ه‍.ج زنان قبیلهٔ منگل در میرزکه موفق به یافتن مسکوکاتی درسطح آب چشمه گردیدند. بعد ازکاوش مختصر معلوم گردید که چشمه درمیانهٔ اتاق مربع شکل که هر ضلع آن ۶ در ۶ متر بوده، قرار داشته و در مجاورت آن اتاقهای کوچکی دیگری هم بوده که در دوره‌های پیش از اسلام و عهد مسیح در آنجا چشمهٔ متبرک وجود داشته که مردم به انداختن نذرانه از سکه‌های گران قیمت در آن معتاد

بوده‌اند. بدین ترتیب ازحوالی قرن چهارم ق. م تا قرن سوم میلادی درحدود ۷۰۰ سال نمونه‌های برجستهٔ مسکوکات پادشاهان این دوره به پیمانهٔ زیاد در آنجامترا کم گردیده است. تا جایی که حدس زده می‌شود، درحدود ۵۰۰۰۰ سکه در چشمه گرد آمده بودندکه توسط مردم محل کشف و به بازارهای پاکستان برده و حراج شده‌اند. باستانشناسان مسکوکات میرزکه رااز لحاظ شکل و محتوی به دودسته تقسیم نموده‌اند:

۱ - **مسکوکات محلی**: که بیشتر در قسمت شرقی و جنوبی افغانستان در تاکزیلا (تکسیلا) و پنجاب به ضرب رسیده‌اند که در گندهارا مروج بوده‌اند. و حاوی نام هیچ پادشاهی نیستند و شکل منظم و مرتب هم ندارند.

۲ - **مسکوکات مرتب و منظم**: سلاله‌های تاریخی از قبیل شاهان یونانی جنوب هندوکش (حوزهٔ کابلستان) اسکایی، پارتی و کوشانی.

دانشمندان مسکوکات دستهٔ اول را به قرن ششم ق.م. نسبت داده و هویدانمودند که پیش از ظهور یونانی‌ها، ضرب این قبیل مسکوکات غیر منظم نقره‌ای در حصص شرقی افغانستان، از گندهارا تا کناره‌های دریای سند متداول بوده است.

قسمت دوم که بعد از ۲۳۰ ق.م. تا ثلث اول قرن سوم میلادی در جغرافیای (افغانستان کنونی) مروج بوده‌اند. مجموعهٔ بازیافتهای میرزکه را دو نفر از دانشمندان فرانسوی - شلومبرژه و کوریل در کتابی موسوم به (خزائن مسکوکات افغانستان) ضمن مطالعات مبسوطی به چاپ رسانده‌اند. (۱۳)

- **کابل**: بخشی مهم آثار موزهٔ کابل را بازیافتهای به دست آمده از نقاط مختلف شهر کابل تشکیل می‌داد که مربوط به دورهٔ سلطنت شاهان بودایی کابلستان، کوشانیان، پهلواها و اسکاییها می‌باشد. که از نقاط ذیل به دست آمده‌اند:

الف - تپه مرنجان: از دامنهٔ غربی تپهٔ مرنجان مجموعهٔ از مسکوکات نقره یی پارچه‌های ذوب شدهٔ نقره به دست آمده است. این کلکسیون در موزهٔ کابل به نام خزانهٔ کول چمن شهرت دارد. و عبارتند از سکه‌های زیبا و نفیسی که وزن بعضی از آنها به (۵ گرام) می‌رسد، از نقطه نظر سکه‌شناسی آنهارا مسکوکات یونانی (رنگ) گویند که در حوالی قرون (۵ - ۶) در یونان ضرب شده‌اند و به روی یک دسته شکل

بوم، در روی دیگر آن صورت آتنا یا آتنه دختر (زئوس) رب النوع اندیشه و تفکر که به حیث حامی شهر آتن تلقی می‌شد به ضرب رسیده است. (۱۴)
در جوزای سال ۱۳۱۲ هـ.ش. در همینجا دو نقطهٔ دیگر به فاصلهٔ تقریباً دوصد متری هم دو معبد بودایی مربوط قرن سوم کشف شد که از آثار نهایت مهم آن کشف مجسمهٔ شهزاده (بودیستوا) می‌باشد. این مجسمه کلانترین پیکرهٔ موزهٔ کابل را تشکیل می‌داد. این مجسمه به انواع زیورات فاخر مزین است و کمال مهارت استادهیکل تراش کابلی را در علم تشریح و تناسب آناتومی (اندام) ارائه می‌کند، هم چنان دو پیکرهٔ شبه باهم که به زانو نشسته‌اند در دست یکی تاج و دست دیگری برسم هندی در حال سلام دادن است.

همچنان در این نقطه در حدود ۳۷۳ سکه نقره‌ای، ۱۲ عدد سکه‌های بزرگ محدب و مقعر طلایی دوره‌های ساسانی وکوشانی نیز به دست آمد که به نام خزینهٔ تپهٔ مرنجان در موزهٔ کابل موجود بود. (۱۵) علاوه براین دوسه ظرف کوزه نمای دیگر که در آنها خاکستر و استخوان پر بود از تپهٔ مرنجان به دست آمده است.. کوزهٔ نمره ۱۰۳ به واسطهٔ اشکال آهو در میان دایره‌های کوچک، وکوزهٔ دیگرکه بی دسته ونوله دار است به واسطهٔ نقوش رنگهٔ خود قابل ملاحظه می‌باشد. (۱٦)

ب - آثار تپهٔ خزانه: تپهٔ خزانه که در دامنهٔ غربی شهر فراز قلعهٔ هزاره‌های چنداول واقع است ازگوشهٔ غربی حصارکوهستانی شهر آثاری به دست داده که باعث رونق اتاق آثار موزه کابل گردیده‌اند. این معبد قراری که از حفریات آن معلوم شده تاورود سپاه عرب آباد بوده و احتمالاً توسط آنها آتش زده شده است. چنانچه تمام مجسمه‌های آنجاکه اصلاًاز مواد گلین ساخته شده‌اند در اثرتابش آتش به تیکرهای پخته تبدیل شده و حتی بعضی را دود آتش سیاه نموده است. این آثار به صورت سرهای کوچک و اشکال مرغها به تعداد تقریباً ۵۰ عدد در اتاق دوم آثار کابل در موزهٔ آن چیده شده بود که باستانشناسان تأریخ ساختمان آنها را بین قرنهای (۴ - ۵) م تعیین نموده‌اند. (۱۷)

ج - آثارکوتل خیر خانه: در اینجاآثار گرانبهای معبد آئیین مهر پرستی و چندین مجسمه از جمله پیکرهٔ مرمرین

"سوریا" (الهه آفتاب) به دست آمده است. که از لحاظ مطالعهٔ هنر و ادبیات دورهٔ برهمن شاهی کابل در خور یاد آوری است. مسیو هاکن تأریخ‌مجسمهٔ سوریا را به اخیر قرن چهارم مسیحی نسبت داده است. علاوه بر آثار فوق از نقاط دیگر افغانستان مثل گردیز، نجراب، لوگر، غوربند، قندز، و غیره آثاری به صورت اتفاقی به دست آمده‌اند، مانند سر مرمرین از گردیز و سر سنگی که از نجراب پیدا شده است که در اتاق آثار کابل وجود داشتند. (۱۸)

کهن ترین مسکوکات کابل از چمن حضوری و پای تپه مرنجان کشف شده که دور نمایی تاریخی کابل را به صورت مؤثق تا حوالی سدهٔ پنجم پیش از میلاد (دوهزار و پنجصد سال پیش از امروز) گسترش میدهد. در اثر تحقیقات باستانشناسی آثار گوناگونی ا زدورهٔهای مختلف تأریخ از دورانهای بودایی، کوشانی "رتبیل شاهان" برهمن شاهان (هندوشاهان) و کابل شاهان ا ز نقاط گوناگون علاوه بر تپه مرنجان، کوتل خیر خانه از دیوارهای بالای کوههای شیر دروازه و آسمایی، چکری، شیوکی، پنجه شاه خضر، خواجه صفا، تپهٔ خزانه، تپهٔ سلام، گردنهٔ علی آباد و دیگر جاها به دست آمده که علاوه از اثبات قدامت باستانی کابل جزء دارایی‌های موزه کابل به شمار می‌رفتند. (۱۹)

تعداد مسکوکات جمع آوری شده در موزهٔ کابل در سال ۱۳۶۰ به بیش از سی هزارسکه گزارش شده‌است. (۲۰)

ثبت و سجل آثار تاریخی گرد آمده در گنجینهٔ غنامند موزهٔ کابل، مسلماً این مواریث باستانی راکه مجموعه ارزشمند هویت دیرین ملی و فرهنگی مردم افغانستان در گنجینهٔ تمدن جهانیست. باز هم پر شکوه تر بر تارک تأریخ تابیده است. با در نظرداشت گسترش چشمگیر پهنهٔ بازمانده‌های شگرف تاریخی ما، موزهٔ کابل بحیث موزهٔ ملی باستانی افغانستان در بر گیرندهٔ بخشی از آثار منقول فراهم آمده از گوشه‌های باستانی کشور است، حالانکه در بعددیگر مسئله در گسترهٔ پر ابهت هر خشت و سنگ و هر برج و باروی این کهن دیار صدها موزهٔ ارزندهٔ دیگر در هیت آثار باستانی خاموشانه نهفته است .

- آثار دورهٔ اسلامی در موزهٔ کابل:

بازمانده‌های ارزشمند هنری و تاریخی مربوط به دورهٔ اسلامی افغانستان و شهر کابل در موزهٔ کابل جابجا گردیده بود که از لحاظ مطالعات تاریخی در خور اهمیت شایان می‌باشد. این آثار که به دقت ردیف بندی و شماره گذاری شده بودند حسب ذیل در طبقه دوم موزهٔ کابل وجود داشتند:

- شمارهٔ ۸۳/۱ آیاتی از قرآن کریم به خط کوفی به قلم حضرت عثمان (رض)
- شمارهٔ ۸۴/۲ آیات از قرآن کریم به خط کوفی به قلم حضرت علی (ع)
- شمارهٔ ۸۵/۳ آیات از قرآن کریم به خط حضرت امام حسین (ع)
- شمارهٔ ۸۶/۴ آیات از قرآن کریم به خط عربی در پردهٔ دل آهو
- شمارهٔ ۹۰ ،سه جلد قرآن کریم مجلد بزرگ که از روی نسخه‌های خط کوفی حضرت عثمان (رض) عکاسی شده بود - شمارهٔ ۹۱، قرآن کریم به رسم الخط کوفی که در سال ۱۳۳۴ از شهر غلغلهٔ بامیان به دست آمده بود.
- شمارهٔ ۹۹/۹۶ عکس چند نامه از حضرت پیامبر اسلام (ص).
- شمارهٔ ۱۷، کتاب نفیس و گران بها در یک وقایع.

این ۱۷ کتاب از سه شاعر بزرگ و نامی: حضرت مولانانورالدین عبدالرحمن جامی، نظامی گنجوی و امیر خسرو دهلوی بود که شامل خمسه‌ها، «هفت اورنگ»، «هفت پیکر»، «هشت بهشت»، «لیلی و مجنون»، و غیره بودند. این مجموعهٔ نفیس منحصربه فرد تذهیب و طلا کاری شده بود که تأریخ کتابت آن در ۸۹۹ هجری به اتمام رسیده است.

- دیوان مرزا عبدالقادر بیدل که جلد اول آن تذهیب و طلا کاری شده از سوی امیر بخارا به امیر حبیب الله خان پادشاه افغانستان ا هدا شده است.
- دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی که نقاشی، تذهیب و طلا کاری شده و توسط محمد محسن خطاطی گردیده و به سلطان حسین بایقرا هداگردیده است.
- بوستان شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی که توسط میر عماد خطاط معروف عصر تیموری خوش نویسی گردیده است.

نمونه های فراوان آثار خطی، نقاشی، میناتوری که توسط هنر مندان آن دوره ایجاد

گردیده است.
به قول مرحوم کهزاد آثار فراوان هنری به شمول میناتورهای استاد کمال الدین بهزاد در اغتشاشات سال ۱۳۰۷ هجری به تاراج برده شده‌اند.
گرچه در میان کتب فوق الذکر تصاویر و تزئینات میناتوری وجود داشتند، علاوه بر آن در موزهٔ کابل در منزل تحتانی دهلیز طرف راست یک اطاق برای میناتوری اختصاص داده شده بود و در دو طرف زینه که به منزل بالا میرفت، تعدادی از میناتورها در داخل چوکات به ملاحظه میرسید که بیشتر آنان آثار دست بهزاد بودند و برخی دیگر از استادان هنر نقاشی هراتی کابلی و بعضاً هندی و بخارایی بودند، مثل:
- شمارهٔ ۵۹ قطعهٔ میناتوری حالات حضرت یوسف (ع) زلیخا و عزیز مصر.
- مجلس امیر تیمور کورگان باوزرا و اراکین دولتش.
- شبیه میر علی هروی متوفی در ۸٦٦ هـ
- شبیه ملا روفیضه عالم معروف قرن ۱۱ هجری.
- سواری شاه جهان کورگانی بر فیل و غیره.
- از جمله نمونه‌های خطی معروف در دیوارهای سمت راست محوطهٔ نیم دایره دم مدخل موزه نصب گردیده بودند:
- شمارهٔ ۴۹ رسم الخط میر علی هروی.
- شمارهٔ ۴٦ قطعه خط عبدالرحمان الحسینی.
- شمارهٔ ۵۱ قطعه خط حسن شابلو.
- شمارهٔ ۱۰۰ قطعه خط (کلمهٔ شهادت) به قلم جلی سید عطا محمد شاه قندهاری.
ظروف و اشیای فلزی که از قصر مسعود سوم در غزنی و از ولایت غور به دست آمده بودند، بر علاوه صنایع دستی دورهٔ اسلامی که در موزهٔ کابل وجود داشتند.

مراحل تاراج و انحطاط موزهٔ کابل:

علاوه بر آن که آثار زیر زمینی باستانی افغانستان توسط خارجیان به صورت خود سرانه حفر و به خارج قاچاق گردیده است، برخی از مقامات رسمی هم به عنوان تحفه از آثار گرانقیمت موزیم برای دوستان خارجی شان استفاده کرده‌اند. برخی از آثار به بهانهٔ شناسایی دقیق به کشورهای باستان شناسان انتقال داده شده که دوباره به موزهٔ

کابل برنگشته‌اند. (۲۱)

شام ۲۸ حمل ۱۳۵۸ با انتقال عاجل و غیر برنامه‌وی آثار موزهٔ کابل از دارالامان به وزارت فرهنگ، توسط مقامات همین وزارت، فاجعه درد ناکی در بزرگترین خزینه تأریخ و فرهنگ افغانستان، یعنی موزهٔ باستان‌شناسی کابل پدیدار گردید. با انتقال این آثار به صورت غیر فنی بسیاری از آنها شکسته و از اصالت خود خارج گردیدند و بخش مهم زیورات طلایی و نقره یی آن مفقود الاثر شدند. به اعتقاد نگارشگران دلیل اصلی انتقال عجولانهٔ موزهٔ کابل در همین دست برد رسمی نهفته بوده است. بروز حالت تشنج در کشور و آمد و شدهای سریع سیاسی اسباب آن گردید که دیگر به احیای حالت اصلی موزهٔ کابل فرصت مناسب دست ندهد.

پس از ماه ثور (اپریل) ۱۹۹۲ که با سقوط رژیم دکتر نجیب الله و رو یکار آمدن دولت مجاهدین همراه بود، بلافاصله ناساز گاری های سیاسی و جنگ‌های تنظیمی آغاز و به مقابله‌های خشن نظامی انجامید. در نتیجهٔ آن باز هم به تعداد قربانیان، معلولین، آواره گان افزود. بیشتر از ثلث شهر کابل به ویرانهٔ وحشت ناکی تبدیل گردید و موزهٔ کابل بیرحمانه مورد دستبرد و غارت قرار گرفت. ساحهٔ موزهٔ کابل در منطقهٔ دارالامان سالها به حریم تسلط مخالفین مسلح در آمد و آهسته آهسته تمام آثار بیش بهای تاریخی و فرهنگی آن مثل پرزه جات فابریکه عظیم جنگلک و سیلوی نان پزی به بازارهای پاکستان برده شد و لیلام گردید.

در سایر مناطق باستانی حفریات خود سرانه به صورت حشر و دسته جمی ادامه یافت، حتی در برخی جاها جنگ‌های گروهی برسر تصرف ویرانه‌های تاریخی سالها دوام یافت. طبق اطلاعات یونسکو از منابع آگاه آثار باستانی موزهٔ کابل به شمول مسکوکات فلزی، مجسمه‌های گچی، سنگی، سفالی و آثار و اشیای عاجی توسط قاچاق بران به خارج کشور به خصوص پاکستان انتقال و حراج شدند. شاید یکی از دلایل ادامه جنگ در کشور کسب فرصت مساعد از سوی جنگ افروزان در خارج نمودن تمام آثار گرانبهای تاریخی موزهٔ کابل نهفته باشد، درین زمینه لازم است تا فشرده‌ای از گزارش خانم نانسی دوپری باستان شناس امریکایی را که خود سالها با همسرش لویی دوپری در افغانستان کار حفریات باستانی را انجام داده و به گفتهٔ

خودش هر پارچه سنگ وسفال افغانستان رالمس کرده‌است، مرورکنیم. این گزارش رادر The Gargdian Weekly (هفته نامهٔ گاردین، تأریخ ۲۴ اگیست ۱۹۹۷ به چاپ رسانیده که توسط آقای صالح محمد ریگستانی اتشهٔ نظامی سفارت افغانستان در شهر دوشنبه تهیه و آن را در هفته نامهٔ استقلال به چاپ رسانیده است.

صاحبنظران را عقیده برآنست که تعدادی از دست اندر کاران ادارهٔ جاسوسی ISI مامورین ارشد ارتش، وزرای فدرالی و ایالتی در پاکستان از بابت وضعیت ناهنجار در افغانستان توانسته‌اند سرمایه‌های هنگفت پیدا کنند... آنچه منحیث "جنایت پاکستانی " در دل تأریخ وطن ما ثبت خواهد بود چپاول و قاچاق آثار باستانی افغانستان است. هفته نامهٔ گاردین ادامه میدهد: غنای فرهنگی کابل را ربودند، افغانستان سرزمین عتیقه‌ها است، ولی این داشته‌های فرهنگی از آن گرفته شده و به یغما می‌رود - چپاول می‌شود به غرب فروخته می‌شود، با پیروزی مجاهدین در سال ۱۹۹۲ م... به زودی جنگ سالاران روی‌تقسیم قدرت با هم به مناقشه افتادند که به جنگ تمام عیار داخلی مبدل گردید. در درگیری‌های زمستان ۱۹۹۴ - ۱۹۹۵ غرب شهر به ویرانه‌ای مبدل گردید، در طول این همه سالیان جنگ، حمله و ضد حمله شهر مورد اصابت راکت‌ها و آتش سوزی و چپاول قرار گرفت. نانسی می‌گوید: "تمام چپاولگران مجاهدین بیسواد نبودند،بعضی آنها دقیق کار کردند تا اقلام بسیار گرانبها و مود پسند مارکیت‌های بین المللی را تشخیص بدهند."

در سپتامبر ۱۹۹۶ گروپ فوندامنتالیست طالبان سلطهٔ خود را در کابل مستحکم نمودند و بعد از آن تعدادی از خارجی‌ها داوطلبانه لست اقلام موزیم را ترتیب داده و آنها را به هوتل کابل در مرکز شهر انتقال دادند. این اقلام در دو صد و هفتاد و پنج (۲۷۵) کرت (صندوق) جا سازی شده بود، باقی مانده حفریات نیم قرن بود که به همکاری جامعهٔ بین المللی صورت گرفته بود. این عملیات که بالاخره حدود بیست فیصد دارایی موزیم را تشکیل می‌داد نجات داده شد اما بعضی از آنها صدمه دیده آنقدر اهمیت نداشتند. خزینه‌های عمده (قیمت بهای) موزیم دیگر وجود نداشتند. اثری از هزار و هفتصد قلم اشیای به دست آمده از بگرام به شمول چند صد عاج صیقل شده مربوط قرن دوم میلادی که فرانسویها آنرا در سال ۱۹۳۹ میلادی کشف کرده

بودند دیگر وجود نداشت. صدها برونز، مجسمه‌های مرمرین گریکوبودیک دیگر وجود نداشت. هیچ اثری از ۳۵ هزار توتهٔ طلاء و نقره کشف شده از تپهٔ مرنجان، کندز و میرزکه وجود نداشت، همچنان هیچ نشانهٔ از بیست هزار توته زیورات مربوط به طلائی "بربر" مربوط دورهٔ شگوفان سپاتین که از طلاء تپه در سال ۱۹۷۸م توسط تیم مشترک شوری - افغانی به دست آمده بود، وجود نداشت. گفته می‌شود که این اشیاء در جایی در بانک ملی محفوظ اند، با وجود تقاضاهای مکرر، مامورین بانک از نشان دادن آن خود داری کردند.

آنجاکه سلاح و مخدرات با آسانی قاچاق می‌شود، بردن این آثار اشکالی ندارد. بعد از عبور از مناطق قبایلی، جایی که هیچ کس سلطه ندارد، این آثار به پشاور رسیده‌اند. در بازارهای این شهر پیداکردن آثار موزیم کابل جای تعجب نیست. ولی توته‌های اصیل در جای دیگر حفظ است، تا اعتبار نداشته باشی، نمی‌توانی آنها را ببینی، از جمله کسانی که از این آثار دارد یکی هم W.John است که خود عتیقه فروشی است در خیابان قدیم بوند در لندن، او می‌گوید: "به پشاور آمدم تاکمک کنم آثار موزیم کابل نجات داده شوند، نه بخاطر مسایل تجارتی". جالب خواهد بود تا ادامهٔ بحث را از قول و گفتار شاهدان عینی بخوانیم. بعد از آنکه در هوتل مردی به او (جان) مراجعه می‌کند و می‌خواهد او را نزد سیاستمداری ببرد که به یقین نام او "امین" بوده و خود مدعی است که وزیر می‌باشد. جان در یک شب به ویلای رهایشی برده می‌شود (در پاکستان که در اطراف خانه آن مردان مسلح پیره می‌کردند) بعد از نوشیدن چای و تبادلهٔ جملات خوشایند مرد "چند درجن" عاج بگرام را که در پارچه‌های گلابی کاغذ تشناب پیچانده شده بود به وی (جان) پیش کش می‌کند. بعضی آنها صدمه دیده بودند. جان گیچ می‌شود، زیرا عقیده بر آن است که در سراسر دنیا از این عاج فقط چند دانه است و بس. باز هم بخاطر اینکه امین تمام آنرا به فقط ده ملیون دالر عرضه داشت، بعد به او معلوم می‌گردد که نصیرالله بابر وزیر داخلهٔ پاکستان نیز کلکسیونی از این عاج‌های قیمتی را دارد. این مطلب را داکتر H که خود پاکستانی متخصص است تایید میدارد. او می‌گوید: "در یک روز جنرال بابر به دیدنم آمد، او به من چند عاج رانشان داد که فروشندهٔ در مقابل سه صد هزار دالر حاضر بود به او دهد.

آنها اشیائی موزیم کابل بودند و من این موضوع را به او یادآوری نمودم، بعد از آن شنیدم که آن اشیاء راه خود را به لندن و توکیو پیدا کردند".

گفته می‌شود وقتی در سال ۱۹۹۶ بابر در یک مسافرت رسمی به پاریس رفت و از موزیم گویت دیدن می‌کرد، چشمش به عاج‌هایی افتاد و گفت: "بد نیست - بد نیست، ولی آنهای که من در خانه دارم بهتراند!!!".

بی نظیر بوتو که علاقه‌اش به عتیقه باب نیز بی نظیر است، نیز مظنون واقع شده است. یک دانشمند پاکستانی می‌گوید: او در سال ۱۹۹۶ بینظیر را به پشاور همراهی نمود تا اشیاء موزیم کابل را برایش تشخیص دهد. حرف‌های در مورد ایجاد بنیادی بخاطر جمع آوری اشیائی موزیم کابل و پس گرداندن آن به افغانستان بعد از بر قراری صلح زیاد است. بعد از آن گزارشاتی در مطبوعات پاکستان منتشر شد، مبنی بر انتقال عتیقه‌ها توسط اعضای کابینهٔ بوتو، و اطلاع دادند که مراجع مخفی امنیتی این مسئله را پیگیری می‌کنند. همین دانشمند پاکستانی می‌گوید، وقتی به دیدن رهبر یکی از گروه‌های اسلامی پاکستان در بلوچستان رفتم در خانهٔ او ناگهان خود را در مقابل چند صد اشیائی عتیقهٔ هرات افغانستان یافتم، ووقتی متعجب شدم میزبان برایم گفت که به همین اندازه در گدام‌هایم در کراچی دارم که می‌خواهم به خارج بفرستم.

در سال ۱۹۹۶ از آقای پروفیسور حسن وانی مقیم پشاور خواسته شد تا ۱۲ مجسمهٔ بزرگ بودا راکه از ملا کند گیر آمده بود مطالعه کند. وقتی او آنجا رسید که مجسمه‌ها به خارج انتقال داده شده بودند. جان می‌گوید: "در واقع آنها فعلاً در بازارهای لندن دیده شده‌اند. پروفیسور از به یغما رفتن میراثهای باستانی افغانستان صحبت می‌کند و خانم نانسی دوپری با او در این مورد همنوا است و می‌گوید: همه چیز درست سازمان دهی شده است. آثار بزرگ در افغانستان دفن شده‌اند و تصاویر آنها به بازارها در میان فروشنده‌ها - دیپلومات‌ها و صاحبان کلکسیون‌ها داده می‌شود. در صورتی که خریدار پیدا شود به پشاور رهنمایی می‌شوند. در مسیر راه هر یک قسمت آن را می‌گیرند و بعد این اشیاء به معامله گران (دارایی مردم افغانستان در سراسر جهان)داده می‌شود. (۲۱).

آنچه را در این گزارش مطالعه نمودیم کافی خواهد بود تا حجم فاجعه را تصور

کنیم که چه گونه روباه مکاری خانهٔ شیران را به صورت ملال آوری تاراج کرده و خواسته است تا نام و نشان فرهنگی مارا از صفحهٔ تأریخ بتراشد و جا دارد همان نصایح جنرال ضیأالحق را به جنرال اختر عبدالرحمن تداعی نماییم که گفته بود "افغانستان را باید آهسته آهسته به آتش کشانید" (۲۲) و این نصایح کین توزانهٔ جنرال پاکستانی را پیروان شرمسار خط فکریش در افغانستان قدم به قدم تطبیق کردند حتی شاگردان و باز ماندگان جنرال‌های پاکستانی از نصایح رهبران خود فراتر عمل کردند وُ هر آنچه در افغانستان امتیاز فرهنگی و طبعیی جلوه میکرد با حیله و مکر از کشور خارج نموده‌اند.

غارت آثار فرهنگی و باستانی افغانستان از خزینهٔ (موزهٔ) کابل در واقع ضایعه ایست سنگین و جبران ناپذیر و هیچ دولت و قدرتی نخواهد توانست بهایی واقعی آن را بپردازد. نسل سرگردان امروزی، با آنکه دردهای عدیدهٔ روانسوزی دارند پیوسته از خود میپرسند، آیا ما مؤفق خواهیم شد روزی موزهٔ کابل را به همان حالت اولیش احیاء کنیم؟ این سؤال را زمان پاسخ خواهد داد، اما همهٔ نهادها، کانون‌ها ادارات دولتی و اتباع کشور وظیفه دارند تا در حدود امکان به جمع آوری آثار موزهٔ کابل پرداخته به منظور بازسازی این کانون نمایش تأریخ و فرهنگ و آموزش هستی گذشتگان ما مساعی ملی و میهنی خویش را فعال سازند.

پاورقی:

۱ - مجله باستان‌شناسی افغانستان، شمارهٔ اول، سال دوم، ص ۳، سال ۱۳۶۰

۲ - احمد علی کهزاد، سالنامهٔ کابل، شمارهٔ پنجم(موزیم کابل) سال ۱۳۰۵ ص ۲۸۰

۳ - همانجا ص، ۲۷۳

۴ - محمد نبی کهزاد، نگاه گذرا به کاوش‌های باستانی و موزهٔ غارت زدهٔ کابل، مجلهٔ ارمغان امید ،ص ۱۲۸

۵ - مجلهٔ باستانشناسی، شماره اول، سال دوم ۱۳۶۰، ص ۳

۶ - محمد نبی کهزاد همانجا، ص ۱۳۰

۷ - مجلهٔ باستان‌شناسی، ش ۱، س۲، ۱۳۶۰، ص ۴

۸ - محمد نبی کهزاد، همانجا ،ص ۱۲۹ ۹ - همانجا، ص ۱۲۹

۱۰ - همانجا، ص ۱۳۰

۱۱ - پروفیسور بنجامن راولند، هنرهای قدیم افغانستان، ترجمهٔ احمد علی کهزاد، کابل ۱۳۳۷

۱۲ - مجلهٔ باستان‌شناسی، ش ۱، س ۲، ۱۳۶۰، ص ۶

۱۳ - محمد نبی کهزاد، مجلهٔ ارمغان امید، ص ۴۸۰

۱۴ - مجلهٔ باستانشناسی، ش ۲، س ۲، ۱۳۶۰ ص ۴

۱۵ - همانجا، ص ۵

۱۶ - سالنامهٔ کابل سال ۱۳۱۵ به اهتمام سید قاسم رشتیا، موزیم کابل به قلم اجمد علی کهزاد ص ۲۹۸

۱۷ - همانجا، ص ۲۹۹

۱۸ - همانجا، ص ۲۹۹

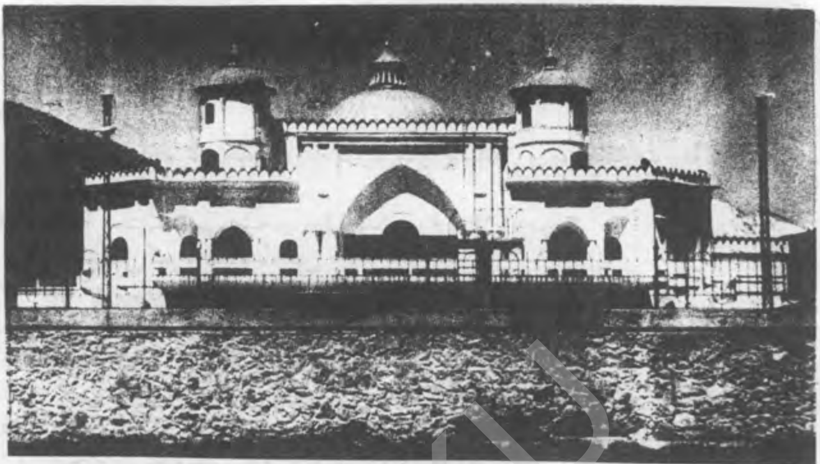
۱۹ - مجلهٔ باستان شناسی شمارهٔ ۱، س ۳، ۱۳۶۰،کابل ص ۸

۲۰ - غرض مزید معلومات مراجعه شود به رسالهٔ (شاه بهار) تألیف احمد علی کهزاد چاپ کابل

۲۱ - صالح محمد ریگستانی،مداخله به روایت مداخله گر، هفته نامهٔ استقلال، شمارهٔ ۱۲ - ۱۳، سال ۱۳۷۶ که از هفته نامهٔ گاردین مؤرخ ۲۴ اگست ۱۹۹۷ اقتباس و ترجمه شده است.

۲۲ - دگروال یوسف،تلک خرس،اقتباس از نشریهٔ ذریخ شمارهٔ ۳،دریافت هایی از تأریخ، ص ۳، فبروری ۲۰۰۰ دهلی

تصاویری از موزه‌ٔ برباد رفته‌ٔ کابل



قصر باغ بالا که نخستین موزه‌ٔ کابل بود



تابلویی از عاج که برروی آن‌هنر رویایی و خیالی صنعتگران عاج بـه خوبی دیده میشود و از بگرام‌بدست‌آمده است .



شکل ۱۳۱ـ الف : سوریا بعد از ترمیم.

ذوات آتی در روشن ساختن تاریخ باستانی کشور و تهیه آثار موزیم کابل نقش برجسته داشته اند :



جناب پروفیسور گیرشمن دانشمند فرانسوی



مرحوم استاد احمد علی کهزاد



جناب پروفیسور مسیو فوشه دانشمند فرانسوی



خانم مادام هاکن



جناب پروفیسور هاکن



دمتریوس پادشاه یونان باختری که به لقب فاتح هند شهرت دارد و از این جهت کلاه به شکل سر فیل به سر کرده است



مکشوفه از پایتاوه هنر رومن بودائی مربوط به قرن سوم میلادی موزه کابل



عکس نمونه از مسکوکات مکشوفه میرزکه: درین سکه آخرین پادشاه یونانو باختری که درعلاقه کاپیسا و کابل در حوالی بین ۴۵ و ۲۰ ق م• سلطنت کرده است دیده میشود• القاب این پادشاه قرار ذیل است : بازیلوس سوتروس هرمایوس یعنی پادشاه رهایی بخش هرمایوس



آثار باستانی اشیای عاجی موزه کابل مکشوفه از بگرام



یکی از زیباترین سرهای گچی مکشوفه آزهده (موزه کابل)





تصویر ۱۳۷. سر بودا از گاندها را که اگر چه متأخرتر از سری است که در تصویر ۱۳۶ نشان داده شده است، به تندیسهای رومی- بودایی سالهای نخستین نزدیکتر است. موجی آن دارای چین و شکن و ابروان با بینی خطی مداوم را تشکیل می‌دهد و حالت صورت متفکر و آرام است. سدهٔ چهارم- پنجم



تصویر ۱۴۲. نقش برجسته از سنگ آهک که منظره‌ای از اوایل زندگی بودا را نشان می‌دهد. در اینجا او را به عنوان شاهزاد سیدهارتا Siddhartha می‌بینیم که در ارابه‌ای نشسته و بادوستانش به کلاس می‌رود. آنها دوات و لوحی برای نوشتن در دست دارند و به‌دنبال او حرکت می‌کنند. گاندها را سدهٔ دوم- چهارم



تصویر ۱۴۰. تندیس ایستاده از بودهی ستوه. لباسهایی با اصل هلنیستی، که دارای چین و شکن و از ویژگی سبک بعدی گاندهارایی است. سدهٔ دوم



سوریای مکشوفه خیر خانه پیش از ترمیم .



تصویر ۱۳۹. تندیس بودا نشسته در حالت شرقی یا یوگا، به عقیدهٔ تارن، شیوا را در همان وضع برروی مهرهای درهٔ سند نشان می دادند. گاندها را سدهٔ دوم-سوم



کوشانشاه کنیشکای کبیر امپراتور
مقتدر کوشانی افغانستان



ایوتیدم مؤسس دومین خانواده سلطنتی یونان باختری



قوچ طلایی باختر



دو نمونه از سکه‌های دوران کوشانیان



این قطعه عاج فیل جنگجوی را نشان میدهد که طی
کاوشهای هیئت باستانشناسی فرانسه در سال ۱۹۳۵ از
بگرام به دست آمده است



موزه کابل - مجسمه پادشاه و ملکه که از فندقستان
غوربند کشف گردیده





تصویر ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶. این نمونه‌ها کیفیت سکه‌های باکتریایی را نشان می‌دهد. از چپ به‌راست رو و پشت سکهٔ چهاردرهمی الوکراتیدس (حدود ۱۸۰ ـ ۱۵۰ پیش از میلاد). در روی آن سر پادشاه و در پشت آن دیو سکوری را برپشت اسبها نشان می‌دهد؛ سکهٔ چهار درهمی دمتریوس از نقره با کلاهخود مربوط به‌اواخر سدهٔ سوم پیش از میلاد؛ الوتودموس غاصب در روزگار پیری حدود ۲۳۰ پیش از میلاد برروی سکهٔ نقرهٔ چهاردرهمی و سرانجام، سکهٔ زرین الوکراتیدس حدود ۱۷۰ ـ ۱۶۵ پیش از میلاد، که بزرگترین سکهٔ طلای موجود است.



تصویرهای ۱۳۱، ۱۳۲ طرف چپ سکه زرین ممهور به گاو شیوا؛ دست راست سکه‌ای که طرف روی آن تصویر کانیشکا و پشت آن تصویر آردوشکا Ardoshka کنده کاری شده، و «شاخ فراوانی» به سبک هلنیستی را در دست دارد.



۱۱۹



.. گله ستوکی مجسمه بودا که
دانند مجسمه های بودیستوادارای
تاج تزئینی میباشند . (پیش از
از (ه) .





تصویر ۱۰۷. تندیس کوچکی از عاج
از یکشی (Yakshi) یا الهه رود، در
بگرام که هرچند شباهتهای نزدیک با
هنر هندی دارد، به تندیس کوچک
چوبی از پنجکنت نیز (تصویر ۸۵)
مربوط است. سده اول ـ چهارم

٢٧٠



ـ نیمرخ چپ مجسمه مردسیستی که قسمتی از پیشانی آن شکسته و کمبود میباشد .
(اثر پیش از ترمیم عکاسی شده است .



ـ نیمرخ کله یك مجسمه سوکی بودا که تزئینات موها ، تاج و (اوشنیشا) آن به خوبی معلوم می شود . بخشی از نرمه گوش وتزئینات موهای آن در عقب سر صدمه دیده است .
(پس از ترمیم).



ـ قسمت زیرین کله یك مجسمه سوکی بودا مکشوفه معبد بودایی تپه مرنجان .
اثرات تیزابی بودن خاك معبدو نواحی آنرا به وضاحت بر روی این چهره مشاهده کرده میتوانیم .
(اثر پیش از ترمیم عکاسی شده است.)



ـ ظرف لوته مانند تیکری یـــاجیعه تبرکات آثار بودایی مکشو فه‌ستوپه شماره سوم معبد تپه مرنجان
ن ظرف که دارای چند دندان و چند پارچه استخوان یکی از را عبین بزرگ بودایی میباشد بنام
(Sariras dhathu) یادمیشو د .



بخشی از نمونه های تیکرهای تزئینی ظروف سفالی معبد بودایی تپه مرنجان .



ـ گوشه یی از آبرو های معبدبودایی تپه مرنجان که در کنارچپ
آن یك زیر ستونی سنگی نیـــزدیده میشود .



ـ نمای گوشه یی یکی از ستوپه‌های ستوکی تپه مرنجان به شکـل
مدیا پر سوتری ساعمار گردیـــده است . بخشی از پلیت فارموانده
آن از بین رفته است .

ج ـ ضرورت ایجاد موزیم معماری ملی در فضای باز:

موزیم معماری ملی در هوای آزاد خود بزرگترین موزیم مردم‌شناسی (آنتروپولوژی ـ اتنوگرافی) است، که بمنظور جمع‌آوری و حفظ آثار تاریخی از صدمات حوادث طبیعی و اجتماعی، مطالعه، بررسی و به نمایش گذاشتن آثار مهم فرهنگی، تاریخی و محیط طبیعی، شناخت کار و فعالیت هنری، اقتصادی و اجتماعی و طرز زیست همگانی گذشتگان در جهت آموزش، پژوهش و ارزشگرائی به میراثهای فرهنگی قدیمیان ایجاد می‌گردد. با جمع‌آوری همه پدیده‌های مادی فرهنگی در هیئت کلکسیونی آن از یکسو از مشاهده آنها به مثابهٔ گنجینه‌های فرهنگی نیاکان خود لذت می‌بریم و از سوی دیگر زیست‌نامهٔ مدلل آنهارا در طیف وسیعی از اسرار حیات اجتماعی‌شان درمی‌یابیم و در معرض تماشای جهانیان قرار می‌دهیم. به گفتهٔ دانشمندی تاریخ برای آن نگاشته می‌شود که از تکرار اشتباهات در آینده جلوگیری نماید و ما با آموزش دقیق از مناسبات گذشته می‌توانیم فرداهای تابناک و عاری از سردرگمی و لغزشهارا پی‌ریزی کنیم. موزیم معماری ملی منحیث یک تجربهٔ سودمند و تعمیم‌یافتهٔ جهان مترقی در متن یک ارگانیزم پیچیدهٔ فرهنگی به مثابهٔ عالیترین منبع دستیابی به انبوه معلومات و اطلاعات پیرامون تاریخ و فرهنگ و زیست اجتماعی، اقتصادی و هنری هر ملتی در درازای تاریخ است و با گذشت هر روز نقش آن در تکوین دانش اجتماعی، تفکر، زیبائی‌شناسی و زیباپسندی بلاانحراف نسلهارا بارزتر می‌گرداند. بدین مامول و ضرورتهای عدیده دیگر اهداف و ضرورت تشکل این موزیم‌را می‌توان ذیلاً برشمرد.

۱ ـ افغانستان امروز وارث همان آریانای کهن و خراسان بزرگ است و دارندهٔ مفهوم فلات ایران، ایران شرقی در اسناد و پژوهش مستشرقین غربی که هنوز کاربرد آن امر مشهود است و تاریخ قدیم و جغرافیای گستردهٔ آن در برگیرنده مدنیتهای بزرگی بین قلمرو سغدیانه تا تاکسیلا و شمال هند و از کاشغرستان تا قلمرو مادها و فارسها می‌باشد. علایم و نشانه‌های این ادعاها در چهره آثار گران‌قیمت باستانی و معماری آن دوره‌ها در متن تپه‌های دست‌نخورده و موزیمهای باستان‌شناسی و

استوپه‌ها به صورت عینی متجلی بوده و پاره‌های از هم گسیخته تاریخ طولانی مارا پیوند و مشعل می‌دهند، اما توفان حوادث طبیعی و جنگهای هستی‌سوز بر پیکر این گنجینه‌های شعف برانگیز یورش برده و آنهارا دستخوش تباهی و ویرانی می‌سازند، با تشکیل موزیم آزاد معماری و آثار باستانی امکانیت احیا و نگهداری مطمئن آنها به دست می‌آید.

۲ - با اینکه کشور ما در درازای تاریخ به مثابهٔ معبر کاروانهای فرهنگی و تجارت ابریشم، فرهنگهای حوزه مدیترانه و شرق دوررا به هم رسانیده از صبغه‌های هنری آنها ملهم بوده و هنرهای باستانی ما اعم از صنایع مستظرفه، هیکل‌سازی، پیکرتراشی و معماری در پذیرش اشکال و سبکهای مختلف از فرمانفرمایی مکتبهای هنری گریکو باختری (گریگو بودیک) گندهارا و ماقبل و مابعد آن به شمول تأثیرات حضارت اسلامی، ادیان و مذاهب و تسلط چندین امپراتوری نیرومند در قلمرو گسترده آن گواهی می‌دهد.

این آثار در وجود استوپه‌ها و معابد بودائی، شیوایی و برهمنی، شهرها، قلعه‌های بزرگ لشکری، کاخهای فرمانروایان، منارها، کاروانسرایها، مساجد، خانقاهها، مزارات و سایر اماکن تاریخی متجلی‌اند اما در نتیجهٔ عوامل فقدان فرهنگی لازم و سیاستهای فرهنگ‌ستیزانه دولتهای غیر ملی گامی در جهت معرفی و نجات آنها از فرو رفتن در کام اژدهای حوادث برداشته نشده، با ایجاد موزیم معماری ملی این نقیصهٔ بزرگ فرهنگی رفع خواهد گردید.

۳ - در عصر ما با صعود شمار اسکان، محیط شهرها روز به روز گسترده‌تر می‌شوند و این گستردگی اکثراً بدون تامل بر حفظ هویت فرهنگی و تاریخی کشورها صورت گرفته و آثار بیش‌بهای تاریخی دچار نابودی می‌گردند و شمشیر فاتحانه حوادث قامت بالندهٔ آنهارا به خاک برابر می‌سازد، بایست این آثار تاریخی از یک سو در انکشاف پلانهای شهری مورد رستیورشن وا بقا قرار گیرند و از سوی دیگر با ساختمان موزیم معماری می‌توان راه نجات آنهارا در پیش گرفت.

۴ - شهر کابل که شناخت تاریخی آن تا حدود سه هزار سال در آئینه تاریخ میسر است و بازتاب مادی فرهنگهای تاریخی آنرا به کانون درخشان فرهنگ و مدنیت قدیم بار آورده، امروز در سوگ و اندوه جانسوز ویرانیها و تبه‌کاریها و مصیبت

فرهنگ‌زدایانه‌ایکه بالایش تحمیل شده‌است، به سختی می‌گرید، این شهر علاوه بر آنچه در باره‌اش گفتیم، پایتخت یک کشور قدیم و بحیث یکی از قدیمترین شهرهای آسیا همواره مرکز آمد وشد دیپلوماتان و فرهنگیان کشورهای متحابه، جهانگردان بین‌المللی و سکنه محلی کشور بوده‌است، اما بی توجهی مقامات مسئول آنرا اسیر فقر فرهنگی جلوه می‌دهد. ما با اقدام به اعمار یک کانون بزرگ فرهنگی که منحیث آئینه تمدن منطقه‌ئی، ارزشهای فروخوابیده فرهنگی مردمان این حوزه آسیارا از زیر گرد و غبار حوادث انعکاس می‌دهد، موقف مدنی و فرهنگی کابل‌را در مسیر زمان نیز در جایگاه متعالی قرار می‌دهد و یک قلم مهم عایدات دولت از این مدرک سرشار فرهنگی میسر خواهد گردید.

د ـ محتوای فرهنگی موزهٔ معماری ملی در هوای آزاد

ما قصد داریم تا شهرک فرهنگی‌را بسازیم، برای این منظور مجموعه نیازمندیهای روبنائی و زیربنائی آنرا در میکانیزم هستی یک روستای عنعنوی در نظر می‌آوریم، روستا نه فقط از لحاظ آنکه خانه‌های گلین و کلوخی و پاخسه‌ئی دارد، بلکه روابط اجتماعی و سنتهای تاریخی و ملی در آنجا با اصالت ملی ما بیشتر دمساز هستند و روابط و ضوابط معنوی کار و تولید و مجموعه تقالید و محتوای اجتماعی آن ردکارترین، کامل‌ترین و زیباترین هدف مارا در ارائهٔ مفکوره یك اجتماع انسانی گنده از روان فرهنگی و تاریخی ارائه می‌دهد.

این روستای بسیط و ساده با همان معیارهای عنعنوی رابطهٔ اجتماعی، حیات مادی و معنوی و باورها و اعتقادات مذهبی انسانهاییست که در محدودهٔ آن زندگی‌را تمثیل می‌کنند و مجموعه اسالیب و موازین حیات اجتماعی‌را در تداوم یک جو فرهنگی عنعنوی افاده می‌دهند. برحسب استعداد و برخورداری از مزایای هنر و تکنیک عنعنوی ساختمان، خانه‌های کلی خودرا می‌سازند و در آن بخش رهایشی خود و قسمت مربوط به امور زندگی و پرورش حیوانات و مالداری‌را تعین می‌نمایند. به منظور رفع نیازهای تابستانی باغچه و مزرعه کوچك ایجاد می‌نمایند و مجموعه خانواده‌ها طبق اصول و موازین نظام قومی و قبیلوی مسجدی آباد می‌نمایند و در آن

به جمع آمدهای عبادی و نیایشی می‌پردازند و مشکلات قومی خودرا در همانجا حل می‌نمایند. آسیای آبی و بادی و جوازخانه (کارگاه کوچک تیل‌کشی از حبوبات روغنی) و کوره آهنگری و دیگ‌ریزی و کلالی و مسگری‌را نیز آباد می‌نمایند و با همان نیروی میخانیکی ستنی و شیوه‌های میراثی گذشتگان روابط کار، حرفه و تولید خودرا در معرض استفادهٔ همدیگر و اجتماع قرار می‌دهند. ایجاد هر کدام اینها رابطه مستقیم با اقتصاد، فرهنگ، هنر و شرایط اجتماعی مردم دهکده دارد و همگی شالوده محیط و زمان یک فضای فرهنگی‌اند. مفکورهٔ ایجاد موزیم معماری در کنار حفظ و به نمایش درآوردن آثار معماری، تمثیل خالصانه و طبیعی همه مناسبات و کار و آفرینش یک اجتماع در بعد مشخص زمان یا ابعاد تاریخ در سطح دهکده، محل، ولایت، کشور و منطقه بوده می‌تواند. و این در حقیقت شهکار بزرگیست که مردمان دنیای متمدن مظاهر با اهمیت تاریخ و هنر خودرا در جلوه‌های عینی آن شکل می‌دهند. نخستین موزیم معماری در هوای آزاد در سال ۱۸۹۱ م در شهر استاکهولم به وجود آمد. این مجموعه فرهنگی مردم‌شناسی، شامل خانه‌های واقعی روستائی مردمان حوزه اسکندنیاوی باتمثیل شرایط جغرافیائی آنها در مطالعه و کاربرد دقیق لندشافت (شناخت طبیعت اراضی) به اجرا درآمد. بخشها و اجزای آنرا موزیمهای تخصصی، هنری، تاریخ و نقاشی و در بخش‌خانه‌های روستایی آن وسایل و لوازم مکمل خانگی و تولیدی از قبیل ابزار کشاورزی، مالداری و دامداری و هنرهای دستی با همان شیوه‌ایکه مورد استفاده مردم قرار داشت دقیقاً تنظیم گردیدند.

منازل مسکونی با تمام ملحقات مربوط به زندگی تشکیل یک واحد فرهنگی و اجتماعی‌را در شکل یک موزیم کوچک ارائه می‌دهند. این واحدها توسط غرس درختان معمول در آن مناطق از یکدیگر جدا شده و مسیر دید ورویت نقاط دیگررا به روی هم می‌بندند، خانه‌هائیکه در آنها از صنایع و هنرهای مختلف با سبک و سیاق جداگانه و عنعنات ساکنین آنها در مناطق مختلف نمایندگی می‌کنند، در اشکال گروپ منفرد با همان موقعیتهای طبیعی محلات جداگانه خویش آمیختگی می‌یابند و تعداد این خانه‌ها اگر بالاتر از حد تمثیل و نمایش آنها باشد، می‌توانند مورد استفاده عمله خدماتی موزیم جدیدالتأسیس قرار گیرند. در موزیم کارگاه‌های مختلف صنایع دستی و ملی چون زرگری، حکاکی، نجاری، حجاری، نقاشی، و میناتوری،

سوزن‌دوزی، قالین‌بافی، نمدریزی، گلیم‌بافی، کلالی، ظروفسازی و امثالهم در رسته مانند یک بازار که از صنع فرهنگی و تاریخی همان جامعه نمایندگی نماید ساخته می‌شوند و آنرا به نام پارک ملی همان محلات مسمی می‌نمایند. در مرکز این موزیم که به پارک ملی و یکی از نامهای تاریخی کشور مثلاً (باختر، تخارستان، غرجستان، بدخشان، هریوا، رخش و امثالهم) موسوم است، ساحه بزرگتری با استفاده از نورمها و استندردهای جهانی تحت ساختمان ضروریات پارک ملی قرار داده می‌شود، اطراف آنرا همان درختان معمول روستائی چون بید، چنار، سفیدار، و چهارمغز احاطه می‌نمایند و با دندانه‌های زینه‌شکل اوصاف مهندسی یک ستدیوم‌را به شیوهٔ ساختمانهای باستانی چون معبد سرخ‌کوتل و حیرتان به خود می‌گیرد که در آن روزهای ملی و تاریخی چون میلهٔ نوروز، جشن سده، جشن مهرگان و غیره تجلیل می‌گردد و در این ستدیوم بازیهای ملی چون بزکشی، پهلوانی، نیزه‌بازی، دوش، خیز زدن،کانسرت و تمثیلات هنری به اجرا در می‌آیند. در پارکهای تفریحی و تفرجگاهها آثار و آبدات از دست رفته تاریخی یا موجود و با اهمیت آن باقواره‌ها و مقیاسهای مقدور ساخته می‌شوند و مساجد منارها، خانقاهها و حمامها به عنوان نمونه یک شهکار و طرح و ساختمان فوق‌العاده با رعایت حالت اولی آنها بازگوکنندهٔ کرکترهای زمان و صنعت دوره‌ئی خویشتن می‌باشند. اگر تعداد ابنیه‌های سقف‌دار بیش از حد تمثیل باشد، می‌شود در متن آنها موزیمهای دیگری چون موزیم آثار تاریخی و باستانی، خطاطی، اسناد، میناتوری، نقاشی و صنایع دستی محلات جداگانهٔ کشوررا جا داد. ورودیهای دخولی و خارجی آن می‌تواند با ساختمان دقیق دو اثر جالب معماری چون تاق بست و تاق ظفر به مثابهٔ تمثیل هنر معماری کشور ما در متن دو زمانه معین حال وگذشته و «معاصر» و «قدیم» تزیین یابند. شیوهٔ حرکت و بازدید از محتوای موزیم می‌تواند از طریق کاربرد وسایل انتقالاتی عنعنوی جامعه ما چون گادی و ارابه و در ارتفاعات میانه کوهی از وسیله انتقال مدرن هوائی به شیوه تلسک[1] یا به پنداشت برخیها ریل هوائی صورت گرفته می‌تواند. این تلسک که بین قلعه

---

۱ تلسک Telesk، شیوهٔ انتقالات هوایی است که در پارکها، جنگلها، ممنوعگاهها، موزیمها از آن استفاده صورت می‌گیرد.

تاریخی بالاحصار و باغ تاریخی بابر از متن شهر کهنه می‌گذرد می‌تواند با اعمار چند ایستگاه وسطی به منظور سهولت نمایش و وسیله خوبی برای بازدید از فضای موزیم معماری و منظرهٔ کلی شهر کابل بوده باشد و این خود جمال و زیبائی خاصی‌را در این بخش شهر ایجاد می‌نماید همزمان مسیر رفت و آمد این تلسک سرحد موزیم معماری ملی‌را از باغ بابر تا بالاحصار و حتی شهدای صالحین که از ساختارهای معماری با قریحت و سلیقه‌های مختلف بهره دارد، تعیین می‌نماید. نمونه‌هایی از ساختار موزیم آزاد در تعدادی از کشورهای اروپائی، شوروی سابق و امریکا به اجرا درآمده‌اند، از جمله می‌توان به موزیم ساتولوئی Satului در بخارست، بوکرجک Bokrijk در بلژیک و تعدادی هم در کانادا، جاپان و افریقا اشاره کرد.

هـ- میکانیزم ایجاد و فعالیت موزیم معماری ملی.

همان طوری که گفتیم، موزیم معماری در هوای آزاد تنظیم و در آوردن آثار و آبدات تاریخی فرهنگی و صنایع و ابزار کار و فعالیتهای تولیدی گذشتگان در دوره‌های تاریخی است که هر کدام با حفظ قیافهٔ اصیل خویش در هر شکل و شمایل که بودند در یک ساختار هماهنگ علمی و هنری با کامپوزیشن جالب و هنرمندانه تنظیم گردیده و در کلیت به مثابهٔ قاموس جامع مردم‌شناسی و زیست‌شناسی به روی دانشمندان، پژوهشگران، سیاحان و فرهنگدوستان ملی و بین‌المللی باز می‌گردد. با اهدافی که این ساختار پیچیده در طیف دانشهای عدیدهٔ اجتماعی به وجود می‌آورد و در برابر خود قرار می‌دهد بائیست مثل هر موزیم دیگر نهاد باکفایت اداری و تخصصی‌را ایجاد نماید و برشیوه‌های زیرین به کار فرهنگی خود ادامه دهد.

۱ - جمع‌آوری آثار:

به گفتهٔ دکتر یان یلنین (موزیم امروز به مفهوم آن است که همه افراد جامعه از آنچه در آن می‌بینند به نام میراثهای ملی خود هواداری نمایند) و در ذهن نسل معاصر اساسی‌ترین مفکوره ایجاد موزیم و سوال مطروحه این است که آنچه به مثابهٔ میراثهای ارجناک از گذشته‌ها قابل حفظ و نگهداشت است بائیست جمع‌آوری شده و

چون مدرسه آگاهی بخش دانشهای اجتماعی نقش تربیتی و آموزشی‌را از گذشته به نسلهای بعدی بجا گذارد.

در جمع‌آوری و ساختار یادگاریهای تاریخی نمی‌شود همین حالا حکم کرد ولست مشرحی از آنچه باید گردآورده شود، تحویل داد این امر به یقین کمیسیون باصلاحیتی از خبرگان عرصه تاریخ و فرهنگ در موقع اقدام به چنین عملی‌را نیاز دارد. اما هدف آنست که یادگاریهای نابودشده، دوباره احیا شوند و چه بهتر که این احیای به جای آن دره‌های دوردست، صعب‌العبور در محوطه همین موزیم معماری دسترس اهل پژوهش و آموزش باشند. احیای این آثار با رعایت به نکات ذیل می تواند رویدست گرفته شود:

الف - آثار احیاشونده بائیست شالوده فضای فرهنگی ملی بوده و همپیوندی هنری با اصالت ملی در ساختار مادی و معنوی آن با دورانیکه مورد ساختمان قرار گرفته بوده باشد.

ب - آثار مورد نظر بایست به یکی از دورانهای تاریخی دور و نزدیک کشور تعلق داشته، از رسوم عنعنات ساختمانی و اجتماعی آن دوران بازگوئی نماید.

ج - آثار فرهنگی بائیست با روایات تاریخی و دریافت رای اهل نظر تملك خویش‌را به حوزه فرهنگی ما باثبات برساند و بدینوسیله از ورود آثار تفننی و تجارتی که بازارگرمی در سطح بین‌المللی دارد جلوگیری گردد.

آثار مهندسی و هنری قدیم در شکل بازیافتهای باستانی تحت نظر متخصصین این بخشها میراث تاریخی این سرزمین دانسته شوند و شناسنامهٔ تاریخی و ملی یابند.

شایان تأکید است که به منظور انتخاب آثار تاریخی و فرهنگی بائیست از معیارهای قدامت تاریخی حالات و تاثیرات فرهنگی مادی آن و مشخصات هنری آنها استفاده شود.

۲ - حفظ و نگهداشت:

در مورد حفاظت و حراست از آثار موزیم معماری ملی پیش از همه رویدست گرفتن اصول سازماندهی و شیوه اداری فعالیت موزیم مهم به نظر می‌رسد، یعنی ساختار با رعایت امانت تسجیل تاریخی و تهیه کرکترستیك هنری و تاریخ ساختمان

این پدیده‌ها به گونه‌ایکه به بیننده معلومات کافی ارائه نماید، جمع آوری گردد. به منظور ترمیم، حفظ و نگهداشت این آثار به موجودیت کادر متخصص و آگاه در عرصه‌های مختلف آن ضرور است تا این کادرهارا با تجارب کشورهای همسایه، که با ما افتخارات تاریخی و وجوه مشترک فرهنگی دارند، آشنا ساخت تا در ایفای نقش شایستهٔ خویش قادر به خدمت باشند. به منظور حفظ و نگهداشت آنها از گزندهای طبیعی چون زلزله، سیلاب و حریق می توان به اتخاذ تدابیر وقایوی و تحکیم‌کننده به گونه‌ای که سیمای ظاهری آنهارا خدشه‌دار نسازد توصل جست.

۳ـ استفادهٔ مؤثر:

موزیم معماری ملی صرف به منظور درآوردن آنها در محدودهٔ یک نمایشگاه نسیت، بلکه مهم‌ترین مفکورهٔ ایجاد آن نقشی خواهد بود که به عنوان یک کانون علمی به دوش آن گذاشته می‌شود، اگر همه عرصه‌های کار و فعالیت همواره صرف جمع آوری و تنظیم و ساختار آن گردد و موزیم به زودی به مرکز تحقیق و آموزش مبدل نگردد، آنگاه ما از هدف خود دور رفته‌ایم، زیرا به گفتهٔ میرژان پال (موزیم معماری برای آن به وجود می آید که پدیده‌های توضیح‌دهندهٔ تاریخ و فرهنگ‌را در آن جمع آوری، حفظ و به معرض تماشا قرار دهیم. به منظور فعالیت و استفادهٔ مؤثر موزیم همان طوری که در دانشگاهها به استادان فهیم ضرورت داریم، در موزیم نیز به کارشناس ماهر ضرورت جدی مطرح می‌شود. استفادهٔ مراجعین از موزیم معماری ملی فقط همان شیوهٔ استفاده از آرشیف و بایگانیها و کتابخانه نیست، بلکه در اینجا علاوه بر کسب معلومات ارائه‌شده قدرت تحلیل و جهان‌بینی علمی محققین در غنای تاریخ و شناخت از ارزشهای زمانی آن مدد بزرگی می‌رساند، زیرا شکل‌دهی موزیم معماری ملی محتوای هر زمان‌را در راستای هنر، اقتصاد، مذهب، استعداد و فرهنگ و غیره ارائه می‌دهند. اقدام به اعمار موزیم معماری ملی می‌تواند در مسیر بازسازی شهر کابل تمام نیازمندیهای فرهنگی مارا که بایست مورد بازسازی قرار گیرند، در پی افگنی همین مجموعهٔ هنری برآورده خواهد ساخت و شهر کابل‌را از مزایای تاریخ و تمدن کلی کشور بهره‌مند نموده و به زیبایی و دلنشینی آن می‌افزاید و این بهتر خواهد بود از نگارش دهها جلد کتاب و رساله‌ای که پیرامون این شهر بنویسیم و فقط به

دسترس اندک ذوقمندان و فرهنگ‌دوستان قرار دهیم که به گفتهٔ دانای توس (دوصدگفته چو نیم کردار نیست) این کردار آیینهٔ تمام‌نمای خواهد بود که ناگفته سیمای شکوهمند این روح بزرگ‌را در آستانهٔ هر زمانی به تماشای هر نسلی قرار خواهد داد.

و ـ زون‌بندی اقلیمی، تاریخی و جغرافیایی افغانستان

در زون‌بندی شرایط تاریخی جغرافیائی و اقلیمی کشور و انعکاس آن در ساختار موزیم معماری ملی، شهر کهنه کابل از چند لحاظ می‌تواند ممثل شرایط طبیعی، جغرافیائی و تاریخی که در بنیاد موزیمهای آزاد اصل اساسی‌را تشکیل می‌دهند بشمار آید و آن عبارت از موقعیت اراضی هموار میلانی و تند، کوهی، دامنه کوهی (پائین، متوسط و مرتفع) که هر کدام شاخص شرایط طبیعی خغرافیائی کشور بوده می‌تواند، موقعیت مناسبی‌را برای طرح موزیم معماری ملی در فضای باز در خود دارد.

به همین منظور ساحه‌ئی در مجاورت بالاحصار به نام ساحهٔ اتنوگرفی (مردم‌شناسی) در ماسترپلان شهر کابل حفظ گردیده‌است که معلوم نیست مقدار مساحت آن با برنامه ساختار موزیم معماری تطابق خواهد کرد یا نه؟ بهر حال به هستی درآوردن این مجموعهٔ فرهنگی که حیثیت اکادمی مردم‌شناسی هنر و تاریخ‌شناسی‌را در بر دارد، به مثابهٔ یک نهاد کرونولوژیک عمده‌ترین معیارهای تحلیل و شناخت علمی‌را در متن این مجمع فرهنگی و هنری میسر می‌گرداند. منازل مسکونی در کشور ما که بیانگر شیوه زندگی و مناسبات اجتماعی مردم در کوره زمان بوده و همپیوندی ابعاد مادی و معنوی حیات اجتماعی، عنعنات و باورهای مذهبی آنهارا تمثیل می‌کند، در توافق با محیط و طبیعت پیرامون هستی اقلیمی و طبیعی کشور در اشکال و هستیهای متفاوت بار آمده‌اند، که در هر کدام آنها سوسیولوژی و ویژگیهای اجتماعی هر بخش جامعه ما نمودار گردیده‌اند. همین اکنون چند کرکتر ساختمانی آنها در دامنه کوه شیردروازه و در متن شهر قدیم کابل جلب توجه می‌نمایند که تخریب یا تغیر نحوه فعالیت شهری این منطقه‌را بدون تدویر سمینار علمی یا راه‌اندازی کمپاین

بزرگ نظرخواهی از دانشمندان عرصهٔ تاریخ و باستان‌شناسی و سایر نهادهای مشابه ضایعه‌ای تا سرحد وقوع فاجعه‌را ارائه می‌دهد که بهای سنگین آنرا بائیست طی سده‌ها پرداخت.

به منظور شناخت موقعیت طبیعی، جغرافیائی و اقلیمی کشور که این عوامل ایجادکنندهٔ شیوه‌های ساختمانی و معماری گردیده‌اند، ضرور است تا در وحلهٔ اول به مطالعه شرایط طبیعی کشور به منظور دست یافتن به زون‌بندیهای معماری و هنری پرداخت. با این نگرش و بررسی در جغرافیای طبیعی افغانستان می‌توان چهار حوزهٔ فرهنگی‌را رده‌بندی نمود:

۱ - حوزه اتنوگرافی شمال‌شرق: این حوزه شامل مرتفع‌ترین مناطق کوهی بخش شمالشرق کشور بوده و ساختمانهای مسکونی و فرهنگی این حوزه به شکل کرکاس (اسکلیت‌و سنج) چوبی در سطوح مختلف کوهستانی و بالای تپه‌ها و ناهمواریها بادید زیبائی‌شناسی شکل گرفته‌اند. مواد ساختمانی این ساختمانها از مواد طبیعی دسترس در محلات چون چوب، سنگ و گل و از خشت و پخسه استفاده به عمل می‌آید و در رویکار و نماهای این خانه‌ها عناصر تزئینی به شکل کندنکاری در دیتایلهای چوبی وگاهی به صورت حجمی در مدخلها و داخل خانه صورت می‌گیرد. این خانه‌ها متعلق به مناطق کوهستانی بدخشان، نورستان، پنجشیر و دامنه‌های هندوکش مرکزی می‌باشند. علاوه بر ساختمانهای گروپی مسکونی، ساختمانهای تولیدی و فرهنگی چون مساجد، زیارتگاهها، تکیه‌خانه‌ها، کلالیها، آهنگری، جوازخانه و ... در این زون جلب توجه می‌نمایند. (ش - ۱).

۲ - حوزه مرکزی. در مطالعه خانه‌های مسکونی این حوزه به دو شکل ساختمانها برمی‌خوریم:

الف. ساختمانهایکه با میتود ساختمان ملی کرکاس چوبی به نام سنج ساخته می‌شوند، اکثراً در مناطق هموار، دامنه کوهی تا سه چهار منزل ساخته می‌شوند، نمونه این خانه‌هارا می‌توان در شهر کهنه کابل فراوان مشاهده نمود. (ش - ۲).

ب - خانه‌هائیکه چوب پوشش آن به اندازه ۴۰ - ۵۰ سانتی از دیوارها بیرون کشیده شده و به منظور حفاظت دیوارها از تاثیرات برف و باران به شکل کانسال

گذاشته می‌شود، این کانسال‌را در اصطلاح مردم شمالی (پاریسه و در مرکز در اصطلاح معماران بنام (خرند) یاد می‌کنند. چنین ساختمانها اکثراً در مناطق شمالی و شمالشرق در همواریها و ارتفاعات کوهی از پخسه و خشت ساخته می‌شوند. (ش - ۳).

۳ - حوزهٔ شمالغرب.

ساختمانهای مسکونی و فرهنگی این حوزه‌را ساختمانهائیکه سقف آنها با گنبدهای دایروی، استوانه‌ئی مخروطی، مثلثی و انواع گنبدهای معمولی پوشانیده‌است، تشکیل می‌دهد. قسمت داخلی (انتریور) این خانه‌ها با برامدگیهای حجمی و خطوط هندسی که بیشتر از محیط گنبد به مرکز آن چون خطوط مقرنس وصل می‌شوند که فضای جالبی‌را به آن می‌بخشند، این ساختمانها بیشتر از خشت ساخته شده و فضای زیست‌را در برابر عوامل اقلیمی در تعادل نگه می‌دارند. حیطه جغرافیائی این حوزه از تاشقرغان آغاز و در یک خط السیر طولانی به امتداد بلخ، جوزجان، میمنه، هرات، فراه تا قندهار حتی شهر غزنی ادامه می‌یابد. این حوزه از لحاظ تشکل نظامهای سیاسی دولتی در طول تاریخ و در نتیجهٔ وقوع حوادث و تحولات تاریخی فرهنگی بیشتر به افغانستان هویت تاریخی می‌بخشند. آثار و آبدات، استوپه‌ها و بازیافتهای باستان‌شناسی این مناطق از لحاظ قدامت تاریخی، تعدد هنری و شکلی آنها حایز اهمیت فراوانند. (ش ـ ۴).

٤ - حوزهٔ مرکزی و جنوب غرب.

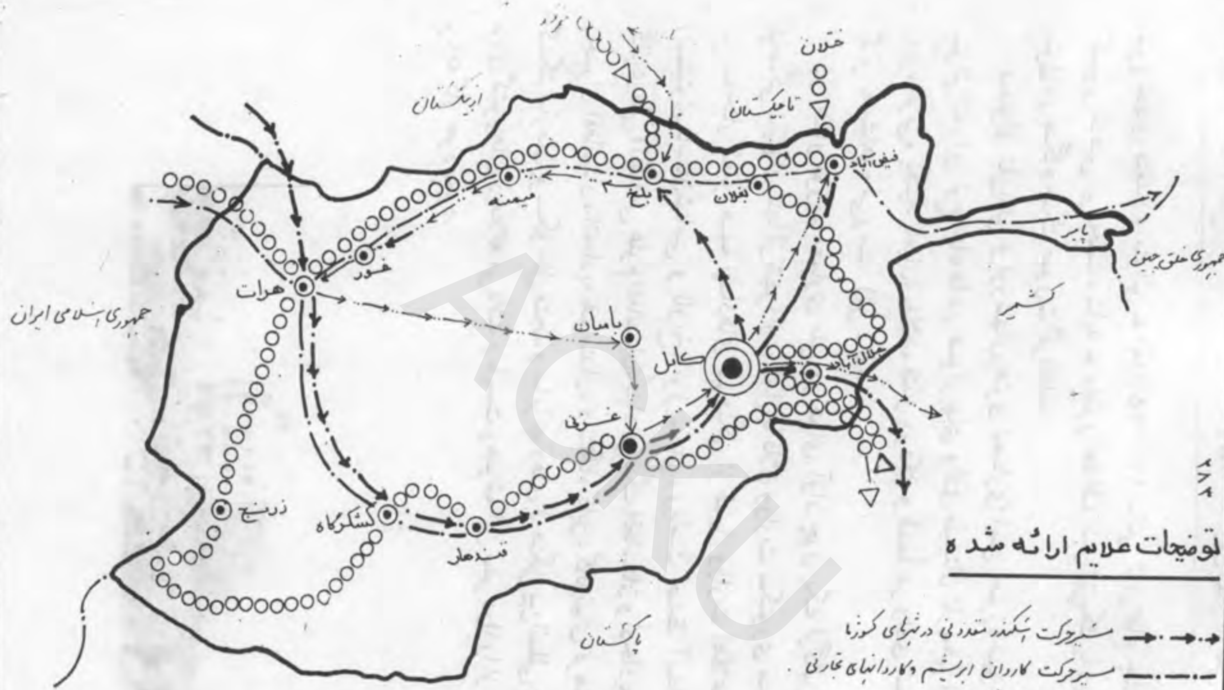
خانه‌های مسکونی این حوزه در دید اول سکهٔ هیولایی یک قلعه نظامی‌را مجسم می‌سازند، شاید وقوع حوادث نظامی فراوان چون جنگهای بین افغانها و انگلیس که اکثراً در این جغرافیا به وقوع می‌پیوسته‌اند، خود انگیزهٔ طرح این خانه‌هارا به صورت باشگاه و قرارگاه نظامی به وجود آورده باشد. دیوارهای بلند و ضخیم با پلانهای مربعی، مستطیلی که چهار گوشهٔ آن با پیشرفتگی و ساحات برجسته و متبارز در هیئت چند ضلعی که بصورت برج تا ارتفاع دو، سه منزل ادامه می‌یابند، دیوارهای احاطه حویلی آن بیشتر از ارتفاع قد انسان برافراشته می‌شوند. در دیوار برجها و احاطه‌وی که

سوراخهای متعدد و متوالی به ابعاد ۱۵ - ۱۰ سانتی تا ارتفاع چشم انسان که بدان کمپوز خاصی می‌بخشند، شاید به منظور اهداف استراتیژیک یا دید و ترصد خارج منزل در هنگام جنگ صورت گرفته‌اند.

محتوای تاریخی و ارزشهای هنری معماری این حوزه نیز درخور اهمیت بسزائی‌اند. این نوع خانه‌ها در همواریهای وادی سیستان تاریخی (هلمند) قندهار، زابل، غزنی، پکتیا، بامیان، بغلان، قندز وردک و قسماً در وادی شمالی و حومه‌های کابل به مشاهده می‌رسند. (ش - ۵).

در اعمار موزیم معماری ملی در هوای آزاد چون یک ارگانیزم زنده و عظیم فرهنگی نمیتوان تنها از شهرداری کابل یا فلان وزارت سکتوری مدد خواست، بلکه این ساختار شامل همه نهادهای فرهنگی از قبیل وزارت اطلاعات و فرهنگ (انستیتوی باستان‌شناسی و تاریخ، موزیم ملی، ریاست حفظ آبدات، آرشیف و گالری ملی) اکادمی علوم افغانستان، بنیاد فرهنگ افغانستان و ادحادیه‌های مهندسان و انجنیران افغانستان، اتحادیه هنرمندان، دانشکاه کابل، کانونهای فرهنگی اجتماعی و کمک سازمان یونسکو ملل متحد و سایر نهادهای فرهنگی بین‌المللی و جلب کمکهای مادی کشبورهای ذیعلاقه می‌باشد و بایست رهتوشه این سفر درازرا از همین حالا وارد برنامه کار خود نمود.



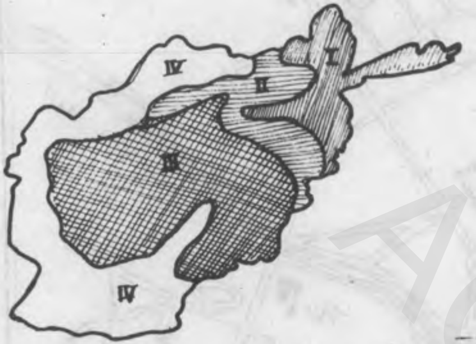


توضیحات علایم ارائه شده

- مسیر حرکت اسکندر مقدونی در شهرهای کشور
- مسیر حرکت کاروان ابریشم و کاروانهای تجارتی
- مسیر حرکت تیمور کورگان
- مسیر حرکت چنگیز خان

نقشهٔ تاریخی جغرافیایی افغانستان

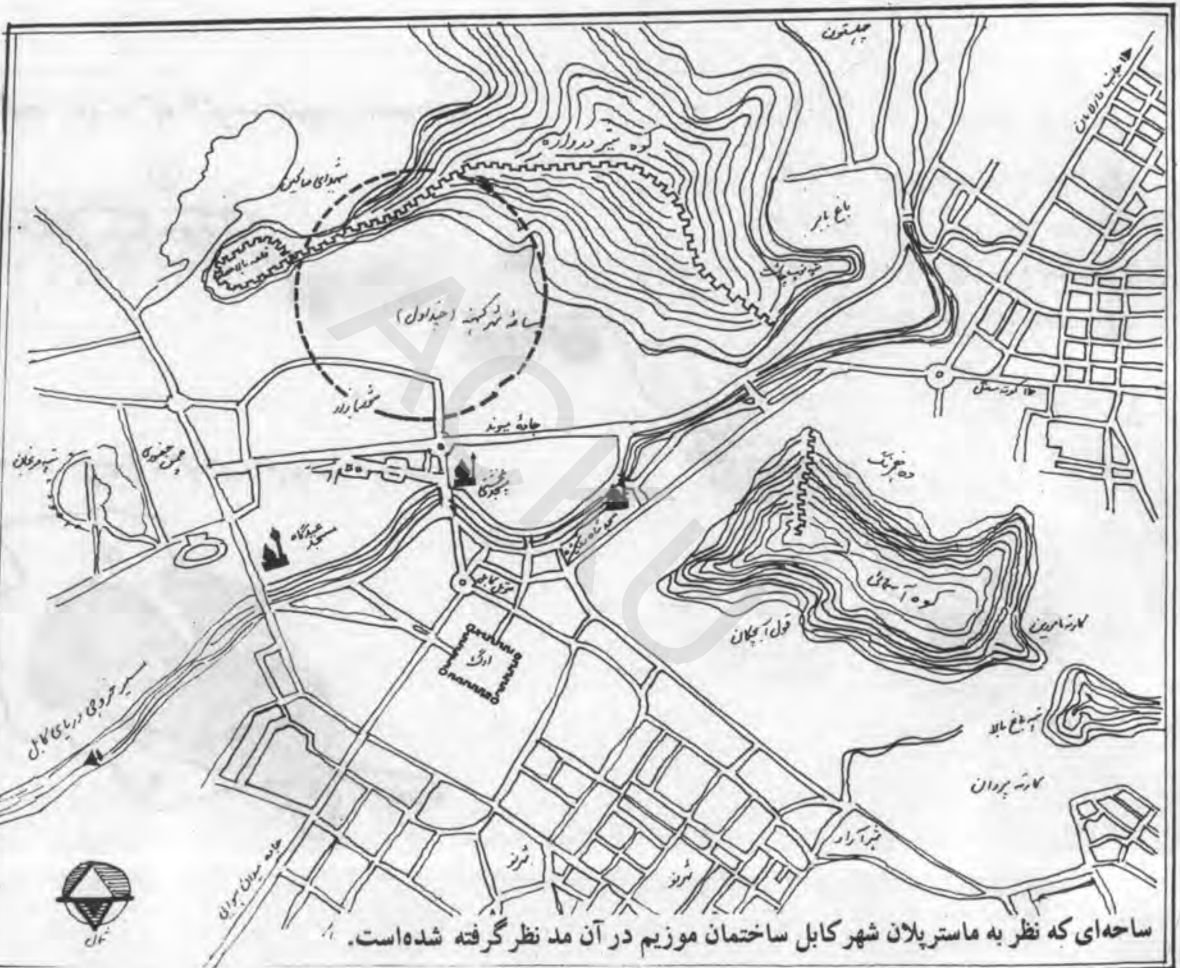
درین نقشه خط مسیر حوادث و رویدادهای سیاسی نظامی در امتداد شهرهای کشور توسط اسکندر مقدونی، چنگیز خان
امیر تیمور کورگان و مسیر کاروان ابریشم نشان داده شده، که همه این حوادث از شهر کابل عبور کرده اند.



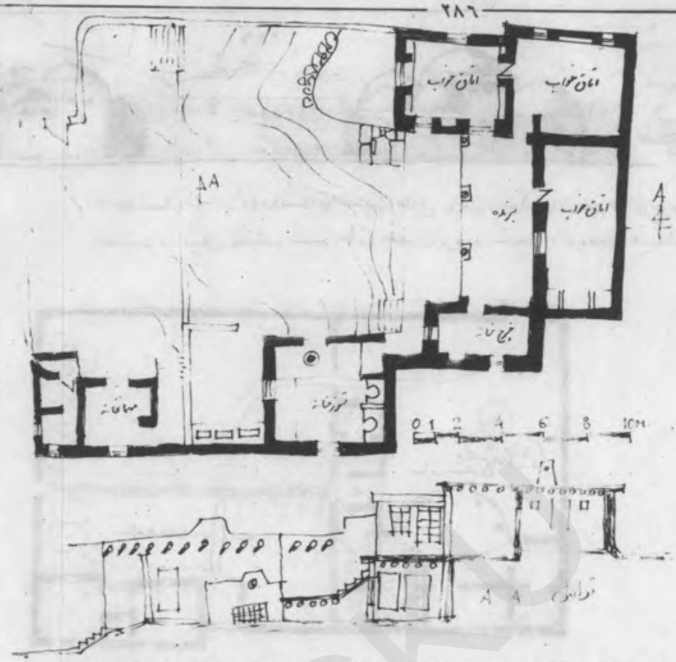
الف: زون‌بندی جغرافیایی، تاریخی و فرهنگی افغانستان



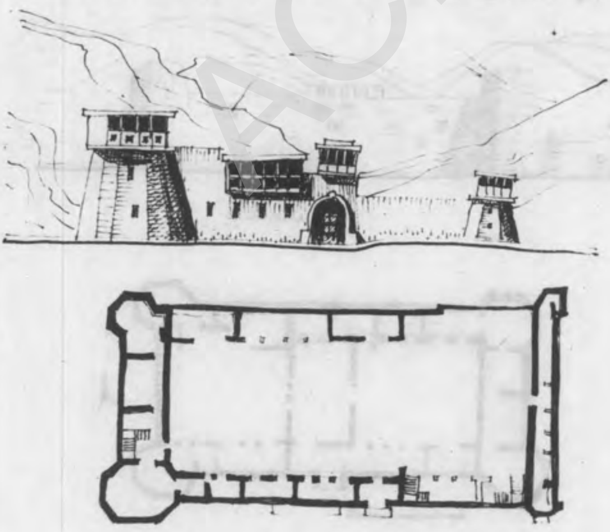
ب: تفسیر واحدهای مسکونی ملی در طرح ارتفاعی.



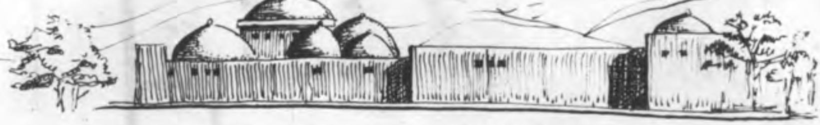
ساحه‌ای که نظر به ماسترپلان شهر کابل ساختمان موزیم در آن مد نظر گرفته شده‌است.



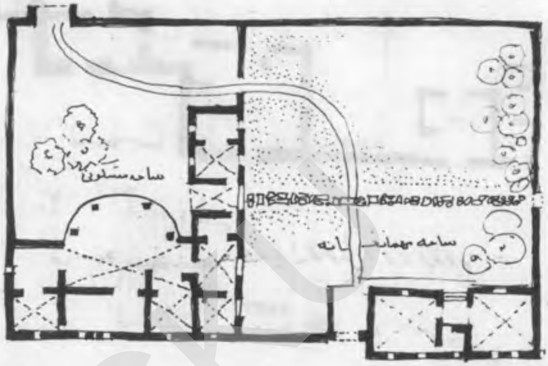
ش.۱ پلان و قطع نمونوی ساختمان منازل مسکونی در حوزهٔ کوهستان شمالشرق.



ش.۲ پلان منازل مسکونی حوزهٔ مرکزی (۱ و ۲)



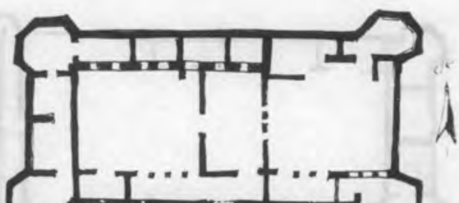
نمای شمالی که در آن روشندانها بصورت عامل روشنی و جلوگیری از نفوذ هوای بیرونی موجود هستند و اشکال مختلف گنبد های معمولی بروی سقفها جلب توجه مینماید



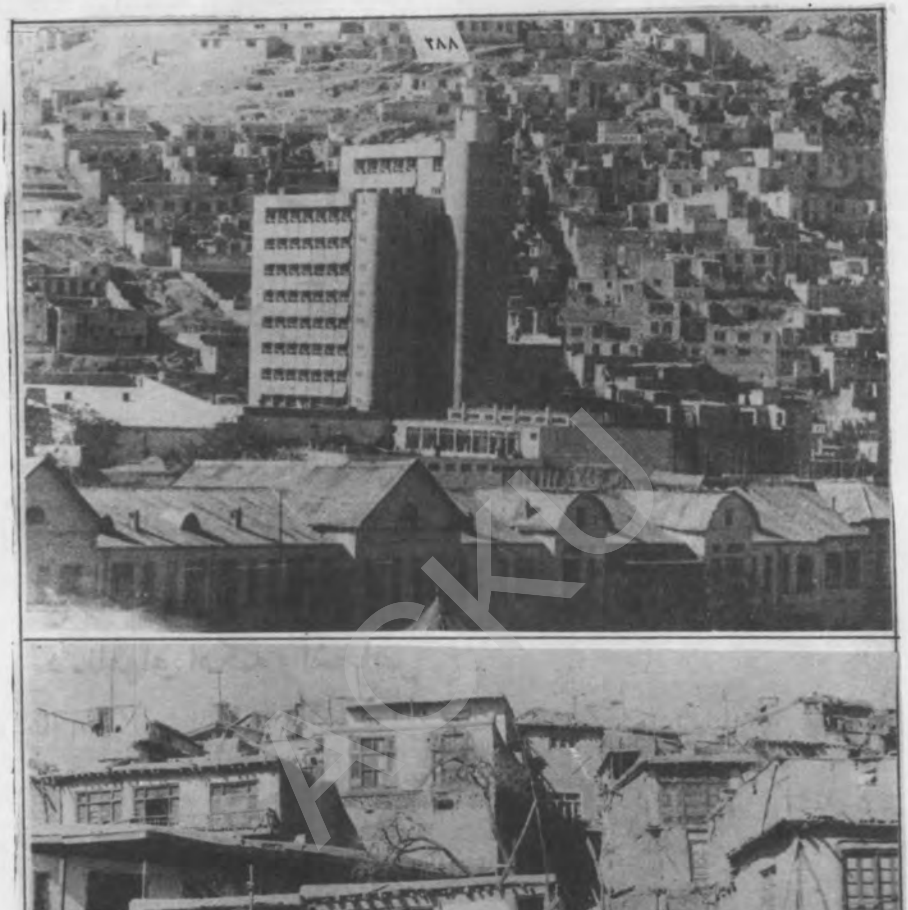
ش.۴ پلان و نمای نمونوی خانه‌های گنبدی حوزهٔ شمالغرب.



نمای منزل



ش.۵ پلان و نمای نمونوی خانه‌های جنوبغرب و مرکز افغانستان.



۶ـ دو نمونه از خانه‌های رهایشی ملی در دامنه‌های کوه شیردروازه و اندرابی که به زون مرکز تعلق دارند

فصل چهارم

سیمای کابل در آیینهٔ شعر

الف ـ تصویر کابل در چکامه‌های شعرا
ب ـ تجلیی کابل در شعر دوران جنگ
جِ ـ خلاصهٔ مطالب این مجموعه
د ـ نامهای امکنه و اشخاص

الف ـ تصویر کابل در چکامه‌های شعرا

یکی از انگیزه‌های سرایش شعر ایجاد روابط عاطفی بین روان و معنویت شاعر با معالم اعجاب‌انگیز طبیعت است، به همین خاطر است که مردم همیشه طبیعت ظریف، پرهیجان، فریبا و دلکش و زنده‌را طبیعت شاعرانه می‌خوانند توأم با آن مسئلهٔ زنده‌دلی سرشاری و شادمانی‌برانگیزندهٔ انس و لطف شاعر می‌باشد. این هر دو پدیدهٔ معنوی دست به هم داده و کابل‌را در معراق توجه سرایشگران و شعرا قرار داده‌اند و کابل زینت‌آرای چکامه‌ها و دیوان اشعار اغلب شعرای منطقه گردیده‌است. کابل که گذرگاه کاروانهای ابریشم و محل تلاقی و پیوند یافتن فرهنگها و مدنیتهای شرق دور با سرزمین رمزوارهٔ بابل (بین‌النهرین) مصر و شام و روم بوده مظاهر بااهمیت این روابط‌را با فرهنگ انباشته از معنویت پربار در خود پرورانیده‌است، چنانکه اشاره رفت ساکنان کابل از قدیم‌الایام اهل بزم، طرب و سرور و نشاط بوده‌اند و در عیاری و جوانمردی از همان سلاله‌ای‌اند که پیر توس حکیم ابوالقاسم فردوسی کارنامهٔ یلان کابلستان‌را در مقام همت و نیکرایی در وجود (رستم) و (اسفندیار) خلاصه می‌کند.

سیدعلی کاشی معروف به رئیس دریاسالار در سال ۹۶۴ هـ.ق. در سفرنامهٔ خود به عنوان مرآة الممالک که خود مدتی در عهد همایون فرزند میرزا بابر در کابل زیسته می‌نویسد: «مردم شهر کابل با نشاط و عیش و شادی بسر می‌برند». درست این همان روان اجتماعیست که تا هنوز در روح کابلیان سلطنت می‌کند.

شاعر ناخوان ولی شیرین‌بیان، ولی طواف که کار میوه‌فروشی‌را پیش می‌برد، در بارهٔ مردم کابل نوشته‌است:

اهل کابل به چرخ مشهور است

چرخ کابل ز شهرها روز است

محمود طرزی با الهام از اسطوره فولکلوریک مردم در مورد دهکده در میان

تالاب که به کابل موسوم گردیده‌است آنرا آبی می‌داند در میان گل

در لفظ نام خوب وی آوری نظر
یابی میان گل توی یکی آب چون گهر

و مرحوم ابراهیم خلیل هم کابل‌را گوهری در میان آب می خواند:

تو برون شدی همچو گوهری از آب
که داری چنین جانفزا آب و تاب

مولانا حزینی در وجه تسمیهٔ کابل، نکتهٔ شاعرانهٔ دیگری‌را آورده‌است:

اهل کابل‌را به جز کاکا و بلبل نام نیست
بلبل و کاکا شود کابل چو تکرارش کنی

شاعر زردشتی هندی به نام موبد ابیاتی نیز در وصف کابل سروده و کابلستان‌را به جنت پیوند داده‌است:

به نام آن که هستی آفریدست
ز جنت کابلستان‌را گزیدست

طالب آملی کابل و قلعهٔ مستحکم آنرا که بالاحصار است یگانه شهر و قلعه می‌نامد:

نه چون کابل به عالم هست شهری
نه زینسان قلعه در آفاق جایی

سلیم تهرانی ره‌آورد سفر هندرا در بازار کابل به سودا می‌گذارد و می‌گوید:

در دیار هند از دل تا چها دیدی سلیم
نفس خودرا سوی کابل بر به کس سوداش کن

شهاب ترشیزی که مشامش از نسیم عطربیز کابل معطر است، گفته‌است:

جز نسیم خطهٔ کابل نیاید هیچ وقت
در مشام من شمیم راحتی از هیچ باب

کلیم کاشانی که از سفر هند به کابل آمده و باز روانهٔ کاشان شده‌است، مرغ روحش در پرش به سوی کابل می‌طپد.

سر بسر گشتم سواد هندرا اکنون کلیم
مرغ روحم در هوای سیر کابل می‌پرد

شوکت بخارایی که در خط‌السیر سلیم و کلیم می‌خواهد از کابل بهند رهسپار شود:

شهر و صحرایش بود یک گلستان حسن خیز
بهر سیر هند اگر شوکت زکابل بگذرد

خانوادۀ بابریان هند و اهل دربار آنها که گاهی به کابل آمده‌اند هرگز خاطره این شهررا از یاد نبرده‌اند، سپه‌سالار شاه جهان بنام امانی پسر مهابت‌خان گوید:

در بهاران کابل از باغ ارم دم می‌زند
چون رسد فصل خزان آتش به عالم می‌زند

عنایت آشنا که خود صوبه‌دار کابل بوده‌است به دیدۀ انصاف کابل‌را والاتـر از کشمیر می‌بیند:

آشنا از دیدۀ انصاف اگر بیند کسی
کمتر از کابل نباشد جلوۀ کشمیر ما

زیب‌النساء مخفی خراسانی که غنچۀ طبعش در بهار گرم هند وانشده مرغ روح خودرا از آنجا به گوشۀ کابل پرواز می‌دهد:

وا نشد چون غنچۀ دل در بهارستان هند
رفت مرغ روح مخفی گوشۀ کابل گرفت

صائب تبریزی پا در رکاب اصفهانی گذاشته و به امید همت عاشفان و عارفان سفر شوق در پیش می‌گیرد:

همتی در کار ما ای عاشقان و عارفان
بر در دل حلقه شوق سیر کابل می‌زند

چنانکه تذکار یافت در متنهای تاریخی و ادبی دری شهر باستانی کـابل بـه عـنوان دروازه هندوستان، نگین خراسان، کابل جنت تقابل، کابل بهشت‌آیین، خطه جنت‌نظیر و امثال اینها یاد شده‌است، علامه اقبال می‌فرماید:

شهر کابل خطۀ جنت‌نظیر
آب حیوان از رگ تاکش بگیر

و شاه‌شجاع در آن زمانی که در هند در تبعید به سر می‌برد به یاد کابل منظومه‌ای سروده به نام (جنت‌وطن) که نمونۀ آن چنین است:

باز هوای چمنم آرزوست
جلوه سرو و سمنم آرزوست

گرمیی هندم دل و جان‌را بسوخت
کابل جنت‌وطنم آرزوست

در مورد کابل با این که کوههای فلک‌سا، تپه‌های متعدد و صحراها و شکارگاهها و هم دریا دارد از قدیم‌الایام مورد توجه شاعران قرار گرفته و این اوصاف آنرا ستوده‌اند:

بود زینگونه در آفاق کم شهر
که هم باغست و هم دریا و هم شهر

و یا حیدر معمایی تصویر کابل‌را در بیت دیگری اینچنین بیان می‌کند:

بخور در ارگ کابل می بگردان کاسه پی در پی
که هم کوهست و هم صحرا و هم شهرست و هم دریا

علامه محمد اقبال لاهوری که اشعار فراوان در بارهٔ کابل دارد ـ مثل شعرایی که ذکر مقدم داشتند، از هوای هند دلتنگ شده و کابل‌را هزار بار از آن دیار افسانه‌ای بهتر می‌داند:

هزار مرتبه کابل نکوتر از دهلیست
که این عجوزه عروس هزار داماد است

کمال‌الدین حسین که در جوش بهار پا بر محوطهٔ باغ جهان‌آرا گذاشته جرأت بیرون رفتن آنرا در خود نمی‌بیند:

از این باغ جهان‌آرا چسان آرم قدم بیرون
که باشد روضهٔ خلدش درون باغ ارم بیرون

عارف چیابی (چاه‌آبی) قصیده‌ای‌را بدین مطلع به شیوهٔ قصیده صائب در باب کابل گفته‌است:

خوشا بوستانسرای کابل و طرف گلستانش
که باشد سرمهٔ چشمم فلک گرد خیابانش

و یا در میان سنگستان بدخشان با یاد شهر حسن‌آباد کابل اندوه خویش‌را آشکار می‌سازد:

از این پس عزم حسن‌آباد کابل می‌کنم بر سر
میان سنگ درکوه بدخشان تا به کی باشم

و سیدةالنساء مخفی بدخشی که داغ هجران دیده و رنج فراوان کشیده زمانیکه از قندهار به کابل می‌آید به کابل انس می‌گیرد و آنرا در خیالش همان زادگاه خود بدخشان می‌پندارد:

شام هجران بسکه یاد لعل خندان می‌کنم
در خیالش ملک کابل‌را بدخشان می‌کنم

شاعری در استقبال قصیدهٔ صائب آورده‌است:

تکلف بر طرف این قسم ملکی‌را به این زینت
امیری چون امان‌الله غازی بود درکارش

و امیرامان‌الله‌خان که‌این قصیده‌را خوانده وخود که شاعربوده آنرا چنین تضمین کرده:

به جان و سر شدم یکبارگی از دل گرفتارش
دهم خون عزیز خویش تا سازم چو گلزارش

قطب‌الدین فارغ در وصف دلبران و مهوشان کابل مخمس مبسوطی دارد که یک بند آن چنین است:

بنگر چه مهوشان کمرچین به کابل است
زلفان حلقه حلقهٔ پرچین به کابل است
گلگون رخان غمزه گر چین به کابل است
خوبان خوش‌قوارهٔ سرچین به کابل است
چندین هزار مهوش همچین به کابل است

غلام جیلانی اعظمی قصیده‌ای سروده که بیت اول آن چنین است:

مشک سوده می‌بارد صبح گلشن کابل
بسکه گلفشان گشته دشت و دامن کابل
لاله و سمن دارد جوش یاسمن دارد
موج نسترن دارد باغ و گلشن کابل

و ضیا قاریزاده به استقبال این قصیده شعری سروده و تصنیف زیبایی بر آن ساخته و با حنجرهٔ خودش به نام کبوتر ثبت کرده‌است که مطلع آن چنین است:

مشک تازه می‌ریزد ابر بهمن کابل
سبزه و گل انگیزد کوی و برزن کابل

سالک کابلی در قصیده‌ای کابل‌را به تصویر می‌کشد:

کابلا خواجه که دیدن دارد
دو طرف شهر و میانه دریا
باغ آن رشک گلستان ارم
شهر آن جنت فردوس نما

نجم‌الدین ذاکر در وصف کابل گوید:

مران خرم‌افزای فرحت‌قرین
که اورا مسماست کابل‌زمین
زلالش بود شربت ناخوشی
هوایش دهد مژده از دلخوشی

مرحوم قاری عبدالله ملک‌الشعراء در مخمس بر تشبیب قصیدهٔ صائب در وصف کابل گوید:

وطن آن مایه راحت که جانبخش است کهسارش
دلم‌را زنده می‌سازد نسیم طرف گلزارش
بهشتی می‌نماید در نظر از باغ و انهارش
(خوشا عشرتسرای کابل و دامان کهسارش
که ناخن بر رگ گل می‌زند مژگان هر خارش)

عبدالعلی مستغنی گوید:

شد خوشتر و بهتر و نکوتر کابل
بازآی و ببین جان برادر کابل
تعمیر جدید کرد و ترمیم قدیم
آن کابل ما شده دیگر کابل

غلام محی‌الدین غلامی در غزل و مخمسی در وصف کابل بیانها دارد که یک بند مخمس آن چنین است:

اگر مصر و عراق و روم و چین است
اگر هند و بخارا نازنین است
همه از خرمن او خوشه‌چین است
که کابل جنت روی زمین است

چه گویم من نمایان است کابل

مولوی محمد امین قربت در غزلی کابل‌را به توصیف می‌نشیند:

شام گلشن کابل طرفه مشکبار است این
صد ختن به بر دارد طرهٔ نگار است این
دل تهی ز بار غم عشرت و طرب توأم
موج گل زند هر دم بی خزان بهار است این

شاعر وارسته و غزل‌سرای معاصر کشور حیدری وجودی قصیده کابل‌را چه زیبا سروده:

چه گل سر کشید از گریبان کابل
چراغان بود دشت و دامان کابل
شده کوه خواجه صفا ارغوانی
بهار آمد ای لاله‌رویان کابل

عبدالجبار قهاری شاعر تاجیکستان در بارهٔ کابل گوید:

می خواست رود به سوی دریا
از دور بدید غنچهٔ گل
آنجاکه به غنچه قطره افتاد
مشهور بشد به نام کابل

دکتر محمود افشار شاعر ایرانی غزل زیبایی در وصف کابل سروده‌است:

وصف صفای پغمان دل برد از بر من
بازش مگر بیابم درکوهسارکابل
دل همچو ماهی از دست در رفت و شد بدانسو
باشد که بینمش باز در جویبارکابل
گفتی شگوفه تابد چون بر فلک ستاره
در موسم بهاران در شاخسارکابل
از نور آن ستاره وز شهد آن شگوفه
پروانهٔ دل من شد بیقرارکابل

محمد رحیم شیدا می‌گوید:

دل می‌برد ز دستم یاران بهارکابل

شاید بهشت باشد باغ و بهار کابل

مرحوم غلام محمد غبار مورخ کشور ما پس از سقوط دولت امانیه به قندهار تبعید گردید و با اندوه فراوان از فرقت دوستان احوال کابل‌را جویا شده:

ای کابل ای دیار نکویان چگونه‌ای
ای مظهر تجلّی جانان چگونه‌ای

ب ـ تجلیی کابل در شعر دوران جنگ

با مرور (تصویر کابل در آیینهٔ شعر) چکامه گران پارسی‌گوی که از لاله و ارغوان، ناز و ادای لاله‌رویان و مهوشان، عیاری و جوانمردی کاکه‌های کابلی و گلباغهای کابل رنگ و بویی داشتند، لازم می‌دانم حضور امروزی این شهر غمین‌را با پیکر پاره پاره‌اش در کارگاه شعر غربت بخوانیم. با دریغ و حسرت کابل در زمانهٔ ما از مزایایی که برشمردیم، سخت تهی گشته و هنوز چنگال خون‌آشام سنگدلی و بی‌عاطفگی در کار دریدن و زخم زدن بیش از هر زمانی سبقت می‌جوید. اکنون بایست از حجم درد و ابعاد روانسوز زخمهایش باگستردگی آوارگیهای مردمش در پهنهٔ سیارهٔ زمین سخن گفت. از آتش‌سوزی، ایلغار، راکت‌بارانها و مرگهای دسته‌جمعی در پای آوارها و ویرانه‌هایش سوگنامهٔ تلخ مرگ فرهنگ و وطن‌ستیزی‌را زمزمه کرد. شاعران عزیز ما در حضور و غربت به یاد این مادر سوگوار ناله‌های جانسوزی سر داده‌اند، آنچه‌را که به دست نگارنده تا لحظهٔ تدوین این مجموعه رسیده‌است، خدمت خوانندهٔ صاحب‌دل پیشکش می‌کنم:

استاد خلیل‌الله خلیلی شاعر توانای معاصر افغانستان که پس از حوادث سالهای ۱۳۵۷ در تبعید و فراق وطن به سر برده سروده‌های سوزناکی انشاء کرده‌است، از جمله در چکامهٔ زیر سرخطی «در ماتم شهر کابل» حال و هوای این شهر به خون نشسته‌را چنین تصویر داده‌است:

می‌کند شفق گلگون، آسمان کابل‌را
تاکند به خون تصویر، داستان کابل‌را

آفتاب آن مرده، نوبهارش افسرده
سیل اشک و خون برده، بوستان کابل‌را
آن نسیم مستانه، تحفه می‌برد هر شب
بر مزار مهرویان، ارغوان کابل‌را
سرو سرنگون گشته، سبزه تر به خون گشته
بخت واژگون گشته باغبان کابل‌را
چون کبوتر مجروح هر نفس به خون غلتد
مرغ دل چو یاد آرد، آشیان کابل‌را.

از شهید قهار عاصی که خودش قربانی تیر تعصب و ستیزه‌های مردم‌ستیزان در جنگهای کابل گردید، می‌خوانیم:

خون از بر و دوش آسمان گل بدهد
آتش ز زمین قیامت کل بدهد
دوزخ چه قدر بلند باید سوزد
تا تشبیه کوچکی زکابل بدهد

نصرالله پرتو نادری که با میلیونها هموطنش با درد جانکاه غربت مواجه است به یاد کابل باگریهٔ جویبار دمساز گردیده، گفته‌است:

شهر به عزا نشسته کابل
خونین‌دل و داغدار باقیست
از خون طبقی به بر گرفته
این مادر سوگوار باقیست
سیمرغ سحر شکسته‌بال است
اندوه شبان تار باقیست
نجوای غمین و زرد هر باغ
در گریهٔ جویبار باقیست
صد قطرهٔ خون ز بال خورشید
بر شانهٔ آبشار باقیست
صد ساغر خون دگر بنوشد

آنراکه به سر خمار باقیست
آرامش رمه‌ها حرام است
تاگرگ سیاه هار باقیست

شجاع خراسانی که شاهد تبعید فرهنگ و حراج ارزشهای معنوی جامعه در این دو دهۀ خونین است و سردارانش‌را به جرم دفاع از آیین ملی به دار می‌کشند، در بیان احساس خود از واژه‌ها چون امپول خودآگاهی استفاده کرده و آنرا به ذهن خواننده تزریق می‌نماید. در سرودۀ «تلختر از سکوت» ذهن مخاطب خویش‌را در کوچه‌باغ تفکر به جولان وامی‌دارد. در قسمتی از این سروده می‌خوانیم:

هندوزاده‌های کابلی،
عشقی‌راکه به شهنشاهی پدر خریده‌اند.
لگدمال می‌کنند،
و تهمینه‌ها به خوابگاه غلامان می‌آیند.
آی،
تکرار مشو،
چرخهایت شکسته باد
ای سرنوشت شوم.

ظهورالله ظهوری در سروده‌ای «بر بلندای پامیر» از لابلای هودج رنگین سپیده‌ها گذشته‌های اسطوره‌ای خراسان بزرگ‌را تماشا می‌کند و در کرانۀ طاعون گرفتۀ زمان کابل‌را می‌نگرد که از «آسمایی»اش شراره‌های آتش فوران دارد و در آرزوی رسته‌خیز تازه بر اهریمن عرصۀ مکارگی بر بام پرصلابت «هندوکش» تکیه دارد:

سبزینه‌پوش من
ای شاه‌دخت بزم سپهر و ستاره‌ها:
«کابل» که چون نگینۀ الماس دست توست
اینک به دست کوردلان دودگشته‌است
آن «اژدهای گنج» که بود حلقه بر سرش
نابودگشته‌است.
اما دریغ و درد،

حالاکه «آسمایی»اش آتش گرفته‌است
یک قامت بلند در آن مرز و بوم نیست
از «شیرکوه» خیل پلنگان فرار شد
شبها به غیر شیون جغدان شوم نیست

لیلا صراحت روشنی شاهد همه بیدادیست که بر کابل رفته‌است. او احساس خودرا به حیث یک زن روشنفکر و سخنور که در پهلوی سایر زنان جامعه زندانی حصار تعصب زمان است در «سروده‌ای برای کابل» بیان کرده و تصویر روشنی از ناهنجاریهایی که بر این شهر سوگوار فرمانفرمایی دارند، ارائه می‌دهد:

تنها
کسی نیست اینجا،
کسی نیست اینجا،
پرنده بی‌آشیان است،
و باغ بی‌باغبان.
هوا بی‌آکسیجن
و فضا بی‌آیینه است
...
اینجا پرنده‌را اگر بخواند،
دارش می‌زنند.
و اگر ستاره بتابد،
بر دیدگان
خوارش می‌زنند.
اینجا رؤیای درختان بی‌تابیست،
و خواب زلال چشمه‌ساران بی‌آبی.
هوارا جیره‌بندی می‌کنند اینجا،
نه آفتاب،
نه ماه.
گویی هزار سال نوری

از هستی دوری، .
کابل!

حضرت وهریز شاعر جوان که خود زادهٔ دامان کابل است اندوه بزرگش‌را از فرسنگها دوری در هیئت رباعی زیبایی فریاد می‌کشد:

کابل، کابل یتیم گریان کابل
اندوه بزرگ گور عریان کابل
گهوارهٔ فرهنگ میان آتش
میدان قمار اهل عصیان، کابل

دکتر حیدر که زمانی استاد و رئیس دانشگاه کابل بود اکنون در آن سوی اقیانوسها بوی خاک کابل‌را می‌جوید و در غزلی به یاد کابل می‌موید که بیتهایی از آنرا می‌خوانیم:

...
درودم بر مزار عاشقان و عارفان گویید
از آنجا بهر من یک شاخه‌ای از ارغوان آرید
گلاب و نسترن ازکابل زیبا برای من
از آن عشرتسرای بهتر از باغ جنان آرید
دلم از غصه می‌میرد به یادگلشن کابل
مرا در چلستون و بابر و دارالأمان آرید

محمد کریم نصرتی که دلش از شکنج ناپاکان در حق کابل بشکسته از واژه‌ها دار و رسن می‌سازد و ناجوانمردان‌را به مذبحهٔ انتقام می‌برد:

اشک گرم می‌ریزد دیدهٔ ترکابل
زآن که زآسمان بارید مرگ بر سر کابل
از شکنج ناپاکان شیشه‌های دل بشکست
آتش ستمکاران سوخت پیکر کابل
راه آسمان بگرفت آه سرد مظلومان
یا رب این چه ویرانیست در سراسر کابل
در تلاش جاه و نام ملتی به یغمار رفت

در لباس غم پیچید لطف بستر کابل
شعله هر طرف بالاست در هوای خودخواهی
زآتشی چنین سوزید خشک و هم ترکابل
آن چه رنگ هستی داشت محو شد ز بی‌مهری
خنجر ستم بشکافت آن حنجر کابل
برد رهزنان دون چادر از سر زنها
ساخت بی خدایانی پاره معجر کابل
نیست شد صفا و صلح در ازای خودبینی
خورد بر زمین از جهل تاج و افسر کابل
آن که از خدا ببرید کفر نو به بار آورد
با همه قساوت برد زیور و زر کابل
می‌شود گریبانگیر خون ناحق مظلوم
عاقبت ستمگررا نزد داور کابل
سیل راکت جلاد هر طرف قتلگه ساخت
ژاله‌سان فرودآید بر سر و بر کابل
شیشهٔ هوس بشکست سنگ ناجوانمردان
روی دار گرگان رفت (نصرتی) سر کابل

فرهاد شاعر جوان کشور که در سوگ ارزشهای فرهنگی تاراج شدهٔ کابل از اندوه لبریز است، به اقتفای قصیدهٔ صائب کاروان دریغ و دردرا به حرکت درمی آورد و چنین نجوای جان‌شکن سر می‌دهد:

دریغ ازکابل و از آب و خاک و دشت وکوهسارش
که خنجر بر دل و جان می‌زند هر لحظه دیدارش
حساب خفتگان زیر خاکش‌راکی می داند
هزاران کشته افتادست در هر پای دیوارش
چه خوش می‌گفت صائب روزگاری وصف کابل‌را·
«خوشا عشرت‌سرای کابل و دامان کهسارش»
بیا صائب تو یکبار دیگر در وادی کابل

که جای سبزه و گل جوی خون بینی به گلزارش
همان برج فلکسارا که کردی در غزل توصیف
جنایتکار دوران کرد مثل خاک هموارش
به ابروی پل مستان هزاران کشته مدفونند
نه از نهرش نشانی ماند نی از ارغوانزارش
نظرگاه جنونخیز است اینجا هر گذرگاهش
همیشه کاروان مرگ می‌آید به بازارش
«جهان‌آراء» و «شهرآراء» که فخر باستانی داشت
به خون غلتید ایوانش، به خاک افتاد دیوارش
نه از ناموس نامی ماند، نی زآثار تاریخی
ستمکاران بی‌فرهنگ تا آمد به بازارش
مسلمانی اگر «فرهاد» با موی است و با شلوار
گذشتم من از این موی و از این دستار و شلوارش

شاعران امروزی ما بزرگ‌ترین درد و اندوه خودرا در تجسم چکامه‌های پیشین که شعرای متقدم در وصف کابل به صورت شورانگیزی سروده‌اند، در مشق اقتفا و تضمین بیان می‌کنند. محمدظهیر برلاس اشک حسرت بر سر مژگان دارد و به اقتفای یکی از غزلهای شیوا در وصف کابل که از حنجرهٔ ساربان هنرمند فقید ما مامول شاعررا بیشتر برآورده می‌سازد، چنین سروده‌است:

شعله و شررخیز است، کوی و برزن کابل
جمله ماتم‌انگیز است، طرفه مأمن کابل
آسمان دودی‌رنگ ز انفجار مرمیها
جوی خون همی جاریست، از سر و تن کابل
از بلای موشکها زخمها به تن دارد
دشمنان زدند آتش بس به خرمن کابل
زاغ و هم زغن خندد خار حله می‌بندد
از چمن بشد تاراج سرو و سوسن کابل
«ای گروه غمدیده جنبشی به پا دارید»
تا شود ز خود بیدار چشم روشن کابل

همینطور دستگیر نایل در هوای خفقان و دلگیر غربت به یاد دوره‌های امن و عافیت کابل می‌افتد. آنگاه جنگهای ۱۹۹۳را به یاد می‌آورد که این شهر در پنجه‌های سرکش آتش جنگ می‌سوزد و ماتمسرای کابل افسانهٔ روزگار شاد مردم این شهررا به رؤیای دستنیافتنی مبدل نموده‌است. بخشی از یک غزل اورا در رابطه با کابل می‌خوانیم.

الا ماتمسرای کابل و آن دشت و دامانشش
به عمدا می‌کند ویرانه دشمن قصر و ایوانش
از آن عشرتسرای کابل و آن شوکت و عزت
نمی‌بینی اثر از ارگ و تخت و تاج و سلطانش
چه شد باغ جهان‌آرا و آن گلزار شهرآرا
که جنت رشک بردی بر گل و فصل بهارانش
چه شد آن شوکت بالاحصار و قلعهٔ کرنیل
که کیوان بوسه می‌زد بر در و دیوار ایوانش
کجا شد موزهٔ ملی، چه شد فرهنگ مستغنی
که شد تاراج نامردان و گم شد سطر عنوانش
کنون از دشت و دامان تو کابل بوی خون آید
نه آن کاریزمیر است و نه آب صاف پغمانش
به جرم کفر شد نابود هست و بود این ملّت
چرا زین بیش می‌بیند جفا خلق مسلمانش
ولیکن ماند داغ ننگ بر پیشانی تاریخ
که بشکستند عهد خویش، داد از دست پیمانش
الا ای آسمایی آسمان گردد زمین تو
شود از لطف حق کابل زمین خورشید تابانش

آری، با تصویری که در پرده‌های رنگین تغزل پیرامون احوال آشفته و ابعاد مرگ و ویرانی در کابل خواندیم، می‌توان گفت که:

جاده نیزار، شهر جنگلباغ تنها شد. نشد؟
گلشن کابل کجا رفت گلخن آرا شد. نشد؟

لوح قبر رفتگان فاجعه منظومه گشت
خاک بسکه مدفن شور و تمنا شد. نشد؟
کابلستان، خطهٔ عشق و هنر شعر و شعار
از شمار کاروان خود مجزا شد. نشد؟
شهر با گنجینهٔ تاریخ و فرهنگش بسوخت
خون با خاکش بجوشید کوه پیدا شد. نشد؟
از مواریث کهن زآن گنجهای باستان
رونق بازار خارج چو «اوستا» شد. نشد؟
آرشیف و موزه‌ها و دست آز رهزنان
دشمن تاریخ مارا نشئه‌افزا شد. نشد؟
کابل زیبا برای جام عیش و اقتدار
لوح مشق، کانون شور، دارالمدارا شد. نشد؟
دست جهل آیینی بنوشت بر درش بیت‌الحزن
عشق در آتش فتاد با دود بالا شد. نشد؟
نسل بی‌سالار ما شد هیمهٔ پرخاش و جنگ
خون بی‌پاداش ما هر سو تبرا شد. نشد؟
از لهیب پرشرار جنگ و کین سروران
آن قیامت که بگفتند روز فردا شد. نشد؟
آدمی‌زاد، اشرف المخلوق عجب رفت در لجن
اهرمن رنگ دگر بگرفت اهورا شد. نشد؟
پادگان ارتش خونخوار گردید مدرسه
فتنهٔ مرموز دشمن باز هویدا شد. نشد؟
از سکندر تاکنون در پای این کوهسارها
دشمن ما سر به سنگ کوبید و رسوا شد. نشد؟ (مزادی)

هارون راعون شاعر کابلی، که در "درخت شنگ" زاده شده به یاد زادگاهش از دلتنگی‌های غربت نالیده و حالت کابلستان را با نماد خون و خاکستر تصویر نموده است:

دلم داغ گلستان دارد ای دوست   هوای سنبلستان دارد ای دوست
به هر جا خون و خاکستر بجوشد   نمای کابلستان دارد ای دوست

ج ـ خلاصهٔ مطالب این مجموعه

چنانکه ملاحظه می‌شود این کتاب در چهار فصل و بیست و شش عنوان مباحث مختلف سیر فرهنگی و مدنی کابل‌را در بستر تاریخ کهنسال آریانای قدیم، خراسان بزرگ و افغانستان معاصر به تحقیق و بررسی گرفته‌است. با تبعیت از اصول و موازین تحقیقات علمی فشردهٔ فصل‌بندیها و محتوای عناوین برگزیده‌شده‌را ذیلاً به دقت خوانندگان عزیز ارائه می‌نمایم.

فصل اول ـ کابل در گذرگاه تاریخ

الف ـ نامها و وجوه تسمیهٔ شهر کابل

در این بخش نامهای باستانی و قدیمی شهر کابل در منابع خارجی و داخلی با استفاده از یادداشتهای مورخین یونانی، منابع اوستایی، سانسکریتی (هندی) و پهلوی (ایرانی) یادداشتهای هیوان تسانگ و جهانگردان و منابع تاریخی چینی و یادداشتهای تاریخی دورهٔ اسلامی عرب، روسی و اروپایی، کتب و پژوهشهای علمی باستان‌شناسی و تاریخی داخلی تحقیق به عمل آمده که همگی وجه تسمیهٔ شهر کابل‌را بر مبنای موقعیت مرکزی این شهر در آسیای وسطی به حیث چهارراه و دروازهٔ هندوستان و اهمیت آن در تبادلهٔ فرهنگی شرق و غرب در قدیم‌ترین اسناد تاریخی تصدیق کرده‌اند.

ب ـ کابل در افسانه و فولکلور:

متکی بر این باور که بخش مهم تاریخ و ارزشهای فرهنگی هر جامعه‌ای در اصالتهای فرهنگ عامیانه (فولکلور) همان جامعه ماندگار می‌شوند، نگارنده نیز این بخش مهم کالبدشگافی تاریخی‌را از نظر دور ندانسته و به بررسیهای فولکلوری نامگذاری شهر کابل مبادرت ورزیده و از روایات محلی، قصه‌ها و افسانه‌ها و به خصوص اشعار و ترانه‌های ملی مدد جسته‌اند که می‌توانند ممد خوبی برای بحثها و بررسیهای علمی آینده باشند. مثنوی بلند شاعر نامور معاصر زبان فارسی دری افغانستان مرحوم استاد محمدابراهیم خلیل نیز عصاره‌ای از روایات و اسطوره‌های پیشین در مورد شهر کابل و چگونگی نامگذاری آن به شمار می‌رود.

ج ـ کابل در مسیر تاریخ

۱ ـ کابل پیش از اسلام:

با طرح عناوین مرحله‌وی در توضیح تاریخ کابلستان بدون اینکه تغییری در کرونولوژی تاریخی به وجود آید ارائهٔ رویدادها و سیر فرهنگی و مدنی کابل‌را از دورهٔ هخامنشی و بعدتر که هجوم اسکندر سرنوشت پارهٔ عظیمی از کشورهای آسیایی‌را در شرق دستخوش تحولات عظیم و شگرفی قرار می‌دهد، سهولت می‌بخشد. همزمان با حضور مدنیت یونان و باختر و بعدتر از آن که اشکانیها عمدتاً بر غرب ایران بزرگ حکمرانی می‌کنند، کابل در تحت تأثیر فرهنگ و مدنیت موریایی هندی به نشو و نمای فرهنگی خود ادامه می‌دهد. همین طور با حضور فعال نظام سیاسی و تسلط فرهنگی دورهٔ ساسانی که از غرب ایران تا باختر و بر شمال هندوکش گسترده است در جنوب هندوکش جغرافیای وسیع گنداهارا مدنیت ارجناک و پویای سلالهٔ کوشانی‌را در خود پرورش می‌دهد. تاریخ دورهٔ زمامداری کوشانیها در پهنهٔ وسیع آسیا و ایران شرقی از ویژگیها و برجستگیهای فرهنگی (دینی، سیاسی و هنری) مختص برخوردار است و بخش چشمگیری رهاورد فرهنگی و مدنی کابلستان در سایهٔ همین چتر بزرگ آرمیده‌است. بنائاً سیر فرهنگی کابلستان در دورهٔ کوشانیها طی عنوان مستقلی با تذکر مشخصات عدیدهٔ هنری (نظام سیاسی، شهرسازی، معماری، هیکل‌تراشی، ضرب مسکوکات فلزی، انکشاف رسم‌الخط، کتیبه‌ها و غیره) این دوره به بررسی گرفته شده‌است که به یقین می‌تواند پنجره‌ای باشد بر دورنمای تاریخ کابل در عهد کوشانیها و پیش از اسلام. همین طور محتوای هنری و نظام سیاسی یفتلیها و اثرات ماندگار بر روی صفحات کابلستان تا زمان سلاله‌های کابل‌شاهان ادامه می‌یابد.

۲ ـ کابل در دورهٔ اسلامی

تاریخ دورهٔ اسلامی کابل نیز پیچیده و در کثرت حوادث پیهم فرو رفته‌است. معلوم است که گزینش عنوانی در سرخط این کتاب مارا از توضیحات سیاسی بدون رابطه به سیر فرهنگی کابل بازمی‌دارد. در تاریخ این دوره یعنی پس از قرنهای هشتم میلادی و با قرار گرفتن در متن مناسبات قرن چهاردهم نفوذ سیاسی و فرهنگی خانوادهٔ کورگانی بر بخش عظیمی از جغرافیای ایران بزرگ منجمله کابل خودنمایی می‌کند. بنائاً به کارنامهٔ مختصر برخی از شهزادگان کورگانی که بر کابل حکومت

کرده‌اند، علی‌الخصوص ظهیرالدین محمد بابر پرداخته شده‌است.

نقطهٔ شاخص دیگر در تاریخ کابل قرار گرفتن مجدد آن به حیث پایتخت دولت خراسان بزرگ (افغانستان) است که در سال ۱۱۸٦ توسط تیمورشاه ابدالی صورت گرفت و از آن روز تاکنون این سرزمین شاهد حوادث فراوان سیاسی بوده و از جمله مقاومت با سه جنگ مهم با استعمار کهن بریتانیا از همین کابل صادر شده‌است. توأم با آن چون کاروان تمدن و فرهنگ مثل هر پدیدهٔ دیگر اجتماعی با امر و نهی دستگاههای سیاسی حاکم بر کشور می‌تواند به تحرک بیانجامد یا به رخوت بگراید. به همین منظور تنشها و تشنجات سرداران سدوزایی و محمدزایی طی دوران زمامداریشان مختصراً ارائه شده‌است که اسباب توقف این کاروان شده‌اند. غرض جلوگیری از اطالهٔ کلام تحولات عمرانی و انکشافی از دورهٔ امیر عبدالرحمان‌خان به حیث آغازی در خط و سیر بنای مادی و انکشافی کشور تا پیروزی مجاهدین بر کابل و بربادی آثار خیره کنندهٔ تاریخی ویرانی شهر و ناملایمات ناشی از آن مختصراً توضیح گردیده‌است.

د ـ جغرافیای سیاسی و اقتصادی کابل

تحت این سرخط اهمیت استراتژیکی سوق‌الجیشی (موقعیت جغرافیایی) این شهر در میانهٔ کشورهای حوزهٔ بابل، اورارتو، مدیترانه در غرب، هند و چین در شرق و آسیای میانه و باختر در شمال توضیح گردیده‌است. ضمن آن نقش این پدیده‌ها در ایجاد مدنیت بزرگ دورهٔ گنداهارا که کابل در مرکز آن قرار گرفته و عامل جذب و کشش تحولات فرهنگی و صدور آن به تمام کشورهای همجوار گردیده‌است، با پیداوار زراعتی، معدنی، تجارتی و انگیزهٔ رشد و انکشاف شهری به بررسی گرفته شده‌اند. البته در این بخش مثل هر بحث دیگر از منابع تاریخی کلاسیک و معاصر ملی و بین‌المللی مدد جسته‌ایم.

هـ ـ مهاجرت آریاییان و جابجایی آنان در کابلستان:

هدف از نگارش جغرافیای تاریخی، تاریخ شهرها و کانونهای باستانی یادآوری از سنگ و چوب و مجموعهٔ قواره‌ها و قیافه‌های بی‌روح و بی‌جان عتیقه نیست. انسان، فرهنگ و قدرت ایجاد و نیروی آفرینش او در صدر این خواسته‌ها قرار دارند، که بایست در مراحل مشخص زمانی مورد شناسایی قرار گیرند. روی همین مفکوره خط

السیر مهاجرین آریایی‌را از مهد اصلی آنان «آریاناویجه» بسوی کابلستان دنبال کرده و به مدد اسناد تاریخی و از نخستین جایگزینی تا تشکل ملی و فرهنگی آنهارا برشمرده‌ایم. به شهادت تاریخ سکنهٔ اصیل این سرزمین آریاییان دهگان‌تبار (تاجیک) بوده‌اند که در توالی سده‌ها و قرنها با همیاری و تساند اقوام همسایه سرزمین خود که گاهی با هم آمیزشهای مشترک فرهنگی داشته‌اند، نشانه‌های کلک هنرمند خودرا تا امروز در جبین گل و خاک به جا مانده‌اند.

و ـ نقش کوشانیان در انکشاف فرهنگ و مدنیت کابلستان:

ضرورت نگارش و تحقیق به این معمول‌را در بالا توضیح نمودیم و شایان تذکر می‌دانم که عروج فرهنگی و مدنی این دوره از آنجا ناشی می‌شود که بگرام (کاپیسا) در شمال کابل به حیث پایتخت تابستانی شهزادگان کوشانی قرار گرفته و خود اسباب تشکل مدنی و فرهنگی کابل در پویهٔ این عصر گردیده‌است.

ز ـ رخدادهای کابلستان در شاهنامهٔ فردوسی:

هر کسی که شاهنامه‌را خوانده باشد شاید به حوادث تراژیک و جالب آن بر صفحات کابلستان توجه کرده‌است. شاهنامه به حیث یک مأخذ معتبر تاریخی و فرهنگی که بخش عظیمی از رویدادها و گاهنامهٔ آریانای بزرگ‌را آیینه‌داری می‌کند کابل‌را از دیدگاههای متباینی به حیث یک شهر مهم نظامی در حوادث جنگ «رستم و سهراب»، «مهرابشاه کابلی و زال زر» و ماجراهای کیقباد، کیخسرو، سیاوش و ماجراجوییهای «شغاد» جلوه می‌دهد. به شهادت ماجراهای رزمی که در سپیددژ صورت گرفته‌است، کابل نه تنها به حیث عقبگاه جبههٔ مقاومت ایران در برابر سپاه تورانی بلکه مرکز فرماندهی (پایتخت) کاووس قلمداد می‌شود. داستان مختصر این ماجراها از زبان استاد توس توضیح گردیده‌است که اهمیت بی‌مبالغه بزرگی‌را در دورهٔ تاریخی و اسطورهٔ کابل بجا خواهد گذاشت.

هـ ـ برخی از آثار تاریخی و فرهنگی کابل:

آثار باستانی فرهنگی و هنری پایهٔ استدلالی تاریخ‌را تشکیل می‌دهند. موجودیت این پدیده‌ها به حیث شهود عینی جلوه‌های حدس و گمان‌را در پیریزی اندیشه‌های تاریخی کمرنگ و دلایل اثباتی‌را جایگزین وهم و قیاس می‌نمایند. به این اساس از نخستین عابدهٔ تاریخی کابل منار چکری که در سدهٔ سوم پیش از میلاد، در دورهٔ

آشوکای موریایی بحیث نصب‌العین راهبان مذهبی بودایی ساخته شده‌است تا سیمای جاودانی قلعهٔ بالاحصار، دیوارهای سرکویی شیر دروازه و آسمایی، مزارات و زیارتگاههای میرزابابر، زیارت سخی، تیمورشاه درانی و سایر ابنیه و آثار فرهنگی که محصول دوره‌های زمام‌داری امیر عبدالرحمان‌خان تا شاه امان‌الله هستند به نگارش آمده که از لحاظ کرونولوژی به یک عصر و زمان تعلق دارند و با تصاویر گرافیکی و عکسی ارائه شده‌اند.

ط ـ باغهای مشهور قدیمی کابل:

کابل بر خلاف امروز در گذشته شهر باغها و بساتین، سرسبز و پدرام بوده و خود الگوی یک شهر مدنی با داشتن پارکهای تفریحی و تزیینی باغها و استراحتگاهها بوده که این هنر کابلیها در هندوستان مورد تقلید و پیروی قرار گرفته‌است. در این بخش تلاش شده‌است تا در هماهنگی با واقعیتهای کتبی تاریخی سیمای دلنشین این باغها نمایانده شود و مختصراً به مفکورهٔ باغسازی از مدنیت دورهٔ هلنیستیک تا پیام قرآن کریم در ارائهٔ (روزةالجنات) توضیحاتی ارائه گردیده‌است. در ادامهٔ این بحث به معرفی مختصر ۱۱ باغ مشهور و نامی کابل پرداخته شده و غرض احتراز از طول و تفصیل کلام از ۴۵ باغ دیگر مربوط به دوره‌های کورگانی و شهزادگان افغانی صرف نام برده شده‌است. مطالعهٔ این بخش بیشتر میرزا محمد علی صائب‌را در ارائهٔ قصیدهٔ بلند تصویری‌اش از باغهای کابل برحق جلوه می‌دهد.

فصل دوم ـ کابل پس ازگزینش آن به حیث پایتخت کشور:

الف ـ این فصل با بررسی تحولات مدنی فرهنگی پس از سالهای ۱۱۸۶ که کابل بحیث پایتخت افغانستان قرار گرفت، آغاز و مطالب خودرا تا روزگار پسین که کابل سیمای یک شهر اشباح‌را به خود گرفته‌است، دنبال می‌نماید. در این قسمت با رویکرد به مدارک تاریخی تلاش گردیده‌است تا از ادامهٔ جنگهای خاندانی بین سرداران افغانی تا طرح رفورمهای اقتصادی پس از روی کار آمدن امیر عبدالرحمان‌خان کارنامهٔ هیچ یکی از زعمای کشور تا پیروزی تحریک طالبان بر کابل مکتوم نماند.

ب ـ ماسترپلان و تصویر آیندهٔ شهر کابل

در روزگار ما زندگی اهرمها استقامتهای عدیده‌ای کسب نموده‌است که سمتدهی

آنها در مقایسه با ضرورت عصر و زمان بدون برنامهٔ مرتب پیش رفته نمی‌توانند. ماسترپلان خود برنامهٔ ساختمان، انکشاف، اصلاحات و تأمین مایحتاج حیات شهری و مدنی برای ۲ میلیون نفوس شهر کابل مطرح گردیده‌است. در روزگاری که شیرازهٔ اجتماعی ما به هم خورد و سلاح جای منطق، قانون، لوایح و مقررات اداری‌را گرفت این ماسترپلان نیز به شدت مورد نقض و نفی عناصر خودسر واقع گردید و بین محتوای برنامه‌وی ماسترپلان و سیر عملی شهری تناقض جدّی به وجود آمد. از سوی دیگر ماسترپلان تحت تأثیر شیوهٔ رهبری اقتصاد یک‌سکتوری (دولتی) طرح گردیده و با تغییرات سیاسی و نهادین سالهای پسین در کشور تطبیق آن دچار معضلاتی گردیده‌است. همزمان مجموعه‌های ساختمانی (کامپلکسی) که اعمار آنها صرفاً توسط دولت و در خدمتهای نهادهای آنروزی آن قرار داشت امروز در تناسب با فعالیت اقتصاد بازار آزاد و سهم مالکین خصوصی در ساختمان پایتخت کارآیی خودرا از دست داده‌است. بنائاً به منظور برونرفت از این دشواریها و داشتن برنامهٔ انکشاف شهری ضرور است تا این ماسترپلان‌را غرض بازنگری به مجمع خبرگان و متخصصان ساحهٔ شهرسازی و ساختمان پیشکش برای برونرفت آنرا جستجو نمود.

د ـ جنگ و سیاست ویران‌سازی:

جنگ تنهاترین عامل ویرانی و بی‌ثباتی امور شهری نبوده‌است، قبل از آغاز درگیریها در شهر کابل که منجر به انهدام ارزشهای مدنی شهری و نابودی ثلث شهر کابل گردید، برنامه‌های ویران‌سازی بر حسب ذوق و سلیقهٔ مسئولان امور هر روز رشته‌های تاریخی فرهنگی کابل‌را با آیندهٔ آن قطع نمود. فعالیت ساختمانی و توسعهٔ شهر کابل طی چند دههٔ گذشته سیمای آنرا از حالت یک شهر تاریخی شرقی به یک کلکسیون چندین‌نمادی مربوط به هنری معماری کشورهای خارجی و فاقد روح هنر ملی تبدیل گردانید. با این نه تنها خودفراموشی و الیناسیون سیاسی و فرهنگی مارا در خود فرو برد بلکه سیمای شهری ما نیز این پروسه‌را با قوت همگامی نمود. احیای اصالتهای هنری و فرهنگی (نه به مفهوم بازگشت به عقب که استقامت بخشیدن عناصر مثبت و سازندهٔ آن به پیش و به راهکارهای هنری و موارث معماری ملی وظیفهٔ همه طراحان و مهندسان عرصهٔ شهرسازی به شمار می‌رود تا به گفتهٔ محترم جوینده هنری معماری ملی ما در تابوتی از ساختمانهای با سیخ گول و کانکریت مدفون نگردد.

متخصصین این عرصه می‌دانند که کشورهای مختلف جهان حتی همسایگان ما دارای شهرهای پرجمعیت و عصری شده‌اند، اما سیمای شهری آنها خصایص هنری محیطی و ملی خودرا از دست نداده‌است، با این معماران و مهندسان سهم جدی خودرا در ماندگاری اصالتهای پیشین در هنری معماری و فرهنگی که فردا پایهٔ استدلال نگارشگران در قضاوت نسبت به اصالت میراثگرایی ما خواهد بود ایفا نمایند.

هـ ـ محیط زیست و عوامل آلودگی هوا:

کابل پیش از وقوع جنگهای اخیر شرایط زیست‌محیطی مناسب نداشت. عدم موجودیت آب وافر و جاری در خیابانها، کوچه‌ها و پسکوچه‌ها موجب ازدیاد کثافات گردیده و عدم دسترسی به امر پاکی و سرسبزی پارکها و زیبایی لازمی شهر به حیث یکی از عوامل مهم اختلال اکولوژی می‌گردید. شهر دارای تدابیر دقیق فنی سورسیستم نبوده و در عدم موجودیت کانالیزاسیون شهری با تجمع فاضل آبهای بارانی و سیستم بدرفت ابتدایی نامناسب در کلیت شهر حفظ الصحهٔ محیطی‌را بصورت هولناکی تهدید می‌کند. در این مبحث در پهلوی اینکه توجه شهرداری و مقامات مسئول به احداث کانالیزاسیون عمومی‌شهری مبذول گردیده‌است، تلاش به عمل آمده‌است تا با جستجوی اشکال و راههای ممکن برونرفت از معضلهٔ اجتماعی و تدابیر وقایوی در تأمین شرایط زیست‌محیطی در کابل توفیق یافت. زمانیکه پروسهٔ احیا و بازسازی کابل آغاز می‌گردد نهایت ضرور است تا در وهلهٔ اول امور مربوط به احداث و ساختمان کانالیزاسیون روی دست گرفته شود، زیرا هر قدر شهر توسعه پیدا نماید و ساختمانها بیشتر اعمار شوند، ضرورت سیستم کانالیزاسیون حادتر گردیده و شرایط اعمار آن با دشواری می‌انجامد و فرصت توجه به امر معاصر شهری‌را از اختیار ما می‌رباید.

فصل سوم ـ موزیمها سپر دفاع از تاریخ و فرهنگ:

می‌دانیم که در اثر وقوع حوادث طبیعی چون زلزله‌ها، سیلابها، برف‌بارانها و همچنان حوادث جنگی آثار مدنیت انسان دچار ضربه‌های مدهش و حتی اضمحلال می‌شوند. بشریت در راه حفظ و حراست دستاوردهای فرهنگی و تاریخی خود دست به تجارب نوین زده‌است و آن اعمار انواع موزیمها چون موزهٔ آثار و آبدات معماری در هوای آزاد، موزهٔ باستان‌شناسی، موزهٔ مردم‌شناسی ثار خطی، نقاشی، گرافیک و

امثالهم می‌باشند. ادامهٔ ۲۰ سال جنگ مخرب و فرسایشی در افغانستان هم آثار مدنیت این سرزمین‌را به سختی دچار آسیب و زیانهای جبران‌ناپذیری نموده‌است. با توصل به مطالعات، احیای مواریث فرهنگی جامعهٔ جهانی و طرق احیا و بازسازی آثار از دست‌رفته فرهنگی افغانستان در شهری کابل از طریق اعمار موزهٔ معماری ملی در هوای آزاد با اصول و موازین ساختمانی و طرز فعالیت آن پیشنهاد گردیده‌است، زیرا در آوردن مجموعهٔ ساختمانها، آثار و آبدات فرهنگی در هیئت یک کلکسیون هنری و تاریخی از یک سو می‌تواند پدیده‌های ارزشمند مادی تاریخ مارا ماندگار سازد، توأم با آن در آوردن اتحاد تاریخ و فرهنگ در سیمای عینی چنین موزهٔ جالب زمینهٔ آموزش تاریخ سرزمین ما به خوبی میسر گردیده و انگیزهٔ سرازیر شدن توریزم بین‌المللی به شهر کابل خواهد گردید.

در این بخش همچنان از غارت و چپاول موزهٔ باستان‌شناسی کابل طی سالیان جنگ با اندوه و حسرت فراوان واقعیتهای دردناکی مطرح گردیده‌است و دست غارتگر دلالان و دشمنان تاریخی مردم مارا در ربودن ارزشهای تاریخی فرهنگی کشور از زمان جنگهای افغانستان با انگلیسها تا غارتگریهای بی‌شرمانه عوامل اجنبی طی سالیان جنگهای پسین در کابل می‌نمایاند. مباحث این بخش بی‌تردید می‌توانند امر عملی و درخور توجه مسئولان امور فرهنگ ملی باشند. طرح نامبرده در تجارب جوامع بین‌المللی صحت و سقم خودرا به اثبات رسانیده‌است.

فصل چهارم ـ سیمای کابل در آیینهٔ شعر زبان فارسی دری:

شعررا نمی‌توان از پیام حقایق تاریخی و هستی واقعی فرهنگی و اجتماعی ملتها به دور دانست. بخش عمدهٔ رهاوردهای فرهنگی جوامع بشری به خصوص در حوزهٔ مدنی آریانی در شعر متجلی گردیده‌اند. شاعران گرامی زبان فارسی دری در هر زمان به یاد کابل، طبیعت زیبا، هستی اجتماعی، فرهنگ ملی و عامیانهٔ آن اشعاری سروده‌اند و محتوای این همه گفتارهارا در روح بالندهٔ شعر دریٔ متجلی نموده‌اند. نگارنده ـ این بخش از حقیقت هستی فرهنگی کابل‌را از چشم به دور نداشتم زیرا بدین باورم که چکامهٔ دلکش صائب بیشتر و بهتر از هر پرداز ادبی و تاریخی و تابلوی تصویری چهرهٔ آنروزی کابل‌را در ذهن خواننده مجسم می‌نماید. می توان گفت در این بخش از هر چمن سمنی فراهم آمده و از قصاید و غزلیات شاعران صرف بخش

مربوط به کابل یا ابیاتی که نام کابل‌را حمل می‌کنند اقتباس گردیده‌است.
سیمای کابل در آیینهٔ شعر به یقین ابهت و عظمت گذشتهٔ کابل‌را صراحت می‌بخشت و می‌تواند ممد اساسی بحثها و ادعاهای فرهنگی پربار کابلستان در پویهٔ تاریخ باشد. در بخش دوم این بحث که «تصویر کابل در شعر دوران جنگ» عنوان گرفته‌است، می‌بینیم که کابل قلب و دیدهٔ هر شاعر گرانمایهٔ ماست. کابل خانهٔ مشترک همه افراد کشور و سمبول جاودانگی اتحاد ملی مردمان افغانستان ترسیم گردیده‌است. شاعران که خود داغ سوزان غربت و بیوطنی‌را در دیارهای دور و ناآشنای مهاجرت در رگ و پوست و استخوان خود احساس کرده‌اند ضمن تداعی یادها و خاطره‌ها از کابل خاطره‌انگیز به دفاع از این پیکر مجروح برخاسته‌اند. نگارنده گاهی با دستیابی به هر سروده و چکامه‌ای به یاد کابل خونچکان با شاعر گریسته‌ام و درد اورا درد خود و همه هموطنانم دانسته‌ام. سرودهٔ دلشکن با تصویرپردازیهای زیبا از خانم لیلا صراحت روشنی که در فضای گلوگیر مناسبات قرون وسطایی حاکم بر کابل هستی یافته‌است که در این شهر حتی هوارا هم جیره‌بندی می‌کنند، چگونه احساس یک روشنفکر نشسته در قفس جبر و تحکم زمان‌را تصویر می‌دهد. در این اشعار درد روانسوز دوری از وطن که به اصطلاح سوزانتری «بیوطنی» معمول گردیده‌است، انسانگرایی وطندوستی و آزادگی شاعران ما از لای هر حرف و واژه از عاطفه تا ستیزه بیرون می‌جهد. زندگی نشان داده‌است آن گاهی که حوادث خشن و تکان‌دهنده‌ای قامت کشورهارا لرزانیده‌است، احساس و عاطفهٔ مردم آنرا در جهت وحدت ملی و مساعی هستی‌ساز در مسیر آبادی و رفاهیت اجتماعی نیز بیدار گردانیده‌است. امید بر این است که جامعهٔ ما از فیض این تجربهٔ گرانسنگ جامعهٔ جهانی بی‌نصیب نماند و با شنیدن شیپور آزادی، صلح و امنیت مطمئن در سرزمین متروک امروزی ما همگی با عزم و انرژی کار و تلاش و صمیمیتهایی که بیش از دو دهه مجال تبارز نداشته‌اند، به کشور خود برگردیم و در اعمار مجدد و بازسازی این خانهٔ مشترکمان و کابل زیبای خودمان دین هموطنی و شهروندی‌را بجا آوریم.

تا باد چنین بادا!

توضیح چند اصطلاح و مفهوم

- اتلانت: قهرمانان قوی‌هیکل افسانوی یونانیست و در هنر مجسمه‌سازی یونان و روم قدیم تمثال آنان به مشاهده می‌رسد.
- براکیت: نوعی تزیین معماری کلاسیک است که در آبدات قدیم قرنهای ۱۴ - ۱۶ اتروسکیز ایتالیا و ساختمانهای قرن ۱۸ گوتیک در فرانسه مورد استفاده قرار گرفته‌است. در هنر گندهاری در استوپه‌های بودایی براکیتها از سنگ به صورت مستطیل ساخته شده و دورادور استوپه‌را مزین می‌ساخت و عموماً از سنگ شیست ساخته می‌شد که در لوحهای آن تصاویر یا مجسمهٔ شخصیتهای مقدس بودایی‌را می‌تراشیدند یا نصب می‌کردند.
- پانتون: آبدهٔ یادبود خدایان یونان است که در داخل آن مجسمه‌های خدایان‌را می‌گذاشتند.
- دراگونها: اژدهای افسانوی بالداری‌اند که به صورت چهارپا تمثیل شده و در هنر گنداهارا نماد شیطان است.
- ستوپه: کلمهٔ سانسکریت است که محل نگهداری اشیای مقدس، به خصوص نگهداری استخوانهای سوخته‌شدهٔ بودا می‌باشد که برای اولین بار به وسیلهٔ برهمنان کشاتریا بوجود آمد.
- میکارا: شکلی به صورت تمساح دارد، اما حیوان افسانویست که در هنر هند قدیم (شونگا موریایی) و هنر گریک و بودیک گنداهارا به مشاهده می‌رسد.
- ویهارا: رهایشگاه راهبان بودایی و رهبانان معابد که در کنار دیرها و صومعه‌های بودایی ساخته می‌شدند و به دور از جمعیت مردم قرار داشتند.
- فریز: قسمتی از پیشانی آبدات که در آن عموماً صحنه‌های اساطیری و قهرمانان قدیم تمثیل می‌شده و گاهی هم به وسیلهٔ برگهای نباتی و اشکال هندسی به ملاحظه رسیده‌است.
- یکیشی: الههٔ سرسبزی، شگوفایی و حاصل‌خیزی هند قدیم بوده‌است، تأثیرات آن در هنر گنداهارا، متهورا (ماثورا) و بهروت به نظر می‌رسند.

نامهای امکنه

نامهای اشخاص

مآخذ و منابع پژوهش:

الف: کتب:

۱ ـ ابن حوقل، صورت الارض، ترجمهٔ جعفر شعار، تهران ۱۳۴۹.
۲ ـ ابن فقیه، مختصر البلدان، ترجمهٔ مسعود، بنیاد فرهنگ، تهران ۱۳۴۶.
۳ ـ ابن بلخی، فارس‌نامه. مربوط به قرن پنجم...
۴ ـ ابن ندیم، الفهرست، دایرة المعارف الاسلامیه. ج ۱، رضای تجدد، تهران، ۱۳۴۶.
۵ ـ ابوالفدا، تقویم البلدان، ترجمهٔ عبدالحمید آیتی، بنیاد فرهنگ. تهران، ۱۳۴۹.
۶ ـ ابوالفضل بیهقی، یادنامهٔ بیهقی، مجموعهٔ مقالات، دانشگاه فردوسی، مشهد، ۱۳۵۰.
۷ ـ ابوالفضل علامی، اکبرنامه، سال ۱۲۷۴ هـ ش.
۸ ـ احرار مختاراف، با گامهای گذشتگان (پا سلیدستویا پراشلاوا) به زبان روسی، شهر دوشنبه ۱۹۷۵.
۹ ـ احمدعلی کهزاد، افغانستان در شاهنامه، چاپ کابل.
۱۰ ـ احمدعلی کهزاد، بالاحصار کابل، پیش آمدهای تاریخی، کابل، ۱۳۳۶.
۱۱ ـ اسدی طوسی، گرشاسب‌نامه، به اهتمام حبیب یغمایی، تهران، ۱۳۵۶.
۱۲ ـ اصطخزی ابواسحاق. مسالك و ممالك. از مترجم مجهول، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۴۷.
۱۳ ـ انسان و محیط زیست، نشر کرده در دانشگاه کابل.
۱۴ ـ باباجان غفوراف، تاجیکان. تهران، ۱۳۷۸.
۱۵ ـ بابرنامه، ترجمه از عبدالرحیم‌خان خانان، بمبی، ۱۳۵۸.
۱۶ ـ برهان‌الدین کشککی، رهنمای قطغن و بدخشان، مطبعهٔ سنگی کابل ۱۳۰۲.
۱۷ ـ بنجامین راولند. هنرهای قدیمی افغانستان. ترجمه احمدعلی کوهزاد. کابل ۱۳۴۰.
۱۸ ـ پادشاهنامه، ملا عبدالحمید لاهوری، مطبعهٔ کلکته، سال ۸۶۸ میلادی.

۱۹ ـ تامارا تالبوت، هنرهای باستانی آسیای مرکزی تا دورهٔ اسلامی. ترجمهٔ دکتر رقیه بهزادی، تهران، ۱۳۷۲.
۲۰ ـ تزک جهانگیر، با اهتمام میرزاهادی، چاپ لکهنو.
۲۱ ـ جلال‌الدین صدیقی، افغانستان در دایرة المعارف تاجیک، دانشگاه کابل، ۱۳۶۱.
۲۲ ـ حافظ ابرو، جغرافیای ربع خراسان، به کوشش مایل هروی، تهران ۱۳۴۹.
۲۳ ـ حدود العالم من المشرق الی المغرب، با اهتمام منوچهر ستوده، تهران ۱۳۴۰.
۲۴ ـ خلیل‌الله خلیلی، آرامگاه بابر، چاپ کابل، بدون تاریخ.
۲۵ ـ دیاکونوف، تاریخ ماد، ترجمهٔ کریم کشاورز، تهران ۱۳۴۵.
۲۶ ـ سایکس، تاریخ ملل قدیم آسیای غربی.// مجلهٔ هنر و مردم. ش.۸۱.
۲۷ ـ سیّد ابوطالب میرعابدینی، بلخ در تاریخ و ادب فارسی، چاپخانهٔ اختر، شمال، تهران ۱۳۷۱.
۲۸ ـ شاهنامهٔ فردوسی، به کوشش پرویز اتابکی و متن کامل به تصحیح ژول مول، انتشارات بهزاد، تهران، ۱۳۷۵.
۲۹ ـ عزیزالدین وکیلی فوفلزایی، تیمورشاه درانی، جلد اول، کابل، ۱۳۴۶.
۳۰ ـ عبدالحی بن ضحاک بن محمود گردیزی، زین الاخبار، به تحشیه و تعلیق عبدالجی حبیبی، تهران ۱۳۴۷.
۳۱ ـ عبدالحی حبیبی، تاریخ افغانستان در عصر کورگانی هند، کابل ۱۲۴۱.
۳۲ ـ عبدالرئوف بینوا، د افغانستان تاریخی پیشی، کابل، ۱۳۵۴.
۳۳ ـ فیض محمد کاتب، سراج التواریخ، مطبعهٔ دارالسلطنه، کابل.
۳۴ ـ قاسم بن یوسف ابونصر هروی، ارشاد الزراعة، با اهتمام محمد مشیری، تهران، ۱۳۴۶.
۳۵ ـ کابل در آیینهٔ شعر، نشر کردهٔ انجمن نویسندگان افغانستان ـ کابل.
۳۶ ـ گالینا پوگاچینکوا، تاریخ صنایع افغانستان، ترجمهٔ صدیق طرزی، کابل، ۱۳۵۷.
۳۷ ـ گریشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمهٔ دکتر محمد معین، بنگاه ترجمه، تهران، ۱۳۳۶.
۳۸ ـ لسترنج، جغرافیای تاریخی خلافت شرقی، ترجمهٔ محمود عرفان، تهران،

.۱۳۳۷
۳۹ـ محمد اسحق ابراهیمی، مراکز مهم آیین بودایی افغانستان، کابل ۱۳۶۳.
۴۰ـ محمدابراهیم خلیل، مزارات شهر کابل، کابل ۱۳۴۹.
۴۱ـ محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، چاپ تهران.
۴۲ـ محمدرئوف توکلی، چهار امام اهل سنت و جماعت. چاپ ششم، تهران، ۱۳۷۷.
۴۳ـ محمدعلی کهزاد، کابل، نشرکردهٔ سازمان توریستی افغانستان به زبان انگلیسی، کابل ۱۹۶۵.
۴۴ـ محمدعلی مدرس تبریزی، ریحانة الادب، ج ۷، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۹.
۴۵ـ محمدطاهر بدخشی، آریانا و آریابازی، نوشتهٔ چاپ‌نشده.
۴۶ـ محمدناصر غرغشت، رهنمای کابل، کابل ۱۳۴۵.
۴۷ـ محی‌الدین مهدی، زمینه‌های رشد زبان فارسی تاعصر سامانی، شهردوشنبه، ۱۹۹۹.
۴۸ـ میرزا سراج‌الدین حکیم ابن حاجی عبدالرئوف. سفرنامهٔ تحف اهل بخارا. چاپ تهران، ۱۳۷۱.
۴۹ـ میرزا شکورزاده. تاجیکان در مسیر تاریخ (مجموعهٔ مقالات). تهران، ۱۳۷۳.
۵۰ـ میرغلام‌محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، چاپ کابل.
۵۱ـ میرمحمد صدیق فرهنگ، افغانستان در در پنج قرن اخیر، چاپ تهران.
۵۲ـ م.غ. غبار، افغانستان به یک نظر، چاپ کابل ۱۳۶۷ هـ.ش.
۵۳ـ م.غ. غبار، جغرافیای تاریخی افغانستان، با حواشی و تعلیقات فرید بیژند کابل، ۱۳۶۸.
۵۴ـ نجیب مایل هروی. تاریخ زبان و ادب در افغانستان. تهران، ۱۳۷۱.
۵۵ـ و. کارتسوف، معماری افغانستان (زادچستوا افگانیستانا) به زبان روسی، مسکو، ۱۹۸۲.
۵۶ـ و.و.بارتولد، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، چاپ تهران، ۱۳۶۹.
۵۷ـ ویکتور سوچنیکو، آثار تاریخی، مهندسی و فرهنگی افغانستان، چاپ کابل، ۱۳۶۳ هـ.ش.

ب: جراید و مجلات.

۵۸ ـ مجله‌های باستان‌شناسی، شماره‌های ۱، ۲، ۳، سالهای ۱۳۵۹ ـ ۱۳۶۱، کابل.
۵۹ ـ محمداکبر بهداد امینی، باغ بابر، مجلهٔ هنر، شمارهٔ اول، سال ششم ۱۳۶۶.
۶۰ ـ اکبر امین، باغهای کابل، مجلهٔ باستان‌شناسی، شمارهٔ اول و دوم، دور دوم.
۶۱ ـ مهندس مرادی، حفظ محیط زیست در بازسازی افغانستان، مقالهٔ تحقیقی قرائت‌شده در سمینار علمی آکادمی علوم افغانستان تحت عنوان (بازسازی افغانستان و استفادهٔ از منابع و مواد محلی) سال ۱۳۷۳.
۶۲ ـ نن پرون (پشتو اردو ماهنامه) چاپ پشاور، جلد ۳، نوامبر ۱۹۶۴.
۶۳ ـ عبدالاحد جاوید، مجلهٔ سباوون، شمارهٔ پنجم سال اول دلو ۱۳۶۶ (کابل در گذرگاه تاریخ).
۶۴ ـ طرح موزیم معماری ملی، نوشتهٔ نگارنده روزنامهٔ انیس، شمارهٔ مسلسل ۱۸۴۵۴ حمل ۱۳۷۱ کابل.
۶۵ ـ غلام‌سخی غیرت وصاحبنظر مرادی،نوسازی به جای ویرانسازی،ماهنامهٔمیهن کابل
۶۶ ـ مهندس مرادی، مقبرهٔ تیمورشاه درانی (نوشتهٔ چاپ‌نشده).
۶۷ ـ سیدعزیزالله مرموز، ارمغان امید، جلد اول، چاپ امریکا، ۱۹۹۸.
۶۸ ـ شجاع خراسانی، تلختر از سکوت، (مجموعهٔ شعری) کابل ۱۳۷۳.
۶۹ ـ حضرت وهریز، لحظه‌ای با خویشتن تنها، (مجموعهٔ شعری) مسکو ۱۹۹۷.

شرح حال مؤلف



صاحبنظر مرادی فرزند میرزامراد در سال **۱۳۳۷** هجری خورشیدی در مرکز ولسوالی شهر بزرگ ولایت بدخشان متولد گردیده، پس از اتمام مکتب «ندیمی شهر بزرگ» و «عاشقان و عارفان» در کابل، دورهٔ بکلوریا و فوق آنرا در «دانشسرای حرفوی شاهی عربستان» در شهر ریاض در رشتهٔ معماری درس خوانده‌است. در سال **۱۳۵۹** هـ.با استفاده از بورس تحصیلی اتحاد شوروی به جمهوری تاجیکستان آمده و از دانشگاه پولتخنیک گواهینامهٔ دورهٔ ماستری مهندسی‌را در سال **۱۳۶۵** به دست آورده‌است. علاوه بر طرح و دیزاین پروژه‌های مختلف ساختمانی، در زمینه‌های تاریخ معماری و شهرسازی، آثار فرهنگی و تاریخی، تاریخ مدنی جهان باستان و زیبایی و هنر پژوهشهایی نموده که مقالاتش در این خصوص در نشرات کشور به چاپ رسیده‌اند. در حال حاضر در پژوهشگاه خاورشناسی اکادمی علوم تاجیکستان مشغول کار دورهٔ (آسپیرانتوری) بوده علاوتاً به کارهای فرهنگی پژوهشی و نشراتی می‌پردازد. علاوه بر مجموعهٔ (کابل در گذرگاه تاریخ) کارهای پژوهشی تحت عناوین ذیل‌را آماده یا رویدست دارد:

- **جغرافیای تاریخی باختر و تخارستان**
- **بدخشان، جغرافیای ملتهب عصر بیستم**
- **استاتیک (زیبایی‌شناسی) درگذرگاه اندیشه‌ها**
- **بلخ با محمل تاریخ و رهوار فرهنگی**
- **درکوچه‌باغهای شعر پساکوه (تذکره)**
- **شهرهای تاریخی افغانستان.**
- **گزیدهٔ مقولات پژوهشی**
- **افق سرد (مجموعهٔ شعری)**

اکادیمی علوم جمهوری تاجیکستان

انستیتوی شرقشناسی و میراث خطی

(CIVIL AND CULTURAL FORMATION)

KABUL IN THE COURSE OF HISTORY

EDITED BY: AL – HAJ ARCHETICT
SAHIBNAZAR MURADI

DUSHANBE - 2000

سوق‌الجیشی مهمی موقعیت دارد، بنائاً کوشانیها به عمران و توسعهٔ آن اهمیت بیشتر قایل شدند و این خود به شکوه و جلال مدنی و فرهنگی کابل بیش از پیش افزود. در این دوره توجّه به امر شهرسازی تحت شرایط آتی مبذول گردیده‌است:

۱. شهرهای کوچک از لحاظ کمیّت نفوس و ابعاد ساحات شهری ظرفیت و توسعهٔ بیشتر یافتند و بسیاری از شهرهای آسیای مرکزی در همین دوره عرض وجود کردند.

۲. شهرهایی که قبلاً اساسگذاری شده بودند، عملاً به ساختمان شهری آغاز کردند و بناهای جدید فرهنگی، اقتصادی و مذهبی‌را در خود به وجود آوردند.

۳. شهرهای جدیدالتشکیل دارای زون‌بندی شهری بوده و حد اقل زونهای ارگ (شاه‌نشین) مؤسسات اداری، بخش مسکونی و ساحهٔ صنایع ظریفه یا دستی‌را با ملحقات کار و فعالیت آنها داشته‌اند.

۴. رونق در نحوهٔ فعالیتهای شهری، برقراری روابط اقتصادی تجارتی با شهرهای همجوار حتی دورتر، تغییرات و تحولات بنیادی در اشکال فعالیتهای هنری و فرهنگی شهرها، اعمار اماکن مقدس چون معبدها (استوپه‌ها)، زیارتگاهها و آرامگاه بزرگان دولتی و مذهبی از مشخصات شهرهای کوشانیان دانسته شده‌اند[۳۰].

بر پایهٔ مطالعات بالا می‌توان گفت که شهر کابل که هستهٔ اولی خودرا در منطقهٔ چکری، بتخاک و خردکابل تا دورهٔ موریاییها در سدهٔ سوم پیش از میلاد محفوظ داشته بود، در دورهٔ کوشانیها محیط خودرا حد اقل به ساحهٔ سیاهسنگ و شاه‌شهید و دامنه‌های بالاحصار تا چمن حضوری رسانیده‌است. زیرا تحقیقات باستان‌شناسان علایم شهری و ساختمانهای مدنی دورهٔ کوشانی‌را در تپهٔ مرنجان، چمن حضوری و بالاحصار تثبیت نموده‌اند. معماران و شهرسازان دورهٔ کوشانیها به منظور استفاده از مواد ساختمانی توجه به امر استخراج معادن‌را نیز مبذول داشته‌اند. مواد خام تعمیراتی و صناعتی‌را اکثراً از منابع معدنی بدست می‌آوردند. آهن، مس، سرب، قلعه‌ای، سنگهای ساختمانی و کلوخهای معدنی (گچ و چونه)‌را از معادن استخراج می‌کردند. طلا از ذخایر وریدی و لعل و لاجورد از معادن بدخشان بدست می‌آمد. برای تزیین سرستونیها (کپیتل) و حاشیه‌ها از سنگ آهک استفاده به عمل می‌آمد که در کوره‌های آهک‌پزی آماده می‌شدند. ذخایر گل و ریگ با بهترین کیفیت آن برای صنعت شیشه‌سازی و چینی‌سازی به کار می‌رفت. از کاج و چوبهای هندی وارداتی نیز در هنر